

# امام شناسی

جلد اول

(عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام)

تألیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس اللہ نفسہ الزکیۃ

حسینی طهرانی، سید محمد حسین: ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق.

امام شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی. - مشهد: مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، ۱۴۲۲ ق.

۱۸ ج. - (دوره علوم و معارف اسلام: ۲)

طبع اول: انتشارات حکمت، ۱۴۰۲ ق.

این مجموعه شامل موضوعات: عصمت درج ۱؛ آیات و روایات وارده در شأن امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام درج ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳؛ فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام درج ۴، ۱۱، ۱۲؛ ولایت درج ۱، ۵؛ غدیر درج ۶، ۷، ۸، ۹؛ شیعه درج ۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷؛ مکتب علمی امام جعفر صادق علیه السلام درج ۱۶ و ۱۷، ۱۸؛ و صحیفه سجّادیه درج ۱۵ می باشد.

کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. امامت. ۲. ولایت. ۳. علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام،

۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - فضائل و مناقب. ۴. شیعه امامیه. ۵. غدیر خم.

الف. عنوان. ب. فهرست: علوم و معارف اسلام.

۲۹۷/۴۵

BP۲۲۳

شابک معمولی ۳-۲۱-۷۲۲۷-۹۶۴ (جلد ۱) ISBN 964 - 7227 - 21 - 3 (VOL. 1)  
شابک زرکوب ۶-۱۱-۷۲۲۷-۹۶۴ (جلد ۱) ISBN 964 - 7227 - 11 - 6 (VOL. 1)  
شابک معمولی ۷-۰۲-۷۲۲۷-۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی) ISBN 964 - 7227 - 02 - 7 (18 VOL. SET)  
شابک زرکوب ۸-۰۷-۷۲۲۷-۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی) ISBN 964 - 7227 - 07 - 8 (18 VOL. SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

امام شناسی جلد اول

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

ناشر: انتشارات مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، مشهد مقدّس،

صندوق پستی ۳۵۵۹-۹۱۳۷۵، تلفن ۲۲۱۰۰۶۲

طبع اول (توسط این انتشارات) با ملحقاتی از مؤلف: ۸ ربیع الثانی ۱۴۲۲ هجری قمری

تعداد: ۲۴۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

موسسه ترجمه و نشر  
۱۰۰۰ تومان

هو العزیز

## امام شناسی

بحث‌های تفسیری فلسفی روایت تاریخی اجتماعی  
درباره امامت و ولایت بطور کلی ؛ و درباره امامت  
و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه معصومین سلام

علیهم‌الجمین

بالخصوص

درسهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات  
دارد از خاصه و عامه ؛ و اجابت حلی و نقضی

در پیرامون ولایت

لمؤلفه المصنف

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی‌عنه

هو العزيز

# إمام شناسی

جلد اول و جلد دوم

مجالس ماه مبارک رمضان ۱۳۹۱ هجری قمری

جلد اول شامل مجالس روز اول

ماه رمضان تا روز چهاردهم ماه :

بیان لزوم محبت  
طبیعت  
در انبیاء و ائمه و امتیاز اولیاد خدای عزوجل  
تفسیر آیه: جعلناهم ائمة یهدون بأمرنا لما صبروا  
وكانوا باياتنا بمرتبون و آیه: و اذا ابتلى ابراهيم  
بکلمات فأتاهن قال انى جاءك للناس اماماً و آیه  
جعلناهم ائمة یهدون بأمرنا و اوجینا الیهم  
فعل الخیرات ما یریدون امن ینزل الی الحق ان الحق ان شیخ  
امن لا یهدى الا ان یرید فمالک کیف تحکون

فہرست

أهم مطالب و عناوين برگزیده  
جلد اول امام شناسی (عصمت انبياء و ائمه عليهم السلام)

- ۱- ضرورت وجود امام معصوم و زنده برای جامعه
- ۲- اثبات لزوم عصمت انبياء و ائمه عليهم السلام از آیات قرآن و ادله عقليه
- ۳- حقيقت و مراحل عصمت و بيان اصل وراثت در عصمت
- ۴- لوازم عصمت و عدم منافات آن با اختياری بودن أفعال
- ۵- امتيازات بندگان برگزیده خدا
- ۶- معنای امام ، شرائط تحقق امامت و آثار آن
- ۷- ولایت تکوينی امام بر نفوس
- ۸- امامت بالاتر از نبوت و اساس تعاليم اسلام است
- ۹- هفت مسأله از امتهات مسائل امامت
- ۱۰- لزوم تبعیت از أعلم و لزوم أعلمیت امام
- ۱۱- ولایت أميرالمؤمنين از روز اول با توحيد خدا و نبوت رسول الله توأم بوده است
- ۱۲- برخی از احوالات و مقامات أميرالمؤمنين عليه السلام
- ۱۳- افضلیت أميرالمؤمنين در جميع فضائل نفسيه
- ۱۴- علت مخالفت معاندین با خلافت أميرالمؤمنين عليه السلام

## فهرست مطالب

مقدمه مؤلف (۴-۱)

### درس اول (۱۹-۵) عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام

اختلاف اساسی بین شیعه و سنی/ ۵- امام به منزله قلب در پیکر انسان است/ ۶- لزوم امام معصوم در جامعه/ ۹- عصمت پیامبران دارای سه مرحله است/ ۱۰- عصمت در تلقی و تبلیغ وحی/ ۱۱- عصمت از نگاه/ ۱۲- مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید درباره لزوم وجود امام در جامعه/ ۱۳- گریه تمام موجودات در سوگ شهادت سیدالشهداء/ ۱۷

### درس دوم (۴۰-۲۱)

#### بیان اصل وراثت در عصمت

اصل وراثت از سنن غیر قابل تبدیلی الهی است/ ۲۱- پیامبر اکرم مظهر تام و تمام تجلی آن نورالهی است که در باطن آدم ابوالشرف و ودیعت نهاده شده بود/ ۲۵- نورالهی و حقیقت محمدی پس از پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین و به واسطه ایشان به سایر ائمه طاهرین انتقال یافت/ ۲۶- احادیث راجع به حقیقت نورانیه پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین قبل از خلقت حضرت آدم/ ۲۶- تفسیر آیه «ثم لورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عباده»/ ۲۹- مراد از بندگان برگزیده خدا که کتاب الهی به آنان به ارث رسیده، چه کسانی هستند/ ۳۱- روایات علمای معروف اهل سنت در مقام امیرالمؤمنین علیه السلام/ ۳۳- عزاداری پرندگان و وحوش بر سیدالشهداء علیه السلام/ ۳۷- مضامین زیارت سیدالشهداء علیه السلام در اول رجب/ ۳۸

### درس سوم: (۵۸-۴۳)

#### دراهمتازات بندگان برگزیده خدا:

اخلاص در عمل یگانه وسیله نیل به کمال مطلوب است/ ۴۴- خصوصیات مخلصین در قرآن کریم: الف- عجز شیطان از اغوی آنها- ب- قدرت بر ستایش ذات مقدس الهی بدانسان که شایسته اوست/ ۴۵- عدم منافات این مقام با جمله «ما عرفناك حق معرفتك»/ ۴۶- ج- معافیت از سؤال و حساب و حشر و عرض و کتاب و میزان/ ۴۷- د- پاداش و جزای مخلصین در مقابل عمل نبوده و بی حد و حصر است/ ۴۸- مقام خلوص ذاتی مساوی است با مصونیت از گناه به حفظ وصیانت الهی/ ۴۹- استفاده تمام مراتب سه گانه عصمت برای پیام آوران الهی از آیه مبارکه- «عالم النبی فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارضی من رسول»/ ۴۹- در احوالات حضرت فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام/ ۵۲- کفایت تولد امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه کعبه/ ۵۴

### درس چهارم (۷۶-۶۱)

#### لزوم عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام

صفات معتدله انسان/ ۶۱- مقرآن درگاه الهی در اثر برخورداری از یک نوع علم و بینش مخصوص ریشه رفائیل و مفسد را در وجود خود ناپود کرده اند/ ۶۶- استفاده عصمت مقرآن خدا از مجموع سه آیه قرآن/ ۶۷- تربیت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران کودکی در منزل رسول اکرم/ ۶۸- نسبت امیرالمؤمنین به پیامبر اکرم/ ۷۱- اعتراض حضرت فاطمه سلام الله علیها به سکوت امیرالمؤمنین و پاسخ آن حضرت/ ۷۴

### درس پنجم (۱۰۰-۷۹)

#### عصمت امری موهبتی است

قوة عصمت در معصومین در همه حال حاکم بر وجود آنان است/ ۷۹- استشهاد به آیات دیگر از قرآن کریم در اثبات عصمت انبیاء/ ۸۱- امیرالمؤمنین علیه السلام حائز مقام عصمتند/ ۸۱- آیه انذار و حدیث عشره/ ۸۴- صحت اسناد حدیث عشره/ ۸۷- حدیث عشره در میان مستشرقین/ ۹۰- جنایات طبری در نقل حدیث عشره/ ۹۳- ولایت امیرالمؤمنین از روز اول با توحید خدا و نبوت رسول توأم بوده است/ ۹۵- امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام مراحل رسالت بار و مددکار پیامبر اکرم بود/ ۹۷

### درس ششم (۱۲۵ - ۱۰۳)

عصمت انبیاء منافاتی با اختیاری بودن افعال آنان ندارد.

عصمت انبیاء از راه تمامیت حجت از طرف خدا/۱۰۳- اثبات عصمت از آیه ای دیگر از قرآن کریم/۱۰۴- ملکه عصمت موجب اضطراری بودن افعال نمی شود/۱۰۵- افضلیت انبیاء بواسطه اختیاری بودن افعال آنهاست/۱۰۷- آفرینش عبارتست از ظهور، نه تولد و خروج/۱۰۷- اساس عالم هستی بر اختلاف موجودات بنا شده است/۱۰۸- تمام موجوداتی که حامل قوه و استعدادند متحرک بسوی کمال می باشند/۱۱۰- کمال هر موجود، فعلیت استعدادهای همان موجود است/۱۱۱- انتظار خداوند و عالم هستی از هر فرد کمال مطلوب اوست نه کمال غیر او/۱۱۲- پیغمبران در تمام افعال خود، چه معجزه و چه غیر آن دارای علم و اختیار بوده اند/۱۱۳- اثبات عصمت امیرالمؤمنین از راه اتحاد نفس او با نفس رسول الله/۱۱۶- داستان لیلۃ المیبت و ایثار و فداکاری امیرالمؤمنین نسبت به رسول الله/۱۱۸- خون چکیده از پای علی در هجرت به مدینه/۱۲۲- افتخار خدا به ملائکه در ایثار علی جان خود را به رسول الله/۱۲۳

### درس هفتم (۱۴۰ - ۱۲۷)

منصب امامت از نبوت بالاتر است

معنای امام در آیه شریفه « و اذ ابلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماماً... »/۱۲۷- تفسیر آیه مبارکه: « و جعلنا منهم ائمة یتهدون بامرنا لئما یصروا واکانوا بآیاتنا یوقنون »/۱۳۱- هدایت موجودات بدست امام است/۱۳۳- تحقق امیرالمؤمنین به مقام امامت و ولایت/۱۳۵- حدیث آتش راجع به ولایت امیرالمؤمنین/۱۳۶- مکر و آزار فریض به امیرالمؤمنین/۱۳۸

### درس هشتم: (۱۶۰ - ۱۴۳)

ولایت تکوینی امام به اذن خدا بر نفوس سعدهاء و اشقیاء

مقام امامت اشرف از نبوت است/۱۴۴- معنای امام/۱۴۵- در امام باید قوه ملکوتیه نسبت به امور باشد/۱۴۶- تفسیر آیه کریمه « یوم ندموا کل اناس بامامهم فس اوتی کتابه بيمينه فاولک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فیتلاً ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخره اعمی و اقل سیلاً »/۱۴۶- معنای روایات وارد بر اینکه علی قسمت کننده بهشت و جهنم است/۱۴۸- معنای « وسیله » در روایت پیامبر اکرم/۱۵۱- اشعار سید جمیری و دعبل خزاعی نا اشاره به روایت علی قسیم الجنة والنار/۱۵۸

### درس نهم: (۱۷۶ - ۱۶۳)

در معنی ولایت تکوینی:

میزان جزا و پاداش، ملکوت اعمال است نه ظاهر آنها/۱۶۴- تحقیق در معنای صراط /۱۶۵- روایت « لایجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجواز » به طرق مختلف/۱۶۹- توضیح معنای روایت فوق/۱۷۰- روایت « لایجوز احد الصراط... » در اشعار سید جمیری/۱۷۴

### درس دهم: (۱۹۷ - ۱۷۸)

لزوم امام زنده برای تمتع دلها

شمول و عموم اصل علیت و معلولیت در نظام هستی/۱۷۹- تأثیر مجالست در انسان/۱۸۰- قلب امام کانون افاضه علوم است/۱۸۱- شبهه اساس تعالیم اسلام را بر امامت می داند/۱۸۲- شبهه دارای ملاحظت و رقت و ملامت است/۱۸۳- بهشت تجلی صفات و اعمال است/۲۸۳- حقیقت نهرهای جاری در بهشت/۱۸۴- نهرهای چهارگانه جاری در بهشت، نهر آب/۱۸۵- نهرهای شیر، نهرهای شراب/۱۸۶- نهرهای عمل تصفیه شده/۱۸۸- نهر زنجبیل و چشمه کافور/۱۸۸- چشمه تسنیم از زیر پای امیرالمؤمنین جاری است/۱۸۹- ساقی حوض کوثر/۱۸۹- اشعار سید جمیری در باره حوض کوثر و ساقی



### درس یازدهم: (۲۱۵ - ۱۹۸)

معنای وحی خیرات به الله:

معنای وحی تکوینی/۱۹۹- وحی خیرات به امامان/۲۰۱- شرط تحقق امامت، عبور امام از هستی خود و تحقق به هستی خداست/۲۰۳- قیام جناب زید بن علی بن الحسین بدون دستور امام بوده است/۲۰۴- حرکت و سکون امام هردو صحیح است/۲۰۶- روایات درباره اتحاد نفس رسول اکرم با نفس امیرالمؤمنین/۲۰۸- خصال موجوده در امیرالمؤمنین/۲۱۱- رفع شبهه ای که خصوصیات موجوده در مقام ولایت را منافی با قدرت خداوند می پندارد/۲۱۳

### درس دوازدهم: (۲۳۲ - ۲۱۷)

لازمه همت هدایت به حق است

لزوم پیروی از حق/۲۱۷- لزوم پیروی از امام محصوم مبنی بر اصل لزوم متابعت از حق است و تفسیر آیه «أمن یندی الی الحق...»/۲۲۲- روایت ابن عباس در معیت علی باحق و حق با علی/۲۲۷- علت مخالفت معاندین با خلافت امیرالمؤمنین/۲۳۰- اعتراف عُمر به مقام امیرالمؤمنین در روایات اهل سنت/۲۳۱

### درس سیزدهم: (۲۵۴ - ۲۳۵)

معنای هدایت الله و شرافتی که هدایت کننده به سوی حق باید دارا باشد.

منظور از هدایت به حق چیست/۲۳۵- امام باید هدایت به حق یافته باشد و در آن سه شرط است/۲۳۶- تفسیر آیه «... ولاینال عهدی الظالمین»/۲۳۷- هفت مسأله از مهمات مسائل امامت/۲۳۸- افضلیت امیرالمؤمنین در جمع فضائل نفسیه/۲۴۲- روایات «علی خیر البشر»/۲۴۳- روایات معراجیه دالّه بر ولایت امیرالمؤمنین/۲۴۴- بیانات جبرئیل بصورت دحیه راجع به ولایت امیرالمؤمنین/۲۴۵- مسائل هفتگانه امامت در امیرالمؤمنین متحقق بود/۲۴۶- اظهار ندامت ابوبکر از خلافت/۲۴۷- پنج ایراد بر خطبه ابوبکر/۲۴۹- تأسف ابوبکر هنگام مرگ بر نه چیز/۲۵۲

### درس چهاردهم: (۲۷۵ - ۲۵۵)

لزوم تبعیت از اعلم

بقاء منصب امامت در ذریه حضرت ابراهیم تا روز قیامت/۲۵۵- تحقیق در معنای کلمه لا اله الا الله/۲۵۸- امام باید از تمام افراد امت عالم تر باشد/۲۶۰- عاقبت امر هر امتی که حکومت خود را بدست کسی غیر از عالمترین افراد خود بسپارد تباهی است/۲۶۲- امیرالمؤمنین اعلم امت بوده اند/۲۶۳- اعتراف عُمر به اعلیّت امیرالمؤمنین/۲۶۵- تأسف ابن عباس از اینکه هنگام رحلت رسول الله از آوردن صحیفه برای ایشان مانع شدند/۲۶۹- مانع شدن عمر از آوردن کاغذ و دوات برای رسول الله/۲۷۰

مقدمہ

## مقدمه

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صمد لایزاله و پارس ناتناهی مختص خدایند عزوجل است  
 که بر هاس حکمت بالغه خود ، عالم آفرینش را از کتم عدم بوجود آورد ؛ و بپاس حق پارس نمود  
 و از میان آن عوالم ، بنی آدم را بجامیعت نطق عقل و هاس برگزید ؛ و بر این هاس  
 شرف تکلف منتهد و شول نمود .

وَلَقَدْ ذَكَّرْنَا بَنِي آدَمَ وَعَلَّمْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ الْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ  
 مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

و درود غیر محدود ، و شجعت و اکرام غیر محصور ، از آن را هیران تربیت فرزند است که با  
 برافروختن لوازم عزد لایزلی ، نرد برزوخ ایمن و ایمان را در دل هاس ازاد بشر متمبلی نمودند ؛ و شعل  
 توحید و ولایت را در کانون جانها برافروختند ؛ تا بشر صاحب نفس هیرولانی ، و توره و استعداد بی حد و دره  
 را در راه تکمیل از حق ممکن کند .

خاتمه حضرت خاتم النبیین محمد بن عبد الله و وصی کریمش سید الوصیین  
 علی بن ابیطالب صلوات در علیها که حاملان لواء عهد و حاضران تمام نعمت کبر میسند  
 و ائمه معصومین لایما بقیت در فی الارضین حجتنازل الحسین العسکری عجل الله تعالی  
 فرجه الشریف که منظر تاره از ساء آئیه : جمالیه و جلالیه ؛ و آیات کامله انوار احدیت و

و احادیث ، و آرائی کبار حق ، و نظایر عینی با برتقا شانه العریز ، و واسطه فیض و ذوق نور  
ازله بر هیاهل وجود ، و ماحیات امکانیه بوده اند .

در ولایت تکونیه ، آئینه تمام نام جمال الهی ، حجاب لایزیر ؛ اولوا درخشان مبین  
در احادیث بر عالم با برتری ؛ در ولایت شریعیه ، در شریعه و آئین خود ( امام ) ، و آنچه  
احکام از مصدر تشریح و تحقیق بوده اند .

از آنجا که مسئله امامت و ولایت از مهم ترین مسائل حیات است ؛ و با شناخت  
این واقعیت ، تمام جهت تهدادیه انسان در ملاحج و معارج کمال رشد و تکوین کند ؛ و با  
شناخت دپهور از این تحقیق تهداد ها در قابلیت ها بر سر دایره انحراف قرار گرفته ، در دین دار غیب  
مادیات و شهوات مشتمل پسند می شود ؟

لذا خداوند تبارک و تعالی بر این تفریقت گذارد تا در روز حار ما به یک رمضان میوز  
و صید و نود و یک حجریه قمریه ، با جمع از این آثار و احادیث در این ایام ، بحث و گفتار در این  
مسئله امامت و ولایت قرار گیرد .

و بنا بر این شد که بنابر بحث آیات قرآن مجید ؛ و بر اهمیت و فضیلت نسبت بر این  
عبارت است ، از فن جدول منقده نموده ، از روایات و تاریخ عاصه نقل نمود ؛ و نیز در این  
خاتمه نیز اجلا مورد منقاره قرار گیرد .

چنین تصدیق شد که یکیده کامل از این بحث را در یک ماه رمضان می توانیم پایان برسانیم ؛ و با  
ماه رمضان پر شد ؛ و با آنکه هر روز بخواند و کامل ، گفت گوشت باشد منکر بشیر از من

(یک ششم) از آنچه مورد نظر بود بیان نشد .  
 از الطاف سزیه پروردگار لطیف آنکه در ایامه رمضان نیز توفیق حاصل نموده تا آنکه  
 بحث را در منزل داشته در مجموع اگر آردم .

دست چهارم از تعقیب این موضوع گذشت و از گناه اول امامت - البته بطور مسلسل و  
 ترتیب - محروم بودم ؛ تا باز الطاف خفیه خداوند عزوجل در ماه مبارک رمضان یکم در رسید و نورش  
 شامل ، در ده ها بار با عزیزان ایامه و انجمن روحانی ؛ دنبال بحث سابق را ادامه دادیم .

و تا آخر ماه یک مرتبه (یک ششم) دیگر از بحث ها گفته و نوشته شد .  
 و در نتیجه مجموعاً در این چهار ماه رمضان یک ثلث (یک سوم) از آنچه مورد نظر بود گفته شد و

نوشته شد .

و اینک مجمع نوشته ها که در چهار مجلد گرد آورده شده است ؛ براساس آنکه از باب نظر و مباحث  
 بصیرت (اراء) تقسیم میگردد .

اسب آنکه خداوند جلت آسمانه ، نویسن بحث و تحریر بقیه ابکات را غایت فرمایید ؛ بجز در  
 آراء الطاهرین .

تمام این مباحث در حدود دوازده مجلد خواهد شد که قسمت عار امام شناسی را  
 از مدرسه علوم و معارف اسلام تشکیل میدهد ؛ در بصیرت درس حائز ترین و تحریر میزند  
 که مجموعاً در حدود یکصد و هشتاد درس خواهد شد

و چون این دروس در خصوصیات امام و شرایط رهبر و زعامت و حکومت ؛ دلنرم

عصمت در آئمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين زود رسيد ؛ در ضمن از شرائط نبوت و  
 لزوم عصمت آثار و خواص پيامبران بزرگ بحث گفتگو ميشود ؛ در عقبت ، اين بحث بحث كامل  
 و شامل است كه بحث در نبوت عامه را نيز در برگردن ؛ و اما از بحث مشقه در پرلوان آن بي نياز نموده است .  
 خدا را پرستاريم كه اين بوجبت را عانيت فرمود كه در اين كوكت بقدر صبح ؛ در  
 حدود نظريت ناچيز و غير خود كوشا باشم ؛ و آنچه از ابهاش لطاعات و عبادات و فداكارات  
 بوده است ؛ براگيان در طبق اخلاص نهاده ، در نژاد و نظر بر ابدان هم نمونان خود قرار دهم ؛  
 فَلْيُبَدِّئْهُمُ الْخَيْرَ لَعَلَّ الشُّكْرَ يَا خَيْرٌ وَمَعْنَا نَا اَيْنَ الْحَمْدُ يَسِيَرَتَبِ الْعَالَمِينَ ؛  
 وَصَلَّى وَسَلَّمَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ      سيد حسين حسيني طرآن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. حمد لایزالی و سپاس نامتناهی مختص خداوند عزوجل است که براساس حکمت بالغه خود، عالم آفرینش را از گنم عدم بوجود آورد؛ و به لباس هستی ملتبس نمود.

و از میان آن عوالم، بنی آدم را به جامعیت منطق عقل و احساس برگزید؛ و براین اساس به شرف تکلیف متعهد و مسئول نمود.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الظَّلِيَّاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً

و درود غیر محدود، و تحیت و اکرام غیر محصور، از آن راهبران تربیت بشری است که با برافراشتن لویای حمد ایزدی، نور پرفروغ ایمان و ایقان را در دل های افراد بشر متجلی نمودند؛ و مشعل توحید و ولایت را در کانون جانها برافروختند؛ تا بشر صاحب نفس هیولانی، و قوه و استعداد بی حد و جدار را در راه تمکین از حق متمکن کنند.

خاصه حضرت خاتم التبيين مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ و وصی گرامش سید الوصیین عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صلوات الله علیهما که حاملان لواء حمد و حائزان مقام شفاعت کبری هستند و ائمه معصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین حجة ابن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف که مظهر تامه اسماء آلهیه: جمالیه و جلالیه؛ و آیات کامله انوار احدیت و واحدیت، و مرآئی کبرای حق، و خلفای عینی باری تعالی شأنه العزیز، و واسطه فیض و اشراق نور ازلی بر هیاکل وجود، و ماهیات امکانیه بوده اند.

در ولایت تکوینیه، آئینه تمام نمای جمال الهی و جلال ایزدی؛ و لؤلؤ درخشان مفضیض نور احدیت بر عالم ماسوی؛ و در ولایت تشریحیه، در شریعه و آبشخوار الهام، و آخذ احکام از مصدر تشریح و حقائق بوده اند.

از آنجائیکه مسئله امامت و ولایت از مهمترین مسائل حیاتی است؛ و با شناخت این واقعیت، تمام جهات استعدادیه انسان در مدارج و معارج کمال رشد و نمو میکند؛ و با عدم شناخت و پیروی نکردن از این حقیقت استعدادهای و قابلیت ها همه در مسیر انحراف قرار گرفته، و در لجن زار غفین مادیات و شهوات مضمحل و منعدم میشود؛

لذا خداوند تبارک و تعالی براین حقیر منت گذارد تا در روزهای ماه مبارک رمضان یکهزار و سیصد و نود و یک هجریه قمریه، با جمعی از آخلاء روحانی و برادران ایمانی، بحث و گفتار در پیرامون مسئله امامت و ولایت قرار گیرد.

و بنابراین شد که مبنای بحث آیات قرآن بوده؛ و برای اهمیت موضوع نسبت به برادران عاقله مسلک، از فرق جدل استفاده نموده، از روایات و توار یخ عامه نقل شود؛ و نیز روایات خاصه نیز اجمالاً مورد استفاده قرار گیرد.

چنین تصور میشد که یکدوره کامل از این بحث را در یکماه رمضان می توانیم به پایان برسانیم؛ ولی ماه رمضان سپری شد؛ و با آنکه هر روز به نحو مستوفی و کامل گفتگو و بحث می شد معذلتک بیش از شش (یک ششم) از آنچه مورد نظر بود بیان نشد. از الطاف سنیّه پروردگار لطیف آنکه در این ماه رمضان نیز توفیق شامل حال نموده تا مذاکرات بحثی را در منزل نوشته و در مجموعه ای گرد آوردم.

مدت چهارسال از تعقیب این موضوع گذشت و از گردآوری مسائل امامت - البتّه بطور مسلسل و مرتب - محروم بودم؛ تا باز الطاف خفیه خداوند عزوجل در ماه مبارک رمضان یکهزار و سیصد و نود و پنج شامل، و روزها را با عزیزان ایمانی و اخوان روحانی؛ دنباله بحث سابق را ادامه دادیم.

و تا آخر ماه یک شش (یک ششم) دیگر از بحث ها گفته و نوشته شد. و در نتیجه مجموعاً در این دو ماه رمضان یک ثلث (یک سوم) از آنچه مورد نظر بود گفته شد و نوشته شد.

و اینک مجموع نوشته ها که در چهار مجلد گردآوری شده است؛ برای مطالعه ارباب نظر و صاحبان بصیرت ارائه و تقدیم میگردد. امید آنکه خداوند جلّت آسمانه، توفیق بحث و تحریر بقیّه ابحاث را عنایت فرماید؛ بمحمّد و آلّه الطاهرین.

تمام این مباحث در حدود دوازده مجلد خواهد شد که قسمت های امام شناسی را از دوره علوم و معارف اسلام تشکیل میدهد؛ و به صورت درس هائی تدوین و تحریر میشود که مجموعاً در حدود یکصد و هشتاد درس خواهد شد.

و چون این دُروس در خصوصیات امام و شرائط رهبری و زعامت و حکومت؛ و لزوم عصمت در ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین قرار میگیرد؛ در ضمن از شرائط نبوت و لزوم عصمت و آثار و خواص پیامبران نیز بحث و گفتگو میشود؛ در حقیقت، این بحث بحثی کامل و شاملی است که بحث در نبوت عاقله را نیز در بر گرفته؛ و ما را از بحث استقلالی در پیرامون آن بی نیاز نموده است.

خدارا سپاسگزاریم که این موهبت را عنایت فرمود که در این بحوث بقدر وسع؛ در حدود ظرفیت ناچیز و حقیر خود کوشا باشیم؛ و آنچه از ابحاث و مطالعات و دراسات و مذاکرات بوده است؛ برایگان در طبق اخلاص نهاده، و در مرآی و منظر برادران و هموعان خود قرار دهیم؛

قَلْبَهُ الْحَمْدُ وَ لَهُ الشُّكْرُ وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ وَ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

سید محمد حسین حسینی طهرانی



درس اول

در عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام

## درس اول

بسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ  
اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ  
الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ  
مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَيِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا آخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا  
الدِّينَ أَوْ ثَوْبَهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا  
اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>١</sup>

بین شیعه و سنی اختلاف فقط در مسئله ولایت است.

اصل اختلاف	شیعه می گوید امام باید معصوم باشد و از جانب خدا منصوب
شیعه و سنی	گردد، سنتیان می گویند عصمت از شرایط امام نیست و مردم می توانند برای خود امامی را اختیار کنند و از او پیروی نمایند.

بقیه مسائلی که مورد اختلاف بین این دو گروه است همه تابع این مسأله بوده و از فروع است این اصل بشمار میرود؛ و روی زمینه اختلافی که در این اصل به میان آمده است در آن فروع نیز اختلافاتی قهراً پیدا شده است، بطوریکه اگر در این اصل اختلاف از میان برخیزد و این دو فرقه دارای مرام و مذهبی واحد گردند، بقیه فروع نیز خودبخود به پیروی و به تبع این اصل اختلافات خود را رها نموده و متحد خواهند شد.

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۲۱۳

ما به یاری خدا و استمداد از روح پاکان و اولیای خدا در این روزها اصل این مسأله را بررسی می‌نمائیم و از روی کتاب خدا و نصوص صریحه‌ای که از حضرت رسول ﷺ وارد شده است شرائط امام را بیان میکنیم بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و برای توضیح این معنی قبل از استدلال به آیه فوق که در مطلع سخن ذکر شد شاهد و مثالی را از باب مقدمه ذکر میکنیم.

در بدن انسان دستگاه‌های مختلف و متنوعی وجود دارد که هر یک در انجام وظیفه‌ای مختص به خود مشغول فعالیت است.

امام  
بمنزله قلب در  
بیکر انسان است

چشم برای دیدن و گوش برای شنیدن و بینی برای تنفس و بوئیدن و زبان برای چشیدن و دست و پا برای اخذ نمودن و راه رفتن است هر یک از این اعضاء در انجام وظیفه خود ساعی و کوشاست ولی نیروی خود را از نقطه نظر حیات مادی از قلب میگیرد.

قلب خون را به تمام اعضاء و جوارح میرساند و در هر لحظه بدانهای حیات نوینی میدهد و خون تازه به وسیله ارسال قلب آنها را زنده و با نشاط نگاه میدارد، بطوریکه اگر در یک لحظه قلب متوقف گردد و از سرکشی و سرپرستی خود باز ایستد این اعضاء زنده و شاداب به صورت مرده و کدر درآمده تمام خواص خود را از دست می‌دهند.

چشم نمی‌بیند، گوش نمی‌شنود، دست حرکت ندارد، پا نیز مرده و بی‌حس می‌گردد.

بنابراین فائده قلب همان عنوان سرپرستی و زعامت و ایصال حیات به این اعضاء تحت حیطة اوست؛ کسی نمی‌تواند بگوید ما به قلب نیاز نداریم زیرا از قلب کاری ساخته نیست: نه می‌بیند و نه می‌شنود و نه سخن می‌گوید و نه می‌نویسد و نه و نه...

ما چشم داریم و با چشم می‌بینیم، و گوش داریم و با گوش می‌شنویم، و زبان داریم و با او می‌گوئیم، و دست داریم و با او می‌نویسیم.

این سخن بی‌جا و غلط است چون چشم بدون قلب و گوش بدون قلب و زبان بدون قلب مرده و صفر است؛ آن بینائی که در چشم، و شنوائی که در گوش است به علت نیروی قلب است. چشم در هر آن مواجه با هزاران آفت و فساد خارجی

است و همچنین گوش و سایر اعضاء، چون مرتباً قلب از مراقبت خود دریغ ننموده و دائماً خون به عنوان غذا و دوا و دافع دشمنان خارجی و عوامل موجب فساد و میکرب های مهلکه می فرستد.

لذا چشم و گوش در تحت ولایت سلطان قلب زنده و پاینده اند قلب دستگاه معدّل و تنظیم کننده قوا و حیات بخشنده اعضاء انسان است.  
و اما از نقطه نظر معنی، مغز و دستگاه مفکره منظم کننده این قوا و اعضاء می باشد،

چشم فقط می بیند یعنی در اثر انعکاس نور، صورتی از شیئی مرئی در حد بیبه و عدسی چشم منعکس می گردد؛ اما این صورت چیست و با او چکار باید کرد، این وظیفه چشم نیست، این کار مغز است که این صورت را گرفته و روی او حساب می کند و از این صورت بهره بردای می نماید.

ولذا کسانی که مست شده اند یا بی هوش و یا دیوانه گشته اند در چشم آنان نقصانی به وجود نیامده است چشم کاملاً سالم و در منعکس نمودن شعاع و پدیدار نمودن صورت مرئی بسیار صحیح و بجا کار می کند ولی چون دستگاه مغز و مفکره از کار خود دست کشیده و به وظیفه خود عمل نمی کند. سلسله اعصاب این صورت را که به مغز تحویل می دهند مغز نمی تواند آن را بشناسد و آن را در محل خود اعمال کند

لذا دیده می شود که شخص مست خواهر و مادر خود را به جای عیال خود می گیرد و در صدد تعدی به آنان بر می آید؛ در معبر عام لخت و عریان حرکت می کند و نمی تواند تشخیص دهد که صورت معبری را که سابقاً در قوای ذهنیه خود محفوظ داشته است با این صورت معبر فعلی تطبیق کند و سپس حکم به عدم جواز حرکت در حالت عریان بودن در معبر نماید.

شخص مست، هرزه می گوید، عربده می کشد، در نزد بزرگان کارهای سخیف و ناروا می کند، از خوردن کثافات و خبائث دریغ ندارد و از جنایات خودداری نمی کند، با آن که قوای سامعه و ذائقه و لامسه او کار خود را انجام می دهد، لکن چون دستگاه کنترل و تنظیم مغز خراب شده است لذا نه تنها نمی تواند از این چشم بینا و گوش شنوا و دست توانا بهره بردای کند بلکه به عکس آنان را در راه هلاکت و فساد مصرف نموده و به وسیله آنان تیشه به اصل شاخ و بن هستی خود می زند.

بنابراین وجود دستگاه مغز نیز برای استخدام این اعضاء و جوارح و به کار بستن هر یک از آنان در موقع لزوم و تطبیق صور حاصله با صور محفوظه سابقه و احکام صحیحه مترتبه بر آنست، بطوریکه در شخص مجنون که قوای عاقله خود را از دست داده است هیچ نتیجه صحیحی از دیدار و گفتار و کردار او مترتب نمی شود.

از انسان بگذریم در حیوانات نیز قلب و مغز وجود دارد و بدون آن هیچ حیوانی حتی حیوانات تک سلولی نمی توانند به وظیفه خود ادامه دهند و برای ادامه حیات و زندگی خود در تلاش باشند.

در جمادات نیز آنچه آنها را در تحت خاصیت و کیفیت واحد قرار می دهد، و راسم وحدت آنان است همان روح و نفس واحدی است که در آنان ساری و جاری بوده و بهمین علت دارای خاصیت واحد بوده و اثرات واحدی از آنان مشهود است.

اتفاقاً در فن تکنیک و ماشین سازی از اینموضوع استفاده نموده و با ایجاد دستگاههای تنظیم کننده و معده توانسته اند حرکت چرخها و موتورها را تنظیم کنند. ساعت را که کوک می کنیم در اول فشار فنر قوی است و می خواهد چرخ دنده ها را با سرعت حرکت دهد و چون فنر باز می شود و فشارش ضعیف می گردد می خواهد چرخها را بکندی حرکت دهد؛ در ساعت دستگاهی بنام پاندول می گذارند که حرکت را تنظیم نموده و چه فشار فنر قوی و چه ضعیف باشد در هر حال ساعت به یک منوال حرکت نموده و وقت را بطور صحیح تنظیم می کند.

در ماشین های بخار که کارخانه های بزرگ را بکار می اندازد اگر دستگاه معدل نباشد تمام ماشینها خرد و خراب خواهند شد؛ چون دیگ بخار در هنگام جوشش، بخار زیاد تولید نموده و اگر این بخار مستقیماً به پشت پیستونها وارد شود چرخ طیار شتاب گرفته و با سرعت سرسام آوری ماشین را خرد خواهد نمود؛ و نیز در وقتیکه در دیگ بخار حرارت کمتر می شود ممکنست سرعت کم شود.

لذا همیشه در دستگاهی بخار اضافی را برای مواقع کمبود ذخیره می کنند و دستگاهی بنام معدل و رگولا توربین لوله های متصل به دیگ و بین پیستونها قرار می دهند تا همیشه بخار را به مقدار معین نه کم و نه زیاد به پشت پیستونها رهبری کند؛ این دستگاه در وقتی که بخار بسیار است زیادی آن را خود بخود در دستگاه ذخیره می فرستد و از وارد شدن آن به موتورها جلوگیری می نماید و در وقتی که بخار کم

است از دستگاه ذخیره، بخار ذخیره شده را می گیرد و با بخار فعلی توأمأً به موتورها می فرستد و لذا خودبخود همیشه موتورها آرام و منظم حرکت نموده در یک سرعت خاص مورد نیاز به حرکت در می آیند.

در جامعه بشری برای تبدیل قوا و تنظیم امور و رفع اختلافات بین مردم و جلوگیری از تعدیات به حقوق فرد و اجتماع و رهبری نمودن تمام افراد را به مقصد کمال و منظور از آفرینش و کامیابی از جمیع قوا و سرمایه های خدادادی احتیاج به معدّل صحیح منظم است و الاّ جامعه از هم گسیخته می شود و از سرمایه حیات بهره برداری نخواهد نمود.

منظم عالم انسانیت و اجتماع امام است که حتماً باید دارای	لزوم امام معصوم
قوانین متین و فکری صائب و اندیشه ای توانا ناظر بر اعمال و	دربین جامعه
کردار امت بوده، بین آنها نظم و تعادل را برقرار کند.	

آیا اگر این امام نیز خود جایز الخطا و مبتلی به معصیت و گناه و در فکر و اندیشه مانند سایر افراد جامعه دچار هزاران خطا و اشتباه گردد و یا نیز مانند آنان بوالهوس و شهوت ران باشد، می تواند با اینحال در بین افراد صلح دهد، اختلافات آنان را رفع کند حقّ هر ذی حقّی را به او برساند و جلوی تعدیات را بگیرد و تمام افراد را قوه حیات و نیروی زندگی بخشد؛ به هرکس به اندازه استعداد و نیاز او از معارف و حقائق تعلیم کند؛ موارد خطا و اشتباه آنان را هر یک به نوبه خود در سلوک راه خدا و رسیدن به مقصد کمال بیان کند؟ حاشا و کلاً!

بنابراین رهبر جامعه و زعیّم و امام مردم باید معصوم و عاری از گناه و هرگونه لغزش و خطا بوده با فکری عمیق و پهناور و سینه ای منشرح به نور الهی و قلبی منور به تأییدات غیبیه ناظر بر احوال و رفتار و حتی بر خاطرات قلبیه هر یک از افراد امت بوده باشد.

بعضی از عامه عصمت را در پیغمبران قبول دارند و بعضی از آنها مرتبه ضعیفی از عصمت را درباره آنان قائلند و بعضی بطور کلی عصمت را درباره آنان انکار کرده و بهیچوجه آنان را مصون از خطا و معصیت نمی دانند؛ ولی شیعه بطور عموم عصمت را به تمام معنی در انبیاء شرط می داند و نیز درباره ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین قائل به عصمت است.

عصمت انبیاء  
در سه مرحله

ما برای اثبات اینموضوع، عصمت را در باره انبیاء از قرآن شریف اثبات نموده و سپس در باره ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به بحث می پردازیم.

اما در باره پیمبران می گوئیم که عصمت مورد کلام در سه موضوع است. اول در موضوع تلقی وحی یعنی قلب پیغمبر باید طوری باشد که در حال نزول وحی خطا نکند و وحی را همانطور که وارد است به خود بگیرد، و در تلقی کم و زیاد ننماید؛ و قلب پیغمبر، وحی را در خود به صورت دیگر غیر از حقیقت واقعیه خود جلوه ندهد.

دوم در موضوع تبلیغ و رساندن وحی است؛ یعنی پیغمبر همانطور که وحی را گرفته است همانطور باید برساند، در اداء و رساندن نباید دچار خطا و اشتباه گردد؛ نباید وحی را فراموش کند یا در اداء آن کم و زیاد نموده غیر از صورت واقعی خود آن را به امت خود تبلیغ نماید.

موضوع سوم در موضوع معصیت و گناه است، یعنی هر چه مخالف با مقام عبودیت و منافی احترام و موجب هتک مقام مولی است نباید از او سرزند، چه راجع به گفتار باشد یا راجع به افعال؛ و بطور کلی این سه مرحله را می توان به یک جمله اختصار نمود و آن وجود امریست از جانب خدا در انسان معصوم که او را از خطا و گناه مصون دارد.

و اما خطا در غیر این سه موضوع، مثل خطا در امور خارجیه نظیر اشتباهاتیکه انسان در حواس خود می کند یا در ادراکات امور اعتباریه و مانند خطا در امور تکوینیه از نفع و ضرر و صلاح و فساد از محل نزاع و مورد گفتگوی شیعه و سنی خارج است.

اما در آن سه مرحله از عصمت آیاتی از قرآن دلالت بر آن دارد مثل قوله تعالی :

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱

این آیه می‌رساند که منظور از ارسال پیمبران و انزال وحی و کتاب همانست که مردم را به حقّ دعوت کنند، و در جمیع موارد اختلاف چه در قول و چه در فعل و چه در اعتقاد، راه صواب و حقّ را به آنها راهنمایی کنند. اینست هدف خلقت و آفرینش از بعثت انبیاء؛ چون خداوند در این مقصود اشتباه نمی‌کند و به غلط نیز نمی‌افتد به مفاد آیه:

لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي<sup>۱</sup>

و نیز در این منظور و مقصود به هدف خود می‌رسد و رادع و مانعی برای او نیست به مفاد آیه شریفه:

إِنَّ اللَّهَ بِالْأَمْرِ قَدْرًا<sup>۲</sup>

و به مفاد آیه کریمه:

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ<sup>۳</sup>

بنابراین لازمست برای حفظ وحی در انزال آن و تبلیغ و اداء آن، پیمبران را از هرگونه خطا و غلطی مصون نگاه دارد، زیرا بالفرض طبق مفاد این آیات اگر قلب پیغمبری در تلقی یا در تبلیغ وحی دچار اشتباه گردد منظور از رسالت او به عمل نیامده است بعثت اینکه منظور از رسالت دعوت به حقّ است به مفاد:

وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُنْجِزَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ

و بنابراین در صورت اشتباه یا آنکه خدا در انتخاب رسول و طریقه انزال وحی بر قلب او دچار غلط و دستخوش نسیان واقع شده، و یا آنکه منظورش دعوت به حقّ بوده لکن در اجراء وحی در قلب پیغمبر به نحوی که هیچ دستخوش تغییر و تبدیل واقع نشود به خطا افتاده، و اینها به مقتضای لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي صحیح نیست یا آنکه با آنکه منظورش دعوت به حقّ بوده و در اجراء این امر نیز اشتباه و غلط نمی‌نموده است، لکن موانع خارجیّه جلوی امر خدا را می‌گرفته و نمی‌گذارده به مرحله تحقق برسد. این نیز به مقتضای مفاد إِنَّ اللَّهَ بِالْأَمْرِ قَدْرًا وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ محال است.

روی این مقدمات حتماً خدا پیمبران را محفوظ از خطا و غلط در کیفیت

۱- سوره طه: ۲۰- آیه ۵۲

۲- سوره طلاق: ۶۵- آیه ۳

۳- سوره یوسف: ۱۲- آیه ۲۱



تلقی وحی و تبلیغ آن نگه می‌دارد؛ و قلب آنان را بطوری صافی و پاک می‌نماید که در اثر انزال وحی هیچ ارتعاش و موجی که موجب دگرگونی کیفیت و واقعیت وحی باشد در قلب آنان وجود نداشته باشد؛ و هیچگونه اضطراب و تاریکی که نیز باعث تأویل و تفسیر ادراکات واقعیته بر خلاف واقعیت و حقیقت آن باشد در آنها پدید نیاید.

و این معنی حقیقت عصمت است در دو مرحله تلقی وحی و تبلیغ آن. و اما در مرحله سوم که مصونیت و عصمت آنان از گناه باشد، ممکنست با بیان مقدمه دیگری نیز دلالت آیه فوق را تمام دانست؛ و آن اینکه اگر پیغمبری معصیت کند و مرتکب گناه گردد با این فعل خود جواز و اباحه این عمل را نشان داد، است؛ چون عاقل به کاری دست نمی‌زند مگر آنکه او را نیکو و پسندیده داند؛ پس اگر از او معصیت سرزند در حالیکه قولاً امر به خلاف آن می‌کند این موجب تناقض و تهافت خواهد بود، و با فعل و قول خود تبلیغ متناقضین نموده است؛ با قول و گفتار خود مردم را از آن بازداشته، ولی با فعل آن اباحه آن را اثبات و اقامت را در فعل آن مَرخَص داشته است.

و معلومست که تبلیغ متناقضین تبلیغ حق نخواهد بود چون هر یک از آن د مُبطل دیگری خواهند بود، و خدائی که پیمبران را به منظور تبلیغ حق ارسال نمود است؛ آنان را به دعوت به متناقضین نمی‌گمارد، بلکه آنان را از عمل غیر حق هرگونه معصیتی مصون می‌دارد زیرا که عصمت پیمبران در تبلیغ رسالت و اداء وحی (آن طور که باید) بدون عصمت در مقام معصیت تمام نخواهد بود.

روی این بیان به خوبی واضح شد که آیه فوق دلالت بر عصمت انبیاء در سه مرحله تلقی و تبلیغ وحی و در مقام گناه و معصیت دارد.

امام نیز که حافظ شریعت و تبیین حکم و پاسدار قانون بر اقامت است، نه حائز مقام قلب و ادراک پیمبر است و از این نقطه نظر با پیغمبر فرقی ندارد، جز آنکه پیغمبر آورنده شریعت و کتاب، و امام حافظ و مبلغ آن است و همان ادله‌ای که برای اثبات عصمت در انبیاء مورد استفاده قرار می‌گیرد بعینها درباره امام نیز وار می‌شود.

در کتاب کافی<sup>۱</sup> در کتاب الحجة مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش

از حسن بن ابراهیم از یونس بن یعقوب روایت می کند که: در نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جماعتی از اصحاب بودند که از آنجمله حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طیار و جماعتی که در میان آنان جوانی برومند بنام هشام بن حکم<sup>۱</sup> بود.

حضرت به هشام بن حکم فرمودند ای هشام! آیا خبر می دهی به ما از آن مناظره و مکالمه ای که بین تو و بین عمرو بن عبید واقع شد؟  
هشام گفت: یابن رسول الله مقام و منزلت تو بالاتر از آنست که من در مقابل شما لب بگشایم، و مناظره خود را بازگویم؛ من از شما حیا می کنم و در پیشگاه شما زبان من قادر به حرکت و سخن گفتن نیست.  
حضرت فرمودند: زمانیکه شما را به کاری امر نمودیم باید بجا آورید!

هشام در این حال لب به سخن گشود و گفت داستان عمرو بن عبید و جلوس او در مسجد بصره و گفتگوی او با مردم به من گوشزد شد، و بر من بسیار ناگوار آمد؛ برای ملاقات و مناظره با او حرکت نموده و به بصره وارد شدم.

مناظره  
هشام بن حکم  
با عمرو بن عبید

روز جمعه بود به مسجد بصره درآمدم دیدم که حلقه وسیعی از جماعت مردم مجتمعند و در میان آنان عمرو بن عبید مشغول سخن گفتن است؛ مردم سؤال می کنند و او جواب می گوید.

عمرو بن عبید یک شمله سیاهی از پشم بر کمر خود بسته و شمله دیگری را ردای خود نموده و سخت مشغول گفتگوست.

من از مردم تقاضا نمودم که راهی برای من باز کنند، تا خود را بدو رسانم؛ مردم راه دادند، من از میان انبوه جمعیت عبور نموده در آخر آنان نزدیک عمرو بن عبید دوزانوبه زمین نشستم، سپس گفتم: ای مرد دانشمند! من مردی هستم غریب، مرا رخصت می دهی سؤالی بنمایم؟

۱- هشام بن حکم تولدش در کوفه نشوونمایش در واسط و تجارتش در بغداد بود از حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا صلوات الله علیهم در باره او مدح و منقبت گفته شده است و راوی حدیث و دارای اصلی از اصول اربعه شیعه بوده و از اجلای محدثین و متهرّه متکلمین و مناظرین بوده و در سن جوانی در فن مناظره مهارت به سزائی داشته است. (رجال میرزا محمد علی اردبیلی) این روایت را نیز در بحار الانوار ج ۷ ص ۳ از «اکمال الدین» و «علل الشرایع» و «امالی» صدوق نقل می کند.

گفت بلی

گفتم آیا چشم داری؟

گفت ای فرزند این چه سؤالی است؟ تو می بینی من چشم دارم دیگر

چگونه از آن سؤال می کنی؟

گفتم مسئله من همین بود که سؤال کردم آیا پاسخ می دهی؟

گفت: ای فرزند سؤال کن و اگر چه این سؤال تو احمقانه است!

گفتم جواب مرا بگو

گفت سؤال کن

گفتم آیا چشم داری؟

گفت بلی

گفتم با چشمت چه می کنی؟

گفت با آن رنگها و اشخاص را می بینم

گفتم آیا بینی داری؟

گفت بلی

گفتم: با بینی ات چه می کنی؟

گفت: بوها را استشمام میکنم. گفتم آیا دهان داری؟

گفت: بلی

گفتم: با دهانت چه میکنی؟

گفت: طعم و مزه غذاها را می چشم

گفتم: آیا گوش داری؟

گفت: بلی

گفتم: با گوش ات چه میکنی؟

گفت: صداها را گوشم می شنوم

گفتم: آیا قوه ادراک و مغز مفکر داری؟

گفت: بلی

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن هر چه را که از راه حواس بر من وارد شود تمیز می دهم

گفتم: آیا این حواس و اعضاء بی نیاز از مغز و قوای درآ که نیستند؟

گفت: نه

گفتم: چگونه نیازمند به مغز و قوای مفکره هستند، در حالیکه همه آنها صحیح و سالمند، عیب و نقصی در آنها نیست؟

گفت: ای فرزند این جوارح و حواس چون در واقعیت چیزی را که ببینند یا بو کنند یا بچشند یا بشنوند شک بنمایند آنها را به مغز و قوای درآکه معرفی می کنند، و مغز است که صحیح را تشخیص می دهد و برآن تکیه می کند و مشکوک را باطل نموده مطرود می نماید!

هشام می گوید: به او گفتم بنابراین خداوند قلب و مغز را برای رفع اشتباه حواس آفریده است؟

گفت آری

گفتم: برای انسان مغز لازم است و گرنه جوارح در اشتباه می ماند؟

گفت: آری

گفتم: ای ابا مروان!

خداوند تبارک و تعالی جوارح و حواس انسان را مهمل نگذارده تا آنکه برای آنان امامی قرار داده که آنچه را که حواس به صحت تحویل دهند تصدیق کند و مواضع خطا را از صواب فرق گذارد، و بر واردات صحیح اعتماد و بر غیر صحیح مهر بطلان زند؛ چگونه این خلق را در حیرت و ضلال باقی گذارده، تمامی افراد انسان را در شک و اختلاف نگاهداشته و برای آنان امامی که رافع شبهه و شک آنان باشد و آنان را از حیرت و سرگردانی خارج کند معین فرموده است؟

و برای مثل توئی در بدن تو برای حواس و جوارح تو امامی معین فرماید تا حیرت و شک را از حواس تو بردارد؟

هشام می گوید: عمر بن عبید ساکت شد و چیزی نگفت، سپس روبه من نموده گفت:

توهشام بن حکم هستی؟

گفتم: نه

گفت: آیا از همنشینان او هستی؟

گفتم: نه

گفت: پس از کجا آمده ای و از کجا هستی؟

گفتم: من از اهل کوفه هستم گفت بنابراین یقیناً خودت هشام هستی سپس برخاست و مرا در آغوش خود گرفت و خود از جای خود کنار رفته مرا بر سر جای خود نشاند؛ و دیگر هیچ سخن نگفته در مقابل من سکوت اختیار نمود، تا من از آن مجلس برخاستم.

هشام می گوید: حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از بیان این طریق مناظره من بسیار خشنود شده و خندیدند و گفتند: ای هشام! چه کسی به تو تفهیم نموده اینطور مناظره نمائی؟

عرض کردم: اینطریق را از وجود مبارک شما یاد گرفته، و بر حسب موارد و مصادیق مختلف خود پیاده می نمایم حضرت فرمودند: سوگند به خدای که این قسم از مناظره در صحف حضرت ابراهیم و موسی نوشته شده است<sup>۱</sup> چون امام حکم مغز و قلب عالم است لذا سرور و حزن او در جوارح و اعضاء او که یکایک مخلوقاتست اثر می کند.

سیوطی در خصائص الکبری گوید: وَاخْرَجَ الْحَاكِمَ وَالْبِيهَقِيَّ وَأَبُو نَعِيمٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَال: لَمَّا كَانَ صَبَاحَ يَوْمِ قِتْلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، لَمْ يُرْفَعْ حَجَرٌ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وَجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ.

وَأَخْرَجَ أَبُو نَعِيمٍ مِنْ طَرِيقِ الزُّهْرِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمَسَيْبِ قَالَ: صَبِيحَةَ يَوْمِ قِتْلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، لَمْ تُرْفَعْ حِصَاةٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا وَتَحْتَهَا دَمٌ عَبِيطٌ.<sup>۲</sup>

صبحگاه روزیکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شدند هر ریگی را که از هر نقطه زمین برمی داشتند در زیر آن خون تازه بود.

شیخ صدوق رضوان الله علیه روایت می کند در کتاب علل الشرایع و امالی با

۱- این روایت را صدوق نیز در امالی ص ۳۵۱ از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از اسمعیل بن مراد از یونس بن عبدالرحمن از یونس بن یعقوب نقل می کند و می گوید در نزد حضرت جماعتی از اصحاب بودند که در میان آنها حمزان بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و الطیار بودند و جماعتی دیگر از اصحاب بودند که در میان آنها هشام بن حکم بود و سپس عین حدیث را تا به آخر نقل می کند.

۲- «خصائص الکبری» ج ۲ ص ۱۲۴ بنابه نقل «شیعه در اسلام» سبط قسمت دوم ص ۱۲۴

سند واحد خود از جبلة مکيه، که او گفت: از میثم تمار شنیدم که می گفت: سوگند بخدا که این امت، فرزند پیغمبر خود را در روز دهم محرم می کشند و دشمنان خدا آنروز را روز برکت قرار می دهند؛ و این امریست که از علم خدا گذشته و از قضای محتوم بوده و بر اساس عهدیکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با من نموده است، من از آن آگاهی یافته ام.

امیرالمؤمنین بمن خبر داد که تمام موجودات بر فرزند پیغمبر گریه می کنند حتی درندگان در بیابانها و ماهیان دریاها و مرغان بر فراز آسمان.  
و گریه می کنند بر او خورشید، و ماه، و ستارگان، و آسمان، و زمین، و مؤمنان از انس و جن، و تمام فرشتگان آسمانها، و رضوان: خازن بهشت، و مالک: پاسبان دوزخ، و فرشتگان پاسبانان، و نگاهدارندگان عرش، و آسمان.  
و در آن هنگام، خون و خاکستر بیبارد.

سپس میثم گفت: واجب است لعنت خدا بر قاتلان حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، همانطور که بر مشرکینی که با خدا خدای دیگری را شریک قرار می دهند، واجب شده است و همانطور که واجب است بر یهود و نصاری و مجوس.

جبلة می گوید: گفتم: ای میثم! چگونه مردم روز قتل حسین را روز برکت قرار می دهند؟

در آن هنگام میثم گریست و گفت: طبق حدیثی مجعول که خود آنها وضع نموده اند، گمان می کنند که عاشورا روزیست که در آن خداوند توبه آدم را قبول نمود در صورتیکه خداوند توبه آدم را در شهر ذی الحجه قبول نمود.  
و گمان می کنند که در آن خداوند توبه داود را قبول نمود، در صورتیکه توبه داود در شهر ذی الحجه پذیرفته شد.

و گمان می کنند که در آن خداوند یونس را از شکم ماهی خلاصی داد، در صورتیکه خداوند او را در ذی القعدة از شکم ماهی بیرون آورد.

و گمان می کنند که در آن روز کشتی نوح به ساحل نجات نشست، در حالیکه آن کشتی در روز هجدهم از ذی الحجه به ساحل نشست.

و گمان می کنند که در آن روز خداوند آب دریا را برای نجات بنی اسرائیل شکافت، در صورتیکه این واقعه در شهر ربیع الاول بوقوع پیوست.

سپس میثم گفت: ای جبلة! بدان که برای حسین بن علی: سید الشهداء و

اصحابش در روز قیامت بر سایر شهداء فضیلتی است.

ای جبلة! زمانیکه دیدی خورشید مانند خون تازه سرخ شد، بدانکه آقای تو و مولای تو حسین را کشتند.

جبلة می گوید: روزی از منزل خارج شدم، چون نظر بر دیوارها افکندم، دیدم مانند ملحفه های رنگین شده به عُصْفُر (گیاهی است سرخ رنگ) بزرگ خون درآمده است.

پس ناگهان صیحه زدم و گریستم و گفتم: بخدا سوگند که آقای ما حسین بن علی را کشتند!

۱- «امالی» صدوق ص ۷۷ و «علل الشرایع» ص ۲۲۸ و در «بحار الانوار» ج ۱۰ ص ۲۲۴ این داستان را از صدوق نقل می کند

دس نوم

بیان اصل وراثت در عصمت



## درس دوم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ  
الطَّاهِرِينَ وَّلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ  
مِنَ الْاَنِّ اِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَّلَا حَوْلَ وَّلَا قُوَّةَ اِلَّا  
بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ وَمِنْهُمْ  
مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يٰۤاٰذِنِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ

قانون وراثت، اصل مهمی است که در تمام شئون موجودات از انسان و حیوان و نباتات مورد مطالعه دقیق قرار گرفته، و آثار و نتایج مهمی از آن به دست آمده است؛ و می توان گفت یکی از سنن غیرقابل تبدیل و تغییر الهی است. دقت و بررسی در افراد انسان و انتقال خصوصیات و کیفیاتی که از نطفه پدر و مادر و تلقیح آن به صورت جنین درآمده و در طفل به ظهور می رسد، این اصل را بطور کلی در مورد انسان به ثبوت می رساند.

نطفه انسان ذره ای از سازمان وجودی اوست که تمام آثار و خصوصیات انسان بطور تراکم و اندماج و بطور قوه و استعداد در او موجود است؛ و چون در رحم مادر در ظرف مخصوص خود با شرایط خاصی جای گرفت به مرحله فعلیت رسیده و به صورت نشر درآمده و به ظهور می رسد؛ و تمام خصوصیات مادی و اخلاقی و روحی پدر و مادر خود را نشان می دهد.

۱- سورة فاطر ۳۵: آیه ۲۳؛ راجع به تفسیر این آیه شریفه ابن بابویه حدیثی از حضرت رضا ع آورده است که در مجلس مأمون در مرو در حضور او و علماء عراق و خراسان پس از سؤال مأمون از تفسیر این آیه حضرت بیان کردند.

این حدیث بسیار جالب و حاوی مطالبی است و در «غایة المرام» ص ۲۱۹ به عنوان التاسع وارد است

نه تنها فرزند از نظر رنگ پوست و کیفیت سازمان اعضاء و جوارح و ترکیب استخوانها از پدر ارث می برد، بلکه در هر ذره ای از خون و در هر سلول ریز ذره بینی، به تمام معنی مشابه با ذره خون پدر و با ذرات ذره بینی سلولهای اوست؛ بطوریکه طفلی که پدرش مشکوک باشد از راه تجزیه خون او می توان پدر او را معین نمود.

چون در حقیقت، طفل شاخه و فرعی است که از درخت هستی و اصل مادی و معنوی پدر منشعب شده و در تمام خواص خود حکایت از آن اصل می نماید. از چشم و دماغ و گوش و قلب و معده و کلیه و استخوان و هیكل گذشته در اجزاء خرد و ذره بینی نیز فرزند به عنوان توارث از پدر و مادر خود خواص و آثار هستی را اخذ می نماید؛ حتی امراضی که در نیاکان وجود دارد به فرزندان خود انتقال می یابد و اگر در نسل اول یا دوم ظهور نکند بالاخره آن اصل مرض خود را در دوره تطوّر و انقلاب چند نسل حفظ نموده تا دوران کمون خود را طی کند، و در چندین نسل بعد که شرائط ظهورش موجود گردد به ظهور برسد.

این آثار و خصوصیات از پدر نه فقط به نطفه او انتقال می یابد بلکه در هر یک از سلولهای انسان تمام آثار هستی او مشهود است؛ و می توان گفت در هر ذره از بدن انسان یک انسان کامل به نحو استعداد و قوه وجود دارد که چنانچه شرائط تربیت و تکامل موجود گردد به صورت یک انسان کامل در می آید.

و به عبارت دیگر نه تنها در نطفه، انسانی کامل وجود دارد که در ظرف مستعد و رجم به ظهور می رسد بلکه در هر سلول یک انسان کامل به نحو توارث و انتقال مراتب هستی موجود است.

گرچه تا به حال عملاً نتوانسته اند در ظرف مستعد این سلول را با سلول زن تلقیح نموده و طفلی نوزاد در خارج ظرف رحم به وجود آورند لیکن گذشته از آنکه دلیلی بر امتناع آن نیست؛ ادله ای بر امکان آن اقامه شده و ممکنست در طی سیر علمی؛ بشر روزی را به خود ببیند که از تلقیح هر یک از سلولهای بدن مرد با هر یک از سلولهای بدن زن و پیوند بین آندو، در ظروف مستعد و متناسب طفلی به وجود آید؛ و از یک مرد و یک زن در زمان کوتاهی میلیاردها کودک به ظهور رسد.

این موضوع در اثر همان اصل توارث است که تمام خاصه های شخص در هر یک از ذرات بدن او اثر می گذارد؛ و آن ذره حکایت از تمام آثار وجودی آن شخص می نماید؛ کما آنکه در نباتات دیده می شود نه تنها از راه کاشتن تخم در

زمین، بلکه از راه قلمه زدن و از راه پیوند نمودن، اصل وراثت کار خود را کرده و درختی مانند اصل خود نشوونما می نماید.

چون در شاخه ای که با آن قلمه می زنند تمام خصوصیات درخت از ریشه و تنه و ساقه و برگ و میوه طبق ریشه و تنه و ساقه و برگ و میوه اصل خود موجود است. در پیوند نیز همین طور است؛ جوانه پیوند، ساقه درخت دیگر را رحم برای تربیت خود قرار داده و در آنجا نشوونما می کند و تمام آثار اصل خود را بدون تخطی و تجاوز به ظهور می رساند.

مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۱</sup>

از مادیات و مراتب ظهورات طبیعی در انسان بگذریم؛ در افکار و اخلاق و روحیات، نیز طفل از اصل خود به نحو توارث بهره می گیرد، و از راه نطفه اخلاق و غرائز پدر و مادر در طفل به ظهور می رسد، و از ترکیب آن دو نطفه مجموعه مرکب از آن دو، طفل را با اخلاقی خاص که نتیجه اخلاق و غرائز آن دو می باشد به ظهور می رساند

بدون هیچ تخطی و تجاوز فرزندی که پدر و مادرش شجاع باشند شجاع خواهد شد، و اگر جبان و ترسو باشند جبان خواهد شد، اگر سخی باشند سخی، و اگر لئیم باشند لئیم خواهد شد، اگر با گذشت و ایثار باشند فرزند نیز فداکار و باگذشت خواهد شد.

پدر و مادر عاقل بچه عاقل به وجود می آورند و چنانچه کودن باشند فرزند آنان کودن خواهد شد.

خلاصه در تمام اخلاقیات و غرائز روحی، فرزند از اصل پدر و مادر خود خارج نبوده بلکه تابع و نتیجه صفات آندو و نتیجه از لقاح و فعل و انفعال قوای روحی و اخلاقی آندو خواهد بود.

ممکنست احیاناً فرزند شخص عاقل، کودن یا فرزند شخص کودن و کند ذهنی، عاقل گردد البته این نیز روی شرائط و ظروف تربیت در رحم یا انتقال نطفه یکی از نیاکان او که چنین بوده اند و ظهور آن در این نسل خواهد بود می باشد. البته آن نیز طبق اصل وراثت است.

اصل وراثت در حیوانات و نباتات نیز ملاحظه می شود؛ بچه گرگ مانند

گرگ و بچه گوسفند، گوسفند و بچه شیر، شیر خواهد شد؛ و نسل بعد نسل از نقطه نظر کیفیت سازمان بدنی و سلولهای جسمی و صفات روحی، آثار و کیفیات آنان به طبقات بعدی انتقال می یابد.

و در نباتات از گل یاس، گل یاس و از گل محمدی، گل محمدی بوجود می آید که در رنگ و شکل و بو تابع اصل خود هستند؛ از درخت سیب، درخت گلابی بوجود نخواهد آمد گرچه هزاران سال بگذرد و نسلهای متعدد درخت سیب اطواری را طی نمایند.

باری این اصل وراثت اساس عالم هستی بوده و این ظهورات طبق این ناموس به جلو می روند.

فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا<sup>۱</sup>

این اصل وراثت که در تمام شئون مذکوره بقاء و ثبات خود را حفظ نموده، از همه مهمتر و بالاتر بقاء و ثبات او در معنویات و اسرار الهی است.

خداوند آدم بوالبشر را ایجاد نمود و او را خلیفه خود قرار داد و دل او را مرکز تجلیات انوار جمال خود نموده، عقل او را قوی و سینه او را منشرح و قلب او را وسیع نموده، بطوریکه به تمام اسرار عالم کون بتواند اطلاع یابد و از حقائق موجودات با خبر شود و پرده اوهام را پاره نموده فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ<sup>۲</sup> جای گیرد و به مقام اطمینان برسد و از سرّ غیب مطلع گردد و با فرشتگان گفت و شنود داشته باشد و در حرم امن و امان الهی سکنی گزیده دل او مرکز تجلیات اسماء و صفات حضرت معبود جل شأنه قرار گیرد.

احاطه قدرت و علم و حیات خدارا در جمیع مراحل عالم هستی به رأی العین مشاهده نماید و با حضرت باری تعالی مناجات نموده و از سر و باطن تکلم کند و به مقام عِلْمُهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى<sup>۳</sup> تَمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى<sup>۳</sup> فائز گردیده، و بعد از فنای از نفس به بقای خدا باقی و اسفار اربعه خود را به پایان رسانیده، آئینه تمام نما و مظهر تام و اتم حضرت احدیت گردد.

۱- سوره فاطر: ۳۵-۳۸ آیه ۴۳

۲- سوره قمر: ۵۴- آیه ۵۵

۳- سوره النجم: ۵۳- آیه ۵-۱۱

این نور در بدو پیدایش حضرت آدم، در او به ودیعت قرار داده شد و به مقتضای **وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا**<sup>۱</sup> و نیز به مفاد **وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**<sup>۲</sup> آدم یگانه گوهر عالم هستی و یگانه در شاهوار صدف عالم کون و خزینه اسرار حضرت ربوبی قرار گرفت و تاحدی در او طلوع نموده و به ظهور پیوست.

لکن به مقتضای اصل و راثت آن سیر به فرزندان آدم انتقال یافت و در پیمبران، هر یک به نوبه خود به نحوی طلوع و بروز نمود و با مراتب اختلافی که در آنان دیده می شد هر یک مرکز تجلی آن نور به قدر استعداد و ظرفیت خود شدند.

**تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ آيَدْنَاهُ رُوحَ الْقُدُسِ**<sup>۳</sup>

تا نوبت به خاتم النبیین و سید المرسلین محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید، آن نور به نحو تام و اتم طلوع نمود و به اصل و راثت تا به حال در اصلاب پدران که دوران کمون خود را طی می نمود، اینک به مرحله ظهور و بروز رسید و آنطور که باید و شاید بدون هیچ کمی و کاستی طلوع نمود.

لذا شریعت او ناسخ همه ادیان و دین او متمم و مکمل تمام ادیان و تا روز قیامت باقی و برقرار است.

و این آثار به واسطه سعه روح و ظرفیت قلب مبارک آن حضرت است نه امر اعتباری تشریفاتی، و سپس در ذریه آن حضرت انتقال یافت؛ یعنی همان نور دو قسمت شد نیمی در نفس مبارک آن حضرت و نیمی در نفس امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جای گرفت و از لقاح نور امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه سلام اله علیها بذریه آن حضرت منتقل شد.

کما آنکه فرمود **إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**<sup>۴</sup> خداوند ذریه هر پیغمبری را از صلب خود آن پیغمبر قرار داد و ذریه مرا از صلب علی بن ابیطالب قرار داد.

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۳۲

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۳۱

۳- سوره بقره: ۲- آیه ۲۵۳

۴- ینابیع المودة ص ۲۵۲

از سلمان روایتست که: سمعت رسول الله ﷺ يقول: كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ آدَمُ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ النُّورَ جُزْئَيْنِ جُزْءٌ أَنَا وَجُزْءٌ عَلِيٌّ اخْرَجَهُ أَحْمَدُ فِي الْمَنَاقِبِ.<sup>۱</sup>

احمد بن حنبل که یکی از بزرگان ائمه اهل تسنن است، طبق روایت کتاب الریاض النضرة از سلمان فارسی روایت کرده است که او می گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: من و علی نور واحدی بودیم در نزد خداوند تعالی، قبل از آنکه آدم را بیافریند به فاصله چهارده هزار سال.

سپس چون خداوند آدم را آفرید آن نور را دو قسمت نمود: یکی از آن دو قسمت من هستم، و قسمت دیگر علی است.

و نیز از کتاب مودة القربی در منابع المودة حدیث می کند از عثمان که او از رسول خدا روایت می کند که: خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ رَكِبَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَنْزَلْ شَيْئًا وَاحِدًا حَتَّى افْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَفِي التُّبُوَّةِ وَفِي عَلِيِّ الوَصِيَّةِ<sup>۲</sup>

عثمان بن عفان از پمغمبر اکرم روایت کرده است که آن حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آنکه آدم بوالبشر را خلق کند من و علی را از نور واحد بیافرید؛ چون آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او قرار داد و دائماً آن نور نسل بعد نسل واحد بود تا در صلب عبدالمطلب بدو قسمت منقسم شد نیمی به من و نیمی به علی بن ابطالب منتقل شد پس خداوند نبوت را در من قرار داد و وصایت و ولایت را در علی قرار داد.

مورخ امین حسین بن علی مسعودی در مروج الذهب روایت نغز و پر محتوایی را از امیرالمؤمنین عليه السلام در باره آغاز آفرینش و کیفیت خلقت نور محمد و آل محمد عليهم السلام و نحوه انتقال آن نور در نشئات مختلفه بیان می کند، تا می رسد به خلقت ملائکه و آفرینش آدم. و پس از آن می فرماید:

۱- الریاض النضرة ص ۱۶۴

۲- منابع المودة ص ۲۵۶

ثُمَّ تَبَّهَ آدَمَ عَلَى مُسْتَوْدِعِهِ، وَكَشَفَ لَهُ [عَنْ] خَطَرِ مَا اُتِمَّتْهُ عَلَيْهِ، بَعْدَ مَا سَمَّاهُ اِمَامًا عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ،

فَكَانَ حَظُّ آدَمَ مِنَ الْخَيْرِ مَا آوَاهُ مِنْ مُسْتَوْدِعِ نَوْرًا، وَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَعَالَى يَخْبَأُ التُّورَةَ تَحْتَ الزَّمَانِ إِلَى أَنْ فَضَّلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَالِهِ) وَسَلَّمَ فِي ظَاهِرِ الْفَقَرَاتِ.

فَدَعَا النَّاسَ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا، وَنَدَبَهُمْ سِرًّا وَإِعْلَانًا، وَاسْتَدْعَى عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّنْبِيَةَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي قَدَّمَهُ إِلَى الدَّرِّ قَبْلَ النَّسْلِ

فَمَنْ وَاظَفَهُ وَقَبَسَ مِنْ مِصْبَاحِ التُّورِ الْمُقَدِّمِ، اِهْتَدَى إِلَى سِرِّهِ وَاسْتَبَانَ وَاضِحَ أَمْرِهِ؛ وَمَنْ أْبَلَسَتْهُ الْعَقْلَةُ، اسْتَحَقَّ السَّخَطَ

ثُمَّ انْتَقَلَ التُّورُ إِلَى غَرَائِزِنَا، وَلَمَعَ فِي أَيْمَتِنَا فَتَحْنُ أَنْوَارِ السَّمَاءِ وَأَنْوَارِ الْأَرْضِ، فَبِنَا التَّجَاهُ، وَمَتَا مَكُونُ الْعِلْمِ، وَ الْبِنَا مَصِيرُ الْأُمُورِ،

وَ بِمَهْدِيْنَا تَنْقَطِعُ الْحُجُجُ، خَاتِمَةُ الْأَيْمَةِ، وَ مُنْقَذِ الْأَيْمَةِ، وَغَايَةِ التُّورِ، وَ قَصْدِ الْأُمُورِ

فَتَحْنُ أَفْضَلُ الْمَخْلُوقِينَ، وَأَشْرَفُ الْمُؤَحَّدِينَ، وَ حُجُجُ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فَلْيَهْنَأْ بِالنَّعْمَةِ مَنْ تَمَسَّكَ بِوِلَايَتِنَا، وَقَبِضْ عَلَيَّ غُرُونَا

ترجمه: و سپس خداوند آدم بوالبشر را بر آنچه در او به ودیعت نهفته شده بود آگاه و مطلع گردانید، و از عظمت و بزرگی آنچه نزدش به رسم امانت سپرده و او را بر آن امین قرار داده بود، پرده برداشت؛ و این بعد از آن بود که آدم را در نزد فرشتگان به عنوان «امام» نام گذاری نموده و منصب امامت و ولایت را بدو تفویض کرده بود.

بنابراین حظ و بهره آدم از خیر و رحمت، بهمان مقداری بود که خداوند از نور نهفته و به ودیعت سپرده شده ما، در او فرود آورده و تمکین داده بود.

و بر همین منوال خداوند تعالی پیوسته آن نور را در تحت گذران زمان ها پنهان می داشت تا اینکه محمد را که درود و سلام خدا بر او و بر اهل بیتش باد— در ظاهر زمانهای فترت نیز— که از پیامبران خالی بود— برتری و فضیلت داد.

در اینحال مردم را از دو وجهه ظاهر و باطن به این پیامبر دعوت نمود، و در

پنهان و آشکار به تبعیت و پیروی از شریعت او خواند.

و این پیامبر مردم را بر همان عهد و میثاقی که خداوند قبل از پیدایش نسل، در عالم ذر با آن نموده بود متنبه و آگاه ساخته، و بر همان اساس و بنیان انسان ها را دعوت کرد.

کسانی که با این پیامبر موافقت نموده، و از آن چراغ تابان پیشین مشعلی برای خود فروزان نموده بودند، به سر واقعیت او راه یافتند، و از امر روشن او بهره ها یافتند.

و کسانی که به غفلت دچار تحیر و سرگردانی شدند، سزاوار خشم و غضب گشتند.

تا آنکه آن نور در طبیعت های ما منتقل شد، و در امامان ما درخشید.

پس ما نورهای آسمان ها و نورهای زمین هستیم، و به وسیله ما نجات و رستگاری خواهد بود، و آن علم های پنهان و دانش های مخفی از ما ظهور و بروز خواهد نمود و بازگشت امور به سوی ماست.

و با قیام مهدی ما، حجت ها و دلیل ها منقطع گشته و خاتمه خواهد یافت و اوست خاتمه پیشوایان و امامان، و اوست نجات دهنده و رهاننده امت و اوست غایت و نهایت نور و محل صدور امور.

پس ما افضل از تمام آفریدگانیم و اعلی و اشرف از جمیع یکتاپرستانیم و حجت های الهیه و دلیل های پروردگار جهانیانیم.

پس گوارا باد به نعمت های الهیه کسی که به ولایت ما تمسک جوید و چنگ زند، و دستاویز ولایت ما را به دست گیرد.

سپس مسعودی گوید: این روایت از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسن از پدرش حسین بن علی از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه روایت شده است.<sup>۱</sup>

و نیز مسعودی گوید: که من در بسیاری از کتب تواریخ و سیره و انساب دیده ام که چون آدم بوالبشر صدای هاتفی را شنید که از کشته شدن فرزندش هابیل به او خبر داد، و غصه و اندوهش برای جریانات گذشته و آینده رو به فرونی گذاشت، خداوند به او وحی فرستاد:

۱- مروج الذهب جلد اول از طبع مطبعة السعادة مصر ۱۳۶۷ هجریه ص ۳۲ و ۳۳ و از طبع مطبعة دارالاندلس بیروت ۱۳۹۳ هجریه ص ۴۲ و ۴۳



فاوحی الله الیه: إِنِّی مُخْرِجٌ مِنْکَ نُورِی الَّذِی بِهِ السُّلُوکُ فِی الْقَتَوَاتِ  
الظَّاهِرَةِ، وَالْأُرُومَاتِ الشَّرِیْفَةِ، وَأَبَاهِیْ بِهَالِ الْأَنْوَارِ، وَاجْعَلْهُ خَاتَمَ الْأَنْبِیَاءِ.  
وَأَجْعَلْ آلَهُ خِیَارَ الْأُمَّةِ الْخُلَفَاءِ.

وَأَخْتِمُ الزَّمَانَ بِمُدَّتِهِمْ، وَأَعْصُرُ الْأَرْضَ بِدَعْوَتِهِمْ، وَأَنْشُرُهَا بِشِیْعَتِهِمْ.  
فَشَمَّرًا، وَنَطَقَهُزَّ، وَقَدَّسَ، وَسَبَّحَ وَأَعَشَّ زَوْجَتِکَ عَلَی طَهَارَةٍ مِنْهَا.  
فَإِنَّ وَدِیْعَتِی تَنْتَقِلُ مِنْکُمْ إِلَى الْوَلَدِ الْکَائِنِ مِنْکُمْ<sup>۱</sup>

ترجمه: خداوند به آدم وحی فرستاد: که من از تو بیرون می آورم نور خودم را،  
آن نوری که به واسطه آن می توان در اصلاص متین و استوار پاکیزه اعقاب، و  
ریشه های شریف نسل های گرامی داشته شده انساب راه یافت.  
من به آن نور بر تمام نورها مباهات و افتخار می کنم، و آن نور را خاتم  
پیغمبران قرار می دهیم.

و آل او را بهترین پیشوایان و امامان و برگزیده ترین خلیفگان قرار  
می دهم.

و چرخ امتداد زمان را به مدّت حکومت الهیه آنان، به پایان می رسانم، و  
زمین را از دعوت و ندای آنان مالا مال می نمایم بطوریکه نقطه ای از زمین برای ندا و  
دعوت غیر آنها یافت نشود، و زمین را برای تردّد و تمکین شیعیان آنان باز می کنم.  
ای آدم! حال کمر خود را محکم ببند و آماده شو، و تحصیل طهارت کن،  
خدای خود را به تقدیس و تسبیح یاد کن، و سپس برو به سوی زوجه ات و در حال  
ظهور و پاکیزگی با او نزدیکی کن.

چون امانت و ودیعه من، از فرزندی که از شما دو تن به وجود آمد منتقل  
می شود

حال که این مطلب واضح شد رجوع کنیم به تفسیر آیه ای که در مطلع گفتار  
ذکر شد

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا

ما قرآن مجید را بعد از آنکه به تو فرو فرستادیم به نحو توارث به بندگان

۱- مروج الذهب جلد اول از طبع مطبعة السعادة مصر ۱۳۶۷ هجر به ص ۳۷ و از طبع مطبعة دارالاندلس بیروت

۱۳۹۳ هجر به ص ۴۷

برگزیده خود میراث دادیم، باید دید این چه میراثی است؟ و بنابراین بحث در دو موضوع واقع خواهد شد.

موضوع اول آنکه مراد از کتاب چیست؟ موضوع دوم آنکه مراد از بندگان برگزیده که کتاب را به آنان به نحو توارث سپردیم چه کسانیند؟

اما موضوع اول، بدون تردید مراد از کتاب قرآن کریم است چون در آیه قبل از این آیه فرماید:

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ  
بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ<sup>۱</sup>

آنچه از کتاب به تو وحی کردیم مسلماً و بدون تردید حق است.

و این خطاب راجع به حضرت رسول الله ﷺ است. و کتابی که به حضرت وحی شده قرآن کریم است.

بنابراین چون به دنبال این آیه بدون فاصله می گوید: سپس ما کتاب را به بندگان برگزیده خود ارث دادیم، معلوم می شود که مراد همین قرآن مورد ذکر است؛ و البته معلومست که مراد از این قرآن ارث داده شده قرآن نوشته شده نیست، بلکه مراد حقیقت قرآن است که بر قلب آنان وارد شده است؛ و به همان نهجی که حضرت رسول الله آن حقائق را از جبرئیل امین تلقی کردند، به همان نهج این بندگان برگزیده از حضرت رسول الله قرآن را تلقی نمودند؛ و آن حقائق و اسرار و دقائق و لطائف که:

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ<sup>۲</sup>

وَإِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ

حَكِيمٌ<sup>۳</sup>

با سطح بسیار عالی و مرتفعی که اختصاص به خود آنان داشته است بر قلبشان وارد شده است.

اما در موضوع دوم طبق روایات فراوان و مستفیضی که از حضرت امام محمد

۱- سوره فاطر: ۳۵- آیه ۳۱

۲- سوره واقعه: ۵۶- آیه ۷۹

۳- سوره زخرف: ۴۳- آیه ۳-۴

باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام وارد است مراد از این بندگان برگزیده ذریه پیغمبر اکرم از اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها هستند که به مقتضای آیه مبارکه: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ**<sup>۱</sup> در تحت ذریه و آل ابراهیم واقع شده اند.

علاوه از صدر اسلام تا به حال هیچکس ادعا ننموده که از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و از ائمه طاهرین سلام الله علیها اجمعین، کسی دیگر به کتاب خدا عارف بوده است بلکه طبق روایات متواتر که از بزرگان اهل سنت وارد شده است امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام اعرف و اعلم امت به کتاب خدا بوده اند. و بنابراین مسلماً مراد از بندگان برگزیده خدا که قرآن به آنان ارث رسیده است آنانند.

از اینها گذشته طبق حدیث متواتر بین شیعه و سنی که پیغمبر عترت خود را ملازم و قرین قرآن قرار داده است، معلوم می شود که مراد از بندگان برگزیده همانا عترت رسول خداست: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ**<sup>۲</sup> من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، یعنی اهل بیت من هستند، و این دو هیچگاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و علاوه بر روایاتی که در باره علم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام آمده مانند حدیث وارد از ام سلمه که پیغمبر فرمود: **عَلَيَّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ**<sup>۳</sup> علی باقر آن است و قرآن با علی است و حدیث **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**<sup>۴</sup> من شهر علمم و

۱- سوره آل عمران. ۳- آیه ۳۳

۲- این حدیث را احمد بن حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح روایت می کند اولاً در ابتدای صفحه ۱۸۲ و ثانیاً در انتهای صفحه ۱۸۹ در جزء پنجم از مسند خود لکن عبارت آن چنین است: قال النبی انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و در تفسیر «الدر المنثور» ج ۶ ص ۷ گوید: و اخرج الترمذی و حسن ابن الانباری فی لمصحف عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: انی ترک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضنوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما.

۳- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۰۱ حدیث ۱۱۳۰ چاپ هند ۱۳۸۴.

۴- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۰۳ حدیث ۱۱۵۲ چاپ هند ۱۳۸۴.

علی در اوست، و نظائر آنها از روایاتی که درباره علم امیرالمؤمنین وارد شده است استفاده می شود که آن حضرت از وارثین کتاب خدا از رسول الله بوده اند.

اما راجع به آنکه می فرماید: **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ**

معلومست که منظور همان اصحاب شمال و اصحاب یمن و مقربونند؛ و مسلماً مراد از بندگان برگزیده همان دسته سومند که در خیرات گوی سبقت را برده اند.

بنابراین یا ضمیر **منهم** راجع است بعبادنا بدون قید اصطفا؛ یعنی مطلق بندگان ما به سه دسته تقسیم می شوند، لکن از میان آنان همان سابقون الی الخیرات هستند که مورد برگزیدگی واقع شده و کتاب را ارث برده اند.

و یا ضمیر **منهم** راجع است به **الَّذِينَ الصَّطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا** بدین معنی که هر سه طایفه شریکند در وراثت کتاب؛ گرچه وارث حقیقی و حافظ کتاب همان دسته سوم که عالم به کتابند خواهد بود.

و مانعی ندارد که در عین آنکه قائم به کتاب و حافظ آن بعضی بخصوص باشند، نسبت وراثت به همه داده شود؛ مانند کریمه شریفه:

### وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ

ما تورات را به بنی اسرائیل به عنوان ارث داده ایم، با آنکه تورات بر حضرت موسی نازل شد، نه بر همه آنان، لکن چون حضرت موسی در میان بنی اسرائیل است عنوان نسبت اعطاء تورات به بنی اسرائیل نیز تجوزاً صحیح است.

و بنابراین احتمال، مراد از ظالم لنفسه همان افرادی از مسلمانان هستند که به واسطه ارتکاب سیئه ای بر نفس خود ستم نمودند؛ چون بنابراین احتمال ظالم لنفسه از اقسام افراد برگزیده خواهد بود؛ و لذا نمی توان آنان را از اصحاب شمال قرار داد، بلکه از اصحاب یمنند؛ غایه الامر آنکه کاستی و منقصتی در آنها خواهد بود

باری بگذریم به اصل بحث، و آن این که چون امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام بندگان برگزیده هستند، — طبق نصوص صریحه ای که خود اهل سنت از بزرگان از محدثین آنها نقل کرده اند — لذا آنان پاسداران و حافظان کتاب خدا

هستند.

حافظ و وارث قرآن کسی است که در مقام و منزله رسول الله بوده، و قلبش مانند قلب رسول خدا تحمل و ظرفیت آن حقائق را داشته باشد.

ما در اینجا بعضی از روایاتی را که علمای معروف عامه در کتب خود آورده اند ذکر می کنیم، تا مقام و منزلت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از نقطه نظر آنان معلوم شود:

در منابع الموده از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که پیغمبر اکرم فرمود: **كَفَّ عَلِيٌّ كَفِّي**<sup>۱</sup> دست علی دست من است.

و معلوم است که مراد از دست، آثار مرتبه بردست است از اخذ و اعطاء و کتابت و حرب و غیره، و خلاصه تمام افعالی که از دست سر می زند؛ و چون این افعال مترتب بر اراده و اختیار نفس است فلذا مساوی بودن کف ملازم با مساوی بودن در تمام مبادی و مراحل افعال از حالات نفسیه و مکارم اخلاق و شیم پسندیده است.

و نیز از ابوبکر وارد است که رسول خدا فرمودند: **يَا اَبَا بَكْرٍ كَفِّي وَ كَفَّ عَلِيٌّ فِي الْعَدْلِ سِوَاءُ**<sup>۲</sup> و در روایت دیگر: **يَا اَبَا بَكْرٍ كَفِّي وَ كَفَّ عَلِيٌّ فِي الْعَدْلِ سِوَاءُ**<sup>۳</sup> ای ابوبکر دست من و دست علی در عدد مساویست. ای ابوبکر دست من و دست علی در عدل مساویست.

البته مساوی بودن در عدل همانطور که گفته شد ملازم با مساوی بودن در صفات نفسیه و مکارم اخلاق و اطلاع به سرائری است که در نتیجه در مرتبه فعل، کردار و افعال را طبق کردار و افعال پیغمبر اکرم قرار میدهد.

و اما مساوی بودن در عدد کنایه از مساوی بودن در تمام مراتب و مراحل قدرت است؛ آنچه از دست پیغمبر اکرم برآید از دست امیرالمؤمنین برآید؛ چون دست بالاخص در چنین تعبیری که برای او عدد فرض شده است معلول قدرت و آلت اجرای نیات نفسانیه و ارادات روحیه است. بنابراین، این تعبیر می رساند که قدرت رسول خدا و قدرت علی مساوی است. آن معجزات عجیب که از دست آن حضرت به ظهور پیوست همگی در کانون اراده و قدرت علی موجود است.

۲۰۱- منابع الموده ص ۲۵۲

۳- بعید نیست که هر دو حدیث فی العدل بوده و در یکی تصحیفاً فی العدد آمده باشد

محب طبری در الریاض النضره از انس بن مالک روایت می کند که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ نَظِيرٌ فِي أُمَّتِهِ وَعَلِيٌّ نَظِيرِي<sup>۱</sup>  
حضرت رسول اکرم فرمودند که هیچ پیمبری نیامده است مگر آنکه او را در بین امتش نظیری است، و علی نظیر من است.

این روایت می رساند که در جمیع امت رسول خدا، هیچ کس از نقطه نظر صفات روحیه و کمالات نفسیه مانند علی نزدیک به پیمبر اکرم نبوده است؛ و فقط و فقط آن سرور مؤمنان نظیر آن حضرت بوده است.

و نظیر این روایت در ینابیع الموده از انس بن مالک به روایت صاحب الفردوس آمده است که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ نَظِيرٌ إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَعَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ نَظِيرِي<sup>۲</sup>

و در صحیح بخاری در باب مناقب علی گوید: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيِّ: أَنْتَ مِثِّي وَأَنَا مِثْلُكَ<sup>۳</sup>

رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمودند: ای علی تو از من هستی و من از تو هستم.

و این تعبیر نهایت یگانگی و اتحاد را می رساند؛ مثل آنکه وجود آن دو سرور عالمیان وجود واحدی است که در دوتن و دو قالب نمودار شده است

و نیز ابن حجر هیمتی مکی در الصواعق المحرقة<sup>۴</sup> از براء بن عازب و محب طبری در الریاض النضره از ملا نقل کرده اند که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: عَلِيُّ مِثِّي بِه مَنزَلَةٌ رَأْسِي مِنْ بَدَنِي<sup>۵</sup>

نسبت علی با من مانند نسبت سر من است با بدن من، و این تعبیر غایت پیوند و همبستگی را می رساند.

رسول خدا می فرمایند همانطور که بدن بدون سر حیات ندارد؛ حیات من مربوط و منوط به حیات علی است

۱- الریاض النضره ج ۳ ص ۱۵۳

۲- ینابیع الموده ص ۲۳۵

۳- صحیح بخاری ص ۱۶۴

۴- الصواعق المحرقة ص ۷۵

۵- الریاض النضره ص ۱۶۲

و در ینابیع الموده از عبدالله بن مسعود روایت می کند که رسول خدا فرمود  
 علی متی مثل رأسی من بدنی.<sup>۱</sup>

و در ینابیع الموده از ابوهریره روایت کند که او گفت: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ بَعَثَيْنِ، وَبَعَثَ عَلِيَّ أَحَدَهُمَا عَلِيًّا وَعَلِيَّ الْأَخَرَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ،

وَقَالَ إِذَا التَّمَيْتُمْ فَعَلَى النَّاسِ إِمَامٌ، وَإِذَا افْتَرَقْتُمْ فَكُلُّ عَلِيٍّ جُنْدِيهِ، فَلَقِينَا بَنِي زُبَيْدَةَ، فَافْتَتَلْنَا، وَظَفَرْنَا عَلَيْهِمْ. وَسَبَّيْنَاهُمْ، فَاصْطَفَى عَلِيٌّ مِنَ السَّبِيِّ وَاحِدًا لِنَفْسِهِ

فَبَعَثَنِي خَالِدٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حَتَّى أُخْبِرَهُ بِذَلِكَ فَلَمَّا آتَيْتُ وَأَخْبَرْتُهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلَّغْتُ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ؟ فَقَالَ: لَا تَقْعُوا فِي عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ مِنِّي وَآنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيِّي وَوَصِيِّي مِنْ

بَعْدِي<sup>۲</sup>

رواه الامام احمد في مسنده.

ابوهریره گوید طبق حدیثی که در ینابیع قندوزی از امام احمد بن حنبل در مسند خود روایت می کند— که رسول خدا ﷺ دو لشکر را برای جنگ حرکت دادند یکی را بریاست علی، و دیگر را بریاست خالد بن ولید، و فرمودند هنگامیکه این دو لشکر بهم پیوندند برای جمیع لشکریان یک امام امامت کند، و چون از هم جدا باشند هریک از این دو نفر بر لشکر خود امامت بنمایند.

ابوهریره گوید دو لشکر حرکت کرد و در بنی زبیده بهم رسید، و با بنی زبیده نبرد کردیم و غالب و پیروز آمدیم و از آنان اسیرانی گرفتیم؛ علی بن ابیطالب یکی از آن اسرا را برای خود انتخاب نموده برداشت.

خالد بن ولید مرا بسوی پیغمبر روانه ساخت تا او را از این قضیه مطلع نمایم که علی بن ابیطالب بدون مجوز برای خود اسیری انتخاب نموده برداشته است. من بخدمت رسول خدا روانه شدم؛ چون بمحضرش رسیده و او را از این قضیه

۱— ینابیع الموده ص ۲۳۵

۲— ینابیع الموده ص ۲۳۵

خبر دادم، گفتم: ای رسول خدا! من مأموریت خود را انجام دادم و آنچه را که بمن امر شده بود بشما رساندم؟

حضرت رسول فرمودند: عیب علی را نگوئید، و خود را در کار علی دخالت ندهید؛ حقیقتاً بدانید که علی از من است و من از علی هستم، و او صاحب اختیار و سرپرست و وصی من است بعد از من بر امت من.

ابن اثیر در اسدالغابه<sup>۱</sup> با اسناد متصل خود از عمران بن حصین، و همچنین قندوزی در ینابیع المودة<sup>۲</sup> از سنن ترمذی از عمران بن حصین و همچنین محبّ الدین طبری از عمران بن حصین<sup>۳</sup> روایت کرده اند که پیغمبر علی را بر قشونی امیر نموده، و بسریه ای گسیل داشت علی در آن نبرد برای خود کنیزی برداشت؛ این معنی در نزد بعضی گران آمد، و چهار نفر از آنان یکدل گردیده با یکدیگر نزد پیغمبر آمدند، و یک یک برخاسته، زبان بشکایت گشودند.

پیغمبر در هر مرتبه از آنها روی گردانید؛ چون نفر چهارم برخاست و آنچه را که آن سه نفر گفته بودند، او نیز بازگو کرد **فَأَقْبَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْغَضَبُ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ: مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ إِنْ عَلَيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَهُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.**

در اینجا رسول خدا روی خود را به آنها نموده و در چهره مبارکش آثار غضب و خشم هویدا بود و فرمود چه می خواهید از علی؟ چه می خواهید از علی؟ چه می خواهید از علی؟ حقیقتاً علی از من است و من از علی هستم و او صاحب اختیار و ولی هر مؤمنی است بعد از من<sup>۴</sup>.

آری کسانی که نمی توانستند به بیند علی کنیزی را برای خود بردارد — در حالیکه قوام اسلام رهین فداکار یهای بی نظیر او بود — کجا می توانستند ببینند که

۱ — اسد الغابه ج ۴ ص ۲۷

۲ — ینابیع المودة ص ۵۳ و ۵۴

۳ — الریاض النضره ج ۳ ص ۱۶۴ و ۱۶۵

۴ — در کتب عمی و الوصیة از ص ۳۵۲ الی ۳۵۴ موارد عدیده ای را که بعضی از امیرالمؤمنین نزد رسول خدا شکایت کردند و آن حضرت متغیر شده و آنها را ردع و تهدید فرموده و امیرالمؤمنین را برادر و وصی و ولی هر مؤمن خوانده است بیان می کند.



او بر جمیع مسلمین عالم زعامت کند و سررشته امور مردم را بدست گیرد؟ کردند با او آنچه کردند، تا بالاخره پس از سی سال خون دل، در محراب عبادت فرقتش را بشکافتند؛ و چنین روح کلی و حیات سرمدی خود را در زیر خاک پنهان نموده، دل جن و انس و حیوان بیابان و مرغان هوا را در سوگش ماتم سرا نمودند.

ابن اثیر جزری می نویسد: و أنبأنا جدی، حدَّثنا زید بن علی عن عبیدالله بن موسی، حدَّثنا الحسن بن کثیر عن أبیه قال: خَرَجَ عَلِيٌّ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ فَاسْتَقْبَلَهُ الْأَوْزُ يَضْحِكُ وَجْهَهُ؛ قَالَ: فَجَعَلْنَا نَنْظُرُهُنَّ عَنْهُ. فَقَالَ: دَعَوْهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَاحٍ؛ وَخَرَجَ فَأَصِيبَ<sup>۱</sup>.

حسن بن کثیر از پدرش روایت می کند که او گفت: امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای نماز صبح می رفت، مرغابیهای بدو روی آورده و در برابر صورت علی صدای خود را به صیحه و غوغا بلند کردند.

او می گوید: ما خواستیم آنها را از دور امیرالمؤمنین دور کنیم، حضرت فرمود: آنها را بحال خود گذارید؛ اینها برای من نوحه سرائی می کنند. چون برای نماز بیرون شد، ضربت بر فرق مبارکش رسید.

آری مرغان هوا و وحوش بیابان برای فرزندش نیز نوحه سرائی نمودند؛ این شهر آشوب گوید: چون بنی اسد در روز دوازدهم محرم آمدند که آن اجساد مطهره را دفن کنند، مرغان سفیدی را گرداگرد آن بدنهای نازنین مشاهده نمودند<sup>۲</sup>

مجلسی رضوان الله علیه از بعضی از مؤلفات اصحاب روایت می کند که روی عن طریق اهل البيت: أَنَّهُ لَمَّا اسْتَشْهَدَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَقِيَّ فِي كَرْبَلَا صَرِيحاً، وَدَمُّهُ عَلَى الْأَرْضِ مَسْفُوحاً، وَإِذَا بَطَائِرٌ أَيْبُضُ قَدِ أَتَى وَتَمَسَّحَ بِدَمِهِ؛ وَجَاءَ وَالِدُهُ يَقْطُرُ مِنْهُ.

فَرَأَى طَيْراً تَحْتَ الظَّلَالِ، عَلَى الْعُصُوفِ وَالْأَشْجَارِ؛ وَكُلٌّ مِنْهُمْ يَذْكُرُ

۱- اسدالغابة ج ۴ ص ۳۶

۲- مناقب ج ۲ ص ۲۲۴

الْحَبَّ وَالْعَلْفَ وَالْمَاءَ.

فَقَالَ لَهُمْ ذَلِكَ الطَّيْرُ الْمُتَلَطِّحُ بِالْدَمِ: يَا وَيْلَكُمْ! أَتَشْتغَلُونَ بِالْمَلَاهِي، وَ ذَكَرَ الدُّنْيَا وَالْمَنَاهِي، وَالْحُسَيْنُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا فِي هَذَا الْحَرِّ مُلْقَى عَلَى الرَّفْضَاءِ ظَامِيٌّ مَذْبُوحٌ وَ دَمُهُ مَسْفُوحٌ

فَعَادَتِ الطَّيُورُ، كُلُّ مِنْهُمُ قاصِداً كَرْبَلَا؛ فَرَأَى سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ مُلْقَى فِي الْأَرْضِ جُثَّةً بِلَا رَأْسٍ، وَلَا غَسْلٍ، وَلَا كَفِّينَ، قَدْ سَقَّتْ عَلَيْهِ السَّوْفَى، وَ بَدَنُهُ مَرضُوضٌ، قَدْ هَشَمَتْهُ الْخَيْلُ بِحَوَافِرِهَا؛ زُورَاةٌ وَ حَوْشٌ الْقِفَارِ، وَ نَدَبَتْهُ جِنَّ الشُّهُولِ وَالْأَوْعَارِ قَدْ أَضَاءَ التُّرَابُ مِنْ أَنْوَارِهِ، وَأَزْهَرَ الْجَوْ مِنْ أَزْهَارِهِ.

فَلَمَّا رَأَتْهُ الطَّيُورُ، تَصَايَحْنَ، وَ أَعْلَنَ بِالْبُكَاءِ وَ التَّبَوُّرِ وَ تَوَاقَعْنَ عَلَى دَمِهِ، يَتَمَرَّرْنَ فِيهِ، وَ طَارَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى نَاحِيَةٍ يُعَلِّمُ أَهْلَهَا عَنْ قَتْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ.

از طریق اهل بیت روایت شده است که چون حضرت حسین بن علی علیه السلام بشرف شهادت نائل شدند، بدن آن حضرت همینطور روی زمین کربلا افتاده بود و خون آن حضرت بر روی زمین ریخته و مشهود بود؛ تا آنکه یک مرغ پرنده سفید رنگی آمد و بدن خود را بخون آن حضرت مالید و در حالیکه خون قطره قطره از بالهای او می چکید پرواز درآمد.

تا رسید بجائی که دید پرندگان در زیر سایه ها، بر روی درخت ها و شاخه ها نغمه سرائی می کنند و با یکدیگر سخن از دانه و علف و آب دارند.

این مرغ بخون آوده، به آنها گفت: وای بر شما! آیا شما در این مکان خوش آب و هوا سرگرم خود هستید و از دنیا و لذائد آن یاد می کنید، و حسین در زمین کربلا در این هوای گرم بروی ریگها و زمین تفته افتاده، او را تشنه کام سر بریدند، و خون او را بروی زمین ریختند؟

آن پرندگان همگی محل های خوش آب و هوای خود را ترک گفته و بسوی کربلا پرواز درآمدند؛ و دیدند که آقای ما حسین علیه السلام بروی زمین افتاده جسمی است بدون سر، نه کسی او را غسل داده، و نه کفن نموده، بادهای بیابان بر آن بدن

وزیده و گرد و غبار صحرا را بر آن پیکر نشانده، بدن در زیر سم ستوران درهم شکسته و خورد شده و استخوانها کوبیده شده است.

زقارش حیوانات وحشی بیابانها هستند که در اطراف او گرد آمده اند؛ و زاری کنندگان بر او طایفه جن که در بیابانهای هموار و در گردنه ها و دره ها زندگی می کنند

اما خاک تیره از نور آن حضرت روشن و متور شده، و جو و فضا از اشراقات اوتابان و درخشان گردیده است.

چون آن پرندگان این منظره عجیب را دیدند، صداهای خود را بصیحه و فغان بلند کردند، و آشکارا گریه و زاری سردادند و خود را بخونهای آن حضرت مالیده و در آن خون غلظه می خوردند، و سپس همه بیرواز درآمدند، و هر یک از آنان آهنگ ناحیه ای را نموده که اهل آنرا از شهادت حضرت ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ با خبر کنند.

و در زیارتنامه آن حضرت در زیارت اول رجب می خوانیم: **يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَشْهَدُ لَقَدْ أَفْشَعَرْتُ لِدِمَائِكُمْ أَظْلَةَ الْعَرْشِ مَعَ أَظْلَةِ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْكُمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَسُكَّانُ الْجَنَانِ وَالْبَرُّوَالْبَحْرُ**

**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ عَدَدَ مَا فِي عِلْمِ اللَّهِ، لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ لَمْ يُجِيبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ، وَلِسَانِي عِنْدَ اسْتِنصَارِكَ، فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمِعِي وَبَصْرِي، سُبْحَانَ رَبَّنَا، إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لِمَفْعُولًا<sup>۱</sup>**

ای اباعبدالله! من بشهادت سوگند یاد می کنم که بحقیقت و واقعیت، برای خونهای پاک شما، طبقات ساکنین عرش خدا با طبقات آفریده شدگان بلرزه در آمدند و آسمان و زمین بر شما گریست، و ساکنین بهشت ها و خشکی ها و دریاها بگریستند.

درود خدا بر تو باد، درودی فراوان باندازه وسعت و گنجایش تعداد آنچه در علم خدا می گنجد.

بله بله! قبول کردم و پذیرفتم، ای دعوت کننده براه خدا! دعوی تو را لبیک

۱- اقبال ص ۷۱۲، ابن طاووس این زیارت را در شب نیمه شعبان ذکر کرده است و گفته است که زیارتی است که در اول رجب خوانده می شود، ولیکن چون نیمه شعبان اعظم است لذا آن را در اینجا ذکر کرده است و محدث قمی نیز در هدیه الزائرین ص ۱۱۳ ذکر نموده است.

گفتم، و ندای تو را با جان و دل پذیرفتم! اگر در آن روز بدنی نداشتم تا با آن استغاثه تو را اجابت کنم، و زبانی نداشتم تا استنصار تو را پذیرا شوم؛ لیکن امروز جان من و روح من و دل من و گوش من و چشم من استغاثه ات را پاسخ می گوید، و ندایت را می پذیرد و اجابت می کند.

پاک و منزّه است پروردگار ما، و حقاً که میعاد پروردگار ما خواهد رسید بدین وعده گر جان فشانم رواست.

وَبَشِيرِي لَوْجَاءِ مِنْكَ بِعَظْفٍ      وَوُجُودِي فِي قَبْضَتِي قَلْتُهَا كَمَا  
 بشکر آنکه شکفتی بکام بخت ای گل      نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار

درس سوم

در امتیازات بندگان برگزیده خدا

## درس سوّم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين  
من الآن الى قيام يوم الدين ولا حول ولا قوة الا  
بالله العلي العظيم  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ  
يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ آبَلَّغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ  
بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْضَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا<sup>١</sup>

انسان همانطوری که دارای اعضاء و جوارح مختلفی است، دارای غرائز و صفات متفاوتی است، مانند غضب و میل بطعام و دفاع از نفس و حب جاه و سایر لذائد، و غریزه انتقام و عبودیت و ایثار و غیرها.

و معلوم است که هر یک از آنها را باید در جا و محل خود بکار بندد و باندازه معینی مصرف کند، و الا موجب ضرر و چه بسا سبب هلاکت خواهد شد.

و این بعلت بکار نبستن دستگاه منظم کننده قوای عقل و ادراک است، مثلاً اگر شخصی در حال غذا خوردن بخواهد کاملاً از لذت غذا بدون حدّ معین و مقدار ثابتی بهر مند گردد، مسلماً به علت تکثیر در اکل و شرب میمیرد؛ و اگر کسی در اعمال غریزه جنسی از عقل پیروی نکند، بسبب زیاده روی خود را از پای در آورده در آغوش مرگ می خسبد.

یکی از غرائز حبّ بخدا و رسیدن بکمال اطمینان و کامیاب شدن از لقای

۱- سوره جن: ۷۲- آیه ۲۶- ۲۸

خدا و وصول بمقام عزّ اوست، و تا انسان به این مطلوب نرسد آرام نمی گیرد، و برای وصول به این مقام نیاز بمجاهده با نفس اماره دارد، یعنی در هر لحظه باید مراقب بوده، کاری خلاف رضای خدا از او سرزنزد و کردارش صالح باشد.

اخلاص در عمل صالح یگانه وسیله نیل بمقصود است.

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ  
 أَحَدًا، در هر قدمی که برمی دارد از تسویلات نفس و تزیینات ابلیس روی گردانیده، دل بخدای خود بسپارد و خواطر شیطانی را از ضمیر خود بدور ریخته، نفس متحرک و موج و مضطرب خود را بیاد خدا آرام کند.

این عمل احتیاج بمجاهده دارد، مجاهده با نفس و رسیدن بمنزل اخلاص، تا از مخلصین گردد، و در تمام کارها از عبادت و غیر آن در هیچ چیز غیر خدا را منظور و مقصود خود نداند، و صرفاً کردارش خالصاً لوجهه الکریم بوده باشد.

چون انسان در هیچ حال از تهاجم افکار و خیالات وارده در قلب خالی نیست، حتی در حال سکوت و استراحت، خواطر بدون اختیار مانند سیل به دل انسان هجوم می آورند، و حتی در حال خواب، خواطر از انسان دست بر نمی دارند؛ لذا برای سکون و آرامش دل باید با ذکر خدا و مجاهده بسیار قوی در مقابل هجوم خاطرات مقاومت نمود، و دل را از دستبرد آنان محفوظ نگاهداشت، و در هر لحظه از منویات شخصی دست برداشت، و اختیار و رضای حضرت باری تعالی را بر رضا و اختیار خود ترجیح داد.

اگر انسان بیاری و توفیق خدا در این مرحله ایستادگی بنماید، و مجاهده خود را ادامه بدهد کم کم همه مراتب شخصیت طلبی و استکبار و استقلال منشی او خداحافظی نموده و میروند، و ذلّ عبودیت نسبت به ساحت حضرت معبود و روح خداتلّبی و نیاز و فقر بدرگاه او جانشین آن می گردد.

از خودپرستی برون رفته خداپرست می گردد و حقیقت عبودیت را در خود ملاحظه و مشاهده می کند، قلب او آرام می گیرد، و از نوسان و حرکت می ایستد، و از اضطراب و آشفتگی به اطمینان و سکون رهبری می شود؛ وجودش و سرش پاک و پاکیزه می گردد و خواطر شیطانی دیگر بدوراه پیدا نمی کند، و سایر خواطر با اجازه او بدرون دل راه می یابند، و بدون اجازه، حق ورود ندارند.

چون دل در این هنگام بتمام معنی الکلّمه پاکیزه شده و صیقلی بصیقل محبت و عبودیت شده است؛ لذا جمال و انوار الهی در او مشهود، و آئینه تمام‌نمای ذات و اسماء و صفات حضرت معبود می‌گردد، و این مقام مخلصین است که بسیار مقامی والا و ارجمند است.

طبق آیات قرآن این دسته دارای آثار و خصوصیات مختصّ بخود خواهند بود:

اولاً شیطان و نفس اماره به آنها دسترسی ندارد، و از آنها کاملاً مأیوس

است، و نمی‌تواند باندازهٔ سرسوزنی در دل آنها رخنه نموده و اثری بگذارد

وَلَا غَوِيْنَهُمْ أَجْمَعِيْنَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِيْنَ<sup>۱</sup>

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيْنَتَكَ لِأَغْوِيْنَهُمْ أَجْمَعِيْنَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِيْنَ<sup>۲</sup>

خود شیطان در این حال اعتراف دارد که عاجزتر از آنستکه بتواند آنان را از راه منحرف بنماید، چون دل آنها محلّ خدا شده، و معلومست که شیطان قدرت غلبه و استیلا بر جایگاه خدا را ندارد.

این چنین افراد دائماً در حرم خدا مصون و محفوظ از هر گناه فعلی و قولی و فکری و قلبی و سری، و نیز خالی از هر گونه خطا و اشتباه بوده، فعل آنان فعل حق، زبان آنان زبان حق، چشم آنان چشم حق، گوش آنان گوش حق، و بالاخره تمام کانون وجودی آنان متعلق بحضرت حق و خانهٔ قلب و سر آنان در بسته به تسلیم خدای متّان داده شده است.

و معلومست که واردات قلبیه آنان باذن حق، بامر حق بوده، آنچه را که ضمیر آنان از عوالم بالا تلقی کند خواه بطور وحی و تشریح شریعت باشد، خواه بعنوان ادراک مطالب کلیّه و علوم حقیقیّه، و اطلاع بر اسرار و مغیبات که شأن امام و اولیای خداست؛ در هر حال قلب آنان معصوم و عاری از هر گونه گناه و خطائی خواهد بود.

و ثانیاً چون فکر و سر آنان وسیع شده، و آنان از تمام مراحل هستی عبور نموده و متحقّق بذات حق شده‌اند، لذا می‌توانند خدا را چنانکه شاید و باید حمد و ستایش کنند، ستایشی که لایق ذات مقدّس اوست.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ<sup>۳</sup>

۱- سوره حجر: ۱۵- آیه ۴۰

۲- سوره ص: ۳۸- آیه ۸۳

۳- سوره صافات: ۳۷- آیه ۱۶۰



چون هر موجودی که بخواهد خدا را حمد کند باندازه استعداد و ظرفیت و بقدر فکر خود و علم خود حضرت معبود را می‌ستاید.

حضرت حق بالاتر از مقدار و اندازه علم و ظرفیت وجودی او است، لذا هیچ موجودی نمی‌تواند آنطور که باید خدا را حمد کند، و لذا با ستایش باید تسبیح را توأم نمود، یعنی در عین آنکه تو را حمد می‌کنیم و بتمام مراتب جمال و کمال می‌ستاییم، تو را متزه و مقدس و پاکتر از این می‌دانیم که این ستایش ما سزاوار مقام عز و جلال و عظمت تو باشد.

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ — سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ — وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ<sup>۱</sup>

رعد آسمان و فرشتگان، از خوف خدا و کوچکی آنان در برابر عظمت آن حضرت پیوسته با ستایش خود، تسبیح و تنزیه می‌کنند.

وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ<sup>۲</sup>

تمام موجودات بدون استثناء با ستایش و تمجید خود، اعتراف بعدم وصول حمد و ستایش، بساحت قدس او را دارند؛ و لذا با حمد خود تنزیه و تقدیس نموده، ذات مقدس او را از این گونه ستایشها بالاتر و متزه تر می‌ستایند.

اما بندگان مخلص خدا که هیچ جنبه هستی بخود در آنها مشهود نیست، بلکه هستی آنان هستی حق شده است، و قلب آنان عرش و کرسی آن حضرت است، آنان می‌توانند خدا را چنانکه شاید بستانند و در حقیقت خدا ستاینده خود بوده است.

و این تقریب منافاتی با جمله مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ ندارد، زیرا مفاد این جمله، عرض ذل و فقر در عالم امکان و کثرت است، و مفاد سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، تحقق فنای حقیقی در تمام مراتب اسماء و صفات و ذات حضرت احدیت است که در آن مقام فنای مطلق، مختصر شائبه هستی و اظهار انانیت نمودن، کفر و شرك بوده و از ساحت اخلاصِ مخلصین بسی دور است.

و ثالثاً برای آنان مؤاخذه و بازخواستی نیست، و سؤال و کتابی ندارند،

۱ — سوره رعد: ۱۳ — آیه ۱۳

۲ — سوره اسراء: ۱۷ آیه ۴۴

سؤال قبر، و نکیر و منکر، و حشر و عَرْض، و کتاب و میزان، و صراط برای آنان نیست

### فَإِنَّهُمْ لَمُخْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ<sup>۱</sup>

تمام افراد انسان در پیشگاه عدل خدا حاضر شوند و مورد عرض و سؤال قرار گیرند، مگر بندگان مخلص خدا که آنها از سؤال و عرض، بسبب مجاهدات نفسانی و اخلاص در عمل و قول و فکر و سِرّ از محل مؤاخذه و سؤال عبور نموده و در جایگاه والای مخلصین در حرم خدا وارد شده و در آنجا آرمیده اند. و در حقیقت، موجودی که وجود خود را تسلیم نموده و چیزی برای او نمانده است، دیگر چگونه حضور یابد، و مورد سؤال واقع شود.

سؤال و کتاب برای کسانی است که در آنها شوائبی از ربوبیت بوده، و اعمالی طبق این شوائب از آنها سر زده است، ولی آنکه در او غیر از حقیقت عبودیت محضه چیزی نمانده است، و تمام مراتب وجودی او بأعلیٰ الکلمه ندا بر فقر و نیاز و ذلّ عبودیت می نماید، چگونه حضور و سؤال درباره او متصور است.

این بندگان مرگ ندارند و همیشه بحیات حقّ زنده و جاویدند، چون وجه الله شده، و نماینده و نشان دهنده خدایند، و معلومست که هلاکت و بوار در مراحل است که هستی، غیر هستی حقّ و غیر وجه او باشد.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرِّعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ<sup>۲</sup>

وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ<sup>۳</sup>

وقتی که در صور دمیده شود تمام موجوداتی که در زمین و آسمانند، از شدت ترس و وحشت هلاک می شوند، مگر افرادی را که خدا بخواهد. در این دو آیه ملاحظه می شود که خداوند یکدسته را استثناء نموده است: آنهاست که مورد مشیت خدا واقع شده، و خدا نمی خواهد هلاک شوند برای آنان ترس و هلاکتی نیست.

از طرف دیگر می بینیم که خداوند می فرماید تمام موجودات غیر از وجه خدا همه و همه بدون استثناء هلاک خواهند شد.

۱- سوره صافات: ۳۷- آیه ۱۲۸

۲- سوره نمل، ۲۷- آیه ۸۷

۳- سوره زمر: ۳۹- آیه ۶۸

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ۱

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَبَيْنَ يَدَيْ رَجَبٍ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ۲

تمام موجوداتی که در روی زمین زیست می کنند فانی و هلاک شونده اند، مگر وجه الله که در آن فنا و زوالی نیست.

از ملاحظه این دو آیه با دو آیه سابق الذکر بدست می آید که همان افرادی را که خدا می خواهد، و بواسطه نفخ در صور نمی میرند، کسانی هستند که وجه الله شده و نمایش دهنده خدا به تمام معنی گشته اند، یعنی اولیای خدا و مقربین درگاه او مرگ ندارند.

و با انضمام این نتیجه به آیه سابق که فرمود: **فَانَهُمْ لَمُخَضَّرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ**، استفاده می شود که بندگان مخلص خدا نه سؤال و کتابی دارند، و نه مرگ و انعدامی، بلکه پیوسته آنها بحیات حق ابداً سرمداً زنده خواهند بود.

رابعاً خداوند علیّ اعلی، برای بندگان مخلص خود جزائی محدود و معین قرار نداده است، چون هر چه از بهشت و نعمهای بهشتی به آنها بدهد، کمتر از مقام و منزلت آنهاست، بلکه جزای آنها خود ذات احدیت و مشاهده انوار جمال اوست و بس.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۳

مزد و جزای آنها بیحد و بی حساب بوده، چون آنها از نفس و عالم مقدار عبور کرده و به دریای عظمت و جلال رسیده اند، لذا نفس تحقق در آن مقام جزای لامتناهی و بی عد و حد آنان خواهد بود.

باری از این آیاتی که درباره مخلصین و مقام و منزلت آنان ذکر شد، استفاده میشود که مخلصین از بندگان خدا من جمیع الوجوه غیر از سایر بندگانند، آنان مصون بصیانت حضرت ذوالجلال بوده، و هیچ آفتی از گناه و معصیت که لازمه سیطره شیطان و نفس اماره است در آنها نیست.

و این معنی عصمت از گناه است که خداوند در قرآن مجید می فرماید: ما که حضرت یوسف را از ابتلای بگناه با زلیخا حفظ کردیم، بعلمت آن بود که او از

۱- سوره قصص: ۲۸- آیه ۸۸

۲- سوره الرحمن: ۵۵- آیه ۲۷

۳- سوره صافات: ۳۷- آیه ۴۰

بندگان مخلصین ما بود

كَذَلِكَ لَنُصْرِفُ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ<sup>۱</sup>

پس هر که بمقام و مرتبه مخلصین برسد، از هر گونه زشتی و منکری در حفظ و امان الهی است، و علاوه چون حیات آنها حیات حق شده و از عالم مقدار عبور کرده‌اند، و خواطر معیّره و مبدله نفس دیگر در آنها وجود ندارد، بنابراین در تلقی معارف الهیه و علوم کلیه و حفظ و تبلیغ و تحویل نیز دارای مقام عصمت، و مصون بصیانت حضرت احدیت خواهند بود.

از آیه مبارکه‌ای که در مطلع گفتار قرائت شد می‌توان تمام مراتب سه گانه عصمت را در فرستادگان خدا که برای هدایت و ارشاد مردم مبعوث شده‌اند استفاده

نمود: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ**

خداوند عالم غیب است و از این علم غیب خود بکسی اطلاع نمی‌دهد مگر به آن فرستادگانی که مورد رضای او واقع شوند، یعنی من جمیع الجهات از نقطه نظر فعل و صفت، از نقطه نظر ملکات و عقائد، و از نقطه نظر صفات نفسیه و روحیه مورد رضای حضرت او قرار گیرند، کسانی که بمرحله عبودیت محضه نائل آمده، از خودپسندگی و خودبینی در جمیع مراحل بیرون آمده، خداپسند و خدایین شده‌اند. چون معلومست که تا انسان باین سرمنزل نرسد مورد ارتضای مطلق پروردگار واقع نخواهد شد<sup>۲</sup> و این همان مرتبه مخلصین است، در اینصورت خداوند پرده و

۱- سوره یوسف: ۱۲- آیه ۲۵

۲- در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چطور در اینجا مراد از انضاء ارتضای مطلق است ولی در آیه مبارکه ۲۸ از سوره انبیاء: **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ**، مراد از ارتضاء ارتضای در دین و عقیده است، جواب آنستکه چون شفاعت راجع باهل معصیت است، آنهم معاصی کبیره، بدلیل آیه ۳۲ از سوره و النجم: **لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحَسَنَىٰ**، **الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ**، افرادی را که فقط از گناه کبیره اجتناب کنند آنها را محسن شمرده است، و پیغمبر فرموده است شفاعت برای محسنین نیست: **شَفَاعَتِي لَأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَمَا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ**، و در سوره نساء آیه ۳۰ وارد است که: **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ**، بنابراین نفس اجتناب از کبائر خود بخود مکفّر سیئات و معاصی صغیره است، روی این زمینه مراد از ارتضاء در آیه شفاعت بمناسبت حکم و موضوع حتماً باید ارتضاء در دین و عقیده باشد نه ارتضاء در سر و ذات و عمل، زیرا کسیکه ذاتش و سرش مورد ارتضاء واقع شود، دیگر در باره او شفاعت معنی ندارد و مؤید این معنی روایاتیست که از حضرت امام رضا: **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** وارد شده است و در آنها ارتضاء در آیه شفاعت را بارتضاء در دین تفسیر نموده‌اند (جلد اول از تفسیر المیزان ص ۱۷۱ بعد و جلد هفتم در سوره انبیاء در آیه ۲۸ روایاتیست که بر مقصود دلالت دارد) آن آیه ارتضاء در مورد علم غیب بمناسبت حکم و موضوع، باطلاق خود باقی است. در مورد شفاعت باز بمناسبت حکم و موضوع فقط اطلاق در مورد دین و عقیده خواهد داشت.

حجاب قلبی او را بکنار زده و از علم غیب خود باومی فهماند، و از آنچه از دستبرد تمام افراد جن و انس و ملک خارج است او را آگاه و مطلع می گرداند.

البته چون علم غیب خود را بدون تغییر و تبدیل و بدون کم و کاست به او می فهماند، بنابراین قلب او باید در مقام عصمت خدا و مصونیت حضرت او واقع شود، وگرنه در تلقی آن علم غیب از خود تصرفاتی نموده و در اخذ آن دچار انحراف و تبدیل واقع خواهد شد، و این مرحله عصمت در تلقی معارف حقه است.

فَإِنَّ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْضَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا

و نیز پس از تلقی صحیح، چون قلب او صافی است، و از دستبرد شیطان خارج شده است، لذا آن معارف و علوم کلیه را همانطور که اخذ نموده، در خود نگاهداشته و تحویل می دهد، و این مرحله عصمت در تبلیغ و رسانیدن احکام و معارف است.

خداوند از جلو و عقب در اطراف و جوانب قلب او پاسبانانی می گمارد، و رَصَد می گذارد تا اِلْقَاءَاتِ جَنَّتِي و انسی در او اثر نکنند، و وساوس نفس و ابلیس در او راه نیابند، و این همان مصونیت الهی است.

چون اگر او را بخود واگذارد، و از حمایت و حفظ او دست بردارد، مواجه با هزاران آفت خواهد شد؛ آن قلب از جمیع شرور محفوظ است، از شَرِّ الْخَنَاسِ الدِّيُّ يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، و از شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، و از شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ و حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ نه سحری می تواند در او کار کند، و نه طلسمی، و نه قدرت نفس اماره موجود شریری، ابدأ در او اثری نمی گذارد.

اگر تمام مخلوقات مجتمع شوند، و دست بدست یکدیگر داده بخواهند او را از رویه و مقصد خود باز دارند، یا برخلاف علوم کلیه و معارف حقه در او تصرفی کنند، یا در معلومات و ادراکات او تغییری دهند، نمی توانند، چون قلب مؤمن در تحت مصونیت و رَصَدِ خداوندی قرار گرفته، و خدا از جلو و از عقب برای حفظ و حراست او موکلینی را تعیین فرموده است، برای آنکه او را حفظ کنند؛ و این برای آنستکه آنها رسالات و احکام خدا را درست و صحیح ابلاغ نموده، و از وظیفه خود

تجاوز و تخطی نکنند، و خداوند بتمام امور آنها احاطه کامل داشته و از جزئیات و کلیات جریان آنها مطلع است.

این مرحله عصمت در تبلیغ و تحویل است، و اما مرحله عصمت از معصیت نیز بتقریب سابق از مدلول آیه خارج نیست، و آن اینکه اگر رسولی گناه کند با فعل خود ترخیص آنرا اعلام نموده، و چون با قول خود حرمت آنرا اعلام نموده است، لذا دعوت بمتناقضین نموده و متناقضین حق نیست، بلکه یکطرف مسلم باطل است و رسول خدا که قلبش از دستبرد شیطان خارج است، پیوسته متحقق بحق بوده و خواهد بود.

در سوره مریم این حقیقت را ملائکه وحی به پیغمبر عرضه می دارند که:

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا

خداوند ما را به امر خود بسوی تو ای پیغمبر نازل فرموده، ما از خود هیچ دخل و تصرفی نداریم، آنچه در بین دو دست و در مقابل ماست، و آنچه در عقب سر ماست، و آنچه در بین این دو مرحله است، همه اختصاص بخدا داشته، و در آن تأثیر و دخالتی از موجود دگر نیست، و خداوند در حفظ این معنی دچار نسیان و فراموشی، و در نتیجه اشتباه و خطا نمی گردد.

مطالبی که ذکر شد عصمت انبیاء و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و حتی خاصان و مقربان درگاه خود را از اولیای خود بطور عموم، در تمام مراحل ثابت می نماید

اما در باره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که معلوم است سر رشته دار معارف حقّه و صاحب یوای حمد و پیشقدم در مراحل توحید بوده اند، خداوند آن حضرت را در خانه خود و حرم خود در کعبه بدینا آورد بعد از آنکه نور مقدس او را از آدم تا حضرت

مقام  
امیرالمؤمنین  
علیه السلام

ابوطالب، در اصلاّب نسلأ بعد نسل حفظ فرمود.

نام مبارکش علی، کنیه اش ابوالحسن، پدرش حضرت ابوطالب فرزند عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بود، و ابوطالب برادر اعیانی حضرت عبدالله والد رسول الله بود، بنابراین آن حضرت ابن عم اعیانی رسول خدا بوده

و نسبت او و حضرت رسول در جدشان حضرت عبدالمطلب مجتمع می گردد. ابوطالب از بزرگان مکه و خدمتگزاران برسول خدا بود، و از آن حضرت بسیار حمایت می کرد، بطوریکه تا در قید حیات بود کسی از مشرکین قریش نتوانست به آن حضرت آسیبی وارد کند، سه سال آن حضرت و سایر بنی هاشم را در شعبی که معروف به شعب ابوطالب است در مکه حفظ و حراست نمود، و بتمام معنی فدوی و حامی رسول الله بود، تا هنگامیکه از دنیا رخت بر بست، دست تجاوز و تجاسر مشرکین به رسول خدا باز شد و پیغمبر اکرم ناچار از هجرت به مدینه گردید. حضرت ابوطالب از مؤمنین واقعی، و مسلمین حقیقی برسول خدا بود<sup>۱</sup> و اشعاریکه در مدح آن حضرت سروده بسیار، و در کتب احادیث و تواریخ ثبت است، لکن بعلمی که عمده آن حفظ و حراست از حضرت رسول الله بوده، ایمان خود را از قریش کتمان می نمود و حضرت رسول بسیار او را دوست داشتند و به او پدر خطاب می کردند.

نام مادرش فاطمه، دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است، و چون اسد برادر عبدالمطلب است لذا ابوطالب و فاطمه پسرعمو و دختر عمو بوده اند. حضرت فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین از زنان بزرگوار اسلام است، و اول زنیست که بعد از حضرت خدیجه ایمان آورد و بحضرت رسول بسیار محبت می نمود، حضرت او را مادر خطاب می کردند، و چون بمدینه هجرت نمودند بدون فاصله با پای برهنه حافیۀ بمدینه هجرت نمود.

فاطمه بنت اسد  
اولین زنی بود که  
بمکه هجرت کرد

ابن جوزی می گوید: وَهِيَ أَوْلُ أَمْرَأَةٍ هَاجَرَتْ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ مَاشِيَةً حَافِيَةً وَهِيَ أَوْلُ أَمْرَأَةٍ بَايَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ بَعْدَ خَدِيجَةَ<sup>۲</sup>

ابن صباغ مالکی می گوید: فاطمه بنت اسد برسول خدا ایمان آورد و با حضرتش بمدینه هجرت نمود، چون در مدینه رحلت نمود پیغمبر اکرم او را در پیراهن

۱- رجوع شود بکتاب مؤمن قریش تألیف خنیزی و کتاب الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابیطالب تألیف فخار بن سعد بن فخار موسوی حائری و او از ابن ادریس حلی روایت می کند و محقق حلی از او روایت می نماید و نیز رجوع شود بکتاب «ابوطالب حامی الرسول و ناصره» تألیف علامه نجم الدین شریف عسکری  
۲- ذیل صفحه ۱۳ از «فضول المهمه» ابن صباغ، و «تذکره سبط» ابن جوزی ص ۶

خودشان کفن نمودند و دستور دادند که اسامة بن زید و ابویوب انصاری قبر او را حفر کنند.

چون حفر نموده بموضع لحد رسیدند، خود رسول الله در قبر پائین رفته و لحد او را با دست مبارک خود حفر کردند، و خاک لحد را با دست خود بیرون ریختند، چون از کار حفر فارغ شدند، خود در درون قبر به پشت خوابیدند، و گفتند:

اللَّهُ الَّذِي يُعِيبِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي أُمَّي فَاطِمَةَ بِنْتِ  
 آسِدٍ وَ لَقْنَهَا حُجَّتَهَا وَ وَسَّعَ عَلَيْهَا مُدْخَلَهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ  
 قَبْلِي فَإِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ<sup>۱</sup>

خداست که زنده می کند و می میراند و اوست که ابداً نمی میرد.  
 بار پروردگار من، مادرم فاطمه بنت اسد را مورد مغفرت خود قرار داده، و حجّت او را بزبان او القاء بفرما، و قبر را بر او وسیع گردان بحق فرستاده ات پیامبرت محمد و پیامبرانی که قبل از من آمده اند، تو ارحم الراحمین هستی.  
 اصحاب به حضرت عرضه داشتند<sup>۲</sup> یا رسول الله ما دیدیم تو را که در این عمل با فاطمه کاری کردی که با هیچکس قبل از او ننموده بودی، پیراهن خود را کفن او نمودی، و لحد او را خود کندی، و در قبر او خوابیدی، و دعا برای او نمودی.

حضرت فرمودند من پیراهن خود را با و پوشانیدم تا خدا از لباسهای بهشتی در بر او کند، و در قبر او خوابیدم تا فشار قبر بر او آسان گردد، فاطمه در رعایت امر من و مراقبت و حمایت من بهترین خلق بود بعد از ابوطالب سلام الله علیهما<sup>۳</sup>  
 سبط ابن جوزی گوید که: وفات فاطمه بنت اسد در سنه چهارم از هجرت بوده است.<sup>۴</sup>

از ابوطالب و فاطمه بنت اسد چهار پسر بوجود آمد که بترتیب طالب و عقیل و جعفر و علی نام داشتند، و سنّ هریک با دیگری بترتیب ده سال فاصله داشت و یک

۱- «فصول المهمه» ص ۱۳

۲- ابن اثیر ذیل کلام ابن صباغ را درج ۵ ص ۵۱۷ از اسد الغابة نقل می کند

۳- تا اینجا کلام ابن صباغ بود

۴- «تذکرة الخواص» ص ۶



دختر بنام فاخته که لقبش ام هانی بوده است<sup>۱</sup>  
 جای تردید نیست که علی عَلِيٌّ در جوف کعبه خانه خدا متولد شد  
 حمیری سید اسمعیل بن محمد می گوید:

وَلَدْنَهُ فِي حَرَمِ الْإِلَهِ وَآمِنِهِ  
 بَيْضَاءُ طَاهِرَةٌ الْثِيَابِ كَرِيمَةٌ  
 فِي لَيْلَةٍ غَابَتْ نُجُومُهَا  
 مَالَتْ فِي خِرْقِ الْقَوَابِلِ مِثْلَهُ  
 وَالْبَيْتِ حَيْثُ فِئَانُهُ وَالْمَسْجِدِ  
 طَابَتْ وَطَابَ وَلِيدُهَا وَالْمَوْلُدِ  
 وَبَدَتْ مَعَ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الْأَسْعَدِ  
 إِلَّا ابْنُ أَمِنَةَ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا<sup>۲</sup>

فاطمه بنت اسد علی را زائید در حرم خدا و محل امن و امان الهی، در بیت الله  
 که ساحت حرم و مسجد الحرام است.

فاطمه زنی پارسا و روشن دل و پاکدامن و بزرگوار — پاک و پاکیزه بود هم  
 خودش و هم فرزند مولودش و هم محل تولد مولودش.

در شبی این مولود مبارک را زائید که ستارگان نحسش همه غائب شده بودند  
 و فاطمه با آن ماه منیر تابناک سعد و سعادت بدرخشید.

هیچگاه چشم و روزگار ندیده که مانند این مولود مسعود را دست قابله ها در  
 پارچه ای ببینند، مگر پسر آمنه: پیامبر اکرم محمد را.  
 و نیز در این باره عبدالباقی عمر می گوید:

أَنْتَ الْعَلِيُّ الَّذِي فَوْقَ الْعُلَى رُفِعَا  
 بِيْظَنِّ مَكَّةَ وَسَطَ الْبَيْتِ إِذْ وُضِعَا<sup>۳</sup>

تو همان علی بلند مقامی هستی، که در بطن مکه در وسط بیت خدا که بزمین نهاده  
 شدی، از فراز رفعت و بلندی هم گذشتی و بر فوق علو و رفعت ترفیع یافتی.

حاکم نیشابوری گوید: لَمْ يُولَدْ فِي جَوْفِ الْكَعْبَةِ قَبْلَ عَلِيٍّ وَلَا بَعْدَهُ  
 مَوْلُودٌ سِوَاهُ إِكْرَامًا لَهُ وَإِجْلَالًا لِمَحَلِّهِ فِي جَوْفِ خَانَةِ كَعْبَةٍ هَيْجَ مَوْلُودِي غَيْرِ از علی  
 متولد نشد، نه قبل از علی و نه بعد از علی، و این بجهت اکرام و عنایتی است که خدا

۱- «فصول المهمة» ابن صباغ نقلا عن ضياء الدين ابوالمؤيد موفق بن احمد خوارزمي در كتاب «مناقب» خود

۲- ديوان حميري ص ۱۵۵. مؤلف ديوان می گوید تخریج این ابیات از «اعیان الشیعه» ج ۱۲ ص ۲۴۰ و  
 «مناقب» ج ۲ ص ۱۷۵ و «دلائل الصدق» ج ۲ ص ۳۲۸ است

۳- تعلیقه اشعار حمیری در ديوان حمیری ص ۱۵۵

باو داشته و بعثت جلال و عظمتی است که در مقام او مرعی داشته است

و نیز ابن صباغ مالکی گوید: **وُلِدَ عَلِيٌّ بِبَيْتِ بَيْتِ الْمَشْرِفَةِ بِدَاخِلِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ الثَّلَاثِ عَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ اللَّهِ الْأَصَمِّ، رَجَبِ الْفَرْدِ سَنَةِ ثَلَاثِينَ مِنْ عَامِ الْفِيلِ، قَبْلَ الْهَجْرَةِ بِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً، وَقِيلَ بِخَمْسِ وَعِشْرِينَ، وَقَبْلَ الْبُعْثِ بِاَثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً، وَقِيلَ بِعَشْرِ سِنِينَ، وَلَمْ يُوَلَدْ فِي الْبَيْتِ الْحَرَامِ، قَبْلَهُ أَحَدٌ سِوَاهُ، وَهِيَ فَضِيلَةٌ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا إِجْلَالًا لَهُ وَإِعْلَانًا لِمَرْتَبَتِهِ وَإِظْهَارًا لِتَكْرَمَتِهِ، وَكَانَ عَلِيٌّ هَاشِمِيًّا مِنْ هَاشِمِيَّيْنِ وَأَوَّلُ مَنْ وَلَدَهُ هَاشِمٌ مَرَّتَيْنِ<sup>۱</sup>**

علی **عَلِيٌّ** در جوف خانه خدا، و داخل بیت الله الحرام در مکه مکرمه متولد شد، در روز جمعه سیزدهم ماه رجب سی سال قبل از عام الفیل، و قبل از بعثت رسول خدا به ده سال، و قبل از هجرت رسول خدا به بیست و سه سال.

متولد نشده است کسی قبل از علی در خانه خدا، و این فضیلتی که خداوند آن حضرت را بدو اختصاص داده است بجهة جلال و عظمت مرتبه و بلندی و رفعت مقام، و نشان دادن شأن و قدر آنحضرت است و علی اولین هاشمی است که از دو هاشمی متولد شده است<sup>۲</sup> چون مادر او پدر او هر دو هاشمی بوده و قبل از او و برادرانش چنین هاشمی پا بعرضه وجود نگذاشت<sup>۳</sup>

اما در کیفیت ولادتش وارد است که چون درد زائیدن، مادرش فاطمه را گرفت، فاطمه بخانه خدا پناه آورده، با ابتهال پرده های خانه را گرفت، و تقاضای سهولت زائیدن نمود، و نظری به آسمان افکند و گفت:

کیفیت ولادت  
امیرالمؤمنین  
در کعبه

۱- فصول المهمه ص ۱۲ و نیز بن تیردر «اسدالغابة» ج ۴ ص ۱۶ گفته است که وهو اول هاشمی ولد بین هاشمیین

۲- علی امیرالمؤمنین **عَلِيٌّ** اول هاشمی متولد از هاشمیین نیستند چون برادر بزرگترشان دارای این صفت بود لذا در ترجمه اصلاح شده است.

۳- در کتاب الغدیر ج ۶ از ص ۲۱ تا ص ۳۸ روایات وارده در ولادت حضرت را درجوف کعبه با مدارک آنها و نام علمانی را از اهل تسنن که آنها را در کتب خود ضبط نموده اند و شعرائی که در این باره قصائدی سروده اند با شعر آنان ذکر نموده است.

ای پروردگار من، من بتو ایمان آورده‌ام! و بهر پیغمبری را که فرستاده‌ای! و بهر کتابی که نازل فرموده‌ای! و تصدیق نموده‌ام بفرمایشات ابراهیم خلیل که این خانه را بنا کرده است!

بارالها بحق این خانه، و بحق بناکننده این خانه، و بحق این فرزندی که در شکم دارم و مونس من است، و با من سخن می‌گوید، و یقین دارم که از آیات عظمت و جلال توست، اینکه آسان کنی بر من ولادت مرا.

عباس بن عبدالمطلب و یزید بن قعب که شاهد قضیه بودند می‌گویند: دیدیم که دیوار خانه (در موضع مستجار) شکافته شد و فاطمه از آن داخل بیت شد، و از دیده نماند و شکاف خانه بهم آمد، و هر چه ما خواستیم در خانه را بگشائیم و از حال فاطمه اطلاع حاصل کنیم میسر نشد؛ دانستیم که این یکی از آیات و اسرار خداست.

این قضیه در مکه انتشار پیدا کرد، و زن‌ها با یکدیگر از این خبر گفتگو می‌کردند تا پس از سه روز همان نقطه از دیوار شکافته شد و فاطمه بنت اسد فرزند خود علی را بر روی دست گرفته بخود می‌بالید و فخر می‌نمود، و می‌گفت: کیست مانند من که چنین پسری در داخل کعبه بزاید!

و اما آنچه ابن صباغ مالکی از کتاب مناقب لأبی العالی الفقیه المالکی نقل می‌کند، آنستکه: از حضرت علی بن الحسین نقل است روزی در خدمت پدرم حسین بن علی نشسته بودیم، و جماعتی از زنان در آنجا مجتمع بودند یکی از آنها بسوی ما روی آورد، من به او گفتم خدا تو را رحمت کند! که هستی؟ گفت من زبده دختر عجلان از بنی ساعده هستم

گفتم: آیا مطلبی داری؟ و می‌خواهی ما را از آن اطلاع دهی؟

گفت: آری سوگند بخدا، ام عماره دختر عبادة بن فضلة بن مالک بن عجلان ساعدی مرا خبر داد که روزی در میان زنان عرب بودیم که ابوطالب با حال اندوه و حزن بسوی ما آمد، من با او گفتم: چرا اینطور پریشانی؟

گفت: چون فاطمه بنت اسد در شدت درد زاییدن گرفتار است.

پس ابوطالب دست فاطمه را گرفته و بکعبه آورد و او را در داخل کعبه جای داد و گفت همین جا بنام خدا بنشین! ناگهان یکمرتبه او را درد سختی گرفت و

طفل نظيف و پاکی را که پاکیزه‌تر از او ندیده بودیم متولد شد او را ابوطالب علی نام گذارده و درباره او شعری سرود:

سَمَّيْتُهُ بِعَلِيِّ كُنِيَ يَدُومَ لَهُ عِزُّ الْعُلُوِّ وَعِزُّ الْفَخْرِ آذُومَهُ

من او را علی نامیدم برای آنکه عزت بلندی مقام و عزت فخر بطور مداوم و جاودان برای او باشد.

و در اینحال پیغمبر ﷺ آمدند و از کعبه علی و مادرش فاطمه را بخانه مادرش بردند.

حضرت سجاد می فرماید: سوگند بخدا که من هیچگاه چیز خوبی را نشنیده بودم مگر آنکه این خیر از بهترین و خوبترین آنها بود<sup>۱</sup>

شیخ سلیمان قندوزی از کتاب «موذة القربی» از عباس بن عبدالمطلب روایت کرده است که، فاطمه بنت اسد میل داشت اسم این فرزند را اسد بنام پدر خودش بگذارد، و حضرت ابوطالب بدین اسم راضی نبود و بفاطمه گفت: بیا با هم در شب تاریکی از کوه ابوقیس بالا رویم و خداوند آفریننده جهان را بخوانیم، شاید خودش ما را از اسم این فرزند آگاهی دهد.

چون شب فرا رسید هر دو از منزل خارج شده و از کوه ابوقیس بالا رفتند و هر دو خدا را خواندند و ابوطالب این ابیات را انشاء کرد:

يَا رَبِّ يَا ذَا الْغَسَقِ الدُّجِيِّ وَالْفَلَقِ الْمُبْتَلِجِ الْمُضِيِّ  
بَيْنَ لَنَا عَنْ أَمْرِكَ الْمَقْضِيِّ بِمَا نُسَمِّي ذَلِكَ الصَّبِيِّ

ای پروردگار من! ای صاحب این شب تار! و ای صاحب صبح روشن! از امر خود که در قضای تو گذشته است ما را واقف گردان که نام این پسر را چه بگذاریم؟

در این حال صدای خیش خیشی بالای سر آنها در آسمان پیدا شد، ابوطالب سر خود را بلند کرد، دید لوحی سبزفام است مثل زبرجد، و در او چهار سطر نوشته، با دودست او را گرفته و او را محکم بسینه خود چسبانید در روی آن نوشته بود:

۱- «فصول المهمه» ص ۱۲ و «غایة المرام» ص ۱۳ از طریق عامه از کتاب «مناقب» ابن مغازلی شفعی نقل کرده است.

خُصِّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ وَالظَّاهِرِ الْمُنتَجَبِ الرَّضِيِّ  
وَإِسْمُهُ مِنْ قَاهِرٍ عَلِيٍّ عَلِيٌّ أُشْتُقَّ مِنَ الْعَلِيِّ

من شما دو نفر را اختصاص دادم بیک فرزند پاکیزه و طاهر و اختیار شده و پسندیده و اسم او را از مقام رفیع و با عظمت علی گذاردم، که مشتق از اسم خودم علی است، ابوطالب بسیار مسرور شد و سجده نمود و ده شتر عقیقه کرد، و این لوح را در خانه کعبه آویزان نمود، و بنی هاشم باو فخر می نمودند تا در زمان هشام بن عبدالملک که حجاج با این زبیر نبرد کرد غائب شد.<sup>۱</sup>

۱- «ینابیع المودة» ص ۲۵۵

درس چہم

لُزومِ عصمتِ انبیاء و ائمة علیہم السلام

## درس چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين  
من الآن الى قيام يوم الدين ولا حول ولا قوة الا  
بالله العلي العظيم  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا  
الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا

در انسان صفات نیکویی موجود است مانند شجاعت و سخاوت	صفات
و عفت و غیره که چنانچه هر یک از آنها را بجا و بموقع خود	معتدله
بمقدار معین و لازم اعمال کند، صحیح و مفید بوده، و اگر از	انسان
حدود خود تجاوز کند، و ضد آنها را اعمال نماید غلط و مضر	

خواهد بود.

ضد این صفات را صفات رذیله گویند، و آن جنبه افراط و تفریط در حدود این صفات است مثلاً شجاعت، بلکه ایست بسیار نیکو و آن حد متوسط و اعتدال و پسندیده بین دو حد نکوهیده است.

در ناحیه تفریط و کمبودی عنوان جُبْن و ترس از صفات رذیله و در ناحیه افراط و زیاده روی عنوان تَهَوُّر و بی باکی است که آن نیز غلط و غیر نیکو است. انسان باید پیوسته این صفت را در خود بحال متعادل نگاهدارد و نگذارد از حدود خود بیائین که مرتبه جُبْن است سقوط کند یا ببالا که مرتبه تَهَوُّر و بی باکی

است تجاوز نماید.

هم چنین عفت بسیار نیکو و پسندیده است، ولی چنانچه از حد خود ضعیف تر باشد بمرتبه خمود یعنی بی حسی و افتادگی منجر می شود که در اینحال زشت و ناپسند، و اگر از حد خود قویتر شود بمرتبه پرده دری و بی باکی که شره است منجر می شود، که او نیز زشت و نکوهیده است، و باید انسان مواظب خود باشد که ملکه میانه و معتدل بنام عفت پیوسته در او زنده بوده، و خدای ناکرده بمرحله خمود سقوط ننماید، و یا بمرحله شره و پرده دری تجاوز نکند، که در آنحال آن ملکه پسندیده می میرد، و یکی از این دو ناحیه غیرمحموده در انسان زنده می شود، و زندگی او زندگی نفس اماره خواهد بود.

سخاوت نیز حد میانه و درجه پسندیده است چون بجا و بموقع مصرف نگردد، عنوان بخل بر او مترتب است و چون زیاده از حد اعمال شود عنوان تبذیر و نفله کردن بر او صادق است، و معلوم است که هر یک از این دو ناحیه، خراب و غیر پسندیده است، و باید سعی نمود که پیوسته در حال تعادل و به اسم ملکه سخاوت در انسان موجود باشد، و از افراط و تفریط که همان مرتبه تبذیر و نفله کردن و مرتبه بخل است جلوگیری شود، و انسان در این صورت انسان صحیح و متعادلی خواهد بود.

ولیکن آن نیروئی که در انسان موجود است و بواسطه آن این صفات را بحال تعادل نگاه می دارد همانا عقل است، که بعلت عالم بودن آن بمصالح و مفاسد و برخوردار شدن از منافع و مضارّ اشیاء، مانند زنجیری آن صفات نکوهیده را مقید نموده و از حرکت و بروز آنها جلوگیری می نماید و تا هنگامی که نیروی عقل کار خود را نموده و بر وظیفه خود که انتظام این قواست عمل کند، هیچ یک از آنها نمی توانند از محلّ خود تجاوز نموده و بظهور درآیند ولی چون در تمام افراد انسان بدون استثناء حتی اخیار و مردان با تقوی و صاحب فصیلت و دانش، اصل و ریشه آن صفات از بین نمی رود، بلکه تخم آنان در دل موجود و در انتظار پیدایش فرصت و زمینه مساعد برای نشو و نما و بروز است، همینکه بعلت فراهم شدن چنین زمینه ای موقع را برای بروز مساعد دیدند، بدون درنگ حمله نموده، و ملکه تقوی را، و دانش و فصیلت و عقل و بینش را در زیر پای خود لگد کوب نموده، و خود در انسان طلوع می کنند.

مریضی که طبیب او را از خوردن غذا منع کرده است، چه بسا بعلت همان عقل و ادراک منافع پرهیز، از خوردن غذا خودداری می کند، ولی احیاناً اگر زمینه



مساعدی فراهم شود، یعنی گرسنه بوده و اشتهای کافی بغذا داشته باشد، و غذای بسیار مطبوع و لذیذی هم در خانه طبخ گردد که بوی آن از دور نیروی اشتها و میل مریض را بجنبش آورد، و اتفاقاً کسی هم در منزل نباشد که از او احتشام نموده و خودداری کند، چه بسا یکمرتبه نیروی درخواست غذا و اشتها بحدّ اعلی در وجود او بالا رفته، یکمرتبه از جای برمی خیزد و از آن غذا بحدّ اشباع می خورد.

همینکه سیر شد و در رختخواب افتاد، دست ندامت بدنان می گزد که چه عملی بود که انجام دادم با وجود عمل جراحی در معده یا روده مسلماً پس از چند ساعت باید گورستان را استقبال کنم.

و همچنین تا وقتی که ملکه تقوی مشغول انجام وظیفه است، و مهار شهوت را بدست گرفته و او را اسیر خود نموده است، محال است شخص دست به زنا زند و عمل منافی عفت انجام دهد ولی چون این شهوت جنسی در کانون انسان موجود است، چه بسا در زمینه مساعد مهار را پاره نموده، در جائیکه این قوه شدید شده، در محل خلوت بدون مانع و رادع خارجی، و بدون مؤاخذه، بالاخص با رغبت و میل طرف، یا دعوت و تقاضای او، یکمرتبه این قوه طلوع نموده و مرتکب چنین عمل زشتی می شود.

البته در حال طلوع، چنان عقل و تقوی و دانش بمفاسد و مضار این عمل را منکوب می کند که ابدأ آنها نمی توانند در مقام جلوگیری برآیند، مسلماً در آن حال تقوی و عقلی نیست، و علم و دانشی وجود ندارد، و الاً با وجود آنان کجا می تواند این غریزه از جای خود تعدی کند.

لذا از حضرت رسول ﷺ مرویست که: لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ

مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرَبُ الشَّارِبُ حِينَ يَشْرَبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ<sup>۱</sup>

شخص زناکار در حال زنا ایمان ندارد، و شخص شارب خمر در حین شرب خمر، ایمان ندارد.

چه بسا از بسیاری از دانشمندان و اهل بصیرت در مواقع خاص، هنگام بحث و مغلوبیت کلمه زشتی سر می زند، و یا برای منکوب نمودن خصم و غلبه بر او در مقام مناظره و مجادله جمله ای ادا می شود که ناپسند بوده، و پس از آن نادم و پشیمان

می شود، و با خود می گوید: من که دارای ملکه عفت بودم، من که با خود قرارداد کرده بودم که دروغ یا غیبت یا سب و شتم، یا کلمه ای که دلالت بر عیب و نقص رقیب کند، سر نزنم، چه شد که بدون تأمل و عاقبت اندیشی چنین کلمه ای را ادا کردم؟ و پرده عفت لسان خود را دریدم؟

تمام اینها و اشباه و نظایر اینها بعلت همان وجود صفت رذیله در دل، و مقید شدن آن بتقید عقل و حفظ مصالح خارجی است، که دائماً در کمین نشسته، تا در موقع مناسب شکار خود را بگیرد و بکام خود برسد.

و همانطور که ذکر شد در تمام افراد بدون استثناء این بروزات و ظهورات، گاه گاه و احياناً مشاهده می شود.

دانشمند شهر و فیلسوف شرق بوعلی سینا با آنکه می گوید من تمام طب را برای تو بدو جمله خلاصه می کنم:

إِسْمَعْ جَمِيعَ وَصِيَّتِي فَأَعْمَلْ بِهَا      قَالَطَّبُّ مَجْمُوعِ بِنَظْمِ كَلَامِي  
أَقْلِلْ جَمَاعَكَ مَا اسْتَطَعْتَ فَإِنَّهُ      مَاءُ الْحَيَاةِ تُصَبُّ فِي الْأَرْحَامِ  
إِجْعَلْ غَدَائِكَ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً      وَأَحْذَرُ طَعَامًا قَبْلَ هَضْمِ طَعَامٍ

اولاً جماع و آمیزش را تا توانی کم کن، زیرا آنچه در رحم زنان می ریزد آب حیات است که هر چه بیشتر ریخته گردد از حیات تو بیشتر کم می کند.

ثانیاً غذا خوردن خود را در هر روز یکبار قرار بده، و از خوردن غذا قبل از آنکه غذای سابق هضم شود پرهیز کن.

گویند که از او سؤال کردند با آنکه خود شما بمضار آمیزش زیاده از حد اعتدال و نیاز، آشنائی و اطلاع دارید! پس چرا خود شما در این عمل زیاده روی و افراط می کنید؟

در پاسخ گفت: من از کیفیت عمر خود می خواهم بهره مند شوم نه از کمیّت آن.

بسیاری از اطباء از مضار مشروبات الکی بخوبی اطلاع دارند، و در این زمینه نیز کنفرانس داده و خطابه خوانده اند، یا مقاله و کتابی نوشته، ولی در عین حال خود مبتلی باین عمل شیطانی هستند.

باری اگر انسان به این حدّ از علم و تقوی قانع شود که بعلمت ملاحظه مصالح خارجی از جنایت و جریمه خودداری کند، و نتواند اصل مادهٔ فساد را در خود نابود کند، و ریشه و میکرب صفات رذیله از شرّه و حمودی، جُبْن و تَهوّر، بخل و تبذیر و نظائر آنها را بکلی از سویدای ضمیر خود ریشه کن کند، هنوز بمقام انسان واقعی نرسیده است.

مانند حیوانی که او را زنجیر نموده باشند تسلیم و مطیع است، ولی چون زنجیر را بگسلد چه کارها خواهد کرد.

اگر از دروغ، کم فروشی و ظلم و زنا و اشیاه آن در بیداری اجتناب ورزد، در حالت خواب که دیگر مصالح خارجی مورد نظر نیست، این صفات رذیله طلوع کرده، و صحنه‌ای را از فجایع بوجود می‌آورد.

خواب زنا می‌بیند، خواب سودجوئی، و شخصیت طلبی و ظلم و جنایت می‌بیند، و چون از خواب بیدار شود، مسکین نیز تعجب می‌کند که این خوابها با من چه مناسبت دارد، غافل از آنکه اصل و ریشه این مفاسد هنوز از دل او بیرون نرفته، بلکه موجود بوده، و خود را در زوایا و بیغوله‌های نفس مخفی نموده، تا در زمینه مساعد بروز نموده و بمقصد خود برسند.

انبیاء و ائمه علیهم‌السلام و اولیاء مقربین درگاه حضرت احدیت این صفات رذیله و جرائم فساد را بکلی از دل‌های خود بیرون ریخته، و تخم آن را در مزرعه دل خود محو و نابود نموده‌اند، و بعلمت عنایت حضرت باری یکنوع علم و دانش به آنها داده شده است که با وجود آن علم و دانش دیگر مجالی برای این رذائل نیست.

آن نحوه از علم و بینش به یک بارقه تمام این صفات را می‌سوزاند و محو و نابود می‌کند، اصل و بنیاد بخل و شره و تهوّر را بر می‌اندازد که حتی در تمام طول عمر و حتی برای یکبار و حتی در عالی‌ترین زمینهٔ مساعد، برای آنها چنین رذیله‌ای رخ نمی‌دهد.

چون یوسف صدیق با وجود تمام شرائط و امکانات، با وجود تمام مقتضیات، و مواجه شدن با خطرانی عظیم بعلمت ترک گناه، باز هم قلب او اجازهٔ گناه نمی‌دهد.

این خاصه و جوهرهٔ قلب که در چنین افراد است، دیگر نمی‌گذارد که حتی در خواب خواب گناه ببینند، یا در بیداری خیال گناه را بنمایند

برای مقربان و اولیای خدا در تمام درازای عمر، یک لحظه خیال گناه هم پیدا نمی شود، اگر سالیان دراز بدون عیال زیست کنند و در عالی ترین درجه امکانات برای آنان حتی دور از اطلاع مردم وسائل گناه آماده گردد، ابداً خیال گناه در دل آنها خطور نمی کند، و فقط و فقط این افراد از آن کلیت بروز غرائز استثناء شده اند و بس. آن علمی که خدا به آنها بر اثر مجاهدات نفسانیّه و استقامت در راه عبودیت حق داده و بعثت نور قلب، بدین مقام رسیده اند از سنخ علمهای معمولی نیست، بلکه علم خاصّ و کیفیت مخصوصی است که در لسان قرآن مجید تعبیر به روح الله یا روح القدس شده است.

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ  
لَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا<sup>۱</sup>

ما همچنین وحی کردیم بسوی تو روحی را از امر خود، که قبل از آن از حقیقت کتاب و اسرار عالم آفرینش، و از معارف الهیه علم و اطلاعی نداشتی! ما این روح را نوری قرار داده ایم که بوسیله آن هر کدام از بندگان شایسته خود را که بخواهیم هدایت می کنیم.

این نور همان روح خدا یا روح القدس است که در قلب انسان وارد شده، و حالت قلب را دگرگون می کند، او را بکلی از غیر خدا منصرف و یکباره بخدا می پیوندد، و این است مقام عصمت انبیاء و ائمه اطهار. در اینجا باید دانست، در این مقام نه اینست که نفس بکلی نابود می شود، بلکه منقاد صرف و مطیع محض می گردد، و به اندازه سرسوزنی مجال تخطی و تجاوز برای او نمی ماند.

روزی حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: با هر یک از افراد بشر شیطانی است که او را دعوت بگناه می کند.

عرض کردند: ای رسول خدا آیا در وجود شما هم این شیطان موجود است؟ فرمود: بلی وَلَكِنْ شَيْطَانِي أُسْلَمَ بِيَدِي<sup>۲</sup>

آری! لکن شیطان من بدست من رام شده، و تسلیم و منقاد اوامر من گردیده

۱- سوره شوری ۴۲: آیه ۵۲

۲- «مجمع الزوائد»، ج ۸، ص ۲۲۵

است.

در این حال برای اولیای خدا، این نفس بهترین سرمایه خدا، و گرامی ترین موهبت الهی است، چون نفسِ مطمئنّه گردیده، و لیاقت خطاب رجوع بحرم خدا را پیدا نموده است.

در سوره انعام خداوند پس از آنکه هفده تن از پیغمبران را در چند آیه متصل بهم یاد می کند از نوح، و ابراهیم، و لوط، و اسحق، و یعقوب، و اسمعیل و الیسع و موسی، و هرون، و عیسی، و یحیی، و داود، و سلیمان، و ذکریا، و ایوب، و یونس، و الیاس، و از آنها تمجید نموده، و حتی از بعضی پدران و برادران و ذریه آنها تحسین نموده و آنها را بندگان پسندیده و راه یافته معرفی فرموده است؛ سپس می گوید:

ذٰلِكَ هُدًى اللّٰهِ يَهْدِيْ بِهٖ مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهٖ ۱

استفاده عصمت  
مقربان خدا از  
مجموع سه آیه  
قرآن

هدایت خدا به آنها رسیده آن نوع هدایتی که خداوند بندگان خاص خود را که بخواهد، به آن هدایت و رهبری می فرماید، و پس از یک آیه می فرماید:

اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ فَبِهٰدٰهُمْ اَقْتَدِهٖ ۳

اینان افرادی هستند که خداوند هدایتشان نموده، تو نیز از هدایت آنان پیروی کن. از این دو آیه استفاده می شود که به پیغمبران هدایت خدا رسیده است، و از طرفی میفرماید:

وَ مَنْ يُّضِلِّ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَّ مَنْ يَهْدِي اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّضِلٍّ ۲

و کسی را که خداوند اضلال کند، و جلوی فیض و رحمت را بر او به بندد، هیچ راهنمایی نخواهد داشت؛ و کسی را که خداوند هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای برای او نخواهد بود و می فرماید:

مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ ۴

کسی را که خدا هدایت کند، اوست راه یافته و از این دو آیه استفاده

۱- سوره انعام ۶ آیه ۸۹

۲- سوره انعام: ۶ آیه ۹۱

۳- سوره زمر: ۳۹- آیه ۳۶

۴- سوره کهف: ۱۸- آیه ۱۷

می شود که افرادی را که خداوند هدایت کند آنان راه یافته بوده و هیچ القاء شیطانی از تسویلات جنّ و انس در آنها اثری نمی گذارد و اگر تمام عالم جمع شوند نمی توانند آنان را از راه بیراه نموده و گمراه کنند، و در اراده و علوم و اختیار آنان تصرفی نموده و آنان را متزلزل نمایند.

و از طرف دیگر می فرماید:

الْمَ آعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَإِنْ  
اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ۱

ای فرزندان آدم! آیا من با شما پیمان نبستم که عبادت شیطان را ننموده از او پیروی نکنید او دشمن آشکار شماست و مرا عبادت کنید و از من پیروی نمائید که اینست راه مستقیم؟

و بدرستی که شیطان افراد بسیار و طوائف فراوانی را گمراه نموده آیا شما تعقل

نمی کنید؟

در این آیه پیروی از شیطان را گمراهی و اضلال تعبیر نموده است.

بنابراین بمقتضای آیات سابق الذکر پیغمبران را خدا هدایت نموده و کسی را که خدا هدایت کند برای او گمراه کننده ای نخواهد بود.

و گمراهی به مفاد این آیه عبارت است از پیروی شیطان، و معصیت و گناه و توجه بغیر حق، و متأثر شدن از القآت نفس اماره؛ و چون پیغمبران را مضلی نیست بنابراین برای آنان القآت شیطانیّه و تسویلات نفسیه و معصیت و گناه نیست؛ و این است معنی عصمت.

بنابراین از اجتماع این سه دسته از آیات قرآن بطور وضوح عصمت راه یافتگان بهدایت خدا ثابت و مبرهن گردید، والحمدلله.

این استدلال راجع بعموم مقرَّبان خداست ولی امیرالمؤمنین

عصمت عَلَيْهِ السَّلَامُ که یعسوب الدین و ولی المؤمنین و قائد الغرالمُحَجَّبِينَ

است بنحو اولی و اتمّ دلالت بر عصمت آنحضرت دارد.

آنحضرت از کودکی در دامان حضرت رسول اکرم

عصمت

امیرالمؤمنین

عَلَيْهِ السَّلَامُ

پرورش یافت، و در تحت تعلیم و تربیت رسول خدا بود.

محمد بن طلحه شافعی مذهب متوفی بسال ۶۵۴ هجری<sup>۱</sup> و ابن صباغ مالکی مذهب متوفی بسال ۸۵۵ هجری<sup>۲</sup> می گویند<sup>۳</sup>: که چون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بسن تمیز رسیدند در مکه قحطی و غلای بسیار سختی پدید آمد، بطوری که صاحبان عیال را از پای در آورد، و ثروتمندان را نیز تهی دست ساخت ابوطالب که بزرگ قریش بود و دارای عائله فراوان، نیز تهی دست شد، روزی رسول خدا نزد عباس که در آن هنگام ثروتمندترین از بنی هاشم بود آمده فرمودند: ای عمّ از وضع قحط و غلای مکه باخبری و ابوطالب دارای عائله ای سنگین است بیا برویم قدری از عائله او را با خود بمنزل آوریم و خود متفکّل امور آنان گردیم تا بر او تخفیفی حاصل شود.

عباس قبول نمود، هر دو بخانه ابوطالب آمدند و گفتند: آمده ایم که تا قدری از امور تو را متکفّل گردیم، تا آنکه این قحط از مکه رخت بر بندد ابوطالب گفت: دو پسر بزرگ مرا، طالب و عقیل را برای من بگذارید و دیگر اختیار با شماست.

عباس، جعفر را برداشت و حضرت رسول الله، علی را برداشته هر یک بخانه خود رفتند و پیوسته علی در خانه آنحضرت و در تحت تربیت آنحضرت بود. تا زمانیکه خداوند آنحضرت را به رسالت برانگیخت، در اینحال نیز علی متابعت نموده ایمان آورده و تصدیق رسالت نمود، و سن آنحضرت در آنوقت سیزده<sup>۴</sup> سال بود و بعضی گفته اند کمتر بوده، و بعضی گفته اند بیشتر بوده، لکن اشهر و اکثر اقوال آنست که آن حضرت هنوز بحد علم و بلوغ نرسیده بودند، و آنحضرت اولین کسی است که از مردان بر رسول خدا ایمان آورده است<sup>۵</sup>.

ثعالبی در تفسیر<sup>۶</sup> آیه مبارکه:

۱. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ص ۱۱

۲. فصول المهمه ص ۱۴

۳. این داستان را طبری در ج ۲ ص ۵۸ از تاریخ خود آورده است

۴. اکثر علمای شیعه قائلند که سن مبارک امیرالمؤمنین در زمان بعثت رسول خدا ده سال بوده است

۵. طبری در ج ۲ ص ۵۷ از ابن اسحق روایت کند قال کان اول ذکر آمن به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ معه و صدقه بما جاء به من عند الله علی بن ابیطالب. و هو يومئذ ابن عشر سنین و کان مما انعم الله به علی بن ابیطالب انه کان فی حجر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قبل الاسلام. و نیز ابن اثیر در «اسد الغابه» ج ۴ ص ۱۶ می گوید: و هو اول الناس اسلاماً فی قول كثير من العلماء علی مانذکره. و نیز در «غایة المرام» ص ۴۹۹ راجع به آنکه امیرالمؤمنین اول من اسلم است از طریق عامه ۱۸ حدیث و در ص ۵۰۴ از طریق خاصه نیز ۱۸ حدیث نقل می کند.

۶. نقل از ثعالبی فقط در «فصول المهمه» است و در «مطالب السؤل» نیست

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ<sup>۱</sup> گوید که او اولین ایمان آورنده به رسول خداست، و اینمطلب را قول ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن المنکدر و ربیعۃ الرّای می دانند. و خود آنحضرت این معنی را در ابیاتی که بعد از مدتی مدید سروده اند و راویان ثقه و مطمئن و ثبت از آنحضرت نقل کرده اند می فرماید:

وَحَمْرَةٌ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّي	مُحَمَّدُ النَّبِيِّ أَخِي وَصِنْوِي
يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ ابْنُ أُمِّي	وَجَعْفَرُ الَّذِي يُضْحِي وَيُمْسِي
مَنْوُطٌ لَحْمَهَا بِدَمِي وَلَحْمِي	وَبِنْتُ مُحَمَّدٍ سَكْنِي وَعِرْسِي
فَأَيْتُكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي	وَسَبْطًا أَحْمَدٍ وُلْدَايَ مِنْهَا
عُلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوْأَنَّ حُلْمِي	سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ ظُرًّا
رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمِّ	وَأَوْجِبُ لِي وِلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ
لِمَنْ يُلْقَى الْإِلَهَ غَدًا بظُلْمِي <sup>۲</sup>	فَوَيْلٌ لَكُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ وَوَيْلٌ

محمد رسول خدا برادر من، و شاخه روئیده از اصل و ریشه ای است که من نیز شاخه دیگر آن هستم؛ و حمزه سیدالشهداء عموی من است.

و جعفریکه روزها و شبها در بهشت برین با ملائکه رحمت بپرواز در می آید، فرزند مادر من است

و دختر محمد، آرام دل و تسکین خاطر و زوجه من است، که گوشت او با خون و گوشت من بستگی پیدا نموده است

و دو سبط رسول خدا؛ احمد، دو فرزند من هستند؛ پس کدام یک از شما مانند من سهمیه و بهره ای دارد.

من از تمام شما زودتر به اسلام سبقت گرفتم، در وقتیکه طفل بودم، و هنوز زمان احتلام من نرسیده بود.

و واجب کرد رسول خدا در روز عید غدیر خم سر پرستی و زعامت شما را برای من.

۱- سوره واقعه: ۵۶- آیه ۱۰

۲- در «فصول المهمه» فقط ز شاعر فوق چهار بیت (۱ و ۳ و ۵ و ۷) را ذکر می کند



پس وای، پس وای، سپس وای بر آن کسانی که در فردای قیامت با ظلم و ستمی که بمن روا داشته اند، خدا را ملاقات کنند.  
 (عجیب که این دو عالم ستمی مذهب چگونه اولاً بطور یقین این اشعار را از آنحضرت میدانند، و معترف و مقرب بدوزخی بودن ستمکاران به آن حضرت بنا بفرموده آنحضرت خواهند بود)

و نقل شده است از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: شنیدم علی بن ابیطالب در حضور رسول خدا اشعاری انشاء می کرد و حضرت رسول می شنیدند:

أَنَا أَخُو الْمُصْطَفَى لَا شَكَّ فِي نَسَبِي      بِهِ رُبِّيَتْ وَسَبَطَاهُ هُمَا وَوَلَدِي  
 جَدِّي وَجَدُّ رَسُولِ اللَّهِ مُنْقَرِدٌ      وَفَاطِمُ زَوْجَتِي لِاقْوَلِ ذِي فَتْدِي  
 صَدَقْتُهُ وَجَمِيعُ النَّاسِ فِي بُهْمٍ      مِنَ الصَّلَاةِ وَالْإِشْرَاكِ وَالْتِكْرِ

من برادر رسول خدا مصطفی هستم، که هیچ شکی در نسب من نیست، در دست آنحضرت تربیت یافتم، و دو سبط آنحضرت دو فرزند من هستند.  
 جد من و جد رسول خدا واحد است؛ و فاطمه دختر رسول خدا زوجه من است، و این گفتار جزاف و کلام خالی از شعور و ادراک نیست.  
 من به پیغمبر ایمان آوردم و تصدیق او را نمودم، در وقتی که جمیع مردم در ضلالت و شرک و عسرت، متحیر و سرگردان بودند.

قال: فْتَسَمَّ رَسُولُ اللَّهِ وَقَالَ: صَدَقْتَ يَا عَلِيُّ.  
 جابر می گوید رسول خدا تبسمی نمودند، و فرمودند ای علی! راست گفتی.  
 امیرالمؤمنین عَلِيٌّ در نهج البلاغه ضمن خطبه قاصعه شرح حالات دوران کودکی خود را در صحبت رسول خدا ذکر می کنند:

وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ  
 وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ وَيَضُونِي إِلَى صَدْرِهِ، وَيَكْتُمُنِي  
 إِلَى فِرَاشِهِ وَيَمْسُئِي جَسَدَهُ، وَيَسْمُنِي عُرْفَهُ وَكَانَ يَمْضِعُ الطَّعَامَ ثُمَّ يَلْقُمُنِيهِ  
 وَمَا وَجَدَلِي كِذْبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ.

۱- مطالب السؤل ص ۱۱ و نیز در «تبايع المودة» ص ۷۵ این اشعار را از موفق بن احمد بسند خود از جابر بن عبدالله نقل می کند که گفت سمعت علیاً يقول:

وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ  
مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ، يَسْلُكُ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ  
نَهَارُهُ، وَلَقَدْ كُنْتَ أَتْبَعُهُ إِتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَاقَهُ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ  
عِلْماً وَبِأَمْرُنِي بِالْإِفْتِدَاءِ بِهٖ .

وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِزُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحَرَاءَ، قَارَاهُ وَلا يَرَاهُ غَيْرِي، وَلَمْ يَجْتَمِعْ  
بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ، غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَدِيجَةَ، وَ أَنَا  
ثَالِثُهُمَا، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ وَ أَشْمُ رِيحَ التُّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رِثَّةَ الشَّيْطَانِ  
حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَا هَذِهِ الرَّثَّةُ ؟  
فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى،  
إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لِكُنْتُكَ وَ زَيْرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ<sup>۱</sup>

می فرماید: ای مردم شما موقعیت و منزلت مرا نسبت به رسول خدا می دانید،  
که تا چه اندازه رَحِمَ نزدیک آن حضرت بوده ام، و دارای محل و منزلتی مخصوص  
بوده ام.

من کودکی صغیر بودم که رسول خدا مرا در دامان خود می نشانید، و به  
سینه خود می چسبانید، و مرا در فراش خود به آغوش خود می گرفت، بدن خود را به  
من می سود، و بوی پاکیزه و لطیف خود را بمن می بویانید، و چه بسا غذا را  
می جوید و سپس از آن بمن لقمه می داد، و در تمام این مدت از من حتی یکدورغ در  
گفتم و یک خطا و گناهی در کردارم نیافت.

و از روزی که آنحضرت را از شیر باز گرفتند، خداوند بزرگترین ملکی از  
فرشتگان خود را با او ملازم نمود، که طریق اخلاق پسندیده و صفات عالیة انسانی و  
امور محسنه خلقهای عالم را در شب و روز به او بیاموزد.

و اما من پیوسته مانند بچه شتری که از هر طرف بدنبال مادرش می دود،  
دائماً بدنبال او حرکت می کردم، و از او پیروی می نمودم، و آنحضرت هر روز برای  
من از اخلاق حمیده خود نشانه ای را ظاهر می نمود، و مرا به پیروی و متابعت از آن  
اخلاق امر می فرمود.

۱. نهج البلاغه ج ۱ ص ۳۹۲

عادت آنحضرت چنان بود که در هر سال در کوه حراء مجاورت می نمود، فقط من او را می دیدم، و کسی دیگر غیر از من او را نمی دید، و در تمام جهان اسلام در آنروز خانه ای نبود که در آن مسلمانی باشد غیر از رسول خدا و خدیجه، و من سومی آنها بودم.

من نوروحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را استشمام می کردم و حقاً می گویم که ناله شیطان را در حین نزول وحی بر رسول خدا ﷺ شنیدم، عرض کردم: ای پیغمبر خدا این چه ناله ای است؟

فرمود: این شیطان است از اینکه بنی آدم او را عبادت کنند مایوس شده، تو می شنوی آنچه را که من می شنوم، و می بینی آنچه را که من می بینم، مگر آنکه تو پیغمبر نیستی، و لکن تو وزیر منی و بر خیرخواهی بود.

عجیب است با این مقام و منزلت و سفارشهاییکه رسول خدا نموده، و او را وصی و وزیر و ولی مؤمنین و خلیفه خود قرار دادند، هنوز جسد مطهر پیغمبر دفن نشده بود که در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند، و کردند آنچه کردند.

گذشته از بردن خلافت، از یک باغستان حضرت صدیقه دختر رسول خدا دست برنداشتند، و نحلّه رسول خدا را برده، و دختر رسول الله را دل شکسته نمودند.

پس از آنکه فاطمه برای اثبات حق خود به مسجد رفت، و با ابوبکر به محاجّه پرداخت ابن شهر آشوب می گوید: چون فاطمه از مسجد به منزل مراجعت کرد، و حضرت امیرالمؤمنین ع در منزل انتظار بازگشت او را داشتند، در این حال رو به آن حضرت نموده و گفت: يَا بَنَ أَبِطَالِبٍ! إِشْتَمَلَتْ شَمْلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدَتْ حُجْرَةَ الظَّنِينِ، نَقَضَتْ قَادِمَةَ الأُجْدَلِ فَخَاتَكَ رِيشُ الأَعْرَلِ.

هَذَا ابْنُ أَبِي فُحَافَةَ، قَدْ ابْتَرَنِي نُحَيْلَةَ أَبِي، وَ بُلَيْغَةَ ابْنِي  
وَاللَّهِ لَقَدْ جَدَّ فِي ظَلَامَتِي، وَ أَلَدَ فِي خِصَامِي، حَتَّى مَنَعَتْنِي الْقَبِيلَةَ  
نَضْرَهَا، وَ أَلْمَهَا جِرَّةً وَ ضَلَهَا، وَ غَضِبَ الْجَمَاعَةُ دُونِي ظَرْفَهَا؛ فَلَا مَانِعَ وَ لَا دَافِعَ.  
خَرَجْتُ وَ اللّٰهُ كَاظِمَةٌ، وَ عُذْتُ رَاغِمَةً.

أَضْرَعَتْ حَدَّكَ يَوْمَ أَضْعَعْتَ حَدَّكَ، إِفْتَرَسَتْ الدُّنَابَ وَ افْتَرَسَكَ  
الدُّنَابُ، مَا كَفَفَتْ قَائِلًا، وَ لَا أَعْنَيْتَ بَاطِلًا، وَ لَا خِيَارِلِي لَيْتَنِي مِثْ قَبْلَ دُلَّتِي، وَ تَوَفَّيْتُ دُونَ هَيْبَتِي.

عَذِیرِی وَاللَّهِ فِیکَ حَامِیاً، وَ مِنْکَ دَاعِیاً، وَ یَلَائِی فِی کُلِّ شَارِقٍ، مَاتَ  
الْعَمَدُ وَ وَهَنَ الْعَصْدُ

شُکُوآئِی اِلَی رَبِّی وَ عُدُوآئِی اِلَی اَبِی  
اللَّهِمَّ اَنْتَ اَشَدُّ قُوَّةً وَ اَحَدٌ بَاساً وَ تَنْکِیلاً

ای پسر ابوطالب! مانند بچه در شکم مادر، دست و پای خود را در خود جمع کرده‌ای! و مانند شخص متهم در گوشه غره نشسته‌ای! شاه بال خودت را که همچون بال‌های قوی باز شکاری بود شکستی! در نتیجه پرهای نرمی که برای تو ماند، بتو وفا نکرد و کارگر نشد، و همچون مرغ بی بال و پری که مورد هجوم پرنده‌گان قوی واقع شود گرفتار شدی!

اینکه این پسر آبی قحافه، عطیه پدر مرا از من بقهر و غلبه ربنده، و معاش مختصر فرزند مرا گرفته است.

سوگند بخدا که درستم با من بنهایت رسیده، و در دشمنی با من پافشاری کرده، تا بسر حدیقه اولاد قبیله که انصار اوس و خزر جند، از یاری من دریغ نمودند، و مهاجرین از اهتمام و رسیدگی بکار من خود داری کردند، و جماعت مسلمانان به بی‌اعتنائی از من، از این جنایات چشم پوشیدند؛ نه کسی است که او را ممانعت کند، و نه کسیکه او را ازستم با من باز دارد.

سوگند بخدا که من با نهایت فرو بردن خشم خود به مسجد رهسپار شدم ولی پزمرده و افسرده باز گشتم.

چهره خود را بدلت و خواری سپردی، آنروز که خود را از مقام و مرتبه خود ساقط کردی! گرگان درنده را شکار می نمودی، و اینک مگس‌ها تو را شکار خود نمودند هیچ گوینده‌ای را از کلام ناروای خود باز نداشتی! و هیچ باطلی را دور ننمودی!

و ختیار برای من نیست؛ و ایکاش قبل از آنکه پرده ذلت مرا فرا گیرد، در کام مرگ فرورفته بودم و پیش از این پستی و حقارت مرده بودم.

سوگند بخدا که بازخواست کننده من، در کار تو خداست که مرا حمایت می کند و از تو پرسش می نماید، ای وای بر من، از این حوادث ناگوار که وارد شده است.

محل اعتماد و اتکای من از دنیا رخت بر بست، و بازوی من سست شد، شکایت من بسوی پروردگار است، و مخاصمه از ظلم و ستمی که بر من وارد شده است بسوی پدرم.

بار پرورگار من! قُوهُ توشدیدتر، و شدت انتقام تو تیزتر و برنده تر است.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بفاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ پاسخ داد:

لَا وَبَلْ لَكَ! بَلِ الْوَيْلُ لِلسَّائِكِ، نَهَيْهِ عَنِ عَزْبِكَ! يَا بِنْتَ الصَّفْوَةِ، وَ بَقِيَّةَ التُّبُوَّةِ.

مَا وَنَيْتُ فِي دِينِي، وَلَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبَلْغَةَ  
فَرِزْفَكِ مَضْمُوكَ وَ كَفَيْلِكَ مَامُوكَ وَمَا أَعَدَّ لَكَ خَيْرٌ مِمَّا قُطِعَ عَنْكَ، فَاحْتَسِبِي!  
فَقَالَتْ: حَسْبِي اللَّهُ وَ نِعَمَ الْوَكِيلُ<sup>۱</sup>

ویل و وای برای تو مباد، بلکه برای دشمنان تو باد! مرا از اینگونه خطاب باز دار ای دختر برگزیده مخلوقات، وای یادگار مقام نبوت.

من در کار خود سستی نکرده‌ام، و از آنچه در توان و نیروی من بود کوتاهی نورزیدم

اگر تو معاشی و روزی می خواهی؟ بدان که خداوند ضامن و کفیل است، و آنچه را برای تو مهیا نموده بهتر است از آنچه از دست تو رفته است! خدا را کافی بدان و بدو پناه بر!

فاطمه سلام الله علیها گفت: خدا برای من کافی است و او بهترین وکیل است ابن ابی الحدید گوید: و قد روی عنه عَلَيْهَا السَّلَامُ إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَرَضَتْهُ يَوْمًا عَلَى التُّهُؤُصِ وَالْوُتُوبِ، فَسَمِعَ، صَوْتِ الْمُؤَدِّنِ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

فَقَالَ لَهَا: أَيَسُرُّكَ زَوَالُ هَذَا التَّدَاءِ مِنَ الْأَرْضِ؟

قَالَتْ: لَا.

قَالَ: فَإِنَّهُ مَا أَقُولُ لَكَ<sup>۲</sup>

۱. مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۸۲ طبع سنگی

۲. شرح نهج البلاغه (۲۰ جلدی) ج ۱۱ ص ۱۱۳

از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است که فرمود:

روزی فاطمه علیها سلام او را بر قیام و اقدام و نهضت تحریش و ترغیب می نمود، ناگاه شنید که مؤذن می گوید: **أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ.**

امیرالمؤمنین به او گفت: ای فاطمه! دوست داری که این ندا و دعوت از روی زمین برچیده گردد؟

گفت: نه

حضرت فرمود: این همانست که من بتو گفته ام.

درس پنجم

عصمت امری موهبتی است

## درس پنجم بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ  
الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين  
من الآن الى قيام يوم الدين ولا حول ولا قوة الا  
بالله العلي العظيم  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ  
مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْئٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ  
وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ۱

قوة عصمت در انبياء و ائمه عليهم السلام يك موهبت الهی است،  
عصمت انبياء و نوعی از معرفت و حالت قلبی آنان است که مانند ساير علوم  
حتمی است بشری نیست و هيچگاه مغلوب و مقهور قواى شعوريه و  
احساسات نخواهد شد.

و در هيچ وقت حتى يك لحظه در بيدارى و در خواب در حال يسر و عسرو  
در مواقع رخاء و شدت، مقهور و منكوب و اردات طبيعیه و خيالات خسيسه ماديه نشده،  
پيوسته چون خورشيدى درخشان در دل تابش نموده، و نقاط سياه و تاريک را از روزنه  
و زاويه هاى دل بيرون کرده است.

اين نوع علم نه تنها خود مغلوب قواى شعوريه نمی گردد، و منكوب طغيان  
احساسات نمی شود، بلکه تمام قوا و احساسات را در زير سيطره و مهميز خود در  
آورده، و آنها را استخدام نموده، از آن بنفع مصالح خویش کار می کشد، و به امر و

۱. سوره نساء: ۴-آیه ۱۱۳



فرمان خود دنبال مأموریت می فرستد؛ آنها هیچ قدرت تخطی و تجاوز را ندارند. و بنابراین، این قوة علم و نور تابان، پیوسته صاحب خود را از ضلالت و معصیت و خطا مصون می دارد.

در روایات وارد است که در پیمبران و ائمه روحی است بنام روح القدس که آنها را در مقام منبع انسانیت محفوظ نموده، و از هر لغزش و گناه و اشتباهی محفوظ نگاه می دارد.

در این آیه مبارکه<sup>۱</sup> خداوند خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ نمود که: اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، طایفه ای از منافقین مدینه اهتمام نموده که تو را در فکر و نوع تشخیص خودت گمراه کنند، ولیکن آنها با این عمل نه تنها نمی توانند به تو ضرری برسانند، و تو را از فکر و اراده تو برگردانند، بلکه خود را گمراه نموده اند، چون خداوند بر تو کتاب و حکمت را فرو فرستاد، و از دانشهائی که قبل از این نداشتی تو را تعلیم نموده است، و فضل خدا بر تو بزرگ است.

در این آیه مبارکه منظور از کتاب، وحی است که توسط جبرائیل بر قلب پیغمبر راجع بقوانین شریعت فرستاده می شود؛ و مراد از حکمت، علم به معارف کلیه و اسرار الهیه؛ و مراد از دانشهائی را که تعلیم کرده است، سایر علوم از ادراکات جزئی و تشخیص مطالب حقه است.

و چون جمله و انزل الله علیک الکتاب یا حالیه است و یا بمنزله تعلیل برای جمله سابقه می باشد لذا استفاده می شود که علت عدم تأثیر کلام منافقین در تو، همانا آن ملکه قلبی است که با آن قادر بر تلقی وحی توسط جبرائیل امین نسبت به احکام و قوانین شریعت و نسبت به معارف الهیه می باشی و همچنین قادر بر تلقی الهامات نسبت به اطلاع بر اسرار و مغیبات، و روشن شدن واقعیت امور، و جدا ساختن بین حق و باطل هستی.

بنابراین از این آیه بخوبی استفاده می شود که علت عدم گمراهی و ضلال پیمبر، حتی در بعضی از امور جزئی مستند به آن علم خاصی است که خداوند عنایت فرموده، و به وسیله آن تلقی وحی می نماید، و آن علم خاص که در روایات بنام روح القدس تعبیر شده است پیغمبران را در مصونیت از گناه و خطا در هر مرحله از تشخیص نگاه می دارد.

۱. آیه ای که در ابتدای صفحه قبل آمده است

یکی دیگر<sup>۱</sup> از استدلالات بر عصمت انبیاء ضم دو آیه از آیات قرآن است، اول گفتار خدایتعالی: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا<sup>۲</sup>

استدلال دیگر  
از قرآن بر  
عصمت انبیاء

و کسانی که خدا و رسول خدا را اطاعت کنند، آنها با زمره افرادی که خدا به آنها نعمت داده از پیمبران و صدیقین و شهدا و صالحین بوده، و آنان بسیار رفقای خوبی برای اینان خواهند. دوم گفتار خدایتعالی:

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ<sup>۳</sup>

خداوندا ما را براه راست راهنمایی نما، راه آن کسانی که به آنها نعمت دادی نه راه آنان که بر آنها غضب نمودی، و گمراه شدند. از آیه اول استفاده می شود که خدا به انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین نعمت داده است؛ و از آیه دوم استفاده می شود که کسانی را که خدا به آنها نعمت داده است ضال و گمراه نخواهند بود.

بنابراین انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین گمراه نخواهند بود؛ و چون هر معصیت و گناهی ضلال است لذا از آنها گناه و معصیت سر نمی زند. یعنی شأن و مقام آنها طوری است که دارای ملکه حافظه از معصیت و گناهند و این معنی عصمت از گناه است؛ و نیز چون اشتباه در تلقی احکام و وحی الهی و در معارف کلیه الهیه، و در تشخیص امور جزئی و اشتباه در تبلیغ نیز ضلال است، لذا آنها در هیچ مرحله از این مراحل دچار خبط و اشتباه نمی گردند، و روی این بیان عصمت آنها نیز، در دو مرحله تلقی وحی و معارف الهیه و مرحله تبلیغ و ترویج خواهد بود.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از طرف خدا دارای مقام عصمت بوده و  
مقام عصمتند وصی و وارث و خلیفه رسول خدا، و اولین کسی است که به

۱- تفسیر المیزان ج ۲ ص ۱۴۰

۲- سوره نساء: ۴- آیه ۶۹

۳- سوره فاتحه: ۱- آیه: ۶ و ۷

رسول خدا ایمان آورده، و با او نماز گذارده است.

طبری با اسناد خود از ابن عباس روایت می کند **قَالَ أَوْلُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ<sup>۱</sup>** اولین کسیکه نماز خواند علی بود.

و نیز از زید بن ارقم حدیث کند **قال: أَوْلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ<sup>۲</sup>**

زید بن ارقم گوید: اولین کسیکه بر رسول خدا اسلام آورد علی ابن ابیطالب علیه السلام بود.

و نیز از زید بن ارقم روایت کند که او گفت: **أَوْلُ رَجُلٍ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ<sup>۳</sup>**

اولین مردیکه با رسول خدا نماز گذارد علی بن ابیطالب بود.

و نیز از عباد بن عبدالله به اسناد خود روایت کند **قال: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ مُفْتَرٍ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ<sup>۴</sup>**

می گوید: شنیدم که علی می فرمود: من بنده خدا، و برادر رسول خدا، و صدیق اکبر هستم، هر کس این لقب را بعد از من بخود نسبت دهد دروغگو و افترا زننده است؛ با رسول خدا قبل از مردم هفت سال نماز گزاردم.

ابن صباغ مالکی و محمد بن طلحه شافعی گویند **وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ بَدْوِ أَمْرِهِ إِذَا أَرَادَ الصَّلَاةَ خَرَجَ إِلَى شِعَابِ مَكَّةَ مُسْتَخْفِيًّا وَ أَخْرَجَ عَلِيًّا مَعَهُ، فَيُصَلِّيَانِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَذَا قَضَيَا رَجَعَا إِلَى مَكَانِهِمَا<sup>۵</sup>**

حضرت رسول الله ﷺ عادتشان قبل از ظهور امر اسلام این بود که چون اراده نماز می کرد، به بعضی از دره های مکه خارج شده و در خُفیه نماز می گزارد، و

۱- تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۵

۲ و ۳- طبری ج ۲ ص ۵۶ و نیز حدیث ۴ را در «ینابیع المودة» ص ۶۰ از ابن ماجه قزوینی و احمد در مسند ابو نعیم حافظ و ثعلبی و حموی روایت می کند.

۴- مدرک قبل

۵- «فصول المهمة» ص ۱۴ و «مطالب السؤل» ص ۱۱ و «طبری» ج ۲ ص ۵۸

علی را نیز با خود می برد، و آن دو نفر آنقدر که خدا می خواستت نماز می گزاردند، و سپس به مکان خود مراجعت می نمودند.

طبری با اسناد خود روایت کند از یحیی بن عقیف کنندی (عقیف کنندی برادر اشعث بن قیس کنندی است که با عباس بن عبدالمطلب رفاقت داشته و برای خرید و فروش که به مکه می آمد در منزل عباس سکنی می نموده است) او می گوید در زمان جاهلیت به مکه در آمد، و در خانه عباس بن عبدالمطلب وارد شدم، چون آفتاب طلوع نمود و مانند حلقه بر فراز آسمان قرار گرفت، و من مشغول نگاه کردن به کعبه بودم، دیدم جوانی آمد و چشمی به آسمان انداخته و سپس رو به کعبه ایستاد، و بلادرنگ طفلی آمد و در طرف راست او ایستاد، و چیزی طول نکشید که زنی آمد و در پشت سر آن دو ایستاد، آن جوان خم شد و رکوع کرد، طفل و زن هم رکوع کردند، جوان بلند شد از رکوع، طفل و زن هم بلند شدند، جوان خود را به سجده انداخت، آن دو نیز به سجده رفتند، من گفتم: ای عباس امر بسیار بزرگی است.

عباس گفت: امر بسیار بزرگیست، آیا میدانی او کیست؟  
گفتم نه،

گفت: او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب فرزند برادر من است.

آیا می دانی آن طفل که با اوست کیست؟ گفتم نه.

گفت: او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب فرزند برادر من است.

آیا می دانی این زنی که در عقب آن دو ایستاده کیست؟  
گفتم نه.

گفت: او خدیجه دختر خویلد زوجه محمد، برادرزاده من است؛ و این مرد بمن خبر داده است که پروردگار تو پروردگار آسمانست؛ و آن پروردگار آنها را به این فعل با کیفیتی که دیدی امر کرده است، و سوگند بخدا من در تمام روی زمین غیر از این سه نفر احدی را بر این دین نمی شناسم<sup>۱</sup>

باری پیغمبر و امیرالمؤمنین و خدیجه سالیانی چند به نماز و عبادت خدا مشغول بودند، و احدی از مردم مکه ایمان نیاورده و از رسالت آن حضرت خبر نداشتند، تا آنکه آیهٔ انذار از طرف خدا بر آن حضرت نازل گشت.

۱. «طبری» ج ۲ ص ۵۶ و «فصول المهمه» ص ۱۶ و «مطالب السؤل» ص ۱۱

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ أَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ  
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيٌّ مِمَّا تَعْمَلُونَ - وَ  
 تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ - الَّذِي يَرْيُكَ حِينَ تَقُومُ - وَ  
 تَقَلِّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ - إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ<sup>۱</sup>

آیه انذار  
 و  
 حدیث عشره

ای پیمبر! اقوام نزدیکتر خود را از عذاب خدا بترسان،  
 و بالهای رحمت خود را برای مؤمنینی که از تو پیروی می کنند پائین آور، پس اگر  
 مخالفت کردند بگو من از کردار شما بیزارم، و توکل بر خداوند عزیز و رحیم بنما؛ آن  
 خدائی که تو را در هنگام قیام به نماز می بیند و از حالات تو در سجده اطلاع دارد  
 فقط و فقط آن خدا شنوا و داناست.

حضرت رسول الله اقوام و عشیره خود را دعوت نمودند و به آنها تبوت خود را  
 اعلام نمودند طبق حدیثی که وارد شده و در نزد مورخین و محدثین از بزرگان اسلام  
 بحدیث عشره معروفست.

علامه امینی گوید: این حدیث را بسیاری از ائمه و حفاظ حدیث از فریقین  
 روایت کرده اند، و در صحاح و مسانید خود درج نموده اند، و افراد دیگری از بزرگان  
 حفاظه و ائمه حدیث از افرادی که بقول و کلام آنها در اسلام اعتناء بسیاری است، آن  
 حدیث را ملاحظه نموده و بدون هیچگونه ایراد یا توقفی در صحت سند آن تلقی بقبول  
 کرده اند، و نیز بزرگان از مورخین امت اسلام و غیر اسلام آن حدیث را صحیح و قبول  
 دانسته و در صحیفه تاریخ جزء مسلمات ذکر نموده اند، و شعراء اسلام و غیر اسلام  
 منظوماً آن حدیث را در سلک شعر در آورده، و در شعر ناشی صغیر متوفی ۳۶۵ قمریه  
 خواهی یافت<sup>۲</sup>

ما عین آن حدیث را اولاً از تاریخ طبری نقل می کنیم، و سپس در اطراف  
 آن به بحث می پردازیم.

طبری از ابن حمید، از سلمه از ابن اسحق، از عبدالغفار بن قاسم، از  
 منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل بن عبدالمطلب، از عبدالله بن عباس، از  
 علی بن ابیطالب روایت می کند، که فرمود:

۱. سوره شعراء: ۲۶-۲۱۵-۲۲۲

۲. الغدیرج ۲ ص ۲۷۸

چون آیه انذار بر رسول خدا ﷺ وارد شد:

و انذر عشیرتک الاقربین، رسول الله ﷺ مرا خواندند و گفتند: یا علی: خدای من مرا امر نمود که نزدیکترین عشیره و اقوام خود را انذار کن، این امر بر من گران آمد، چون می دانستم که به مجرد آنکه به این امر لب بگشایم، از آنها امور ناگواری سر خواهد زد، بنابراین سکوت اختیار کردم تا آنکه جبرائیل آمد گفت: ای محمد! اگر مأموریت خود را انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب می کند.

بنابراین یک صاع (که تقریباً یک من غذاست) برای ما طبخ کن، و در آن ران گوسفندی قرار ده، و یک قده نیز از شیر فراهم نما، و سپس تمام فرزندان عبدالمطلب را در نزد من حاضر کن، تا با آنها سخن گویم و آنچه بدان مأموریت دارم به آنها ابلاغ کنم.

علی گوید آنچه را که رسول خدا به من امر نمود انجام دادم، و بنی عبدالمطلب را به خانه پیغمبر دعوت نمودم و در آن هنگام آنان چهل نفر بودند یا یکی بیشتر و یا یکی کمتر؛ در میان آنان عموهای آن حضرت ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب بودند.

چون همه آنها در نزد آن حضرت گرد آمدند حضرت غذائی را که پخته بودم طلب کردند من آن را آوردم چون در مقابل آن حضرت گذاردم، رسول الله ﷺ پاره‌ای از گوشت را با دست خود برداشته و با دندانهای خود پاره پاره نمودند، و آن قطعات را دورادور آن ظرف بزرگ چیدند، سپس فرمودند به آن جماعت: شروع کنید بسم الله!

آنها همه خوردند و سیر شدند بطوریکه دیگر حاجت به طعام نداشتند، و سوگند به خداوندیکه جان علی در دست اوست آن غذائی که من در مجلس آوردم خوراک یک نفر از آنها بود، سپس حضرت فرمودند: این جماعت را سیراب کن! من آن قده شیر را آوردم و همه خوردند، و سیراب شدند؛ و سوگند به خدا که آن قده مقدار نوشیدنی یک تن از آنان بود.

در این حال چون رسول الله ﷺ اراده سخن کردند، ابولهب در کلام پیشی گرفت و گفت: این صاحب شما از دیر زمانی پیش، شما را سحر می نمود؛ رسول الله با آنها به هیچ سخن لب ننگشود.

فردای آن روز فرمود: ای علی! این مرد در کلام من پیشی گرفت به سخنی

از خود که شنیدی، و بنابراین این قوم قبل از آنکه من سخن گویم متفرق شدند؛ مانند همان غذائیرا که دیروز آماده نمودی امروز نیز تهیه بنما، و این قوم را در نزد من گرد آور.

علی گوید: من چنان طعامی تهیه نمودم، و سپس آنها را در نزد آن حضرت حاضر ساختم.

آن حضرت به من فرمودند: غذا بیاور! من آوردم و مانند دیروز غذا را به آنها تقسیم نمود همه خوردند و نیازی دیگر نداشتند.

سپس فرمود: آنها را سیراب کن! من قدح شیر را آوردم، همه آشامیدند بطوریکه سیراب شدند، سپس رسول خدا زبان به سخن بگشود، و فرمود: ای پسران عبدالمطلب! به خدا سوگند من یاد ندارم جوانی از عرب را که برای قوم خود هدیه ای آورده باشد بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده ام، و خداوند تعالی مرا امر نموده است که شما را بپرستش اوبخوانم.

کدام یک از شما در این امر به معاونت و یاری من برمی خیزد تا آنکه برادر و وصی من و جانشین من در میان شما بوده باشد؟

علی می گوید: تمام آن جمعیت از پاسخ حضرت خودداری کردند، و من که در آن وقت از همه کوچکتر بودم و بی سرمایه تر و ژولیده تر و ساده تر گفتم: من، ای پیغمبر خدا یار و معین تو خواهم بود! حضرت دست خود را بر گردن من گذارد، و فرمود: **إِنَّ هَذَا أَحَبُّ وَوَصِيَّتِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا**

فرمود: این برادر من و وصی من و جانشین من در میان شماست، پس کلام او را بشنوید و امر او را فرمانبرید.

علی می گوید: تمام قوم برخاستند، و می خندیدند و به ابوطالب می گفتند:

۱. سید اسمعیل حمیری در دیوان خود ص ۷۳ گوید:

ابو الحسن غلام من قریش	ابترهم واکرمهم نصاباً
دعا هم احمد لما اتته	من الله النبوة فاستجابا
فادبه و علمه و املی	عليه الوحي يكتبه كتاباً
فاحصى كلما املی عليه	وبيته له باباً فباباً

تجریح این اشعار از اعیان الشیعه ج ۱۲ ص ۲۱۶ است و نیز حمیری از ص ۲۰۳ به بعد سیزده بیت مفصلاً راجع به حدیث عشریه آورده است

این مرد تورا امر کرده است که کلام فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی.<sup>۱</sup>

علامه امینی گوید: به عین الفاظی که طبری این حدیث را نقل کرده است ابو جعفر اسکافی متکلم معتزلی بغدادی متوفی صحت اسناد  
 ۲۴۰ در کتاب خود بنام نقض العثمانیة<sup>۲</sup> روایت نموده و گفته حدیث عشره  
 است که این خبر صحیح است؛

و نیز فقیه برهان الدین در کتاب انباء نجباء الابناء (ص ۴۶-۴۸)، و ابن اثیر در کامل (ج ۲ ص ۲۴)، و ابوالفداء عمادالدین دمشقی در تاریخ خود (ج ۱ ص ۱۱۶)، و شهاب الدین خفاجی در شرح شفا که متعلق به قاضی عیاض است (ج ۳ ص ۳۷) آورده است، لکن دنباله حدیث را انداخته است و گفته است که این حدیث را در دلائل بیهقی و غیر او با سند صحیح روایت کرده اند.

و نیز خازن علاءالدین بغدادی در تفسیر خود (ص ۳۹۰) و حافظ سیوطی در جمع الجوامع همانطور که در ترتیبش آورده در (ج ۶ ص ۳۹۲) از طبری نقل کرده است، و در ۳۹۷ از حفاظ ششگانه: ابن اسحق، و ابن جریر، و ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و ابی نعیم و بیهقی، روایت نموده است.

و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۳ ص ۲۵۴)، و مورخ جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی (ج ۱ ص ۳۱) و محمدحسنین هیکل در کتاب حیات محمد (ص ۱۰۴) از طبع اول آورده اند.

و روات سند این حدیث همگی از موثقین و مورد اعتماد هستند.

اما جماعتی، ابو مریم عبدالغفار بن قاسم را ضعیف شمرده اند، و این تضعیف بجهت شیعی بودن اوست، لکن ابن عقده بر او ثنای فریادان گفته، و از او تمجید بسیار بعمل آورده است، و در مدح او مبالغه نموده همانطور که در لسان المیزان (ج ۴ ص ۴۳) از او مدح شده است، و حفاظ ششگانه فوق نیز روایت خود را به او اسناد می دهند، و از او روایت می کنند، با آنکه آنها استادان فن حدیث و ائمه خبر، و مراجع جرح و تعدیل و ردّ و احتجاج هستند.

و هیچ کس حدیث عشره را که ذکر شد ضعیف نشموده، و بجهت ابو مریم در

۱. تاریخ طبری ج ۲ ص ۶۲ و ۶۳

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۶۳

۳. محمدبن محمدبن محمدبن ظفر مکی مغربی ۴۹۷ و متوفی ۵۶۷ یا ۵۶۵ هجری قمری



او قدح و طعنی بعمل نیاورده است، و در دلایل النبوة و خصائص النبوة به او استدلال کرده اند.

و نیز ابو جعفر اسکافی، و شهاب الدین خفاجی، این حدیث را صحیح شمرده اند، و سیوطی در جمع الجوامع (ج ۶ ص ۳۹۶) حکایت کرده است که: ابن جریر طبری این حدیث را صحیح شمرده است. علاوه بر تمام این مطالب این حدیث به سند دیگر نیز آمده است، که روایت آن همگی موثق بوده اند:

احمد بن حنبل در مسند خود (ج ۱ ص ۱۱۱) به سند خود از روایتی نقل کرده که روایت آن بدون شبهه و بدون کلام از رجال صحاح هستند، و آنها عبارتند از شریک، اعمش، سهال، عباد.<sup>۱</sup>

باری حدیث عشره را بسیاری از بزرگان مانند ابن مردویه، و سیوطی، و ابن ابی حاتم، و بغوی، و حلبی در سیره النبویه، و غیر آنها به الفاظ دیگری نقل نموده اند مانند:

أَيْكُمْ يَا يُعْنَى عَلِيَّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي وَوَارِثِي فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَكُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ إِلَى أَنْ قَالَ فَضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ يَدِي عَلَى يَدِي  
و مانند: مَنْ بَايَعَنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي وَوَلِيِّكُمْ مِنْ بَعْدِي؟  
فَمَدَدْتُ يَدِي وَقُلْتُ: أَنَا أَبَايُكُم

و مانند: أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ يُجِيبُنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَ يُوَارِثُنِي يَكُنْ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ، فَقَامَ عَلِيٌّ وَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: اجْلِسْ ثُمَّ أَعَادَ الْقَوْلَ عَلَى الْقَوْمِ ثَانِيًا فَصَمَتُوا، فَقَامَ عَلِيٌّ وَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: اجْلِسْ ثُمَّ أَعَادَ الْقَوْلَ عَلَى الْقَوْمِ ثَالِثًا، فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَقَامَ عَلِيٌّ وَقَالَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: اجْلِسْ فَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.  
و مانند: أَيْكُمْ يَنْتَدِبُ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي

أَمْتِي وَوَلِيٌّ كُلُّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، فَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّىٰ آعَادَهَا ثَلَاثًا، فَقَالَ عَلِيُّ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ

فَوَضَعَ رَأْسَهُ فِي حِجْرِهِ وَتَقَلَّ فِي فِيهِ، وَقَالَ: اَللّٰهُمَّ اَمْلَا حَوْفَهُ عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حُكْمًا ثُمَّ قَالَ لِأَبِي طَالِبٍ: يَا أَبَا طَالِبٍ اِسْمِعِ الْآنَ لِإِثْنِكَ وَ اطِيعْ فَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ بِمَنْزِلَةِ هُرُونَ مِنْ مُوسَى

و مانند: من یواخینی و یوازرئی و یكون ولیتی و وصیتی بعدی و خلیفتی فی اهلی یقضی ذینی؟ الی ان قال رسول الله لعلی: أنت، فقام القوم، و هم یقولون لا یبطالب اطیع ایتک فقد امر علیک

و مانند: فایکم یقوم فیبا یعنی علی آئه آخی، و وزیر، و وصیتی و یكون منی بمنزلة هرون من موسى، الا آئه لانی بعدی، الی ان قام علی فبا یعه و آجابه ثم قال: اذن منی فدنامنه ففتح فاه و مچ فی فیهِ من ربقه و تقل بین کتفیه و ثدیته فقال ابولهب: فیس ما حبتوت به ابن عمک ان آجابک فملات فاه و وجهه بزافاً

فَقَالَ ﷺ مَلَأْتُهُ حِكْمَةً وَ عِلْمًا

و اخیراً نیز استاد حسن احمد لطفی در کتاب شهید خالد: الحسین بن علی، ذیل حدیث را طبق روایت طبری آورده است، و نیز توفیق الحکیم در کتاب محمد ذیلش را طبق طبری آورده است، و شاعر الغدیر عبدالمسیح انطاکی مصری ذیل حدیث را طبق روایت طبری آورده، و یک قصیده غزائی در این باره سروده است<sup>۱</sup> ابوجعفر اسکافی گوید: (پس از آنکه این حدیث را مفصلاً ذکر کرده است) آیا طفلی را تکلیف به طبخ طعام می کنند، و او را مأمور دعوت کردن قوم و عشیره می نمایند؟، و آیا امین سربوت می گردد کودک پنج ساله یا هفت ساله؟، و آیا غیر از عاقل با فهم را ممکنست در زمره پیرمردان و صاحب اعتباران در مجلسی گرد آورد؟ و آیا ممکنست که رسول خدا ﷺ دستش را در دست او بگذارد، و با او عقد و پیوند برادری ببندد و او را وصی و جانشین خود قرار دهد، مگر آنکه او اهلیت

۱. ملخص مطالب الغدیر ج ۲ ص ۲۸۰ الی ۲۸۴

آن را داشته باشد؟ و در واقع بعداً تکلیف بالغ شده باشد، و لیاقت حمل ولایت الهیه و عداوت دشمنان خدا را داشته باشد.

چرا این طفل با هم طرازان و هم ستان خودانس نگرفت؟ و چرا به طبقه آنان نپیوست؟ چرا پس از اسلامش نیز با کودکان در جایگاه بازی به بازی کردن دیده نشد؟ در حالیکه مانند آنان و هم طبقه با آنها بود؟ چرا در یک ساعت از ساعات خود با آنها مشاهده نشد، تا آنکه گفته شود لازمه کودکی او را لحظه‌ای فرا گرفت، و خاطره از دنیا و حوادث سن و هوای کودکی او را به حضور آنان کشانید و در حال و کیفیت آنان وارد ساخت؟

بلکه ما علی را ندیدیم الا آنکه پافشاری و ثبات قدم در اسلامش بخرج داد و در امر خود مجتهد و مصمم بود، و با کردار خود گفتار خود را محقق می‌داشت؛ اسلام او عفاف و زهد او را صحه گذارد و تصدیق نمود و به رسول خدا از میان جمیع همطرازان خود پیوست.

علی امین و ائلیف رسول خدا بود، در دنیای خود و آخرت خود، علی شهوت را منکوب نمود و خواطر خود را در خود جمع نمود، و بر این امر بسیار شکیبائی و ایستادگی نمود، چون امید لقاء خدا و نجات عاقبت و ثواب آخرت را داشت<sup>۱</sup>

باری حدیث عسیره، و نصب امیرالمؤمنین را در آن روز به مسند خلافت به اندازه مسلم و آشکار است که بعضی از مستشرقین این قضیه را نقل کرده‌اند: جُرج سَیْل GEORGE SALE در کتاب خود بنام قرآن محمد AL CORAN OF MOHAMMED گوید: محمد در آن وقت علاقه و محبت بسیاری از خود نسبت به علی ابراز نمود، و وی را در آغوش خود گرفته، و به حاضرین مجلس امر نمود که از علی شنوائی داشته او را جانشین او بدانند، و فرمان او را گردن نهند؛ آن قوم از مجلس پراکنده شده و به ابوطالب گفتند: اکنون باید از پسر ت اطاعت کنی.

جون دَوْن پرت JOHN DAVENPORT در کتاب «محمد و قرآن» MOHAMMED & CORAN ضمن بیان این داستان گوید: پیغمبر (ص) برخاسته، اخلاق پسندیده خود را اظهار داشت، و گنجی ابدی (کنایه از سعادت ابدی) به آن کس که از وی پیروی کند بخشید، و در نتیجه خطبه‌ایکه از جهت فصاحت و بلاغت مشهور بود، با پرسش زیر ایراد فرمود:

کدامیک از شما در برداشتن این امر مرا یاری خواهد کرد؟ کدامیک نایب و وزیر من خواهد گردید، چنانچه هرون نایب و وزیر موسی بود؟ سکوت و بُهت انجمن را حکمفرما گردیده، هیچیک جرأت قبول آن وظیفه خطرناکی را که پیشنهاد گردید نداشتند، تا آنکه پسر عم پیغمبر، علی آن جوان بی پروا از جای برخاسته فریاد زد:

ای پیغمبر من تو را یاری خواهم کرد— تا آنکه گوید— محمد دستهای خود را به دوران جوان با قوت در آورد، و او را در آغوش خود فشرده فریاد زد: اینک نظر کنید برادر و وزیر مرا.

واشنگتن اروینیک آمریکائی (در «کتاب مقدس» ترجمه میرزا ابراهیم خان شیرازی از انگلیسی به فارسی ص ۶۰) ضمن احوالات پیغمبر این داستان را نوشته تا آنجا که گوید:

پیغمبر (ص) فرمود: کدام یک از شما قدم پیش نهاده، مرا به برادری قبول می کنید؟ کدامین است از شما که وزیر و نایب و قائم مقام من باشد؟ مدتی اهل مجلس خاموش بودند، و از کسی جوابی نمی آمد، و پیوسته به یکدیگر می نگرستند، و بعضی از روی تعجب و برخی به استهزاء با هم تبسم می کردند تا آنکه علی بن ابیطالب با جرأت و قوت شباب از هیچکس پروا نکرده، از میان برخاست، و قدم صدق در پیش نهاده گفت: اینک من بنده و خادم توام ای رسول خدا، اگر چه هنوز کودکم و قابل خدمتگزاری نیستم.

محمد دست به گردن آن جوان صادق پاک طینت انداخته، او را تنگ در آغوش کشید، و به آواز بلند فرمود: اینک بینید برادر و وزیر و نایب و قائم مقام مرا! این جرأت و جسارت و خود نمائی کودکي مانند علی در چنان مجمعی قریش را به خنده و ریشخند آورد، و به سخریه رو به ابوطالب کردند و به طعن به وی گفتند: که تو هم البته متوقعی که در حضور پسر تو کمرها خم کنیم، و او را تعظیم نمائیم.<sup>۱</sup>

بالجمله ما باید در دو جهت راجع به این حدیث بحث نمائیم: جهت اول در سند و جهت دوم در دلالت.

اما در سند، همان طور که ذکر شد جای شبهه و شکی نیست که سند آن از

۱. نقل از کتاب «شیعه و اسلام» سبط جزء اول ص ۵ و ۶

نقطه نظر اهل سنت بسیار قوی است، و محل خدشه و تشکیک نیست، و هیچ کس از اهل سنت این حدیث را ضعیف نشمرده است، مگر ابن تیمیه که گفته است این حدیث جعل و موضوع است، و کلام ابن تیمیه را اعتباری نیست، چون همه می دانند که او مردی متعصب و عنود و دشمن اهل بیت بوده، و انکار احادیث مسلمة و ضروریة را می نماید، به مجرد آنکه متضمن فضیلتی از فضائل اهل بیت رسول خدا باشد.

بلکه در نزد اهل فن مسلم است که میزان ردّ و قبول روایت در نزد او همانا نضمن فضائل اهل بیت و عدم آنست.

یافعی در «مرآت الجنان» گوید: که ابن تیمیه دارای فتاوی عجیب و غریبی است، که به سبب آنها نیز در نزد اهل سنت مطرود است، و به علت آنها او را زندان کردند، و از قبیح ترین نظریات او حرمت زیارت قبر رسول خداست.

و عجب از حلبی است که روایت عشیره را از ابن تیمیه نقل کرده، تا آنجا می گوید: حضرت رسول فرمودند: **فَمَنْ يُجِئُنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَيُؤَازِرُنِي أَيُّ بَعَاوُنِي عَلَى الْقِيَامِ بِهِ**

**قَالَ عَلِيٌّ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنَا أَخَذْتُهُمْ سِنًا وَسَكَتَ الْقَوْمُ.**

و حدیث را تا به اینجا خاتمه می دهد و در سؤال پیغمبر، و جواب آن حضرت راجع به مقامات امیرالمؤمنین چیزی نمی گوید، و کلمه:

عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَ نِيزِ	جنايات طبري
جواب حضرت: فَأَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي رَا	در نقل
اسقاط کرده است؛ و عجيبتر آنکه می گوید: بعضی کلمه	حدیث عشیره
أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَاِثِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي رَا	

اضافه کرده اند.<sup>۱</sup>

علامه امینی گوید: یکی از جنایاتی که بر این حدیث واقع ساختند آنکه اولاً طبری با آنکه در تاریخ خود این حدیث را همانطور که ذکر شد روایت کرده است، در تفسیر خود ج ۱۹ ص ۷۴ این روایت را بعینها از نقطه نظر سند و متن روایت کرده، و تمام جزئیات آن را ذکر کرده است، مگر آنکه به جای لفظ **وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ**،

۱. «سيرة حلبية» جلد ۱ ص ۳۱۲

لفظ کذا و کذا گذارده است و بدینصورت حدیث را نقل کرده است:

قال: فَأَيُّكُمْ يُوَارِثُنِي عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ أَحْيَىٰ، وَكَذَا وَكَذَا وَكَذَا  
در کلام اخیر آن حضرت نیز گفته است: ثم قال: إِنَّ هَذَا أَحْيَىٰ، وَكَذَا وَكَذَا  
ملاحظه می شود که چه جنایت واضحی نموده و برای پوشاندن حق و اخفاء مقامات و  
فضائل امیرالمؤمنین لفظ وَصِيَّتِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ را به لفظ میجمل تحریف نموده  
است.

و به دنبال این تحریف، ابن کثیر شامی در البداية و النهایة ج ۳ ص ۴۰ و در  
تفسیر خود ج ۳ ص ۳۵۱ به جای آن دو کلمه وصیَّتِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ لفظ کذا  
و کذا گذارده است، با آنکه مصدر و مخرج این روایت در نزد او همان تاریخ طبری  
بوده است.

ابن کثیر این حدیث را شرح مفصل داده، ولیکن در نزد او  
اثبات نصی به خلافت امیرالمؤمنین به وصیَّت و خلافت دینیّه  
یا اشاره به این معانی بسیار ناگوار است؛ و بدین منظور که از  
شرح نصوص خلافت شانه خالی کند مرتکب این جنایت  
روایتی شده است.

جنایت ابن کثیر

در نقل

حدیث عشیره

آیا منظور طبری هم در تفسیر خود این بوده، بعد از آنکه خود او در تاریخش  
آن دو لفظ را صریحاً و صحیحاً آورده، یا غیر آن، خدا عالم است.

و ثانیاً محمد حسنین هیکل<sup>۱</sup> نیز یک فضیحت آشکاری در  
تحریف این حدیث نموده، زیرا اولاً در طبع اول از کتاب خود  
بنام «حیات محمد» ص ۱۰۴ حدیث را ذکر کرده و بدینقسم  
خاتمه می دهد:

جنایت هیکل

در نقل

حدیث عشیره

فَأَيُّكُمْ يُوَارِثُنِي هَذَا الْأَمْرَ وَأَنْ يَكُونَ أَحْيَىٰ وَ وَصِيَّتِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَأَعْرَضُوا  
عَنْهُ وَ هَمَّوْا بِتَرْكِهِ، لَكِنَّ عَلِيًّا نَهَضَ وَ مَا تَزَالُ صَبِيًّا دُونَ الْحُلُمِ وَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ  
اللَّهِ! عَوْنُكَ، أَنَا حَرْبُ عَلِيٍّ مَنْ حَارَبْتِ فَاتَّبَسَمَ بِنُوحَاسِمٍ وَ قَهَقَهُ بَعْضُهُمْ وَ جَعَلَ

۱. وزیر فرهنگ سابق مصر و سردبیر مجله الاهرام

نَظَرَهُمْ يَنْتَقِلُ مِنْ أَبِيطَالِبٍ إِلَى إِيْتِهِ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا مُسْتَهْزِئِينَ<sup>۱</sup>

زیرا گذشته از آنکه جمله: «عونك انا حربٌ علی ما حاربت» را از نزد خود به حدیث اضافه کرده است، و این جمله در هیچ یک از روایات دیده نمی شود تفریع رسول خدا را در پاسخ به علی آنجا که فرمودند: **فَأَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ** را حذف نموده است، و چون در این عمل شنیع خود کسی را ندید که از او مؤاخذه کند، و در این تصرفات و تقولات بر او خرده گیرد، آنچه را که بطور کلی راجع به امیرالمؤمنین عَلِيٌّ بوده است در طبع دوم از کتاب خود حذف نموده است.

شاید سیر آن همان ملاحظه منظور ابن کثیر و امثال ابن کثیر بوده است، که بعد از نشر متوجه شده، و در طبع دوم ترمیم نموده است؛ یا آنکه سیل اعتراضات در جرائد و محافل و خورده گیری های بسیار راجع به این موضوع، و درج جمله اول در کتاب خود که از ناحیه دشمنان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ متوجه او شده است، و همین امواج سرزنش و مؤاخذه او را در پرتو افکننده تا مجبور و مضطر به حذف و تحریف آن در طبع دوم شده است، یا آنکه کما آنکه عادت شایع در بسیار از چاپخانه هاست که بعضی از جملات را که مورد نظرشان نباشد حذف می کنند، و مؤلف چون با آنها اشتراک در منظور داشته از حذف آنها چشم پوشی نموده است، و یا عاجز از دفع آنها بوده است؟ و بر هر تقدیر، خداوند شعور و ادراک زنده را متوجه کند، و امانت موصوفه الهی و حق ضایع شده و مورد تأسف را در دلها زنده فرماید!

و اما جهت دوم از بحث که دلالت و مفهوم حدیث است، آنکه در این حدیث با اختلاف مضامینی که در نقل آن شده است جمله: **أَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّي وَ**

۱. در کتاب «علی والوصیة» از ص ۴ الی ص ۱۹ روایات بسیاری از طرق مختلفه با ذکر اسناد و علمائی که این حدیث را در کتابهای خود نقل کرده اند بیان می کند و نیز در ص ۳۳۷ مدارک این حدیث را مفصلاً شرح داده است، و در ص ۳۷۴ که استدراکات کتاب را بیان می کند تحت عنوان الحدیث الرابع روایت عجیبی در این مورد از ابوبکر خطاب به عباس بن عبدالمطلب نقل می کند که در آن حدیث ابوبکر می گوید: که رسول خدا چون عشره را جمع نمود فرمود: فمن يقوم منكم بيايمني علی ان يكون اخي ووزيري ووصيي و خليفتي في اهلي، فله يقه الخ و نیز در ص ۳۷۵ نظیر آن را نقل می کند و این دو حدیث را از تاریخ مخطوط ابن عساکر که صورت فتوگرافی آن در مکتبه الامام امیرالمؤمنین العامة در نجف اشرف است نقل می کند. و در «مناقب» این شهر آشوب ج ۱ ص ۵۴۴ نیز از ابوبکر این حدیث را نقل می کند.

۲. ترجمه خلاصه آنچه در الغدير جلد ۲ صفحه ۲۸۷ الی ۲۸۹ وارد شده است

خَلِيفَتِي فِيكُمْ وَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا آمَدَه است، و این نقی است از رسول خدا بلکه نصّ جلی و آشکاری بر خلافت بلا فصل و وصایت آن حضرت، مانند حدیث غدیر خُم، غایه الامر این تنصیص در بدو نبوت و دعوت، و حدیث غدیر در پایان آن، هنگام نزول جبرائیل و اخبار به آن حضرت به نزدیکی و فرا رسیدن مرگ واقع شد.

بگذریم از بعضی از روایاتی که آنفاً ذکر شد، و در آنها نیز عنوان وارثی و وزیری و ولیّ کلّ مؤمن بعدی و هُوَ بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى و یَقْضَى دینی و لفظ اسمعوا و اطیعوا وارد شده است، که هر یک از آنان نیز صراحت بر ولایت و خلافت آن حضرت دارد.

فرض کنیم اگر در مجموع این احادیث غیر از جمله «اخی و وصییبی و خلیفتی فیکم» نبود باز معلوم است که این جمله چقدر بطور واضح و آشکار صراحت بر نصب آن حضرت به مقام خلافت و وصایت را می رساند.

ولایت امیرالمؤمنین	بنابراین بطور یقین می توان گفت که ولایت امیرالمؤمنین
از روز اول با توحید	از روز اول با شهادت به لا اله الا الله و مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ
خدا و نبوت رسول	الله شروع شده و عَلِيُّ وَوَلِيُّ اللهِ جمله متصله و غیر قابل
توأم بوده است	انفکاک با آنها بوده است.

چون در روز اولی که پیغمبر اقوام خود را به اسلام

دعوت نمود و آنان را به اقرار به شهادتین امر فرمود؛ در همین روز و در همین مجلس آنان را امر به اطاعت مولی الموالی امیرالمؤمنین و پیروی از آن حضرت نموده، و ولایت و خلافت او را اعلان نمود.

بنابراین اسلام از روز اول که طلوع کرد با این سه جمله بود: شهادت به خدا و شهادت به نبوت رسول الله و شهادت به ولایت علی ولی الله؛ و آنچه را که شیعه می گویند از وجوب تبعیت از امیرالمؤمنین یکی از مسائل قطعیه اسلام است، و حقیقت تشیع، حقیقت اسلام است و افرادی که به شهادتین اکتفا نموده و ولایت و خلافت امیرالمؤمنین را رفض کرده اند جزئی از اسلام را ردّ نموده اند، و در واقع اسلام را ردّ نموده اند.

همچنانکه افرادی که شهادت به توحید می دهند و به نبوت نمی دهند نیز جزئی

از حقیقت را اقرار و جزئی را انکار و در واقع حقیقت را انکار نموده اند.

تشیع و تبعیت از اهل بیت و اوصیای حضرت رسول الله از روز اول اسلام





من دارم بیاید و مرا تنها نگذارد، و برای نصرت دین خدا قیام کند، و درزنده بودن و مردن من این بار را به دوش بگیرد، درزنده بودن مصاحب و ملازم من باشد، و پس از مرگ از عهده وظائف رسالت برآید، و دینی را که من به خدا دارم و عهده‌ای را که قبول کرده‌ام ادا کند.

بنابراین با قبول کردن چنین موضوعی، امیرالمؤمنین در تمام مراحل اداء رسالت، و رسانیدن مردم را بسر منزل سعادت، و متعهد بودن به عهده اعباء و مشکلات خلافت با وجود مقدس رسول خدا سهیم و شریک بوده است.

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ، تصور نشود که مقامی را که رسول الله از عنوان برادری و وزارت و خلافت و وراثت و ولایت به آن وجود عزیز، عنایت فرمودند یک امر تشریفاتی، و یک نتیجه و بهره‌ای در مقابل قبول او بود، و کائنات می‌خواستند جزای او را به اعطای چنین مناصبی داده باشند؛ بلکه با این جملات او را برای تحمّل مشاقّ در تمام این امور طلبیدند، و فرمودند:

کیست که این کوه عظیم و کمرشکن را به دوش می‌گیرد؟

کیست که در مخالفت مشرکین و دنیای کفر و شرک دوش به دوش من قیام نموده، و نگذارد که تمام این فشارها تنها بر من وارد آید؟

کیست که در جنگها و غزوات از جان و دل به تمام معنی در رتبه و ردیف من برای اِعلای کلمه حقّه قیام کند؟

کیست که خود را در برابر مخالفت‌های شدید قریش و طوائف کفر بی پروا حاضر ببیند؟

کیست برای هجرت و دربدری در کوهها و بیابانها متواری شود؟

کیست که حاضر باشد در لیلۃ المبیت در جای من بخوابد و بدن خود را زیر شمشیرهای شجعان عرب قطعه قطعه ببیند.

کیست که و کیست که حتی بعد از موت من در برخورد با منافقین امت خود را نبازد، و یکذره هوی در دل خود راه ندهد و با هزاران مشکلات و کوههای غم و اندوه بسازد، و دست از دست تخطی نکند و ناله‌های دختر من زهراء، او را به احساسات قبیلگی و قومی تحریک نکند، و مانند دریای عظمت و وقار طبق وظیفه خود رفتار نموده، و نه تنها عصر آنروز بلکه تمام عالم بشریت و انسانیت را تا روزستاخیز، به علم و حلم و عظمت و وفا و صفا و صدق و زهد و بی‌اعتنائی به غیر خدا تعلیم و

تربیت نماید.

ای مردم دنیا بدانید که امیرالمؤمنین آن طفل خردسال در آنروز در مقابل چنین مشکلاتی به جواب رسول اکرم پاسخ مثبت داد، و با پاسخ خود این امواج سهمگین خطرات را با سینه باز و قلب توانای خود بکنار می زد، و خود را حاضر برای فداکاری در دقیق ترین لحظات و باریکترین دقائق آماده نمود، و تمام صحنه ها و پیش آمدهای بیست و سه سال زمان رسالت حضرت رسول اکرم و سی سال پیش آمدهای ناگوار و خردکننده بعد از رحلت آن حضرت را چون آئینه در مقابل دیدگان خود دید، و برخاست و فریاد زد: **أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ**

منم ای پیغمبر خدا که یار و معین تو و مصاحب و ملازم تو باشم، آنی از تو غفلت نورزم، جان و مال و شخصیت و حیثیت و دنیا و عذرا به خاکپای مبارکت نثار کنم، منم که حاضریم بینم ریسمان بر گردن من انداخته و برای اخذ بیعت به مسجد برندا<sup>۱</sup> و زبان خود را از راه عقت و صواب خارج نکنم، و احساسات من مرا تحریک نکند.

منم که حاضریم بینم در کنار در خانه دخترت هیمه و هیزم گرد آورده خانه را آتش زنند<sup>۲</sup>، و صدای و ایلاه و امحمداه! از نور دیده ات بشنوم، و لکن برای حفظ شریعت، و بقای قرآن و اعلائی اسلام اهم رافدای مهم نموده، از وظیفه خود تجاوز نکنم.

منم که در دقیق ترین اوقات امتحان، در لحظاتی که دو بزرگ قریش ابوسفیان و عباس آمده و می گویند: علی دستت را برای بیعت بیاور با تو بیعت کنیم؛ در اینصورت احدی را یارای مخالفت با تو نخواهد بود<sup>۳</sup> و اگر بخواهی کوجه ها و شوارع مدینه را از سواره و پیاده بر علیه غاصبین و دشمنانت پر خواهیم نمود،<sup>۴</sup> هیچ جوابی به آنها ندهم، و سکوت اختیار کنم.

منم که با گریه و آه از ظلمی که بر دخترت روا داشتند، به قبرت پناهند، شده، بگویم یا ابن ام اِن الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَاقْتُلُونِي<sup>۵</sup>

۱. ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۱۹ و جلد ۱ صفحه ۱۳۴ و الامامه و السیاسه جلد ۱ صفحه ۱۲

۲. ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰ و ابوالفداء ج ۱ ص ۱۵۶ و ابن عبدربه ج ۳ ص ۶۴

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۳۱ نقلاً عن کتاب السقیفه

۴. این کلاه ابوسفیان است ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۳۰

۵. الامامه و السیاسه جلد ۱ صفحه ۱۳

بدون جهت نبود که یک نفر از دعوت شدگان در مجلس عشیره بر نخاستند، و این معنی را نپذیرفتند، با آنکه رسول الله را صادق می دانستند.

رسول الله از کودکی در میان آنها بزرگ شده بود، شخص غریب و مجهولی نبود، لکن چون میدیدند که قبول کردن این معنی، قبول کردن هزاران نگرانی و مشکلات و خون جگرهاست، بر خاستند و مجلس رسول الله را با لبخند و تمسخر ترک گفتند.

به حدیث عشیره اشاره می کند مرحوم سید حمیری در بعض از قصائد خود مثل این قصیده:

بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي      يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ  
بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي      وَيَرْهَطِي أَجْمَعِينَ  
تا آنکه می گوید:

كُنْتَ فِي الدُّنْيَا آخَاهُ      يَوْمَ يَدْعُونَآ فَرَبِينَا  
و نیز گوید:

مِنْ فَضْلِهِ أَنَّهُ كَانَ أَوَّلَ مَنْ      صَلَّى وَ آمَنَ بِالرَّحْمَنِ إِذْ كَفَرُوا  
سَيْنٍ سَبْعًا وَ أَيَّامًا مُحَرَّمَةً      مَعَ النَّبِيِّ عَلَى خَوْفٍ وَ مَاشَعُرُوا  
و يَوْمَ قَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ قَدْ عَلِمُوا      أَنْذَرْتُكَ الْأَذِينَ أَنْ بَصُرُوا  
تا آنکه گوید:

مَنْ الَّذِي قَالَ مِنْهُمْ وَهُوَ أَخَذَ مِنْهُمْ      سِتًّا وَ خَيْرُهُمْ فِي الدِّكْرِ أَذْطَرُوا  
آمَنْتَ بِاللَّهِ قَدْ أَعْطَيْتَ نَافِلَةً      لَمْ يُعْطِهَا أَحَدٌ جِنَّ وَ لَا بَشَرًا  
وَإِنَّ مَا قُلْتَهُ حَقٌّ وَ إِنَّهُمْ      أَنْ لَمْ يَجِيبُوا فَقَدْ خَانُوا وَقَدْ خَسِرُوا<sup>۲</sup>  
فَقَارَ قَدَمًا بِهَا وَاللَّهِ أَكْرَمَهُ      وَكَانَ سَبَاقَ غَايَاتٍ إِذَا ابْتَدَرُوا

۱. این قصیده در دیوان جمیری ص ۴۳۶ مذکور است و اصل آن را از «الغدیر» جلد ۲ ص ۲۵۰ و «اعیان الشیعه» جلد ۱۲ ص ۲۶۸ و «مناقب» جلد ۲ ص ۲۶ و ۱۷۷ و جلد ۳ ص ۵۵ مرقوم داشته اند

۲- دیوان جمیری ص ۲۰۳ و اصل این قصیده را از «اعیان الشیعه» ۱۲: ۲۴۸ و «الغدیر» ۲۵۰: ۲ و «مناقب» ۲۶: ۲ ذکر کرده است

و نیز در قصیده دیگر خود گوید:

عَلِيٌّ عَلَيْهِ رَدَّتِ الشَّمْسُ مَرَّةً      بِطَيْبَةِ يَوْمِ الْوَحْيِ بَعْدَ مَغِيبِ

تا آنکه گوید:

وَقِيلَ لَهُ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأُولَى      وَهُمْ مِنْ شَبَابِ أَرْبَعِينَ وَشَيْبِ

تا آنکه گوید:

فَفَازَ بِهَا مِنْهُمْ عَلِيٌّ وَسَادَ هُمْ      وَمَا ذَاكَ مِنْ عَادَاتِهِ بِغَرِيبِ

دس شتم

عصمت نبیہ منافیہ باگیری بو دن فعال آنان بند ارد

## درس ششم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
وَصَلِّیْ اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَلَعْنَةُ  
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ  
الدِّیْنِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ  
قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمِ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

رُسُلًا مَّبَشِّرِیْنَ وَنُذِرِیْنَ لِّئَلَّا یَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلٰی اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ۱

عصمت انبیاء از  
راه تمامیت حجّت  
از طرف خدا

پیمبرانی بودند که بشارت میدادند، و می ترسانیدند، برای آنکه  
برای مردم حجّتی و عذری بر خدا بعد از آنها باقی نبوده باشد.  
این آیه مبارکه علّت فرستادن پیغمبران را

بسوی مردم، و علّت تبشیر و انذار آنها را می رساند؛  
و آن اینکه حجّت بر مردم تمام شود و در اثر خطا گناهی که مرتکب  
می شوند عذری نداشته باشند، و حجّت و عذری را بر خدا در روز باز پسین اقامه  
نکنند، که ما نفهمیدیم، کسی نبود بما راهنمایی کند.

و معلومست که قاطعیّت عذر و حجّت بودن اقوال و افعال انبیاء وقتی است  
که آنها معصیّت نکنند، یا در قول و فعلشان دچار اشتباه نگردند، و در تلقّی احکام از  
خدا و ابلاغ آنها نیز دچار خطا نشوند؛ و الاّ در غیر اینصورت حجّت و عذر برای مردم  
باقی خواهد ماند.

آنها می گویند: ما گناه کردیم بعلّت اینکه پمبران را گناهکار دیدیم، و  
خطا و گناهی که از ما سرزد بعلّت اشتباه نمودن پیغمبر در گفتار و کردارش بود، او  
اشتباه کرد. وحی را صحیحاً تلقّی ننموده یا صحیحاً تلقّی نموده لکن در ابلاغ آن

دچار اضطراب و اشتباه گردید، و بالنتیجه ما افعال را برخلاف حق انجام دادیم. پس پیغمبران برای این منظور که آمده اند، حتماً نباید اشتباه و گناه کنند و الا منظور از فرستادن آنها حاصل نخواهد بود و اینست معنی عصمت. از آیه ای دیگر نیز می توان استفاده عصمت نمود:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۱</sup>

اثبات عصمت  
از آیه دیگر

هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر برای آنکه باذن خدا مطاع واقع شوند، یعنی مردم از آنها اطاعت کنند، و مطیع آنان گردند.

بنابراین همانطور که انبیاء به اذن خدا مطاع می شوند، مردمی که از آنها تبعیت می کنند بالملازمه به اذن خدا مطیع خواهند بود، و اراده خدا و اذن خدا بر فعل آنان تعلق خواهد گرفت.

و معلومست که اگر پیغمبر در ابلاغش اشتباه کند یا گناهی مرتکب شود، و بالنتیجه در گفتار و کردارش که دو وسیله رسانیدن احکام است از حق تجاوز کند، مردمی که پیروی از او می کنند، طبعاً نیز از حق تجاوز نموده و فعل خلاف حق را انجام می دهند.

و طبق آیه مبارکه که اذن خدا بر فعل آنان تعلق گرفته است، باید اذن خدا بر فعل باطل نیز تعلق گیرد، و چون اراده خدا پیوسته حق است و به فعل حقی تعلق می گیرد، بنابر این نباید از انبیاء هیچ گناهی و یا خطائی سرزند تا اذن خدا که بر فعل متابعتین آنها تعلق می گیرد بر فعل حقی تعلق گیرد.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ<sup>۲</sup>

و علاوه اگر از پیغمبری گناه سرزند، چه در گفتار و چه در افعال، چون معصیت مبغوض خداست، و مورد نهی حضرت اوست، لذا باید آن گناه هم مورد بغض و نهی خدا باشد، و هم مورد حب و امر خدا.

مورد بغض و نهی، از جهت آنکه بالفرض گناه است و هر گناهی را خداوند مبغوض داشته و از او نهی می نماید، مورد حب و امر خدا از جهت آنکه این گفتار و کردار بنا بر فرض باذن خدا بوده و منظور از رسالت او مطاع بودن اوست؛ و بنا بر این،

۱- سوره نساء: ۴- آیه ۶۳

۲- سوره نساء: ۴- آیه ۳۳



این قول و فعل از اذن و اجازه و اراده خدا سرچشمه گرفته است؛ و چون اجتماع حب و بغض در شیئی واحد از جهت واحد، و نیز اجتماع امر و نهی بر فعل واحد از جهت واحد، محال است؛ لذا گناه و معصیت از پیمبران محال است و اینست معنی عصمت.

ملکه عصمت موجب بسیاری از مردم گمان می کنند که انبیاء و ائمه که دارای اضطراری بودن افعال ملکه عصمتند، افعالی که از آنها سر می زند بدون قوه علمیه و نمی شود. اراده اختیاریه آنها بوده است.

فرشتگان سماوی که حضرت احدیت برای حفظ و حراست دلهای آنها از خطا و معصیت، بر آنان گماشته، و چون رصد در مقام مصونیت و حفاظت آنها بر میآیند، آنها را از هر گونه اختیار و دخالتی بر حذر داشته اند.

بنابراین نباید عبادت و مجاهدت آنها را به سایر افراد بشر قیاس نمود، زیرا افراد بشر در اثر مجاهده و مبارزه بانفس طی طریق خدا را می کنند و دچار مشکلات و مشاق می گردند، ولی آنها آسوده خاطر توسط جبرائیل و سایر فرشتگان راهنمایی می شوند؛ و بدینجهت ذاتاً طاهر و پاک بوده اند، و در سیر نیز غیر از طهارت و پاکی چیزی در آنان وارد نمی شود

بنا بر این آنچه را که آنها نموده اند، از تبلیغ و ترویج و استقامت، و مجاهده و عبودیت، و صدق به هیچوجه از سایر مردم توقع نباید داشت؛ چون سنخ وجود آنها با سایر افراد بشر مغایرت دارد؛ و بالنتیجه در کردار و گفتار نیز مغایر خواهند بود؛ و در نتیجه عصمت آنان مربوط به خود آنان نیست، بلکه مربوط به خداست که اینطور آنها را در بین دو دست خود سیر می دهد، و آنان بدون اختیار و قوه علمیه قلبیه بر تحر یک خدا متحرک اند.

این گمان بسیار غلط و نابجا بوده، و علاوه موجب باز شدن راه تکاهل و سستی به افراد امت می شود، زیرا معلوم است که انبیاء با وجود آنکه دارای مقام عصمت و طهارتند، و با وجود آنکه به اراده خدا و اختیار حضرت او و فرشتگان او در مصونیت و حفظند، لیکن در عین حال آن عصمت و اراده خدا از وجود آنان خارج نبوده و بدون قوه علمیه و درآکه، و بدون اراده قلبیه و اختیار، از آنان کاری صورت نمی گیرد.

برای توضیح این مطلب می گوئیم: تمام حوادث و موجوداتی که در این عالم

بوجود می‌آیند منوط و مربوط بسبب و علتی هستند که از آن ناشی شده، و به علت صدور از آن علت در خارج متحقق می‌گردند.

بنا بر این تمام افعال و اقوالی که از پیغمبر سر میزند، بر میزان واحد، که همه آنها صواب و حق و اطاعت است معلول سببی است که در خود پیغمبر وجود دارد؛ و آن همان ملکه و قوه رادعه ایست که در پیغمبر موجود است.

همانطور که ما هر فعل و کاری که انجام دهیم تا اول صورت آنرا تصور نکنیم و میل به آنها پیدا نکنیم و بدنبال آن اراده تحقق او را ننمائیم آن فعل از ما سر نمیزند؛ و برای آنکه کاری را انجام دهیم در وهله اول باید حتماً منظره و شکل آن کار را تصور کنیم؛ و در وهله دوم میل به آن کار پیدا کنیم، و در وهله سوم اراده بجا آوردن آنرا در خود ایجاد کنیم.

در انبیاء نیز همینطور است، افعالی که از آنها سر میزند پس از تصور صورت علمیّه و میل و اراده تحقق آن است.

باز برای توضیح می‌گوئیم، از ما افراد بشر کارهای خوب و بدی سر میزند؛ برای کارهای خوب حتماً باید اول صورت علمیّه آنرا در نظر آورده و بعد از میل و اراده بجای آوریم، و برای کارهای بد نیز حتماً باید اول صورت علمیّه آنرا در نظر بگیریم، و سپس میل و اراده به وقوع آن پیدا کنیم.

حال اگر فرض بشود در افرادی آن صورتهائی که در ذهن آنها پیدا می‌شود و به آن میل می‌کنند، فقط و دائماً صورت‌های خوب و پسندیده باشد، بنا بر این بعد از تعلق اراده به آنها، همیشه و بطور دوام از آنها کاری پسندیده ظهور و بروز خواهد نمود؛ و اگر بعکس در ذهن افرادی پیوسته صورتهای قبیح و منظره‌های خیانت و جنایت و معصیت بوجود آمده و بدان میل و اراده کنند، پیوسته از آنها افعال قبیحه صادر خواهد شد، اینها اهل شقاوتند کما آنکه دسته اول اهل سعادتند.

پیغمبران از افرادی هستند که دائماً در ذهن آنها صورتهای خیرات و کردار نیک منعکس می‌شود، و بدان میل می‌کنند، و پس از اراده انجام می‌دهند؛ و چون این صورت‌ها پشت سرهم بدون فاصله در ذهن آنها پیدا می‌شود، برای آنان حصول این صور ملکه می‌گردد، مانند ملکه عفت و شجاعت و سخاوت و غیرها، و این عبارت است از ملکه عصمت در آنها.

بنا بر این صدور افعال از پیغمبران به وصف طاعت، همیشه و به نحو دوام،

بعلمت صورت علمیه حسنه دائمیه است؛ و آن همان اذعان قلبی آنان بعبودیت است؛  
و مراد از ملکه، همان رسوخ و عدم تغییر صورت علمیه در نفس است؛

و اینست موجب مزیت و افضلیت آنها بر سایر افراد بشر، چون  
ملکه نفسانیّه و قوه علمیه آنها بسیار قوی است، بطوریکه پیوسته  
اختیاری بودن افعال آنهاست.  
آنها بعلم و اراده غیر منفک از خود، اختیار خیرات و طاعت را  
می نمایند، و الا اگر فرض شود از آنها بدون علم و اختیار مرتبط

بوجود آنان، کار خوبی سرزند، چون ساعتی که کوک می کنند و سپس بدون اختیار  
بحرکت در می آید، یا مانند کلید در که بدون اختیار و اراده، بلکه بعلمت حرکت دست،  
در را باز می کند، برای آنان چه فضیلتی و شرافتی خواهد بود؛

و علاوه می دانیم پیغمبران تلقی وحی می کنند، و در تلقی، و نیز در تبلیغ،  
خطا نمی کنند، اگر این تلقی و تبلیغ مستند بقوه نفسانیّه و ملکه موجوده در آنها  
نباشد، و بدون اسبابی که با وجود پیغمبران موجود و با واقعیت و موجودیت آنان توأم  
باشد، وقوع یابد؛ لازمه اش آنستکه این افعال بدون علم و اراده پیغمبر بوجود آید؛ و بنا  
بر این کارهای پیغمبر از اختیار خارج می شود، و این منافات با آن دارد که ما پیغمبر  
را چون سایر افراد بشر، انسان مختار فرض کرده ایم.

بنا بر این تمام افعالی که از آنها سر میزند، از گفتار و کردار، و معجزاتی که  
بدست آنان ظهور می یابد در اثر علم و اختیار خود آنان بوده، و مستند بملکه و کیفیت  
و حالت قلبی آنانست، که آن نیز مستند باذن خدا و حفظ فرشتگان است، که  
حالات قلبیه و اختیاریه و صور علمیه و ملکه نفسیه آنان را در این طریق نگاهداری  
می کنند.

در اینجا بحث ما در پیرامون عصمت پیامبران پایان می یابد؛ و برای آنکه  
کیفیت افاضه این موهبت الهیه کاملاً روشن گردد، و فضیلت و شرافت آنان نسبت  
بسایر افراد نیز معین شود، ناگزیر برای توضیح مقامات و درجات آنان که در این  
درس و در دروس سابقه بیان کرده ایم؛ باید کیفیت خلقت و کیفیت حصول ملکه  
عصمت در آنها مشخص گردد؛ و این نیاز به چند بحث دارد:

بحث اول، عالم خلقت اعم از موجودات مجرد و ماده، ظهور  
نور وجود حضرت باری تعالی شأنه هستند. و تمام ممکنات  
مظاهر و مجالی آن ذات مقدس می باشند.  
آفرینش عبارت است  
از ظهور، نه تولد

و خروج  
بنا بر این هر ممکن به اندازه سیه ماهوی و قابلیت خود

از نور وجود حق تعالی مستفیض شده، و از تابش آن نور پیاک در آئینه هستی خود به ظهور آمده، و لباس هستی در بر کرده است.

معنای خلقت بیرون آمدن چیزی از ذات مقدس و ایجاد چیزی مستقل در خارج نیست، بطوریکه در اصل وجود و یا در استمرار آن و یا در صفت و فعل متکی بخود بوده، و بر پای خود ایستاده باشد.

بنا بر این تمام عالم هستی، بجز ذات پروردگار قائم به او هستند، و اتکاء و اعتماد بدو دارند؛ بطوریکه اگر یک لحظه این قیام و اتکاء و اعتماد و بستگی بریده شود، عالم خلقت در ظلمتکده عدم و نیستی فرو میرود.

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (آیه ۱۵ از سوره فاطر)

ای مردم؛ تمام شما به تمام شرشر وجود هستی نیاز مندانی بخدا هستید و فقط خداست که بی نیاز است و اوست که سزاوار تحمید و ستایش است.

روی این اصل، اظهار عجز و مسکنت و نیستی که پیامبران بدرگاه الهی مینموده‌اند، و در برابر ذات اقدس حضرت ذوالجلال خود را فقیر و خالی و تهی میدیدند، و در مناجات‌ها سیمای مذلت بر خاک می‌سودند، نه از روی تصنع و تعارف بوده است؛ بلکه حکایت از یک امر واقعی میکرده است.

پس در این جهت ما بین پیامبران و امامان با سایر مردم از هر صنف و طبقه هیچ تفاوتی نیست که هر کس هر چه دارد بخدا دارد، و با خدا دارد، و بدون خدا هیچکس هیچ ندارد.

اساس عالم هستی  
تجلیات است.

این مسئله در فلسفه تحت عنوان **الْوَّاحِدُ لَا يَبْضُرُ مِنْهُ إِلَّا الْوَّاحِدُ** (از چیز واحد جز چیز واحد صادر نمی‌شود) و در عرفان تحت عنوان **لَا تَكَرَّرُ فِي التَّجَلِّي** (در تجلیات ذات

مقدس پروردگار هیچگاه تکرار بوقوع نمی‌پیموندند) مشهود عرفاء عالمقدار از اولیاء ذوی العزة والمقدار و مورد بحث حکمای راشدین اسلام است.

یعنی در تمام عالم آفرینش دو موجودی که من جمیع الجهات با یکدیگر

مساوی و یکسان باشند محال است که پدید آید بلی موجودات متشابهی هستند که از بعضی جهات با یکدیگر شباهت دارند؛ ولی دو موجودیکه عین یکدیگر باشند ممتنع است که تحقق یابد.

علوم تجربی امروز این اصل را پذیرفته است؛ و بر اساس مقایسه و استقراء و تجربه‌هایی مداوم اثبات نموده است که تشابه من جمیع الجهات بین دو موجود وجود ندارد؛ بلکه هر موجودی دارای مشخصات خاصه و ممیزات منحصره بخود است.

حتی در بین افراد انسان از زمان خلقت آدم بوالبشر تا روز قیامت دو انسان یافت نمیشود که از هر جهت با هم یکسان باشند؛ نه از جهت ذاتیات و صفات و نه از جهت عوارض مکانی و زمانی و کیفیت و کمیت و غیرها.

و حتی دو انسان یافت نمی‌شود که بندهای انگشتان آنان، خطوط منقوشه در بدن آنان مشابه باشد و بر این اساس از فن انگشت‌نگاری برای شناسائی مجرمان استفاده میکنند.

بلکه خطوط پوست هر نقطه از بدن يك فرد با خطوط پوست سایر نقاط همان فرد تفاوت دارد.

خطوط انگشت دست راست با همان انگشت از دست چپ تفاوت دارد، و خطوط سبابه از دست راست با سایر انگشتان همان دست راست مختلف است.

بنا بر این اصل کلی و دائمی، هر یک از افراد انسان در سازمان خلقت و آفرینش با یکدیگر متفاوت است همانطور که در چهره و سیما و شکل و شمایل با یکدیگر متفاوتند، در غرائز و ملکات و صفات نیز بمقدار متناهی متفاوتند.

از دوران کودکی و طفولیت ملاحظه میشود که بعضی از اطفال در مقدار سخاوت و گذشت متفاوتند، در حیا و عفت متفاوتند، در متانت و اصالت متفاوتند، در شجاعت و هوش و فهم و زیرکی متفاوتند.

و بنا بر این پیامبران و امامان با سایر افراد بشر تفاوت دارند. بلکه خود پیامبران در عین حال که همه از جانب خدا برانگیخته شده‌اند و وظیفه مهم رسالت را بر عهده دارند، و همه متفقاً مردم را بمقام توحید دعوت میکنند، و عبارت ساده همه از یک مبدء و بیک مرجع بوده، و آیندوروندشان از یکجا و بیک جا می‌باشد و قول خدا یتعالی از زبان مؤمنان که:

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (آیه ۲۸۵ از سوره بقره)

هیچگاه ما در بین احدی از فرستادگان خدا فرق نمیگذاریم و همه را بدیدن قبول مینگریم. شاهد آنست؛ در عین حال آنان دارای اختلاف بوده، و از نقطه نظر سعه وجودی و بتبع آن غرائز و صفات و همچنین از نقطه نظر مواهب آلهیه تفاوت هائی داشته اند.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ  
دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ( نیمه اول از آیه  
۲۵۳ از سوره بقره)

این پیامبران و فرستادگان را ما بعضی را بر بعض دیگر برتری داده ایم بعضی از آنان کسی بود که خدا با او سخن میگفت و برخی را بدرجاتی ترفیع مقام داد ما بعیسی بن مریم بنیات و شواهد بر پیامبری اعطاء نمودیم و او را بروح القدس مؤید ساختیم.

از آیات مبارکات قرآن کریم که سرگذشت و داستان و صفات پیامبران را شرح میدهد این اختلاف واضح و مشهود است.

تمام موجوداتیکه حامل  
قوه و استعدادند  
متحرک بسوی کمال  
وجود دارد.  
می باشند و نتیجه این سیر و حرکت، عبور از مراحل کمون و استعداد و

وصول بمراحل ظهور و فعلیت کمال است. در تمام موجودات عالم طبع اعم از انسان و حیوان و نبات و جماد، این حرکت موجود و سیر و عبور از مراحل بدویه بسوی مراحل نهاییه مشهود است.

انبیاء و اولیاء چون سایر افراد بشر از این قاعده مستثنی نیستند؛ می بینیم مراحل تکوین آنها در این عالم از سلاله ماء مهین شروع شده و سپس مراحل استعدادها و فعلیت های مختلفه را از نطفه و علقه و مضغه و شکل بندی استخوانها و روئیدن گوشت به روی آنها و سپس به انشاء خلقت روح و تبدیل ماده رابه نفس مجرد و ناطقه، طی نموده و مراحل استعداد را یکی پس از دیگری پشت سر گذارده؛ و مراحل فعلیت را یکی پس از دیگری استقبال می کنند، تا بمرحله فعلیت تامه خود برسند.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (آیه ۶ از سوره ۸۶-  
انشقاق)

ای انسان تو با کوششی هر چه تمامتر و با جدّ و جهدی هر چه بیشتر بسوی پروردگارت در حرکت هستی و به شرف ملاقات او خواهی رسید!

همانطور که انبیاء از نقطه نظرسیر و حرکت طبیعی و طبعی و مادی چون سایر افراد بشر در حرکت هستند و از کوچکی به بزرگی، و از ضعف بقوت، و از صغیر جسم به کبیر در حرکتند؛ و کریمه شریفه:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ (آیه ۱۱۰ از سوره ۱۸- کهف)

بگو ای پیامبر که حقاً من انسانی همانند شما هستم.

و آیه وَقَالَ الْمَلَأَمِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ اتْرَفْنَا هُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (آیه ۳۳ از سوره ۲۳ مؤمنون)

و گفتند مردمان پر از منیت و استکبار از قوم پیامبری که ما بعد از نوح او را فرستادیم؛ آن کسانی که کفر ورزیدند و ملاقات آخرت را تکذیب کردند، آن کسانی که ما در زندگی حیوانی دنیا آنان را بطغیان و فساد انداختیم:

این مرد نیست مگر انسانی مثل شما، میخورد از آنچه شما از آن میخورید و میاشامد از آنچه شما از آن میاشامید؛ بر آن دلالت دارد.

همینطور از نقطه نظر کمالات روحی و بروز استعدادها و غرائز و صفات باطنی و ملکات، مانند سایر افراد بشر در سیر بوده؛ و در مدت درازای عمر، آن گوهرهای نهفته و ناسفته خود را به مرحله ظهور و فعلیت تامه می رسانند.

بحث چهارم: بهره و نتیجه بفعلیت در آمدن استعدادها، تابع کمال هر موجود فعلیت

مستقیمی است از خود استعدادها مثلاً فعلیت انسان تابع استعدادهای همان موجود است

استعداد انسانی است؛ فعلیت حیوان تابع استعدادهای همان حیوان است؛ هیچگاه مثلاً شتر مرغ در سیر تکاملی خود، فعلیت باز شکاری را نخواهد یافت؛ و فعلیت و کمال گوسپند، بروز استعدادهای شتر و اسب نخواهد شد.

هر کدام از این انواع مختلفه و اصناف متفاوتة حیوانات در جهت همان غریزه و استعداد حرکت کرده و همان قوه و قابلیت را که در ذات آنان نهفته است به مقام ظهور و بروز و فعلیت و تمامیت می رسانند.

هر یک از افراد انسان همانطور که از نقطه نظر ماده و طبع، در جهت تکامل

و تمامیت خود در سیر هستند همچین الزاماً از نقطه نظر کمالات روحی، طبق همان غرائز و صفاتی که به آنان عنایت شده است، خود را کامل و به فعلیت محضه می‌رسانند.

بنابراین محال است که فعلیت دو فرد از افراد بشر من جمیع الجهات یکسان و یکنواخت باشد.

موسی عیسی، و عیسی موسی نخواهد شد، لیکن در حال نبوت و پیامبری و در حال رحلت غیر از در حال نطفه بودن، و در حال جنین بودن و در حال طفولیت هستند.

و عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام با آنکه در گاهواره سخن میگفت و منصب نبوت به او عنایت شده بود؛ در حال نزول انجیل و بروز ظهور معجزات آلهیه و دعوت بنی اسرائیل از مرده زنده کردن و مرض پسی را شفا بخشیدن و کور مادرزاد را بینا نمودن، غیر از همان عیسائیت که در شکم مادرش مریم بود و هکذا نسبت به سایر پیغمبران.

انتظار خداوند و	بحث پنجم: انتظار عالم واقع و خارج از هر فرد کمال مطلوب
عالم هستی ازهر	خود اوست نه کمال غیر او. عوالم مجرد از عقول و فرشتگان و
فرد کمال مطلوب	کواکب و سیارات شمس و قمر و شب و روز؛ از هر فرد توقع
اوست نه کمال	آن دارند که سرمایه‌های خدادادی خود را خوب بفعلیت
غیر او	برسانند، و ضایع و خراب نکنند و با پای
	مجاهده و صبر و استقامت از مراحل قوی و
	استعداد عبور کرده در مقام امن و آمان آلهی بیارمند؛ نه آنکه توقع دارند که در مسیر و
	حرکت خود بمراحل فعلیه سایر موجوداتیکه در اعطای غرائز و صفات خدادادی
	مختلف می‌باشند دست یابند.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (آیه ۲۸۶ از سوره بقره)

تکلیف نمیکند خداوند بکسی مگر باندازه سعه و گشایش او.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا (آیه ۷ از سوره ۶۵ طلاق)

تکلیف نمیکند خداوند بکسی مگر باندازه آن چیزی را که به او داده است.

خداوند عدل محض است، و بنا بر این به قدر سنگینی و وزن یک ذره ظلم

نمیکند.



إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا (آیه ۴۴ از سوره یوسف)

و بدرستی که خداوند بهیچ اندازه و مقداری بر مردم ستم نمیکند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (آیه ۴۰ از سوره نساء)

بدرستی که خداوند بقدر سنگینی یک ذره ظلم ننماید.

چون ستم در صورتی است که از مورچه مثلاً توقع و انتظار و تکلیف پرس  
ملخ را داشته باشند، و در صورت مخالفت، عذاب و عقاب جاری سازند؛ اما اگر  
از مورچه ای طبق شعور و ادراک خود آن مورچه توقع داشته باشند که دانه ای را از روی  
ستم از دهان مورچه کوچکتر نرباید، این ظلم نیست، این تکلیف تکلیف بحق  
است؛ به مقدار استعداد و فهم و ادراک است؛ این تکلیف در خور سبب و گنجایش  
ظرفیت وجودی مورچه است؛ و عین عدل محض است.

اگر تکلیفی را که خدا به پیامبران میکرده عین آنرا بهمان درجه و صعوبت بر  
افراد امت کند ظلم است؛ و اما اگر از یکایک افراد امت توقع ظهور و بروز استعداد  
خود آنان را در طی طریق خدا و لقای حضرت او، تکلیف بمجاهده و صبر و عبودیت  
به اندازه ظروف خود آنان در تحت پیروی و تبعیت از آن پیغمبر بنماید. بهیچوجه ظلم  
و ستمی نخواهد بود.

پیغمبران در تمام	بحث ششم، انبیاء مانند سایر افراد بشر دارای علم و اختیار بوده،
افعال خود چه معجزه	و افعالی که بعنوان معجزه از آنان سر میزده است، یا وحی
و چه غیر آن دارای	آلهی را که بمردم ابلاغ مینمودند، و یا در مقام عبودیت و
علم و اختیار بوده اند	استکانت که پیشانی مسکنت بخاک مذلت در برابر پروردگار
	عظیم میمالیدند، تمام بر اساس علم و اختیار خود آنان بوده و
	اضطراباً و اجباراً از آنان چیزی صادر نمی شده است.

ولی تزکیه و طهارت و دانش و قدرت فکری و عملی، همه و همه باذن خدا  
از کانون نفوس آنها تراوش نموده و به پیروان، آثار و خواص عجیب و خارق العاده  
ظهور می نموده است.

حال چون این بحث ها معلوم و معین شد، کیفیت خلقت انبیاء و امامان  
ﷺ و کیفیت عصمت آنان نیز مشخص و روشن میگردد.

اولاً ملکه عصمت در انبیاء که آنان را از هر گناه و خطائی بر حذر میدارد،  
بر اثر موهبت آلهی بوده و با عنوان توارث و اعطاء بروح القدس کاملاً سازش دارد.

ولی این عصمت نیز در مراحل اولیه بعنوان قوه و استعداد بوده، و در خواب و بیداری و جلوت و در هر حال با آنان می‌باشد؛ و در اثر مجاهده و عبودیت تامه و ابتلائات سنگین و امتحانات بسیار بمرحله فعلیت و تمامیت میرسیده است. عیناً مانند سایر ملکات مکتسبه افراد بشر از علوم و فنون و صنایع که پس از حصول ملکه، درجه عالتر آن هیچگاه از آنان جدا نبوده، و در هر حال ملازم وجود آنانست.

فعلیت و تمامیت این ملکه اکتسابی است، ولیکن اصل آن که قابلیت و استعداد باشد موهبتی است که بخصوص انبیاء و امامان مراحل عالیّه آن و بسایر اولیای خدا و مقربان درگاه الهی بحسب اختلاف درجات آنان، سایر مراحل آن عنایت می‌شده است.

ثانیاً ملکه عصمت یک فضیلت و شرافت علمیّه اختیاریّه بوده، و از صفات نفوس پیامبرانست که بر همین اساس موجب کرامت و شرافت آنها شده است؛ و آنان را از سایر افراد امت متمایز نموده است عیناً مانند ملکه علم طب و ریاضی و هیئت که طیب بدن را از سایر افراد متمایز، و ریاضی دان و اخترشناس را از سایر افراد مشخص مینمایند؛ با این تفاوت که ملکه عصمت، ملکه وصول بواقع و متن حقیقت و علم حضوری نسبت به اشیاء و وصول به واقعیت خارجی می‌باشد که البته چون در متن خارج گناه و خطا معنی ندارد گناه و خطا در پیامبران نیز معنی ندارد.

ولیکن ملکه علم طب و ریاضی چنین نیست؛ و فقط نفس طیب و ریاضی دان را در رشته خاصی قوه‌ای میدهد که در هر لحظه بخواهد از آن ملکه استفاده نموده و آثار آنرا در خارج بمنصه ظهور برساند، بتواند.

و ثالثاً اعطاء این ملکه به پیغمبران و عدم اعطای آن بغير آنان ظلم و ستمی نیست؛ زیرا که ظلم در وقتی است که از موجودی انتظار تراوش آثاری زیاده از حد وجود او باشد؛ هیچگاه خداوند تکلیفی را که به پیامبران بر حسب گنجایش وجودی نفوس آنان نموده، بغير آنان ننموده است، تا در این زمینه ستمی شده باشد.

بلکه بهر کس بحسب مقدار قابلیت و استعداد تکلیف کرده است؛ و قابلیت و استعداد موجودات نیز خارج از حیطه قدرت خداوند نیست، بلکه به اعطاء اوست.

و کلام بوعلی سینا: مَا جَعَلَ اللَّهُ الْمَشِيْمَةَ مِشِيْمَةً بَلْ أَوْجَدَهَا؛

خداوند ماهیت زردآلو را زردآلو نکرده است، بلکه ایجاد زردآلو نموده است؛ خوب بر آن دلالت دارد.

بنا بر این بدون ذره‌ای از استحقاق ذاتی، پروردگار علیم موجودات و از جمله آنها افراد انسان را متفاوت آفرید؛ و هر کدام از آنها از جمله پیامبران را که در قابلیت و استعداد خدادادی از همه قویتر بودند در راه تکاملی خود به امتحاناتی سنگین تر و ابتلائاتی عجیب تر و مجاهداتی فرساینده تر به راه انداخت و آنان با قدم اطاعت و اختیار این راه را پیمودند و این سبیل را طی کردند.

و بالأخره چون کمال اختصاص بخدا دارد و بس، این کمالات چه از انبیاء و چه از غیر انبیاء مرجعش بخداست و بس.

خداوند در انبیاء تجلی فرموده بتجلی تمام و در پیامبر اسلام تجلی فرموده بتجلی اتم و اکمل و در سایر موجودات بتجلیات متفاوته؛ نه آنکه خدا چیزی را از خود خارج نموده و به آنها وارد نموده باشد یا ملکیت صفتی و ملکه‌ای را از خود سلب، و به آنان منتقل نموده باشد.

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (آیه ۳ از سوره اخلاص)

نزائیده است و زائیده نشده است و هیچکس برای او همتا و انبازی نیست.

پس در عالم توحید غیر از ذات مقدس حضرت احدیت، هیچ موجودی از پیش خود چیزی ندارد تا مستحق مدح گردد نه انبیاء و نه غیر انبیاء.؛ همه از خداست و راجع به خداست.

لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ (آیه ۷۰ از سوره ۲۸ قصص)

در نشئه اولی و در نشئه آخرت حمد و سپاس اختصاص بذات مقدس پروردگار دارد.

بلی این مدح و افضلیت و اشرفیت در عالم کثرت و ظهور موجودات بر حسب اختلاف کثرات و اعتبارات است و معلوم است که چون پیامبر از همه موجودات گنجایش وجودی آنان بیشتر، و ادراک و علمشان افزون تر، و مجاهده و ابتلائاتشان بیشتر است افضل و اشرف همه موجودات هستند.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا

اینها مطالبی بود که راجع بعصمت کلیه برای انبیاء ﷺ بیان کردیم.

اثبات عصمت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به مقتضای نصوص صریحه، حکم نفس پیغمبر را داشته و بنابراین قلب مبارکش دارای ملکه قدسیه عصمت بوده است.

اتحاد نفس او با نفس رسول الله

روایاتی که در یگانه بودن روح آنحضرت باحضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده از طریق اهل تسنن بسیار است؛ و ما برای نمونه چند خبر ذکر می کنیم:

قندوزی حنفی گوید:

وفي المناقب عن علي بن الحسن عن علي الرضا عن ابيه عن آبائه عن امير المؤمنين علي عليه السلام

قال: ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَظَبْنَا فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَذَكَرَ فَضْلَ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ؟

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! أُنْكِي لِمَا يُسْتَحَلُّ فِيكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ؛ كَأَنِّي بَكَ وَأَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُصَلِّيَ، وَقَدْ أَنْبَعَتْ أَشْقَى الْأَوْلِينَ وَالْآخِرِينَ، شَقِيقُ عَاقِرٍ نَاقَةٍ صَالِحٍ، يَضْرِبُكَ ضَرْبَةً عَلَى رَأْسِكَ، فَيُخَضَّبُ بِهَا لِحْيَتَكَ.

فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟

قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ

قُلْتُ: هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي، لِأَنَّكَ مِنِّي كُنْفَسِي، رُوْحَكَ مِنْ رُوْحِي، وَطَيْبَتُكَ مِنْ طَيْبَتِي، وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، خَلَقَنِي وَخَلَقَكَ مِنْ نُورِهِ، وَأَضْطَفَانِي وَأَضْطَفَاكَ، فَاخْتَارَنِي لِلنُّبُوَّةِ، وَاخْتَارَكَ لِلْإِمَامَةِ

فَمَنْ أَنْكَرَ أَمَامَتَكَ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوَّتِي يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيَّتِي، وَوَارِثِي، وَابْوَالِدِي، وَزَوْجِ ابْنَتِي، أَمْرُكَ أَمْرِي، وَتَهْنِئَتُكَ تَهْنِئَةُ أَمْرِي بِاللَّهِ الَّذِي بَعَثَنِي

بِالنَّبُوَّةِ، وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ؛ إِنَّكَ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ، وَآمِنَهُ عَلَيَّ سِرِّهِ وَ خَلِيفَتِهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ<sup>۱</sup>

در این روایت فقراتی وارد است، که صراحت بر اتحاد روح مقدس آن حضرت با روح رسول الله دارد، و از همه بیشتر شایان دقت، آنکه فرموده است: کسی که امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار نموده است.

معلوم می شود که چنان قضیه امامت، روح اسلام و حقیقت ایمان است که بدون آن با وجود هزاران مرتبه اعتراف به نبوت، شخص عاری از ایمان بوده و منکر نبوت است.

در سیره حلبیه گوید: قال ابوبکر سمعت رسول الله يقول: عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي<sup>۲</sup>

حضرت رسول فرمودند: منزله علی با من مانند منزله من با خداست.

و قندوزی گوید: عن عمران بن الحصين رضی الله عنه، قال: قال

رسول الله: عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٌ بَعْدِي رواه صاحب الفردوس<sup>۳</sup>. عمران بن حصین گوید: حضرت رسول الله ﷺ گفتند: علی از من است، و من از علی هستم، و او سرپرست و صاحب ولایت هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه بعد از منست.

نیز از سلمان روایت کند که قال قال رسول الله ﷺ: لِكُلِّ نَبِيٍّ صَاحِبٌ سِرٌّ وَ صَاحِبُ سِرِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رواه صاحب الفردوس<sup>۴</sup>. برای هر پیامبری، صاحب سری است و صاحب ستر من علی بن ابیطالب است.

و نیز گوید: عن علي بن أبي طالب: خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نَوْرِ وَاحِدٍ<sup>۵</sup>.

حضرت رسول اله فرمودند: که من و علی از نور واحد آفریده شده ایم. و نیز از انس بن مالک روایت کند که قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ

۱- ینابیع المودة ص ۵۳

۲- السيرة الحلبیه ج ۳ ص ۴۰۰

۳- ینابیع المودة ص ۲۳۴

۴- ینابیع المودة ص ۲۳۵

۵- ینابیع المودة ص ۲۵۶



تا آنکه مجبور شدند به اذن حضرت به حبشه هجرت کنند.

پیغمبر اکرم برای طلب نصرت و یاری، یکبار بطائف تشریف برد، و از آنها یاری خواست فرمود: من یک نفر از شما را اکراه نمی کنم، از شما میخواهم که مرا از کشتن باز دارید؛ قریش تصمیم قتل مرا گرفته اند؛ شما مرا یاری کنید، و از کشته شدن جلوگیری نمائید تا رسالات پروردگار خود را به مردم برسانم.<sup>۱</sup>

هیچکس آن حضرت را نپذیرفت، و با سنگ هائی که بر آن حضرت می زدند، حضرت را از طائف بیرون کردند، و پاهای ایشان در اثر سنگها مجروح شده خون می آمد.

چون ابوطالب از دنیا رفت، تعدی قریش بر آن حضرت شدید شد، دیگر از هیچ آزاری خودداری نمی نمودند، در منزل آن حضرت پیوسته سنگ و چوب پرتاب می کردند، و در راه خاک بر سر ایشان می ریختند.

روزی به منزل آمد و خاکها بر سر و صورتش مشهود بود، یکی از دختران آن حضرت خاکها را از سر و روی آن حضرت می شست، و گریه می کرد و حضرت می فرمود: ای دخترک من گریه مکن! خداوند پدرتورا حفظ خواهد کرد.<sup>۲</sup>

تا آن که انصار مدینه به خدمت ایشان آمده، و ایمان آوردند و با آن حضرت بیعت کردند بآنکه اگر آن حضرت به مدینه رود مانند خود و اولاد خود آن حضرت را حفظ کنند، و از دشمنان آن حضرت ممانعت نمایند.

از طرفی کفار قریش دیدند که بهر قسم که خواهند آن حضرت را از دعوتش منع کنند نشد، با وعده و با وعید هم نشد، و روز به روز بر عده مسلمین افزوده می گردد.

آخرالامر قرار گذاردند در دارالندوة مجلسی گردآورده و در باره آن حضرت تصمیم نهائی را بگیرند.

چهل نفر از دانایان مجرب در دارالندوة گرد آمدند، و پس از گفتگوهای طویل تصمیم گرفتند پیغمبر را بکشند، بدین طریق که اگر از هر قبیله یک نفر برای شرکت در قتل آن حضرت انتخاب گردد، و آنان یک مرتبه در مجلس واحد آن حضرت را بکشند؛ چون خون آن حضرت در میان قبایل پخش می گردد، لذا

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۶

۲- تاریخ طبری ج ۲ صفحه ۸۰

بنی هاشم نمی‌توانند با آن قبایل نبرد نموده، حاضر به دیه می‌شوند، و این مهم نیست آنها دیه آن حضرت را به بنی هاشم می‌پردازند.

بر این میعاد تصمیم گرفتند، و از هر قبیله یک شخص شجاع انتخاب نمودند، تا در شب معین بدون اطلاع احدی در منزل رسول خدا ریخته، و بدن مبارکش را در زیر شمشیر قطعه قطعه کنند.

در این تصمیم نهایت جدّ را بخرج داده و آنرا مخفی داشتند؛ چون زمان آن فرا رسید و همه حاضر و آماده بودند که در شب به منزل پیغمبر بریزند، جبرائیل آن حضرت را از این قضیه آگهی داد.

وَأَذِیْمُكُم بِكَ الدِّیْنَ كَفَرُوا لِيُتْسَبُّوكَ أَوْ يُقْتَلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ  
وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۱

و آن حضرت را امر نمود که امیرالمؤمنین را در جای خود و در بستر خود بخواباند، و خود از مکه به مدینه هجرت کند.

حضرت رسول اکرم، امیرالمؤمنین را طلبیدند، و فرمودند که خدای من به من امر نموده است که امشب هجرت کنم، آیا راضی هستی در بستر من بخوابی، تا کفار قریش تو را بجای من گیرند، و از رفتن من اطلاع حاصل نکنند؟

امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله! اگر من در جای شما بخوابم جان شما سلامت خواهد بود؟

فرمود: بلی، عرض کرد جان من فدای شما باد، خندان و شاد شد، و فوراً به سجده افتاد، و این اولین سجده شکری است که در اسلام بجای آورده شده است. امیرالمؤمنین خود را حاضر نمود که شب در منزل رسول الله در بستر آن حضرت بیتوته کند، و در هر لحظه خود را طعمه ده‌ها شمشیر بران قرار دهد.

(ابن اثیر) با اسناد خود از «ابن اسحق» روایت کند که چون اصحاب آن حضرت برای مرتبه دوم به مدینه هجرت کردند، آن حضرت انتظار می‌کشید که جبرائیل بیاید، و او را امر به خروج از مکه کند بسوی هجرت به مدینه، تا زمانی که قریش مجتمع شدند، و آنچه را که می‌خواستند در کشتن پیغمبر از غدر و مکر تصمیم گرفتند، و جبرئیل آن حضرت را امر کرد که شب در مکانی که بیتوته مینموده است دیگر نخوابد.



حضرت رسول الله امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را طلبیده، و او را امر کردند در بستر خودشان بخوابد، و بُرد سبزرنگی که مخصوص آن حضرت بود بر روی خود بکشد.

علی بن ابیطالب همینکار را کرد و پیغمبر از منزل خارج شد.<sup>۱</sup> و نیز با اسناد خود از ابی رافع روایت کند که چون آن حضرت تصمیم هجرت گرفت؛ علی را امر نمود که در مکه بماند، و بعداً اهل بیت رسول خدا را به مدینه بفرستد، و او را امر نمود که امانت او را ادا کند، و وصایائی که مردم به حضرت نموده بودند انجام دهد، و امانتهائی که به حضرت سپرده بودند، علی همه آنها را به صاحبانش بازگرداند.

و او را امر نمود که در آن شب خروج در بستر او به پشت بخوابد، و فرمود: اگر قریش تو را در بستر من بدینحال ببینند مطلب بر آنها مشتبه شده و در جستجوی من بر نمی خیزند.

قریش پیوسته از منزل آن حضرت به فراش رسول خدا نگاه می کردند، و علی را در فراش خوابیده می دیدند، و گمان می کردند که پیغمبر خوابیده است؛ تا چون صبح شد و در فراش، علی را یافتند؛ با خود گفتند محمد از مکه بیرون نرفته است؛ اگر بیرون می رفت علی را نیز مسلماً با خود برده بود.

همین مطلب آنها را در اشتباه انداخته از تفحص پیغمبر در خارج مکه مأیوس شدند.

و پیغمبر علی را امر نموده بود که بعداً به مدینه ملحق شود. علی اهل بیت رسول خدا را به مدینه فرستاد، و سپس خود راه مدینه را گرفت، و برای آنکه کفار از حرکت او اطلاع حاصل نکنند شبها پیاده راه می رفت و روزها خود را مخفی می داشت تا به مدینه رسید.

چون خبر ورود علی را به پیغمبر دادند فرمود: **ادْعُوا إِلَى عَلِيٍّ قَبْلِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَمْشِيَ.**

علی را بسوی من بخوانید! عرض کردند: ای پیغمبر خدا، علی دیگر قادر به حرکت نیست!

پنجمبر اکرم خود برای ملاقات علی آمدند، چون علی را با آن کیفیت دیدند دست بگردن او درآویخته و در آغوش کشیدند، پاهای علی متورم شده و در اثر طول راه و پیاده رفتن در شبهای تار، قطره قطره از آن خون می چکید، حضرت از روی ترحم و شفقت بر علی گریستند؛ و آب دهان خود را بر جراحات پای او مالیدند، و برای عافیت او دعا کردند، و گویند: تا هنگامی که بدرجه شهادت رسید هیچگاه از درد پا شکایتی نمود.<sup>۱</sup>

یعقوبی می گوید<sup>۲</sup> و نیز قندوزی روایت می کند<sup>۳</sup> که ثعلبی در تفسیر خود، و ابن عقبه در «ملحمة» خود، و ابوالسعادات در «فضائل العترة الطاهرة» و غزالی در «احیاء العلوم»، باسندهای متصل خود از ابن عباس، و از ابورافع، و از هندبن ابی هاله ربیب رسول خدا که مادرش خدیجه ام المؤمنین بود روایت می کنند که آنها گفتند:

قال رسول الله ﷺ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ إِنِّي آخِئْتُ بَيْنَكُمَا وَجَعَلْتُ عُمرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنْ عُمرِ صَاحِبِهِ، فَأَيُّكُمَا يُؤْتِرُ أَخَاهُ عُمرَهُ؟  
فَكِلَاهُمَا كِرَاهَا الْمَوْتِ؛ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمَا إِنِّي آخِئْتُ بَيْنَ عَلِيٍّ وَوَلِيِّي وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ نَسِي فَأَتَرَ عَلِيٌّ حَيَاتَهُ لِنَسِي.

فَرَفَدَ عَلِيٌّ فِرَاشَ النَّبِيِّ يَقِيهِ بِمُهِجَتِهِ إِهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ وَ اخْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ.

فَهَبَطَا فَجَلَسَ جِبْرَائِيلُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَمِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، وَجَعَلَ جِبْرَائِيلُ يَقُولُ: نَبِّحْ مِنْ مَنِيكَ يَا بَنَ أَيْطَالِبٍ، وَاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَا هِيَ بِكَ الْمَلِيكَةُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ؛

۱- «اسد الغابة» ج ۴ ص ۱۹

۲- «تاریخ یعقوبی» ج ۱ ص ۳۹

۳- «ینابیع المودة» ص ۹۲ و نیز در «تذکره سبط» ابن جوزی ص ۲۱ آمده است و نیز در «اسد الغابة» ج ۴ ص ۲۵

آمده است و نیز در «فصول المهمه» ابن صباغ در ۳۳ از غزالی روایت کرده است

۴- سوره بقره: ۲- آیه ۲۰۷

همه آنها گفته‌اند: که پیغمبر اکرم فرمودند:

خداوند وحی فرستاد به جبرئیل و میکائیل که من بین شما دو  
 افتخار خدا بملائکة فرشته عقد برادری بسته‌ام، و عمر یکی از شما را درازتر از  
 در ایثار علی جان خود دیگری قرار داده‌ام، کدام یک از شما عمر بیشتر را به برادرش  
 را به رسول الله ایثار می کند؟

هردوی آنها از موت اظهار کراهت نمودند، و راضی نشدند که عمر زیادی  
 خود را بدیگری بدهند..

خداوند به آنها وحی فرستاد: که من عقد برادری بین پیغمبر خود محمد و  
 بین ولی خود علی بسته‌ام، و علی عمر خود را به محمد ایثار نموده، و در فراش او جان  
 خود را در کف گرفته و خوابیده است، و می خواهد خون او را با فداکاری خود حفظ  
 کند. بروید بسوی زمین! و او را از دشمنانش حفظ کنید.

هر دو به پائین در روی زمین نازل شدند، جبرائیل نزد سر آن حضرت  
 نشست، و میکائیل در نزد پای آن حضرت، و جبرائیل شروع کرد به تحسین و  
 می گفت: به به از مثل تو ای فرزند ابیطالب.

خداوند عزوجل به واسطه فداکاری تو بر ملائکه خود مباحثات نموده است، و  
 سپس این آیه در شأن و منزلت علی بن ابیطالب بر رسول اکرم فرود آمد: بعضی از  
 مردم جان خود را برای بدست آوردن رضای خدا می فروشند، **وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ**.  
 در روایات است که چون پیغمبر از مکه خارج شد، یکسره بغار ثور رفت، و  
 سه روز در آنجا متوقف و مخفی بود، عنکبوت و کبوتر در دهانه غار لانه گذارده، و  
 تار بسته بودند.

کفار برای جستجوی پیغمبر تا در غار آمدند، ولی خدا آنها را از رفتن درون  
 غار منصرف نمود.

و در لیلۃ المبیت آن افراد جنگجو که از زهر عشیره گرد آمده بودند،  
 خواستند شبانه در منزل بریزند، و پیغمبر را قطعه قطعه کنند، ابولهب  
 نگذاشت و گفت: در این خانه زنان و اطفال هستند، شما مراقب محمد تا به صبح  
 بوده باشید، و خانه او را از هر طرف در احاطه خود محفوظ دارید، برای آنکه  
 فرار نکند.

چون صبح شد، یکباره همه در منزل ریختند، علی یکمرتبه بُرد سبز را از روی خود برداشته و ایستاد.

گفتند: یا علی محمد کجاست؟

فرمود: مگر او را بدست من سپرده بودید؟

در اینحال چون دانستند پیغمبر خارج شد، در جستجوی او برآمدند، و خداوند آن حضرت را بحول و قوه خود مصون داشت.

سبط ابن جوزی گوید: قال احمد بن حنبل في الفضائل: حدثنا يحيى بن حماد حدثنا ابو عوانه، حدثنا ابو بكر بن محمد، عن عمرو بن ميمون قال: اني جالس الي ابن عباس اذا اتاه رَهْطٌ يَقَعُونَ فِي عَلِيٍّ بن ابي طالب عليه السلام فَرَدَّ عَلَيْهِمُ ابن عباس قال:

لَمَّا هَاجَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، لَبِسَ عَلِيٌّ عليه السلام ثَوْبَهُ وَنَامَ عَلِيٌّ فِرَاشِهِ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى أَنْ قَالَ:

وَبَاتَ الْكُفَّارُ، يَزْمُونَ عَلِيًّا عليه السلام بِالْحِجَارَةِ وَهُوَ يَتَّصِرُ قَدْ لَفَّتْ رَأْسَهُ فِي الثَّوْبِ إِلَى الصُّبْحِ چون رسول خدا بمدينه هجرت نمود، علی لباس او را پوشید و در رختخواب او خوابید و مشرکین چون عادتشان این بود که رسول الله را دائماً اذیت می کردند لذا به علی عليه السلام که او را پیغمبر فرض کرده بودند دائماً سنگ پرتاب میکردند و علی از شدت درد بخود می پیچید و ملحفه بُرد را به سرش پیچیده خود را مخفی نموده بود تا صبح شد.

تا اینکه میگوید: قال ابن عباس انشدني امير المؤمنين شعراً قاله تلك الليلة.

وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَصَا  
رَسُولُ الْإِلَهِ خَافَ أَنْ يَمْكُرُوا بِهِ  
وَبَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا  
وَبِتُّ أُرَاعِيهِمْ وَمَا يَثْبُتُونَنِي  
وَمَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَبِالْحِجْرِ  
فَنَجَاهُ ذَوَالْقُلُوبِ الْعَلِيِّ مِنَ الْمَكْرِ  
مُوقًّا وَفِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَفِي سِتْرِ  
وَقَدْ وَطِئْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ

و نیز حسان بن ثابت در باره ليله المبيت گفته است، بنا بر نقل ابن جوزی:

مَنْ ذَا بَخَاتِمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعاً      وَ أَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ إِسْرَاراً  
 مَنْ كَانَ بَاتَ عَلَى فِرَاشِ مُحَمَّدٍ      وَ مُحَمَّدُ أَسْرَى يَوْمَ الْغَارِ  
 مَنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ سُمِّيَ مُؤْمِناً      فِي تِسْعِ آيَاتٍ ثَلَاثِينَ غَزَاراً

سپس ابن جوزی گوید: در این بیت اشاره کرده است بقول ابن عباس: **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَعَلَى رَسُولِهِ** **أَمِيرُهَا وَرَأْسُهَا** <sup>۱</sup> ابن عباس گوید: هیچ آیه ای در قرآن کریم نازل نشد، مگر آنکه علی امیر آن آیه و سردار آن آیه باشد.

و سید اسمعیل حِمیری گوید:.

وَسْرَى بِمَكَّةَ حِينَ بَاتَ مَبِيتَهُ      وَمَضَى بِرَوْعَةٍ خَائِفٍ مُتَرَقِّبٍ  
 خَيْرُ الْبَرِّيَّةِ هَارِباً مِنْ شَرِّهَا      بِاللَّيْلِ مُكْتَمِماً وَلَمْ يَسْتَضْحَبِ  
 بَاتُوا وَبَاتَ عَلَى الْفِرَاشِ مُلَفَّقاً      فَيَرُونَ أَنَّ مُحَمَّدًا لَمْ يَذْهَبِ <sup>۲</sup>

بهترین مردمان (محمد رسول الله) چون علی، در خوابگاه او خوابیده و بیتوته نمود، در سیاهی شب از مکه کوچ کرده و مانند شخص ترسناکی که هر لحظه انتظار دارد او را بگیرند، براه افتاد.

براه افتاد پیامبر در سیاهی شب، در حالیکه از بیم وقوع کشته شدن راه فرار درپش گرفت و خود را پنهان نموده و با خود رفیق و مصاحبی بر نداشت. کفار قریش شب را خوابیدند و علی در فراش رسول الله خوابید و چنان سر خود را در میان بُرد پیامبر پیچیده بود که کفار گمان کنند محمد نرفته است.

۱- تذکرة الخواص ص ۱۰

۲- دیوان حِمیری ص ۹۳ و از این صفحه تا ص ۱۰۰ در تعلیقه مطالب سودمندی را ذکر کرده است.

درس پنجم

منصب امامت از نبوت بالاتر است

## درس هفتم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صلی الله علی محمد و آله  
الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین  
من الآن الی قیام یوم الدین و لا حول و لا قوه  
الا بالله العلی العظیم.  
قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اٰیْمَةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا  
يُوقِنُونَ<sup>۱</sup>.

منصب امامت

بالا تر از نبوت

است

از آنها ائمه‌ای قرار دادیم که به امر ما هدایت میکنند، بعلمت  
آنکه آنان صبر کردند و قبلاً بآیات ما ایقان داشتند.

باید در این آیه مبارکه بحث نمود که مراد از امام چیست؟ و هدایت بامر خدا

کدامست؟ و تعلیل امامت به صبر و ایقان بآیات خدا چه ربطی به امامت دارد؟

برای توضیح معنی امام میگوئیم: که خداوند می فرماید:

وَ اِذِ ابْتَلٰى اِبْرٰهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا،  
قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ<sup>۲</sup>.

و یادآور وقتی را که خداوند، ابراهیم را با امتحاناتی آزمایش نمود، و او از عهده

آنها بخوبی بر آمده، آنها را تام و تمام بجای آورد؛ خداوند فرمود: حال من تو را بر  
مردم امام قرار دادم.

ابراهیم گفت: آیا امامت را در ذریه من نیز قراردادی؟ خداوند خطاب

۱- سوره سجده: ۳۲- آیه ۲۴

۲- سوره بقره آیه ۱۲۴

نمود: که عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

امامتی را که خدا به ابراهیم داد، در زمان پیری آن حضرت بود؛ چون طبق مدلول این آیه بعد از عهده برآمدن از امتحانات بود؛ و مهمترین امتحانات او داستان ذبح فرزندش اسمعیل است، و خداوند اسمعیل و اسحق را در سن پیری به آن حضرت داد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي سَمِيعُ  
الدُّعَاءِ!

حمد و ستایش اختصاص به خدا دارد، خدائی که در سنین پیری بمن اسمعیل و اسحق را بخشید، و بدرستی که پروردگار من درخواست و دعای بندگان را می شنود.

و چون هنگام اعطاء امامت به آن حضرت، او تقاضای امامت برای ذریه کرد پس این اعطاء و سؤال در حال وجود ذریه که در سنین پیری بوده است واقع شده است؛ و قبل از پدید آمدن ذریه با وجود یأس و نومیدی ابراهیم، این سؤال و تقاضا از نقطه نظر ظاهر بیجاست.

کسی که از اولاد آوردن بکلی مأیوس است معنی ندارد بگوید: آیا به ذریه من هم امامت را میدهی؟ او باید از این دعا رفع ید کند، یا لا اقل بگوید: إِنَّ رَزَقْتَنِي ذُرِّيَّةً؟ اگر بعد از این اراده ات تعلق گرفت و با وجود یأس من، اولادی بمن دادی آیا منصب امامت را در آنها قرار میدهی یا نه؟

دلیل آنکه ابراهیم از اولاد آوردن مأیوس بود آیات قرآن کریم است.

وَتَبَّتْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ، قَالَ أَبَشْرًا نُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تَبَشِّرُونَ؟ قَالُوا بَشْرًا كَبَّالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ!

ای پیغمبر آنها را از میهمانان بزرگوار ابراهیم خبر بده (فرشتگانی که چون برای عذاب قوم لوط میرفتند، از خیمه ابراهیم گذر نموده، و بعنوان میهمانی وارد خیمه شدند) در وقتیکه بر ابراهیم وارد شده و بر او سلام کردند (ابراهیم برای

۱- سوره ابراهیم: ۱۴- آیه ۴۱

۲- سوره حجر: ۱۵ آیه ۵۱-۵۵



آنان غذایی آورده و چون فرشته بودند نخوردند).

ابراهیم گفت: ما از شما ترسانیم!

گفتند نترس (ما به شما کاری ندارم و برای عذاب قوم لوط میرویم)، اینجا آمده ایم که تو را بطفل دانائی بشارت دهیم.

ابراهیم گفت: آیا بمن بشارت اولاد می دهید، در حالیکه پیری مراد بر گرفته،

مرا به چه بشارت می دهید؟

گفتند: ما تو را بحق بشارت می دهیم، و از مایوسان رحمت الهی مباش.

عیال ابراهیم، ساره نیز از آوردن اولاد مایوس بود.

وَأَمْرًا نُّهَ إِذْ قَائِمَةٌ فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَائِهِ إِسْحَقُ يَعْقُوبَ قَالَتْ  
يَا وَيْلَتَى أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْئٌ عَجِيبٌ قَالُوا أَعْجَبِينَ  
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ .

زوجه ابراهیم ایستاده (و سخن او را با فرشتگان می شنید) پس خندید، و ما

او را بشارت به اولادی بنام اسحق دادیم که در دنبال او یعقوب خواهد بود.

ساره گفت: ای وای بر من! آیا من میزایم، و بچه می آورم در حالیکه من

پیرزنی هستم، و این شوهر من است که به شیخوخت و پیری رسیده، این امری است

بسیار عجیب.

گفتند: ای ساره آیا تو از کار خدا در شگفت هستی؟ این رحمت خدا و

برکات او بر شما اهل بیت است، و او حمید و مجید است.

از این آیات، یأس حضرت ابراهیم از اولاد درس پیری بخوبی واضح

می شود؛ و بنابر این تقاضا و سئوالی که بر امامت ذرّیه در حال اعطاء منصب امامت

به او بوده است، در سنین پیری که خداوند به او اسمعیل و اسحق را داده بود، واقع

شده است.

بنابراین نتیجه این می شود که امامت ابراهیم بعد از نبوت او، و درس پیری

بوده است، یعنی امامت غیر از نبوت است؛ بلکه مقامی عالیترو والاتر از آنست.

روی این زمینه مراد از آیه اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا یعنی تو را مقتدائی قرار

می دهم که افراد بشر بتواقدا کنند، و از گفتار و کردار پیروی کنند.

پس امام کیست که مردم باید در کارهای خود و گفتار خود و سلوک خود، و بالاخره در افکار و عقائد و اخلاق و ملکات خود از او تبعیت کنند.

از همین جا بعضی از مفسرین به اشتباه افتاده و تصور کرده‌اند که مراد از امام در این آیه شریفه همان معنای نبوت است، چون مردم به پیغمبر اقتدا می‌کنند در دین خود؛ و شاهد آورده‌اند این آیه را.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ!

و این توهم بسیار بیجاست زیرا اولاً لفظ اماماً در قول خدا: اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا مفعول دوم جاعلک می‌باشد، و چون جاعل اسم فاعل است و اگر معنی ماضی داشته باشد عمل نمی‌کند و مفعول نمی‌گیرد مسلماً به معنی حال و استقبال است.

یعنی ای ابراهیم من از این بی‌بعد تو را امام قرار می‌دهم و چون ابراهیم در حال این خطاب منصب نبوت را داشته است مسلماً امامت غیر از نبوت است.

به علاوه خود همین خطاب که من تو را امام قرار می‌دهم، وحی آسمانی بوده و بدون منصب نبوت صورت نمی‌گیرد، و بنابر این حضرت ابراهیم قبل از منصب امامت پیغمبر بوده است و امامت در اینجا به معنی نبوت نخواهد بود.

و ثانیاً، گفتیم که این منصب امامت بعد از امتحانات ابراهیم و از جمله ذبح فرزندش اسمعیل در سنین پیری بوده است، و مسلماً قبل از آن وقت ابراهیم پیغمبر بوده؛ چون قبل از اولاد آوردنش که ملائکه در حال عبور برای هلاکت قوم لوط در پیش او حاضر شدند نبی مرسل بوده است؛ و نتیجه این می‌شود که امامتش بعد از درجه نبوت بوده است.

علت اشتباه اینگونه از مفسرین، کثرت دوران لفظ امام است در غیر موارد صحیح به تسامحات عرفیه، بطوریکه تصور کرده‌اند هر کس جنبه ریاست و نفوقی داشته باشد میتوان او را امام گفت؛ و چون پیغمبر مطاع است و تفوق دارد لذا تعبیر از او به امام شده است.

لذا بعضی امام را در این آیه مبارکه به نبی، و بعضی به رسول، و بعضی به مطاع، و برخی بوصی و خلیفه، و رئیس و قائد، تفسیر و تعبیر نموده‌اند و هیچیک از آنان صحیح نیست؛ چون معنی نبی از نبأ است و نبأ به معنی خبر است.

نبی کسی است که خدا از درونش به او خبر میدهد و این غیر معنی امام است؛ همچنین رسول کسی است که مأموریت برای تبلیغ دارد و لازمه آن این نیست که مردم او را مقتدا بدانند و در ظاهر و باطن از او پیروی کنند و کلام او را بشنوند و عمل کنند و بنابراین معنی رسول نیز غیر معنی امام است. اما مُطَاع یعنی انسان به حیثی بوده باشد که مردم مطیع او باشند. این لازمه نبوت و رسالت است و غیر معنی امامت. و اما خلیفه و وصی معنای نیابت دارند نه امامت و رئیس نیز کسی را گویند که مصدر حکم باشد و لازمه او مطاع بودن اوست و هیچیک از اینها معنی امام نیست. امام از ماده آم یؤم و همانطور که ذکر شد، مقتدا بودن است و امام مطلق کسی است که در تمام شئون از سکون و حرکت، خواب و بیداری، ظاهر و باطن، گفتار و کردار، عمل و اخلاق، عقیده و ملکات، همه و همه مردم باید از او پیروی نموده، و نگاه به او کرده، طبق آثار او از او تبعیت کنند.

و لذا می بینیم در این آیه مبارکه این معنی برای امام بسیار بجا و پسندیده است، که خدا به ابراهیم بگوید: (پس از آنکه به مقام نبوت و رسالت یعنی به مقام تلقی وحی آسمانی و ابلاغ آن به افراد انسان رسیده است) حال من تو را مقتدا قرار دادم که از هر جهت باید از شئون تو پیروی کنند.

ولی هر یک از آن معانی مذکور را به جای امام بگذاریم معنی درست نمی شود: صحیح نیست بگوئیم (بعد از دارا بودن مقام نبوت و رسالت) انی جاعلک نبیاً اورسولاً او خلیفهً او وصیاً اوریسأً.

و نیز باید دانست که تخالف معنی امام با معانی این الفاظ، مجرد عنایت لفظیه و اعتبارات کلامیه نیست، بلکه اختلاف در حقائق معانی آنهاست، در معنی امام حقیقتی است که هیچ یک از معانی آن الفاظ دارای آن حقیقت نیست. حال این مطلب که روشن شد برویم در تفسیر آیه مبارکه مطلع سخن.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَفْرَانَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ

در اینجا ملاحظه می شود که با ائمه یک صفتی را ملازم قرار داده است و آن هدایت به امر الله است کما آنکه در آیه دیگر این نکته مشهود است در قصه حضرت ابراهیم فرماید:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً

يَهْدُونَ بِأَفْرَانَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَاءَ الزَّكَاةَ وَكَانُوا لَنَا

## عابدین<sup>۱</sup>

در اینجا نیز ملاحظه می‌شود که با ائمه یک صفت ملازم ذکر فرموده است، و یابه عبارت دیگر جمله «یهدون به امرنا» مانند جمله تفسیری است برای «ائمه»، پس در امامت باید اولاً عنوان هدایت باشد، ثانیاً این هدایت بامرالله بوده باشد یعنی امام کسی است که به امر خدا مردم را هدایت کند، و مراد از امر خدا همان است که حقیقتش را در آیه:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فُسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ<sup>۲</sup> بیان کرده است.

این است و غیر از این نیست که امر خدا آنست که زمانیکه اراده کند چیزی را، به او می‌گوید هست شو، پس هست می‌شود، پس منزّه است و مقدّس، آن خدائی که ملکوت هر موجودی در دست اوست و بازگشت مردم به سوی او. و نیز در آیه: وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ<sup>۳</sup> و نیست امر ما مگر یکی، مانند چشم برهم گذاردن، بیان کرده است.

از این آیات اولاً استفاده می‌شود که امر خدا تعدد ندارد، یکی است؛ و علاوه زمانی و مکانی نیست؛ و ثانیاً امر او همان اراده اوست که به مجرد اراده؛ موجود لباس هستی و وجود برتن میکند و آن همان ملکوت هر موجود است. چون خدا بخواهد موجودی را ایجاد کند بامر خود، که همان ملکوت آن موجود است، آن را بوجود می‌آورد، و معلوم است که امر همان جنبه ثبات است در مقابل خلق که جنبه تغییر و زوال و کون و فساد است.

## أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَفْرُتَابَرَكَّ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛

بنابراین موجودات دو وجه دارند: یک وجه خلقی که همان تغییر و فساد و تدریج و حرکت در آنها مشهود است و یک وجه امری که در آن ثبوت و عدم تغییر خواهد بود. آن جنبه امری را که ملکوت گویند، حقیقت و واقعیت موجودات است، که این جنبه خلقی باوقائم است و با تغییرات و تبدیلاتی که در این جنبه مشهود

۱- سوره انباء ۲۱- آیه ۷۳

۲- سوره یس: ۳۶- آیه ۸۳

۳- سوره قمر: ۵۴- آیه ۵۰

۴- سوره اعراف: ۷- آیه ۵۴

است آن جنبه تغییر و تبدیل پیدا نمی کند.

بنابراین ائمه که هدایت به امرالله میکنند، یعنی با ملکوت  
 هدایت موجودات  
 موجودات سر و کار داشته، و هر موجودی را از جنبه امری اونه  
 تنها از از جنبه خلقی او، بسوی خدا هدایت میکنند؛ و به کمال  
 به دست امام  
 خدا می‌رسانند.  
 است

قلب موجودات در دست امام است، و از نقطه نظر سیطره و احاطه بر قلب،  
 آنان را بسوی خدا هدایت میکند.

پس امام که مردم را بخدا هدایت میکند، به امر ملکوتی که همیشه با آن  
 موجود و ملازم است هدایت میکند؛ و این در حقیقت ولایتی است به حسب باطن در  
 ارواح و قلوب موجودات نظیر ولایتی که هر یک از افراد بشر از راه باطن و قلبش  
 نسبت به اعمال خود دارد؛ این است معنی امام.

و اما در آیه شریفه علت موهبت این منصب را اینطور بیان کرده است: لَمَّا

**صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ<sup>۱</sup>**

یکی صبر است در راه خدا، و منظور از صبر، استقامت و ایستادگی است در  
 تمام امتحانات و ابتلائاتی که بنده در راه عبودیت و وصول بمراد برای او پیش می‌آید،  
 و دیگر آنکه قبل از آن به مرحله یقین رسیده باشند.

در آیاتی از قرآن مجید، می بینیم که علامت یقین را کشف حجب ملکوتیه  
 معرفی می نماید، صاحب یقین کسی است که حقائق موجودات و ملکوت آنان را  
 ادراک کند، و محبوب کسی است که پرده روی قلب او گرفته و او را از مشاهده  
 انوار ملکوتیه باز دارد مانند آیه:

**وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۲</sup>**

و اینطور ما به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم و برای آنکه از  
 صاحبان یقین بوده باشد.

این آیه می رساند که نشان دادن ملکوت آسمان و زمین مقدمه افاضه یقین بر

قلب ابراهیم بوده است

و روی این زمینه یقین از مشاهده انوار ملکوتیه جدا نخواهد بود.

۱- سوره سجده: ۳۲- آیه ۲۴

۲- سوره انعام: ۶- آیه ۷۵

و مانند آیه **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ**<sup>۱</sup>

نه چنین است، اگر شما میدانستید مانند علم و دانستن صاحبان یقین، در اینصورت حتماً دوزخ را میدیدید، و حقیقت جهنم را که ملکوت افعال زشت، و معاصی الهی و نفس اماره است مشاهده می نمودید.

و مانند آیه **كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أذْرِيكَ مَا عَلَيُونَ كِتَابَ**

**مَرْفُوعٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ**<sup>۲</sup>

نه چنین است، به درستیکه نامه عمل و حقائق کردار افراد پاک و صالح العمل در مکان مرتفع و عالی قرار دارد، و آن علیون است. می دانی علیون چیست؟ عالمی است ملکوتی که آن عبارت است از ثبوت و ضبط اعمال صالحه، و آن در حضور و شهود مقربین درگاه خدا است.

از این آیات استفاده می شود که مقربون که همان صاحبان یقینند، افرادی هستند که به ملکوت و حقائق عالم پیوسته، و قلبشان از جنبه مشاهده خلقی عبور نموده است، آنها از خدا محبوب نیستند، و حجاب قلبی که عبارت است از جهل و معصیت و شک و نفاق در آنها نیست، آنها صاحبان یقینند که علیون و حقائق ملکوتیه ابرار و اخیار را می بینند؛ کما آنکه حقائق ملکوتیه اشرار و اهل معاصی را که عبارت از جحیم است نیز مشاهده می کنند.

بنابراین امام که هدایت به امر ملکوتی می کند، حتماً باید دارای مقام یقین باشد، و عالم ملکوت براو منکشف بوده باشد، و متحقق به کلمات الله بوده باشد، و چون ذکر شد که ملکوت همان وجهه باطنی موجودات است پس این آیه شریفه:

**وَجَعَلْنَاهُمْ آئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**<sup>۳</sup> به خوبی می رساند که هر چه راجع به امر

هدایت است، که عبارت از قلوب و اعمال بوده باشد باطن و حقیقت او در دست امام است؛ و وجهه ملکوتی و امری آن حاضر در مشهد امام بوده، لحظه ای از او غائب نخواهد بود.

۱- سوره تکوین: ۱۰۲- آیه ۶

۲- سوره مطففین: ۸۳- آیه ۲۱

۳- سوره انبیاء: ۲۱- آیه ۷۳

تحقق امیرالمؤمنین  
به مقام  
امامت و ولایت  
می کند،  
دلالیت بر این درجه برای حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ  
القابی که حضرت رسول الله به امیرالمؤمنین داده اند مجموعاً  
قندوزی روایت کند که آن حضرت فرمودند: یا عَلِيُّ

أَنْتَ تُبْرِئُ ذِمَّتِي وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلِيُّ أَقْتِي<sup>۱</sup>

ای علی تو هستی که ذمه مرا ابراء میکنی، و جانشین من برامت من هستی! باید دانست که مقصود از ابراء ذمه این نیست که علی امیرالمؤمنین من باب مثال چند درهم قرض رسول الله را پردازد، بلکه منظور آنست که عهدهی که با خدا بسته ام که اداء رسالت کنم و حق را به مردم برسانم، و آنها را به سوی خدا هدایت کنم، ای علی! تو هستی که این دین را ادا میکنی، و برای انجام این منظور کمر بسته ای! و به واسطه نفس قدسیه خود با قلوب و ارواح بنی آدم از باطن، و با زبانها و افعال آنها در ظاهر سر و کاری داری!

و نظیر همین معنی است روایاتی که دلالت میکند که یا عَلِيُّ أَنْتَ تَقْضِي ذِمَّتِي، تو هستی که دین مرا ادا میکنی، و این دسته از روایات نیز بسیار است. ابن جوزی با اسناد خود از احمد بن حنبل با اسناد متصل از انس روایت میکند که: ما به سلمان فارسی گفتیم: از رسول خدا سؤال کن: که وصی او کیست؟

فَسَأَلَ سَلْمَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَقَالَ: مَنْ كَانَ وَصِيَّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ؟ فَقَالَ يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ قَالَ: إِنَّ وَصِيَّتِي وَوَارِثِي وَمُنْجِرُ وَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ،

سلمان از رسول الله سؤال نمود، حضرت فرمودند: وصی موسی بن عمران که بود؟ سلمان گفت: یوشع بن نون بود، حضرت فرمود: به درستی که وصی من، و وارث من، و وفا کننده به سرعت به وعده من، علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است. سپس گوید: اگر گفته شود که حدیث وصیت را ضعیف شمرده اند، گوئیم: آن حدیثی را که ضعیف شمرده اند در سلسله سند او اسمعیل بن زیاده است، که دارقطنی درباره او سخن گفته، و علت گفتگو درباره او این است که بعد از آنکه

گفته و منجز و عدی نیز گفته است: وَهُوَ خَيْرٌ مِنْ أَنْتَرِكُ بَعْدِي، علی بهترین فردیست که من در میان شما می گذارم، و بهترین افراد بشر بعد از من است؛ بدین جهت حدیث او را ضعیف شمرده اند.

اما حدیثی که من از احمد بن حنبل روایت کردم، در اسنادش ابن زیاد نیست، و نیز آن زیاد در ذیل آن وجود ندارد، این یک حدیث مستقلی است، و آن حدیث مستقل دیگری.<sup>۱</sup>

ولایت امیرالمؤمنین

ابونعیم حافظ اصفهانی و شیخ السلام حموی از انس روایت کنند که گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَنَسُ! أَسْكَبَ لِي وَضُوءًا، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ،

ثُمَّ قَالَ: يَا أَنَسُ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ، وَخَاتَمُ الْوَصِيِّينَ.

قَالَ أَنَسُ قُلْتُ: أَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكُتْمَتُهُ، إِذْ جَاءَ عَلِيًّا، فَقَالَ: مَنْ هَذَا يَا أَنَسُ؟

فَقُلْتُ عَلِيًّا، فَقَامَ مُسْتَبْشِرًا فَاغْتَتَقَهُ، ثُمَّ جَعَلَ يَمَسُحُ عِرْقَ وَجْهِهِ بِوَجْهِهِ، وَيَمَسُحُ عِرْقَ عَلِيٍّ بِوَجْهِهِ،

قَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدَرْتُ أَيُّكَ صَنَعْتَ شَيْئًا مَا صَنَعْتَ بِي مِنْ قَبْلُ

قَالَ: وَمَا يَمْنَعُنِي وَأَنْتَ تُؤَدِي عَنِّي، وَتَسْمِعُهُمْ صَوْتِي، وَتُبَيِّنُ لَهُمْ مَا

اِخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي<sup>۲</sup>

انس می گوید رسول الله به من فرمود: آب وضوئی برای من مهیا کن! سپس برخاست و دو رکعت نماز گذارد،

۱- «تذكرة الخواص» صفحه ۲۶

۲- «حنية الأولياء» ج ۱ صفحه ۶۳ و «فوائد السمرطين» و «مطالب السؤل» صفحه ۲۱ عن الحافظ ابی نعیم فی حلیته و نیز در «غایة الامراء» صفحه ۱۶ آورده است، ولیکن در صفحه ۱۸ از ابن شاذان از طریق عامه با اسناد خود از انس نقل می کند با اختلاف عبارتی و در ذیلش می گوید که حضرت فرمودند: انت میئی تؤدی عنی، و تؤدی دینی، و تبلیغ رسالاتی، فقال علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ: اما انت تبلیغ الرساله قال: بلی ولكن تعلم الناس من بعدی تاویل القرآن مالا یعلمون و تُخبرهم بذلك. و ما مفصلا از این حدیث در جلد دوم «امام شناسی» بحث خواهی کرد.



سپس فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در بر تو وارد می شود، امیر و سالار مؤمنین و آقا و مولای مسلمین، و پیشوای شرفاء و تابنده چهره های بهشت که در غرفات آمنه پروردگار جای دارند، و خاتم اوصیاء من خواهد بود.

من با خود گفتم: بار پروردگار! او رامردی از انصار قرار داده، و این دعا را از رسول الله مخفی داشتم، که ناگهان علی وارد شد، حضرت فرمود: ای انس کیست؟ عرض کردم علی است، حضرت با شادمانی ای هر چه تمامتر برخاست، و دست بگردن او انداخت، و صورت به صورت او میسود، و عرق صورت خود را به صورت او مسح می نمود، و عرق علی را با صورت خود مسح می نمود.

علی می گوید: یا رسول الله! امروز کاری دیدم که با من کردی، که تا به حال چنین ننموده بودی؟

حضرت فرمود: چه باز می دارد مرا از این گونه رفتار درباره تو؟ توهستی که دین مرا ادا کنی، و صدای مرا به جهانیان برسانی، و در اختلافاتی که بعد از من بوجود آید، حق را برای آنان آشکارا گردانی.

ابونعیم حافظ با سند خود از ابو بزره اسلمی روایت کند که قال رسول الله:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَهْدَ إِلَىٰ عَهْدٍ فِي عَلِيٍّ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيِّنْهُ لِي.

فَقَالَ: اِسْمَعْ! إِنَّ عَلِيًّا رَايَهُ الْهُدَىٰ، وَ إِمَامُ أَوْلِيَائِي، وَ نُوْرٌ مِّنْ أَطَاعَنِي، وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ، مَن أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي، وَ مَن أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي، فَ بَشِّرْهُ بِذَلِكَ، فَجَاءَ عَلِيٌّ فَ بَشَّرْتُهُ بِذَلِكَ،

فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ، وَ فِي قَبْضَتِهِ، فَإِن يُعَذِّبْنِي فَبِدُنْبِي، فَإِن يُتِمُّ الدِّيَّ بَشَّرْتَنِي بِهِ، فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِي .

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ أَجَلِي قَلْبُهُ، وَ اجْعَلْ رَبِيعَهُ الْإِيمَانَ،

فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: قَدْ فَعَلْتُ بِهِ ذَلِكَ، ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَىٰ أَنَّهُ

سَيُخْضَعُ بِالْبَلَاءِ .

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ! إِنَّهُ أَخِي وَ صَاحِبِي،

فَقَالَ تَعَالَى: إِنَّهُ شَيْئٌ قَدْ سَبَقَ، إِنَّهُ مُبْتَلَى وَمُبْتَلَى بِهِ<sup>۱</sup>

حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: خداوند تعالی درباره علی با من عهدی نموده است: علی پرچم هدایت، و امام اولیاء من، و نور کسانی که مرا اطاعت کنند خواهد بود،

و اوست کلمة الهیة ای که من اورا ملازم تقوی و متقین قرار دادم<sup>۲</sup>، کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته، و کسی که او را مبعوض دارد مرا مبعوض داشته است ای پیغمبر! تو علی را به این عهدهای من بشارت ده! علی آمد و من او را به بدینها بشارت دادم.

گفت ای رسول خدا! من بنده و عبد خدا هستم، پس اگر مرا عذاب کند در اثر گناه و مخالفتی است که از من سرزده است، و اگر این عهدی را که به من بشارت داده است بر من تمام کند، باز هم او صاحب ولایت است و صاحب اختیار و اولی به من است.

حضرت رسول الله ﷺ عرض کردند: بار پروردگارا! قلب او را روشن گردان و او را ربیع و بهار ایمان قرار بده!  
خداوند تبارک و تعالی خطاب کرد: که دعایت را مستجاب نمودم، و او را چنین گردانیدم،

سپس خطاب فرمود: من بلای شدید و امتحانات قوی را براو اختصاص داده ام!

عرض کردم: بار پروردگارا! آخر او برادر من و جانشین من است، خدای تعالی فرمود این قضائست که گذشته و حتماً باید واقع شود، علی با ابتلائات شدید مواجه خواهد شد و مردم نیز بواسطه چنین امامی در ابتلا و در امتحان خواهند افتاد.

و قندوزی حنفی از کتاب «مناقب» موفق بن احمد خوارزمی و  
حموینی با اسناد خود از ابی عثمان نهدی از امیرالمؤمنین علی  
بن ابیطالب رضی الله عنه روایت کند:

مکر فریض  
با  
امیرالمؤمنین

قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ،

۱- «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۶ و فی «مطالب السؤل» ص ۲۱ از حلیة الاولیاء بعین همان الفاظ نقل کرده مگر اینکه در مطالب السؤل گفته: انه سیخسه من البلاء شیئی لم یخص به احداً من اصحابی ... الخ

۲- و این اشاره است به آیه کریمه در سوره فتح: (وَلِزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا)

فَاتَيْنَا عَلَىٰ حَدِيقَةٍ فَاَعْتَقَنِي وَاجْهَشَ بَاكِئًا فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟  
فَقَالَ: أَبْكِي لِضَعْفَانٍ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبَدُونَهَا لَكَ إِلَّا بَعْدِي!

فَقُلْتُ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟

فَقَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ!

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرماید: من با پیغمبر خدا راه می رفتیم، تا در باغی داخل شدیم، حضرت یکباره مرا در آغوش گرفت، و شروع کرد به گریه کردن. من عرض کردم: علت گریه شما چیست؟ فرمود: گریه کردم بر کینه‌ها و حقد هائیکه در سینه‌های جماعتی است از تو، و ظاهر نمی کنند آنها را بر تو مگر بعد از رحلت من!

من عرض کردم یا رسول الله! آیا در آنوقت دین من سالم خواهد بود؟ (یعنی به هوای نفس مبتلی نمی شوم، و در اثر انتقام از آنها میل نفس و ریاست را بر میل خدا ترجیح نمی دهم، و بر همین رویه و صراط مستقیم خواهد بود؟) فرمود: بلی، در آن هنگام در سلامت دین خواهی بود.

و نیز اشعاری از آن حضرت روایت کرده است، قال وفي ديوانه كرم الله وجهه:

تِلْكُمْ فَرِيْشٌ تَمَّانِي لِيَتَّقُنِي      فَلَا وَرَبِّكَ مَا بَزَوْا وَلَا ظَفَرُوا  
إِمَّا بَقِيْتُ فَإِنِّي لَسْتُ مُتَّخِذًا      أَهْلًا وَلَا شِيعَةً فِي الدِّينِ إِذْ فَجَرُوا  
قَدْ بَايَعُونِي فَلَمْ يُوَفُوا بِبَيْعَتِهِمْ      وَمَا كَرُونِي فِي الْأَعْدَاءِ إِذْ مَكَّرُوا<sup>۱</sup>

حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در دیوان شعری که منسوب به آن حضرت است چنین سروده اند:

این جماعت قریش بودند که آرزو داشتند مرا بکشند؛ سوگند به پروردگارتو که ابداً آنها چنین غلبه‌ای نمودند و چنین ظفری بدست نیاوردند. اگر در من حیاتی باشد و از این پس بقائی داشته باشم، من آن مردی نیستم که برای خود در دین خدا، از این مردم فاجر گروه و دسته‌ای قرار دهم و شیعه و

۱- «(بنابيع المودة)» صفحه ۱۳۴

۱- «(بنابيع المودة)» صفحه ۱۳۵

پیروانی بسازم.

آنها با من بیعت کردند ولی وفا به عهد و بیعت خود ننمودند، و در هنگامی که دشمنان با من مکر و خدعه می‌کردند، آنان نیز با دشمنان همدست و همداستان شده و با من از در مکر و خدیعت درآمدند.

دس هشتم

ولایت تکوینی امام به اذن خدا بر نفوس سعد او اشیاء

## درس هشتم بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين ولعنة الله علی  
اعدائهم اجمعين من الآن الی قیام یوم الدین ولا حول ولا  
قوة الا بالله العلیّ العظیم.  
قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ، فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاولئك يَقْرؤُنَ  
كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ قَتِيلًا وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمَى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَى وَاَضَلُّ  
سَبِيلًا<sup>۱</sup>

هر موجودی از موجودات خارجی، حتی افعال انسان دو جنبه دارد، یک  
جنبه ظاهر که مشهود و محسوس است و آنرا جنبه خلقی و ملکی گویند، و یک جنبه  
باطن که مشهود و محسوس نیست و آنرا جنبه امری و ملکوتی نامند.  
جنبه ملکوتی و امری، جنبه ایست که به وسیله آن جنبه ملکی و خلقی پیدا  
می شود، مانند اراده انسان که به وسیله آن افعال را در خارج انجام می دهدیم.

امام کسی است که بتواند بنی آدم را از جنبه ملکوتی به سوی خدا هدایت  
کند، و آن هدایت به امر است که زمانی و مکانی نیست، آیه شریفه: **وَجَعَلْنَاهُمْ  
اٰثِمَةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا**<sup>۲</sup> این افراد را معرفی می نماید.

این آیه می رساند که آنچه را که امر هدایت به آن مربوط است که عبارت از  
قلب و عمل باشد، باطن و حقیقت آن بدست امام است و آن باطن و حقیقت که جنبه  
امری آنست همیشه در نزد امام حاضر بوده و غائب نخواهد بود.

۱- سورة اسراء: ۱۷- آیه ۷۱- ۷۶

۲- سورة انبياء: ۲۱- آیه ۷۳

و لازمه این مقام اطلاع براسرار ملکوت است که یقین از لوازم آن خواهد بود بنابراین مقام امامت از نبوت اشرف است.

در «کافی» از حضرت صادق ع وارد است که: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَحَلَّ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا، وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا، وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا،**

مقام امامت  
اشرف از  
نبوت است

**فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا. قَالَ: فَمِنْ عِظْمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: وَمَنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ لَا تَبْنَاءُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ قَالَ: لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامَ التَّقِيِّ<sup>۱</sup>.**

چون معنی نبوت اتصال قلب به عالم ملکوت و تلقی وحی از جبرئیل است، در رسول این معنی قویتر و رؤیت ملائکه و فرشتگان وحی هم خواهد بود، ولی در عین حال ممکنست که هیچکدام از آنها سیطره بر ملکوت بنی آدم نداشته باشند، تا بتوانند با آن، دلها را به مطلوب برسانند؛ ولی در امام به سبب این سیطره و احاطه بر قلوب، آنها را به کمال و مقام واقعی خود سیر می دهند.

مقام انبیاء و مؤمنین و علماء، فقط مقام ارشاد و تبلیغ و ارائه طریق است و بس.

**قال الله تعالى: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَلِّغَ قَوْمَهُ لِيُتَّقِيَ اللَّهَ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ<sup>۲</sup>**

این آیه حیطة مأموریت آنها را بیان می کند، که مجرد بیان نمودن و ارائه طریق کردن است، و اما اضلال و هدایت به دست خداست، و آنها را از آن بهره ای نیست؛ به خلاف امام که او به اذن خدا خودش هدایت می کند.

در این باره همچنین میفرماید: **وَقَالَ الْوَلِيُّ آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ<sup>۳</sup>**

مؤمن آل فرعون گفت: فقط از من پیروی کنید تا من طرق رشاد را بشما

۱- «اصول کافی» جلد ۱ ص ۱۷۵

۲- سوره ابراهیم: ۱۴- آیه ۴

۳- سوره مؤمن: ۴۰- آیه ۴۱

بنمایانم، و نشان دهم؛

و نیز فرمود: قَلُولًا نَفَرٍ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ<sup>۱</sup>

چرا از هر جمعیت و فرقه‌ای، دسته‌ای از آنان کوچ نمی‌کنند و برای تعلم احکام و معالم دین به مراکز علم نمی‌روند، تا از معارف الهیه و احکام و معالم دین خبیر و دانا شده، و در حین مراجعت به قوم و قبیله خود آنها را از عواقب وخیم گناه و انحراف برحذر دارند.

باری اینها همه ارائه طریق است نه منصب امامت.

بنابراین، گفتار و اقوال فقها فقط از باب نقل روایت و بیان

معنای

حکم است نه از جهت حجیت رأی و فعل و قول؛ و غلط است

امام

که کسی به آنها امام بگوید؛ امام آنست که بواسطه وصول به

مقام یقین، و کشف ملکوت، هیمنه بر عالم امر پیدا نمود، و باطن افعال بر او مشهود گردد، و بتواند با سیطره بر باطن، قلوب را به مقاصد و غایات رهبری کند.

امر، همان اذن است که به وسیله آن از انبیاء بزرگ معجزه سر میزند، مرده

زنده کرده‌اند، و کارهای خارق العاده انجام داده‌اند.

حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود:

إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بَآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ إِنِّي آخَلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنُ لِلَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَتَّبِعُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَاتَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>

من برای شما از خدا، نشانه و علامتی بر پیغمبری خود آورده‌ام: من از گل

برای شما پرنده‌ای می‌سازم سپس در او میدم به اذن خدا، به پرواز درمی‌آید؛ و من

کور مادرزاد را شفا میدهم، و مرض پستی را شفا می‌دهم، و مردگان را زنده مینمایم

به اذن خدا، و از آنچه خورده‌اید و در خانه‌های خود ذخیره نموده‌اید بشما خبر

می‌دهم؛ اگر حاضر برای ایمان آوردن شوید، در این کارهاییکه میکنم نشانه و

۱- سوره توبه: ۹- آیه ۱۲۳

۲- سوره آل عمران: ۳ آیه ۴۹- ۵۰



علامتی است از صدق دعوی من.

در این آیه خوارق عادت را نسبت به عیسی بن مریم منوط به اذن خدا دانسته است و چون اذن خدا، اجازه و امر اعتباری و ترخیص خارج از ملکوت نیست، بنابراین به عیسی بن مریم قوه تصرف در امر ملکوت داده شده است که با اراده ملکوتیه خود در ملکوت اشیاء تصرف نموده، و ماهیت را تبدیل و تغییر دهد، مرده را زنده کند، و مرض پسی و کوری را شفا بخشد، بدون اسباب و اعداد مقدمات در خارج.

در ائمه علیهم السلام حتماً باید این نیرو باشد تا از نقطه نظر ظاهر و باطن مقتدای بشر بوده، و همه را به کمال تکوین و تشریح خود سوق دهند.

در امام باید  
قوه ملکوتیه در  
امور باشد

ائمه نه تنها افراد خوب را هدایت نموده و به کمال خود میرسانند، افراد شقی و بدبخت و زشت کردار را نیز هدایت نموده و به کمال خودشان میرسانند.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينًا فَاُولَئِكَ يَفْرَحُونَ  
كِتَابُهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَبَيِّنًا وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَصْلُ  
سَيِّئًا<sup>۱</sup>

روزی خواهد آمد که ما تمام افراد بشر را به توسط امامهای خودشان خواهیم خواند؛ کسانی که نامه عمل بدست راست آنان داده شود، کتاب و نامه عمل خود را میخوانند، و می دانند که باندازه آن خط کوچک که روی درز و شق هسته خرما قرار دارد، به آنها ظلم ننموده ایم؛ و اما کسانی که در این دنیا چشم دل خود را کور نموده اند آنان در آخرت کور و راه آنان گم خواهد بود.

این آیه اولاً می رساند که: تمام افراد مردم در هر زمان و مکان دارای امام هستند، زیرا که بنحو اطلاق و عموم می فرماید: تمام افراد بشر را توسط امامشان به قیامت وارد خواهیم ساخت، پس در هر زمان و مکان امامی است که او مرتبی اُمت خود بوده و اشقیاء و سعدا، بسبب او داخل در بهشت و دوزخ می شوند، یک دسته از اُمت اصحاب یمینند، یعنی اهل سعادت، و دسته ای دیگر کور که اهل شقاوتند، مراد از این دسته همان اصحاب شمالند که در بعضی از آیات قرآن بدان تصریح شده

است.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا<sup>۱</sup>

و کسانی که نامه عمل بدست راست آنان داده شود از آنان بزودی حساب کشیده خواهد شد بسیار آسان.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا<sup>۲</sup>

و کسانی که نامه عمل از پشت سر به آنها داده خواهد شد آنان بدنبال هلاکت و بوار خواهند رفت.

این دو دسته همان اصحاب یمین و شمالند که در هر قومی موجود بوده و بتوسط امامشان بدین مراحل خواهند رسید، پس مراد از این دو دسته تمام افراد امت بدون امام خواهد بود.

و اما اگر بخواهیم افراد بشر را چنان تقسیم کنیم که امام نیز داخل آنها باشد باید به تقریب دیگر مردم را سه دسته نمود یک دسته مقربون، و دسته دوم اهل سعادت، و اصحاب یمین، دسته سوم اهل شقاوت و اصحاب شمال،

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ<sup>۳</sup>

و اصحاب یمین چقدر بزرگ و پراهمیتند اصحاب یمین .

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ<sup>۴</sup> و اصحاب شمال، چقدر

بدبخت و سیه روزند اصحاب شمال؛

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ<sup>۵</sup>

و آن کسانی که در سیر به سوی خدا از همه سبقت گرفته اند، آنان مقربین درگاه الهی هستند، از حساب و کتاب و عرض و سؤال و میزان و صراط و دوزخ گذشته، از مقربین خدا گشته و در حرم امن و امان الهی سکنی گزیده اند.

فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ<sup>۶</sup>

آنان در دنیا این عقبات را طی کرده، و در وقتی که افراد بشر سرگرم

۱- سوره انشقاق: ۸۴- آیه ۷-۸

۲- سوره انشقاق: ۸۴- آیه ۱۰-۱۱

۳ و ۴- سوره واقعه: ۵۷- آیه ۲۸

۵- سوره واقعه: ۷۵- آیه ۸-۱۲

۶- سوره قمر: ۵۴- آیه ۵۵

مشتهیات نفسانی بوده اند مشغول تصفیه حساب بوده، و با سِرّ و اندرون خود با خدا راز و نیازی داشته اند؛ و ائمه علیهم السلام مسلماً از این طبقه خواهند بود.

اما اصحاب یمین، خوبانند که افعال آنان طبق منطق عقل و دستور امام بوده، از راستی و صدق و امانت و عبادت و کسب و کارهای خیر تجاوز ننموده اند، لذا آنان اهل بهشت و نامه عمل از طرف راست که کنایه از طرف سعادت و فوز و نجات است به آنها داده خواهد شد، ولیکن چون هنوز به حجابهای قلبی محجوب بوده و نتوانسته اند یکسره غیرخدا را فراموش کنند، و پا برعالم باطل و زینتهای دلفریب دنیا بزنند، باید محاسبه شوند و آنان را در مقام و محلّ مقررین منزل و مقامی نیست.

اما اصحاب شمال، همان افرادی هستند که دستور عقل و انبیاء را بکار نبسته، و برعلیه خود قیام نموده، و از ستم به خویش خودداری نکرده اند، آنها اهل فسق و فجور و خیانت و کذب و جنایت هستند، که البته نامه عمل از طرف دست چپ که کنایه از ناحیه شقاوت و ظلمت و دوزخ است به آنها داده می شود، چون ظهور و بروز این خیرات و برکات در مؤمنین و این فجور و خیانتها در فاسقین به علت ظهور ولایت امام بوده است، بنابراین همه افراد امت بوسیله امامشان به بهشت یا دوزخ می روند.

لذا در روایات بسیاری وارد است که **عَلَى قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ**

علی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

این روایات نه تنها از طریق اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین وارد شده است، بلکه از طریق عامّه نیز روایاتی در این باره روایت شده است.

ما برای این روایات سه معنی می کنیم که آنها نیز مترتب بر یکدیگر می باشند. یعنی در سه مرحله متفاوت از نقطه نظر ظهور و خفا آنها را تفسیر می نمائیم:

اول: از نقطه نظر عمل، و آن اینکه امیرالمؤمنین که از طرف خدا دارای مقام ولایت و امامت بوده، فعل و گفتارش حجّت است یعنی افراد مسلمان بلکه تمام افراد بشر، باید در تمام شئون حیاتی خود به آن حضرت اقتدا کنند.

معنای روایات  
وارده براینکه علیّ  
قسم الجنة والنار

بنابراین هر کس از آن حضرت پیروی کند مسلماً اهل صدق، و صفا، و عبادت، و تسلیم، و جهاد، وجود، و ایثار خواهد بود؛ و معلوم است که چنین شخصی اهل بهشت است؛ چون بهشت ظهور افعال و ملکات نیک در عوالم دیگر است؛ و هر کس دعوت آن حضرت را رد کند و اقتدا بسیره آن حضرت ننماید دروغ، و خیانت، و کم فروشی، و رباخواری، و زیاده طلبی، و شهوت پرستی، و نفع طلبی، و هوا خواهی، و اعراض از ذکر خدا را دنبال کند مسلماً اهل دوزخ است؛ چون دوزخ نیز ظهور ملکات و افعال زشت در آن عوالم است؛ و آنچه موجب تفریق و جدائی این دو دسته از هم گردیده است امر و نهی مقام ولایت است که دسته ای پذیرفتند و دسته ای رد کردند.

بنابراین علی قسمت کننده بهشت و جهنم خواهد بود؛ مانند معلمی که شاگردانی تربیت می کند، و به آنها دروس را تعلیم می کند، یک دسته کوشش میکنند، و دروس را یاد می گیرند و دسته دیگر، تن به تنبلی داده، و از تعلّم و یاد گرفتن، ابا می کنند. معلّم یک دسته را قبول و دسته دیگر را مردود می کند، پس صحیح است که بگوئیم معلم دسته ای را به مقام بالا فرستاده و دسته ای را در مکان سابق خود زندان نموده است؛ همچنین صحیح است که بگوئیم عَلِيُّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ

دوم: از نقطه نظر حبّ و بغض، چون نتیجه و روح عمل، محبت است؛ لذا افرادی که دارای محبت نباشند، بلکه عیاذاً بالله بغض آن حضرت را در دل بپرورانند آنها از حقیقت و واقع بسیار دورند؛ کسی که چیزی را دوست داشته باشد مسلماً آثار او را نیز دوست دارد کسانی که امیرالمؤمنین را دوست دارند، از افعال و گفتار و سیره آن حضرت نیز مسرور، و محبت این آثار را دارند؛ و بالعکس کسانی که امیرالمؤمنین را دشمن دارند، سیره و سنت آن حضرت را نیز مبعوض دارند، لذا کردارشان طبعاً کرداری خشن و ناپسند است، و چون افعال نیک در انسان ایجاد محبت و صفا و نور می کند، و افعال زشت موجب ظلمت، و تاریکی قلب، و قساوت می گردد؛ بنابراین دوستان امیرالمؤمنین طبعاً مردمی با حقیقت و با صفا و با محبت بوده، قلب آنان پاکیزه و روح آنان نورانی تر و نفس آنان سبکتر است؛ و دشمنان امیرالمؤمنین، طبعاً مردمی از حقیقت و صفا دور، قلب آنان تاریک، و نفس آنان خسته، و سنگین، و روح آنان آلوده است.

و چون نتیجه اعمال نیک همان صفا و نورانیت و محبت به خداست، و نتیجه اعمال زشت ظلمت و قساوت و اعراض از خداست، بنابراین امیرالمؤمنین به سبب تقسیم نمودن افراد مردم را به دو دسته محب و مبغض؛ آنها را به دو دسته بهشتی و دوزخی تقسیم فرموده است.

قدوزی حنفی از ابوصلت هَرّوی روایت می کند، که مأمون از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کرد: که مرا خبرده بچه علی جَدّت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قسیم جنت و نار است؟

حضرت رضا فرمودند: آیا خودت از پدرانت از عبدالله بن عباس روایت نمی کنی که او گفت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: حُبُّ عَلِيٍّ اِيْمَانٌ وَبُغْضُهُ كُفْرٌ از رسول خدا شنیدم که می فرمود حبّ علی ایمان و بغض علی کفر است؟ در جواب گفت: آری،

حضرت رضا فرمودند: چون بهشت جای مؤمنین و جهنّم جای کافرین است؛ اگر بنا بشود تقسیم ایمان و کفر بر مدار حبّ و بغض علی باشد بنابراین علی قسیم بهشت و جهنّم شده است.

مأمون گفت: لَا اَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ اِنَّكَ وَاْرَثَ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد (که بر من مشکلی پیدا شود و تونباشی که آن مشکل را حل کنی)، حقّاً تو وارث جدّت رسول خدا هستی!

ابوصلت می گوید: چون حضرت رضا علیه السلام از مجلس مأمون به منزل خود مراجعت فرمود، عرض کردم: فدایت شوم چقدر خوب پاسخ مأمون را دادید حضرت فرمود: ای اباصلت! این کلامی بود که بدون تأمل قبلی یک مرتبه بر زبان من جاری شد؛ وَلَقَدْ سَمِعْتُ اَبِي يُحَدِّثُ عَنْ اَبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ اَنْتَ قَسِيْمُ الْجَنَّةِ وَالتَّارِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تَقُولُ لِلنَّارِ: هَذَا لِي وَهَذَا لَكَ<sup>۱</sup> من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل میکرد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

درباره علی علیه السلام فرموده است: ای علی تو قسمت کننده بهشت و جهنمی در روز قیامت، به آتش میگوئی: این برای من است، و آن برای تو.

و نیز خوارزمی موفق بن احمد مکی با اسناد خود از ابن عمر روایت

کرده است که او گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُوتَى بِكَ يَا عَلِيُّ بِسَرِيرٍ مِنْ نُورٍ، وَعَلَى رَأْسِكَ تَاجٌ، قَدْ أَضَاءَ نُورُهُ وَكَأَدِيخِطُفِ أَبْصَارِ أَهْلِ الْمَوْقِفِ، فَيَأْتِي النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: آيَنَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ؟

فَتَقُولُ: هَا أَنَا ذَا!

فَيُنَادِي الْمُنَادِي: أَدْخِلْ مَنْ أَحَبَّكَ الْجَنَّةَ وَأَدْخِلْ مَنْ عَادَاكَ فِي النَّارِ فَأَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ

حضرت رسول الله به امیرالمؤمنین فرمودند: چون روز باز پسین شود ای علی! تو را به روی یک تختی از نور در محشر بیاورند، و بر سرت تاجی است که نور او صحرای محشر را روشن کند، بطوری که نور چشمهای اهل موقف از شدت نور آن نزدیک می شود که از بین برود، در این هنگام ندا از جانب خداوند جل و علا می آید کجاست وصی محمد رسول خدا؟

تومی گوئی منم اینجا! منادی ندا در می دهد: ای علی داخل کن در بهشت هر که تو را دوست دارد، و داخل کن در دوزخ هر که تو را دشمن دارد، ای علی بنابراین تو قسمت کننده بهشت و جهنم خواهی بود.

و نیز ابن مغازلی شافعی با سند خود از ابن مسعود روایت کرده است که قال:

قال رسول الله ﷺ: يَا عَلِيُّ إِنَّكَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، أَنْتَ تَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ وَتَدْخُلُهَا أَحَبَّاتِكَ بِغَيْرِ حِسَابٍ<sup>۱</sup>

حضرت رسول الله فرمودند: ای علی تو قسمت کننده بهشت و آتشی، تو در

بهشت را میکوبی و دوستانت را بدون حساب داخل آن میکنی

و در «فرائد السمطين» حموینی از ابوسعید خدری روایت کند که

حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: چون دعا کنید، و از

خداوند عزوجل سئوالی بنمائید، برای من وسیله را درخواست

۱- ینابیع المودة ص ۸۳

۲- همان کتاب صفحه ۸۴

نمائید!

عرض کردند: یا رسول الله «وسيله» چیست؟

حضرت فرمودند: نردبانی است در بهشت که دارای هزار پله است، و مسافت مابین دو پله آن مسافتی است که اسب تندرو در مدت یکماه می پیماید، یک پله آن زبرجد است، تا پله دیگری لؤلؤ است، تا پله دیگری یاقوت است، تا پله دیگری زمرد است، تا پله دیگری، مرجان است، تا پله دیگری کافور است، تا پله دیگری عنبر است، تا پله دیگری یلنجوج است، تا پله دیگری نور است، و همچنین از انواع جواهرات است.

این نردبان در بین نردبان پیغمبران مانند ماه در میان ستارگان می درخشد، پس منادی ندا در می دهد: اینست درجه و نردبان محمد خاتم الانبیاء، و من در آن روز ردائی بر خود از نور انداخته ام، و بر سر من تاج رسالت و افسر کرامت است، و علی بن ابیطالب در مقابل من بوده، و لوای حمد را بدست دارد در روی آن نوشته شده است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ، وَأَوْلِيَاءُ عَلِيٍّ الْمُفْلِحُونَ الْفَائِزُونَ بِاللَّهِ

نیست معبودی مگر خدا، محمد است رسول خدا، علی است ولی خدا، و اولیاء و دوستان علی رستگارانند، که به درجه ملاقات و زیارت خدا نائل آمدند. من از این نردبان بالا می روم، و در پله آخر آن قرار می گیرم، و علی از آن بالا می رود، و یک پله پائینتر از من قرار می گیرد، و پرچم حمد را در دست دارد، در آن روز تمام انبیاء و مرسلین و صدیقین و شهداء و مؤمنین همگی بدون استثناء سرهای خود را از مقامات خود بلند می کنند و ما را تماشا می نمایند، و می گویند:

خوشا به حال این دو بنده خدا، چقدر، و تا چه سرحدّ خداوند آنها را بر ما فضیلت داده و به کرامتهای خود مکرّم داشته است؟  
در اینوقت منادی چنان ندا کند که صدای او را جمیع خلایق بشنوند:  
اینست حبیب خدا محمد، و اینست ولی خدا علی،

۱- ولذا مستحب است هنگام شروع به نماز قبل از تکبیرات افتتاحیه بگوئیم: اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة بئع محمدًا ﷺ الدرجة والوسيلة والفضل والفضيلة

پس رضوانِ خازنِ بهشت آید و گوید: پروردگار من مرا امر کرده است که کلیدهای بهشت را به تو بسپارم ای پیغمبر خدا! من آن کلیدها را قبول می‌کنم، و به برادرم علی می‌دهم.

پس مالکِ خازنِ آتش آید و گوید: که پروردگار من مرا امر کرده است که کلیدهای جهنم را بیاورم و به تو بسپارم ای پیغمبر خدا! من آنها را قبول می‌کنم، و به برادرم علی می‌دهم.

در این هنگام علی در آخر جهنم می‌ایستد، و زمام جهنم را بدست می‌گیرد در حالیکه آتش او شعله می‌زند و حرارت او بالا می‌رود، جهنم ندا می‌کند: ای علی! مرا واگذار، نور تو شرارهٔ آتش مرا فرو نشانیده است،

علی به جهنم می‌گوید: اینست ولیّ ما، او را واگذار، و اینست عدو ما او را

بگیر،

جهنم در آن روز اطاعتش نسبت به علی بیش از اطاعت غلامهای شماس است نسبت بصاحبانش، هنگامی که آنها را به امری فرمان دهند. بدینجهت **كَانَ عَلِيٌّ قَسِيمٌ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ**

سوم: از نقطه نظر تابش شعاع ولایت و ظهور و بروز حقائق و مخفیات و بروز استعدادات است، و این مرحله احتیاج به دقت و تأملی دارد، و برای روشن شدن این مرحله مقدمه ای به عنوان مثال و شاهد ذکر می‌کنیم:

معلوم و مشهود است که در فصل زمستان که خورشید از زمین دور می‌شود، و زمین حرارت خود را از دست می‌دهد، تمام آثار و ظهورات زمین از بین می‌رود؛ زمین فسرده و سرد، آثار حیاتی خود را از دست می‌دهد، و خواص و آثار موجودات در آن ظهوری ندارد، درختان خشکیده، نه برگ و نه میوه دارند، گویا در زمین چوبهای خشکی فرو برده‌اند، درخت سیب و گلابی، انار و زردآلو و گردو و درختهای بی میوه همه در یک ردیف قرار می‌گیرند، به طوری که ابداً از هم تمایزی و حد فاصلی ندارند؛ چون در آن ظهور و فعلیت نیست، و استعدادات کامنه آنها نیز مشهود نیست؛ لذا همه با هم در یک ردیف حساب شده، و به نام چوب خشک که نه

۱- بنایع الموده ص ۸۴ و مقداری از این روایت که تقریباً دو ثلث آن است مرحوم کلینی در روضه کافی صفحه ۲۴ و ۲۵ در ضمن خطبه وسیله که امیرالمؤمنین علیه السلام هفت روز بعد از رحلت رسول خدا در مدینه راجع به غضب خلافت و ارائه مقامات خود انشاء کردند ذکر می‌کند.



ضرری دارد و نه نفعی به حساب می آیند.

گلها و سوسن ها همه پژمرده و خراب و بی اثر، نه از گل یاس و رازقی بوئی، و نه از گیاههای بد بو اثری، نه گل سرخ طراوتی دارد، و نه گل خرزهره تلخی و تندى نشان می دهد.

بلبلان و قناریان و زاغان و کرکسان همه و همه در آشیانهای خود خزیده اند، و مارها و عقربها نیز با مرغان دلر با همه خفته، و در لانه های خود فسرده و بی حس افتاده اند.

همین که خورشید جهان تاب با فرا رسیدن فصل بهار و تابستان به زمین نزدیک شد، و شعله های زنده کننده حیات بخش خود را به زمین فرستاد، آن استعدادات مخفیّه همه به مرحله فعلیت میرسند. از درخت سیب شاخها، و برگها و میوه های سرخ، و معطر و شیرین، صحنه باغ را می آراید؛ و از درخت گلابی، این میوه خاصّ بیرون می آید، درخت زردآلو با آن منظره دلنشین خود و میوه های زرد و خوش طعم و معطر حدّ فاصل و مایز وجودی خود را از سایر همقطاران خود در فضای باغ اعلان می کند، و نیز درختهای بی بار و درختهایی که میوه های تلخ و ترش و مضرّ به بار می آورند، مانند بعضی از درختهای جنگلی، آنها نیز بی شخصیتی و بی اثری خود را ابراز نموده، و در مقابل درختان دیگر سرافکننده، و مجال غرور و استکبار و بلند منشی در آنها نمی ماند.

مرغها و بلبلها همه در فضای باغ به نغمه سرائی مشغول، و زاغان و کرکسان نیز به دنبال جیفه ها و طعمه های خود در پروازند.

موشها و مارها و عقربها همه اظهار وجود نموده لای سنگها و رودخانه ها در حرکت می آیند، اینها همه و همه در اثر تابش خورشید، و ظهور گرمای حیات بخش آن است

خورشید که تابید، هر موجودی استعداد خود را ظهور می دهد، و مراحل، مختلفیه خود را آشکار می سازد، و قبل از طلوع و تابش آن در موجودات، فرق و تمایزی نبود.

خورشید ولایت نیز چنین است، قبل از آنکه طلوع کند، و بر قلوب بتابد، و امر و نهی پیدا شود، همه افراد در یک ردیف به طور ساده زیست می نمودند، نه سعید را از شقیّ تفاوتی بود، نه بهشتی را از جهنمی، نه مومن را از کافر، نه عادل را از

فاسق، نه محب را از مُبغض، و نه موحد را از مشرک

### كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً<sup>۱</sup>

همه و همه در یک ردیف قرار گرفته، و چه بسا ممکن بود اشقیا خود را از سعدا بهتر دانند، و به خود بیشتر بالند.

همین که آفتاب ولایت طلوع کرد و، بر جانهای فسرده تابید، و نفوس را به جنبش انداخت سرائر و ضمائر و غرائز هر یک از افراد انسان طلوع نموده، و با اختیار یا راه سعادت را طی کرده و آن استعدادات روشن و نورانی را به مرحله فعلیت می‌رسانند، و در اشقیاء نیز آن خبث سریرت را به سبب تمرد و انکار و جحود قلبی آنان ظاهر نموده، و در مراحل فعل و گفتار، آثار زشت و بدی از خود بروزمی دهند.

پاک فطرتان صفوف عبودیت را منظم، دنیا را از تواضع، و انفاق، و ایثار، و رحم، و انصاف، و یتیم نوازی، و صدق و صفا، و عدل، و توحید پر می‌کنند؛ و زشت سرشتان نیز صفوف، فجور و، فسوق خود را تشکیل و دنیا را از خیانت و زشتی و قساوت و پایمال ساختن حقوق و اموال و دروغ و ظلم و شرک پر میکنند.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ

عَلِيمٌ<sup>۲</sup>

و به عبارت دیگر چون امام، حقیقت و روح قرآن است؛ همانطور که اثر قرآن شفا و نور رحمت برای مؤمنین است و موجب ترقی و تکامل آنها و درباره ظالمین موجب ظلمت، و خسار، و وبال و تبار، و موجب ازدیاد قساوت و ظلمت آنهاست؛ همینطور وجود امام عَلَيْهِ السَّلَامُ دارای این اثر و خاصه است.

وَأُنزِلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ

الْآخْسَارًا.<sup>۳</sup>

آیات قرآن بر مؤمن خوانده می‌شود و در اثر پذیرش دل او، و خضوع و خشوع قلب او، و ازدیاد ایمان و توکل او، موجب ترفیع مقام و منزلت، و چون بر کافر خوانده شود در اثر رد نمودن دل او و انکار نمودن و مقابله کردن و تمرد نمودن، موجب ازدیاد

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۲۱۳

۲- سوره انفال: ۸- آیه ۴۳

۳- سوره اسراء: ۱۷- آیه ۸۲

ظلمت و خسارت است.

خورشید ولایت که تابید دل‌های مؤمنین چون چراغ نورانی از آن حرارت و نور بهره می‌گیرد، و بوی عطر جانبخش از جان و سر آنان برمی‌خیزد و فضای عالم انسانیت را معطر می‌سازد، و دل‌های کافرین از آن خسته و ملول و کدر می‌شود، و بوی تعفن که در آنها مخفی بود مشام انسانیت را ناراحت، و دماغ عقل و حق را خسته و ملول می‌نماید.

امام از نقطه نظر ملکوت و قلوب بنی آدم هر استعدادی را به ظهور رسانیده، و آنرا در راه و روش خود به مقصد می‌رساند. مؤمنین را به بهشت و کافرین را به دوزخ می‌فرستد و هر جنبنده را از نقطه نظر ملکوتش به راه و صراطی که متناسب با آن است حرکت می‌دهد

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۱</sup>

برای هر یک از مؤمنین در بهشت مقامی معلوم، و جایی معین، و برای هر یک از کافرین در دوزخ مکانی معلوم و مشخص است، و وصول به این غایت به توسط امام است، که هر کس را در راه و مقصد خودش از نقطه نظر تکوین هدایت نموده، و از نقطه نظر تشریح به علت قبول و ردی که مؤمنین و کافرین را در دو صف متمایز و متقابل قرار می‌دهد، همه را به کمال استعداد خود رهبری می‌نماید.

بنابراین چه عالی و چه خوب فرمود حضرت رسول الله ﷺ: که عَلَىٰ قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَالتَّارِ.

ابن شهر آشوب گوید: شریک قاضی و عبدالله بن حماد انصاری گفتند: که ما به دیدن اعمش در همان مرضی که با او وفات یافت رفتیم، و در نزد او ابن شبرمه، و ابن ابی لیلی، و ابوحنیفه برای عیادت نیز آمده بودند. ابوحنیفه به اعمش گفت: ای ابا محمد از خدا بپرهیز، و در نفس خود نظری کن، امروز در آستان مرگی و آخر روز تو از ایام دنیا و اولین روز تو از روزهای آخرت است، و عادت تو چنین بوده که در باره علی روایاتی نقل کرده‌ای که اگر از آن توبه کنی برای تو بهتر است.

اعمش گفت: مثل چه؟

ابوحنیفه گفت: مثل حدیث عبایه اسدی: **إِنَّ عَلِيًّا قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ** اعمش گفت: مرا بنشانید، و تکیه دهید، به آن خدائی که مصیر من بسوی اوست، برای من روایت کرد: موسی بن طریف، امام بنی اسد از عبایه بن ربعی، امام حنّی که گفت: **سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: أَنَا قَسِيمُ النَّارِ أَقُولُ هَذَا وَلِيَّتِي دَعِيهِ وَهَذَا عَدُوِّي خُذِيهِ**

شنیدم از علی که می گفت من تقسیم کننده آتش هستم، به او می گویم این ولی من است او را بگذار، و این دشمن است بگیر.

و حدیث کرد مرا ابوالمتوکل ناجی، در زمان امارت حجاج، از ابوسعید خدری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: که چون روز قیامت شود، خداوند عزوجل امر می کند پس من و علی بر صراط می نشینیم و خطاب به ما می رسد: داخل کنید در بهشت هر کس به خدا ایمان آورده و شما را دوست داشته اند، و داخل کنید در آتش هر کس را که به خدا کافر شده و شما را دشمن داشته است. (و به لفظ دیگر بیندازید در بهشت کسی که شما را دوست داشته و بیفکنید در دوزخ کسی که شما را دشمن داشته است)

و حدیث کرد مرا ابووائل که روایت کرد برای من ابن عباس: **قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَأْمُرُ اللَّهُ عَلِيًّا أَنْ يُقَسَّمَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَيَقُولُ لِلنَّارِ خُذِي دُعَاؤِي وَذَرِي ذَاوَلِيَّتِي**

در این هنگام ابوحنیفه ازار خود را برسر انداخته، و گفت برخیزید؛ ابومحمد تا به حال سخنی از این بزرگتر نگفته است<sup>۱</sup>

و نیز قندوزی گوید: در کتاب جواهر العقدين دارقطنی از ابی الطفیل عامر بن وائله الکنانی تخریج کرده است که: **إِنَّ عَلِيًّا قَالَ حَدِيثًا طَوِيلًا فِي الشُّورَى، وَفِيهِ إِنَّهُ قَالَ لِأَهْلِ الشُّورَى: فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْتَ قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ غَيْرِي؟ قَالُوا اللَّهُمَّ: لَا**

در مجلس شوری که عمر انتخاب خلیفه بعد از خود را در شش نفر گذارده بود، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که در میان آنها و از جمله آنان بود، ضمن حدیثی طویل

به آنها فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد: تو قسمت کننده آتش و بهشتی؟ همه گفتند به خدا سوگند: نه. و در این زمینه سید اسمعیل حمیری قصائد بسیاری دارد مانند:

قَسِيمُ التَّارِ هَذَا لِي      فَكُفِّي عَنْهُ لَا يَضُرُّ  
و هَذَا لَكَ نَارٌ      فَحُوزِي الْفَاجِرَ الْأَكْبَرَ

و نیز گوید:

ذَاكَ قَسِيمُ التَّارِ مِنْ قَبْلِهِ      خُذِي عَدُوِّي وَدَرِي نَاصِرِي  
ذَاكَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ      صِهْرُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الظَّاهِرِ<sup>۲</sup>

و نیز گوید:

عَلِيٌّ وَلِيُّ الْحَوْضِ وَالذَّائِدُ الَّذِي      يَذُبُّ عَنْ آرْجَائِهِ كُلِّ مُجْرِمٍ  
عَلِيٌّ قَسِيمُ التَّارِ مِنْ قَوْلِهِ لَهَا      دَرِي ذَاوَهَذَا فَاشْرَبِي مِنْهُ وَأَطْعَمِي  
خُذِي بِالشَّوْءِ مِمَّنْ يُصِيبُكَ مِنْهُمْ      وَلَا تَقْرَبِي مَنْ كَانَ حِزْبِي فَتَظْلَمِي<sup>۳</sup>

دعبل خزاعی گوید:

قَسِيمُ الْجَحِيمِ فَهَذَا لَهُ      وَهَذَا لَهَا بِاعْتِدَالِ الْقِسَمِ  
بَزْوُدٍ عَنِ الْحَوْضِ أَعْدَائُهُ      وَكَمْ مِنْ لَعِينٍ طَرِيدٍ وَكَمْ  
فَمِنْ نَاكِثِينَ وَمَنْ قَاسِطِينَ      وَمَنْ مَارِقِينَ وَمَنْ مُجْتَرِمِ<sup>۴</sup>

و قندوزی گفته است: به شافعی نسبت داده شده که او این ابیات را سروده

است:

۱- دیوان حمیری ص ۲۵۲ و اصل آنرا از اعیان الشیعه ج ۱۲: ۲۴۲ و المناقب جلد ۲: ۱۵۹ و ۱۹۴ و ۲۳۳ و ۲۸۸ و جلد ۳: ۹۰ و ۹۱ آورده است

۲- دیوان حمیری ص ۲۴۵ و اصل آنرا از اعیان الشیعه جلد ۱۲: ۲۴۶ و المناقب جلد ۲: ۱۲۵ و ۱۵۹ آورده است.

۳- دیوان حمیری ص ۳۹۹ و اصل آن را از اعیان الشیعه و المناقب و الکنی و الألقاب آورده است.

۴- مناقب ابن شهر آشوب جلد ۱ ص ۳۴۹

عَلِيٌّ حُبُّهُ جُنَّةٌ قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ  
وَصِيٌّ الْمُصْطَفَى حَقًّا إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجِنَّةِ ۱

علیّ است که محبت او سپر از آتش است، و علیّ است که قسمت کننده آتش و بهشت است.

علیّ است که به حقایق وصی مصطفی است، و علیّ است که امام جن و انس است.

ابن اثیر گوید: با اسناد متصل خود از علیّ بن جزء، قال سمعت ابا مریم السلولی يقول: سمعت عمار بن یاسر يقول: سمعت رسول الله ﷺ يقول لعلی بن ابیطالب:

يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يَتَرَنَّ الْعِبَادُ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهَا: أَلْزَهُدُ فِي الدُّنْيَا، فَجَعَلَكَ لَا تَنَالُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا، وَلَا تَنَالُ الدُّنْيَا مِنْكَ شَيْئًا، وَوَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ، وَرَضَوَا بِكَ إِمَامًا وَرَضِيَتْ بِهِمْ أَتْبَاعًا،

فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ فِيكَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَبَ عَلَيْكَ،

فَأَمَّا الَّذِينَ أَحَبُّوكَ وَصَدَّقُوا فِيكَ فَهُمْ جِيرَانُكَ فِي دَارِكَ، وَرَفَقَانُكَ فِي قَضْرِكَ وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْغَضُوكَ وَكَذَبُوا عَلَيْكَ، فَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُوَفِّقَهُمْ مَوْفِقَ الْكَذَّابِينَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۲

علی بن جزء می گوید: از ابومریم سلولی شنیدم که می گفت: از عمار بن یاسر شنیدم که می گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به علیّ بن ابیطالب می گفت:

ای علیّ: خدای عزوجلّ تو را به زینتی زینت کرده است که هیچیک از بندگان خود را بزینتی محبوبتر از این زینت ننموده است؛ و آن زینت، زهد و بی اعتنائی و بی رغبتی نسبت به امور دنیا است:

و بنابراین موهبت، تو را طوری قرار داده است که از مال و منال و جاه و

۱- ینابیع المودة ص ۸۶

۲- اسد الغابه جلد ۴ ص ۲۳

اعتبارات دنیا چیزی را نائل نمی شوی و به چنگ نمی آوری، و دنیا نیز نمی تواند چیزی را از تو نائل شود و به چنگ آورد— و دیگر آنکه محبت مساکین و درویشان را به تو عنایت فرموده است، و این طبقه و گروه از فقرا تورا امام پسندیده خود می دانند، و تو آنان را پیروان پسندیده خود می دانی .

پس خوشا به حال کسی که تورا دوست داشته باشد، و در راه تو قدم راستین صدق و صفا پیش نهد، و وای بر کسی که تورا دشمن دارد، و در راه تو قدم خدعه و مکر و تلبیس و تدلیس جلو بگذارد، و بر تو دروغ بدهد.

اما آن گروهی که تورا دوست دارند، و در راه توبه صدق و صفا رفتار کنند، آنان همسایگان خانه بهشتی تو هستند، و رفقای تو در قصر ملکوتی تومی باشند.  
و اما آن دسته ای که تورا دشمن دارند، و بر تو با کذب و دروغ رفتار کنند، پس بر خدا فرض و حتم است که آنان را در موقف کذابین در روز قیامت قرار دهد.

درس نهم

در معنی ولایت تکوینی



## درس نهم بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ  
مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ  
إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤْنَ  
كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ قَتِيلًا— وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَصْلُهُ  
سَبِيلًا<sup>۱</sup>

در بسیاری از روایات از طریق اهل بیت، سلام الله عليهم اجمعين، و از  
طریق عامه وارد است که پیغمبر ﷺ فرمودند: لَا يَجُوزُ أَحَدُ الصَّرَاطِ إِلَّا مَنْ  
كَتَبَ لَهُ عَلَى الْجَوَازِ<sup>۲</sup>

هیچکس از صراط نمی تواند عبور کند، مگر آن کسی که علی برای او پروانه

تحقیق در حدیث عبور بنویسد.

لَا يَجُوزُ أَحَدُ الصَّرَاطِ مَا قَبْلَ از اینکه این روایات را نقل کنیم برای فهمیدن معنی  
الصَّرَاطِ وَ كَيْفِيَّةِ نوشتن پروانه عبور، ناچار مقدمه ای را ذکر  
عَلَى الْجَوَازِ می کنیم، و آن اینکه:

تمام موجودات همانطور که سابقاً اشاره شد ظاهری دارند و باطنی، و از  
جمله انسان و اخلاق و افعال انسان نیز دارای ظاهر و باطنی هستند.

۱- سوره اسراء: ۱۷- آیه ۷۱- ۷۲

۲- الصواعق المحرقة صفحه ۷۸ چاپ مصر مناقب خوارزمی صفحه ۲۲۲

ظاهر آن را خلق و مُلک، و باطن آن را آمر و مَلکوت گویند.

ظاهر مشهود و محسوس، ولی باطن در این عالم مخفی است.

میزان جزا و پاداش اعمال بر ملکوت و حقیقت اعمال است نه بر ظاهر آنها، مثلاً نمازی را که شخص می خواند از نقطه نظر ظاهر ممکن است تمام خصوصیات آداب واجبه و مستحبّه از وضو، و طهارت، و قیام، و استقبال و سجده، و انگشتر عقیق، و عطر، و مسواک، و لباس سفید، و عمامه، و غیرها همه در او رعایت شود ولی گاهی نیت، همان تقرب به سوی خدا بوده و گاهی منظور خودنمایی و ریا باشد، گرچه در هر دو صورت ظاهر نماز تفاوتی ندارد، ولی جان و حقیقت او که عبارت از انگیزه و داعی نمازگزار است روح این نماز را در دو بُعد متفاوت قرار داده است:

یکی تقرب به خدا، و دیگری تقرب به هوای نفس؛ در صورت اول نماز، انسان را به خدا نزدیک می کند، و در صورت دوم دور می گرداند؛ در صورت اول به بهشت می برد، و در صورت دوم به دوزخ. روزه و جهاد، و زکوة، و حج، و امر به معروف، و نهی از منکر، و قرائت قرآن، و عیادت مریض، و سایر اعمالی که ظاهر آن ستوده است همه دارای این ملکوت و حقیقت هستند، و به مقدار شدت و ضعف نیت بجای آورنده آنها، قدرت ایصال آنها به خدا تفاوت می کند، به شدت و ضعف متغیر می گردد؛

و اگر نیت غیرخدا باشد، نه تنها انسان را نزدیک نمی کند، بلکه دور می گرداند.

معاصی و گناهان نیز دارای جان و روحی هستند که اختلافات شدت و ضعف، کیفر براساس شدت و ضعف داعی شخص گناهکار بر معصیت است، و احیاناً ممکن است کسی صورت گناه انجام دهد، ولی از روی عمد نباشد، بلکه از روی خطا باشد در این صورت آن فعل عنوان عصیان نداشته و دور کننده نخواهد بود.

در عالم حس و شهادت یعنی عالمی که ما با حواس ظاهر بدان ارتباط پیدا می کنیم، که منظور همین عالم است، مَلکوت و واقعیت اعمال مخفی است، و آنچه ظاهر و مشهود است همان پیکره و کالبد فعل است، و لذا از نقطه نظر ظاهر معیار بزرگی و کوچکی اعمال در نظر گرفتاران در چاه طبیعت همان بزرگی و کوچکی عمل است، نماز خواندن فراوان، روزه گرفتن بسیار، تظاهر بزرع و تقوی نمودن، حالت خضوع و فروتنی به خود بستن، نرم و آرام

سخن گفتن بسیار مطلوب، و غیر آن نامطلوب، ولی در عوالم معنی و ملکوت مطلب کاملاً به عکس خواهد بود، در آنجا ظاهر اعمال از نقطه نظر بزرگی و کوچکی ابداً مورد نظر نیست.

آنچه معیار و میزان مطلوبیت و مرغوبیت است همان نیت و اخلاص و روحی است که عمل دارا بوده است؛ در آنجا ظاهر اعمال مختلفی و ملکوت و باطن اعمال ظهور دارد، در اینجا ظاهر معلوم و باطن مخفی می باشد مانند عالم خواب و عالم بیداری.

در عالم بیداری آنچه مشهود است و محسوس، به کلی در عالم خواب از بین می رود، و شخص که سر بر بستر خواب می گذارد تمام ظهورات و آثار عالم بیداری و خصوصیات و کیفیات این عالم را به کلی محو و نابود می بیند، مثل آن که اصلاً در تمام مدت عمرش چنین عالمی را ندیده است، و چون بیدار می شود، و این عالم، خود را بر او عرضه می کند تمام خصوصیات عالم خواب را اعتباری پنداشته، و مثل آن که اصلاً در آن عالم نرفته است.

تا هنگامی که انسان به عالم ملکوت را پیدا نکرده است غیر از مظاهر این عالم طبیعت و کالبد و پیکره ظاهر اعمال چیزی ادراک نمی کند، ولی چون به واسطه مرگ طبیعی یا غیر آن اتصال با عوالم ملکوت پیدا می کند، در آنوقت حقیقت و واقعیت‌های اعمال بر او طلوع نموده، و سر و کارش دیگر با آنها خواهد بود، عالم شهادت دستخوش نسیان واقع شده و ظهورات نیتها و واقعیتها یک عالم نوین را با هزاران برابر آثاری قویتر از عالم حس بر انسان عرضه می دارند.

انسان در دنیا بوسیله نفس، و صفات آن، و استخدام افعال  
 تحقیق در راهی را در معنی طی می کند؛ و چون بازگشت نفوس به سوی  
 معنای صراط خداست، این راه در ملکوت و نفس انسان نیز به سوی خدا  
 خواهد بود.

افراد بنی آدم در پیمودن این راه بر حسب اختلاف قوای معنوی متفاوتند؛ بعضی راه آنان بسیار مستقیم و بعضی کم و بیش منحرف و برخی کاملاً در جاده انحراف در حرکت هستند.

چون انسان از اول عمر خود تا آخرین لحظه حیات، حالات متفاوتی دارد و ملکات روحیه و نفسیه او از حالات مختلفه، که نتیجه اعمال متفاوته است حاصل

می شود، دائماً از حالی به حال دیگر منتقل می شود، تا آن که اگر کاملاً حالاً تش پسندیده و ممدوح باشد، و فعلش صالح و نیتش تقرب به خدا بوده اخلاص در عمل نماید، دائماً از حالی به حالی و از کمالی به کمالی انتقال یافته و از مقربین درگاه او شده، و از سابقین می گردد، چنانچه لطف و عنایت خدا دست او را گیرد از کمالین خواهد شد؛

و اگر از متوسطین باشد، یعنی نتواند یک باره غیر خدا را فراموش کند، بلکه گاه گاهی نفس اماره و شهوت بر او غالب آمده، و سیر او را متوقف یا احیاناً کمی به عقب حرکت دهد، ولی غالباً فعلش و گفتارش صالح و نیتش خالص باشد از اصحاب یمین خواهد بود؛

و اگر نفس اماره همیشه رهبر او باشد، و تمام سیر او در خلاف وصول به مراحل کمال انسانی صورت گیرد، از اشقیاء و از اصحاب شمال می گردد. و این اختلاف راههائی که مردم دارند موجب اختلاف ملکوت آنها می گردد، لذا بعضی راه را به سرعت طی می کنند، و بعضی به بطوء، و بعضی با نهایت مشقت و گرفتاری.

این ملکوت در قیامت ظهور می نماید و آنجا که عالم حقیقت است، مردم در درجات متفاوتی واقفند، جهنمی که فروخته می شود، ظهور و بروز عوالم شهوت، و غضب، و استکبار، و شخصیت طلبی، و اعراض از خدا، و انغمار در معاصی است، که به عبارت قرآن از او به حیات دنیا تعبیر می شود.

بنابراین جهنم ملکوت دنیاست، و صراطی که بر روی آن کشیده می شود راهی است که انسان باید در نفس خود طی کند، تا به مقصود که خداست نائل گردد، و چون این راه را انسان در دنیا طی می کند، لذا این صراط نیز بر روی جهنم قرار می گیرد، و چون هر کس حتماً باید با مجاهده نفس (در دنیا) با شهوات، بر مقصود فائز آید لذا عبور از جهنم برای تمام افراد حتی انبیاء و اولیای خدا ضروری است.

و تیکه آیه کریمه نازل شد: **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الدِّينَ اتَّقُوا وَتَذَرُوا الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثَاءً** از رسول خدا سؤال کردند:

شما هم وارد جهنم می شوید؟ فرمود بلی ولكن ما مانند برق خاطف از آن عبور خواهیم نمود.

بنابراین چون همه در دنیا آمده اند، و همه نیز در نفس خود راهی به خدا داشته اند، لذا باید همه در جهنم وارد شده، و همه باید از صراط عبور کنند.

آن کسانی که دل به دنیا ندادند، و عقل خود را منکوب ننمودند، و لحظه ای غیر خدا نپرسیدند، مانند برق خاطف از روی جهنم که صراط است عبور می کنند؛ بقیه افراد به حسب اختلاف حالشان در اخلاص، سرعت آنها متفاوت است؛ بعضی بسیار کند و بطئی حرکت می کنند، و بعضی که از زمره اشقیاء بوده، و راه آنها کاملاً منحرف بوده از صراط غلطیده، و در آتش می افتند.

از عبدالله بن مسعود روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: يَرُدُّ النَّاسُ النَّارَ، ثُمَّ يَصْدُرُونَ بِأَعْمَالِهِمْ، فَأَوْلَهُمْ كَلَمَجِ الْبَرْقِ، ثُمَّ كَمَرِّ الرِّيحِ، ثُمَّ كَحَضْرِ الْفَرَسِ، ثُمَّ كَالرَّايِكِبِ، ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ ثُمَّ كَمَشِيهِ اِمْرَدَمِ هَمَه در آتش داخل می شوند و پس از آن به واسطه اعمالشان از آن خارج میگردند، اولین کسی که خارج می شود مثل سرعت برق زدن بیرون می آید و پس از آن مثل وزیدن باد، و پس از آن مثل دویدن اسب، و پس از آن مثل شخص سواره و پس از آن مثل شخصی که می دود و پس از آن مثل کسی که راه می رود.

و از تفسیر قمی از حضرت صادق ع روایتست که: الصَّراطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَاحِدٌ مِنَ السَّيْفِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ الْبَرْقِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مَاشِيًا وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ حَبْوًا وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا، فَتَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَتَتْرُكُ شَيْئًا صراط از موباریک تر، و از شمشیر برنده تر است، بعضی از مردم مثل برق از آن عبور می کنند، و برخی مثل دویدن اسب، و جماعتی مثل شخص پیاده، و گروهی مثل افرادی که به چهار دست و پا به روی زمین راه می روند، و دسته ای در آتش آویزان شده و بدین قسم عبور می کنند پس آتش مقداری از آنها را در خود می گیرد، و مقداری را رها میکند.

۲- تفسیر صافی ج ۱ ص ۵۵

۲- تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۵۲۵

بنابراین معنی صراط، عبور از ملکات، و اخلاق رذیله و صفات ناستوده است، هر که اصلاً آلوده نشد چون برق خاطف عبور کند، و اگر فی الجمله آلوده شد چون شخصی اسب سوار و همچنین تا آنکه بسیار آلوده گردد در جهنم به صراط آویزان شده، و آتش او را فرا گیرد.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ که در دنیا صراط و راه انسان را به سوی خدا معین می کند، و سیطره بر نفس و ملکوت انسان دارد، در قیامت نیز که ظهور صفات و ملکات است، سرعت و بُطْئُ حرکت انسان را از صراط معین فرموده، و طبق سرعت و بطئی که در حرکت به سوی خدا در دنیا داشته است، به همان میزان اجازه سرعت، یا عدم سرعت حرکت او را از صراط می دهد، و به افرادی که اتصال با مقام معنی و ولایت نداشته، و روح شرف و فضیلت انسانیت را در وجود خود معدوم نموده اند، اجازه حرکت نداده و به جهنم امر می کند آنان را خود فرو گیرد.

چون امام در دنیا بر ملکوت مؤمنین و غیرمؤمنین احاطه دارد، در آنجا نیز بر فراز محلی بلند و مکانی رفیع، که بر بهشت و جهنم مستولی است قرار می گیرد، و مکان و منزلت هر یک از افراد نیک را در بهشت مقین و منزل و مکان هر شخص قاسق و منحرف را در دوزخ تعیین می کند.

آن مقام والا در قرآن مجید تعبیر به اعراف شده است.

### وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَتَرَفَّوْنَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ<sup>۱</sup>

اعراف در لغت دو معنی دارد یکی قسمت بالای حجاب و پرده را گویند، و دیگری قسمت بالای کوه و تل را گویند، و هر دو معنی در اینجا مناسب است؛ یعنی حجابی بین بهشتی ها و جهنمی ها واقع می شود، در بالاترین نقطه از آن حجاب امام قرار می گیرد؛ چون در دنیا او در عالی ترین نقطه از حالات روحی و معنوی قرار گرفته بود، و از آنجا به تمام چهره ها و سیمای امت خود نگریسته، و حالات روحی و ملکوت آنان را از سیمایشان مشاهده می کند؛ همانطور که در دنیا بر ملکوت آنها احاطه داشت، و آنها را از راه ملکوت به واقعیت و مقصد آنها سیر

۱- سوره اعراف: ۷- آیه ۴۶

می داد؛ آنجا نیز طبق همین واقعیت و ملکوت آنها را در نقاط مختلف بهشت، یا در درکات متفاوت دوزخ قرار می دهد.

بنابر آنچه ذکر شد اولاً حقیقت ظهور جهنم و ثانیاً حقیقت صراط و ثالثاً مقام اعراف در امام و رابطه کیفیت ادخال جهنمی های در جهنم به دستور امام و سر آن واضح شد بحمدالله وقوته.

حال می گوئیم که روایاتی که در این باره راجع به امیرالمؤمنین ع از طریق شیعه وارد شده است، بسیار زیاد است، ولیکن ما برای آنکه معلوم شود این مطالب مسلم و در نزد اهل تستن نیز جای تردید نیست، بنابر آن گذاشتیم که فضائل آن حضرت را غالباً از کتب آنها نقل نمائیم.

ابن حجر هیتمی شافعی گوید: که روایت کرده است ابن السمان ان ابابکر قال له (ای لعلی ع) سمعت رسول الله ص يقول: لا يجوز أخذ الصراط إلا من كتب له علي الجواز

ابن سمان می گوید که ابوبکر به حضرت امیرالمؤمنین ع گفت: از پیغمبر خدا شنیدم که هیچکس نمی تواند از صراط عبور کند مگر کسی که علی برای او اجازه عبور نوشته باشد.

و سپس ابن حجر که این حدیث را از سنن دارقطنی نقل کرده است، می گوید که: ان علياً عليه السلام قال للسنّة الدين جعل عمر الأفرشوري بينهم كلاماً طويلاً من جملتيه: أنشيدكم الله هل فيكم أحد قال له رسول الله ص: يا علي أنت قسيم الجنة والنار يوم القيمة غيري؟ قالوا اللهم لا، ومعه ما رواه عنتره عن الرضا ع انه ص قال له: أنت قسيم الجنة والنار في يوم القيمة تقول للنار هذالي وهذاك

ابن حجر برای تأیید روایتی که از ابوبکر نقل کرده کلام امیرالمؤمنین را در شوری شاهد آورده و کلام حضرت رضا ع را به عنتره، مفسر و مبین کلام امیرالمؤمنین ع قرار داده است.

و نیز محب طبری شافعی عین روایت را بدین مضمون از قیس بن ابی حازم

نقل می کند:

عن قيس ابن ابي حازم قال: التقي ابوبكر وعلي بن ابي طالب رضي الله عنهما، فتبسم ابوبكر في وجه علي فقال له مالك تبسمت؟ قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا يجوز أحد الصراط إلا من كتب له علي الجواز، اخرجه ابن السمان في كتاب الموافقة<sup>۱</sup>

می گوید که قیس بن ابی حازم گفت: برخورد کردند با یکدیگر ابوبکر و علی بن ابیطالب؛ در این حال ابوبکر در چهره علی تبسمی نمود، حضرت فرمود چرا تبسم نمودی؟

گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: کسی از صراط عبور نمی کند مگر آنکه علی پروانه خروج برای او بنویسد.

و نیز عین این روایت را از ابوبکر، موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب خود نقل می کند<sup>۲</sup>

علامه میرزا نجم الدین شریف عسگری در کتاب «مقام الامام امیرالمؤمنین عند الخلفاء»، در ص ۵ گوید: این حدیث را از ابوبکر بسیاری از بزرگان در کتب خود نقل کرده اند:

۱- ابراهیم بن محمد حمویینی شافعی د. «فرائد السبطين» ج ۱ الباب الرابع والخمسين،

۲- محبت طبری شافعی ایضاً در کتاب دیگر خود به نام «الریاض التضره فی فضائل العترة» (ج ۲ ص ۱۷۳ و ۱۷۷ و ص ۲۴۴)، او گفته است که حاکمی در اربعین خود این حدیث را روایت کرده است

۳- ابن ابی عدسه در تاریخ خود به این لفظ آورده است که قال ابوبکر لعلي: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا يجوز أحد الصراط إلا من كتب له الجواز

۴- شیخ سلیمان حنفی قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۸۶ و ص ۱۱۲،

۵- ابن مغازلی شافعی در کتاب «مناقب» خود آورده است همچنانکه در

۱- ذخائر العقبی ص ۷۱

۲- مناقب خوارزمی ص ۲۲۲



«غایة المرام» آورده است،

۶- خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» ج ۳ ص ۱۶۱ عن ابن عباس

۷- قاضی عیاض در «شفاء»

۸- علامه سید ابوبکر ابن شهاب الدین العلوی الحسینی الشافعی در کتاب

«رشفة الصّادی من بحور فضائل بنی الهادی»

۹- قرشی در «شمس الاخبار»

۱۰- علامه شیخ عبدالله شبرای شافعی در «الاتحاف بحب الاشراف»

۱۱- «اسعاف الراغبین»؛ سپس گوید: این حدیث را جماعتی دیگر از

صحابه غیر ابوبکر، مانند ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده اند.

البته از این افراد نامبرده شده، حموینی و محب طبری و ابن ابی عدسه و

سلیمان قندوزی حدیث را تخریج و بقیه فقط در کتاب خود روایت کرده اند<sup>۱</sup>

لیکن چون به «ینابیع المودة» مراجعه شد در ص ۱۱۲ و ۸۶ این حدیث را از

ابوبکر روایت نمی کند اما در صفحه ۱۱۲ این حدیث را به امیرالمؤمنین، و عبدالله بن

عباس، و عبدالله بن مسعود، و انس بن مالک، و ابی سعید الخدری نسبت می دهد،

و می گوید: الحموینی بسنده عن مالک بن انس عن جعفر الصادق عن آبائه عن

علی بن ابیطالب رضی الله عنهم عن النبی ﷺ قال: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوْلِيْنَ

وَالْآخِرِينَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَصَبَ الصَّرَاطِ عَلَىٰ جَهَنَّمَ لَمْ يَجْزَعْهَا أَحَدٌ إِلَّا مَنْ كَانَتْ

مَعَهُ بَرَاةٌ بِيُولَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ. چون خداوند، اولین و آخرین را در روز قیامت

جمع کند؛ صراط را بر روی جهنم نصب می کنند، و هیچکس نمی تواند از روی آن

عبور کند مگر کسیکه در دستش پروانه عبور بولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب

باشد.

ایضاً اخرج هذا الحديث موفق بن احمد بسنده عن الحسن البصرى عن ابن

مسعود.

ایضاً اخرجه موفق بسنده عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما.

ایضاً ابن المغازلی اخرج هذا الحديث بسنده عن مجاهد، عن ابن عباس و

عن طاووس عن ابن عباس.

۱- مقام الامام امیرالمؤمنین ص ۶

ایضاً بسنده عن انس بن مالک و بسنده عن ابی سعید الخدری رضی الله عنهم

و اما در صفحه ۸۶ و همچنین در ص ۱۱۳ از ابن مسعود بمتن دیگری از موفق بن احمد با اسناد خود از حسن بصری از ابن مسعود روایت کرده است که:

قال: قال رسول الله ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَقْعُدُ عَلِيُّ عَلِيَّ الْفِرْدُوسِ وَهُوَ جَبَلٌ قَدْ عَلَا عَلَى الْجَنَّةِ وَفَوْقَهُ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَمِنْ سَفْحِهِ تَنْفَجِرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ، وَتَتَفَرَّقُ فِي الْجَنَانِ، وَعَلِيُّ جَالِسٌ عَلَيَّ كُرْسِيٍّ مِنْ نُورٍ، يَجْرِي بَيْنَ يَدَيْهِ التَّنْسِيمُ، لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصَّرَاطِ إِلَّا وَفَعَهُ سَنَدٌ بِلَايَةِ عَلِيٍّ وَوَلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِهِ فَيُدْخِلُ مُحَبِّبِهِ الْجَنَّةَ وَمُبْغِضِيهِ النَّارَ ابْنِ مَسْعُودٍ كَقَوْلِهِ: رسول خدا ﷺ فرموده است: چون روز قیامت فرا رسد، علی در فردوس می نشیند، و فردوس کوهی است که بر تمام بهشت برتری و تفوق دارد، و بالاتر از او عرش پروردگار جهانیان است، و از دامنه این کوه نهرهای بهشت جاری است و در میان بهشت ها پخش می شود.

علی بر روی یک کرسی از نور نشسته، و چشمه تسنیم در مقابل او جاری است و هیچکس از صراط عبور نمی کند مگر آنکه با او سندی نسبت بولایت علی و ولایت اهل بیتش بوده باشد.

علی دوستان خود را به بهشت و دشمنان خود را به جهنم داخل می کند و نیز این کیفیت از مضمون روایت را خوارزمی در مقتل خود طبع نجف ج ۲ ص ۳۹ نقل می کند.

باری این حدیث مقام امیرالمؤمنین عَلِيٍّ را در اعراف بیان می کند، که در آخرین درجات فرق که از آنجا عالم کثرت شروع می شود، یعنی در حقیقت ولایت که حجاب اقرب است قرار دارد؛ و از دامنه اعراف، تسنیم که نهری است در بهشت جاری است.

این نهر از ولایت سرچشمه گرفته، و فروعاتش در قلوب شیعیان جاری و ساری، و در آن عالم ظهور ملکوت، در بهشتهای آنان جاری می شود؛ و امیرالمؤمنین که حقیقت ولایت است به حسب میزان جریان تسنیم، مقامات بهشتیها را معین نموده، از صراط عبور و به منازل خود می رسند؛ و آنهایی که از ولایت بهره ندارند

جایگاه آنان را در دوزخ معین می فرماید.

ابن شهر آشوب گوید: ابن عباس و انس از پیغمبر اکرم حدیث نموده اند که: قال: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَنُصِبَ الصَّرَاطُ عَلَى جَهَنَّمَ، لَمْ يَجْزُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ مَعَهُ جَوْازٌ فِيهِ وَلَايَةٌ عَلَيَّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَاقِفُوا لَهُمْ أَنْهُمْ مَسْئُولُونَ رَسُولَ أَكْرَمِ فَرَمُودند: چون روز باز پسین بر پا شود، و صراط بر جهنم نصب گردد، هیچکس از آن عبور نمی کند مگر کسیکه با او پروانه ای باشد که در آن ولایت علی بن ابیطالب نوشته شده باشد، و اینست معنای گفتار خدایتعالی،: و متوقف سازید آنها را چون باید سؤال شوند.

و نیز گوید که پدر من شهر آشوب با اسناد خود از رسول الله روایت کرده است که: لِكُلِّ شَيْءٍ جَوْازٌ، وَجَوْازُ الصَّرَاطِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ أَزْ بَرَى وَصِرْوَ بَهْرِ چِيزِي پَرَوَانِه ايسْت وَ پَرَوَانِه عبور از صراط محبت علی بن ابیطالب است.

و نیز در تاریخ خطیب، لیث از مجاهد از طاووس از ابن عباس روایت میکند: قلت للنبي: يا رسول الله! ليتاس جواز؟ قال: نعم، قلت: وما هو؟ قال: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ به پیغمبر عرض کردم: ای رسول خدا! برای مردم در روز قیامت جواز عبور است؟ فرمود: آری! عرض کردم: چیست آن جواز؟ فرمود: محبت علی بن ابیطالب.

و در حدیث وکیع قال ابوسعید: يا رسول الله ما معني براهه علي؟ قال: لا اله الا الله، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ، عَلِيٌّ وَوَلِيُّ اللهِ ابوسعید می گوید: برسول خدا عرض کردم: معنای براه علی چیست؟ فرمود: شهادت بر تو حید خدا، و بر نبوت محمد رسول الله، و بر ولایت علی و ولی الله.

و پیغمبر اکرم از جبرائیل سؤال نمود: كَيْفَ تَجُوزُ أُمَّتِي الصَّرَاطَ، فَمَضَى وَعَادَ، وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرُنُكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ: إِنَّكَ تَجُوزُ الصَّرَاطَ بِنُورِي وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ يَجُوزُ الصَّرَاطَ بِنُورِكَ، وَ أُمَّتُكَ تَجُوزُ الصَّرَاطَ بِنُورِ عَلِيٍّ، فَنُورُ أُمَّتِكَ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ، وَ نُورُ عَلِيٍّ مِنْ نُورِكَ، وَ نُورُكَ مِنْ نُورِ اللَّهِ، چگونه امت من از صراط می گذرد؟ جبرائیل رفت و برگشت و گفت: خداوند تعالی

برتوسلام می رساند و می گوید: تو از صراط به نور من عبور می کنی! و علی بن ابیطالب از صراط به نور تو عبور می کند، و امت تو از صراط به نور علی عبور می کنند! پس نور امت تو از نور علی است، و نور علی از نور توست، و نور تو از نور خداست

و در خبر است که، وَ هُوَ الصَّرَاطُ الَّذِي يَقِفُ عَلَى يَمِينِهِ رَسُولُ اللَّهِ، وَ عَلَى شِمَالِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَأْتِيهِمَا التَّدَاءُ مِنَ اللَّهِ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ! و آن صراطی است که در طرف راستش رسول خدا می ایستد و در طرف چپش امیرالمؤمنین، و به آن دو از طرف خداوند ندای می رسد؛ بیفکنید در جهنم هر شخص جبار و معاندی را!

و حسن بصری از عبدالله، از حضرت رسول الله، در خبری دیگر روایت کرده است که: وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ نُورٍ يَغْنَى عَلِيًّا، يَجْرِي بَيْنَ يَدَيْهِ التَّسْنِيمُ، لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصَّرَاطِ إِلَّا وَ مَعَهُ بَرَاءَةٌ بِلَايَتِهِ وَ وِلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِهِ يُشْرِفُ عَلَى الْجَنَّةِ وَ يُدْخِلُ مُحِبِّهِ الْجَنَّةَ وَ مَبْغُضِيهِ النَّارَ. علی بن ابیطالب در روی یک کرسی از نور می نشیند، و چشمه تسنیم در مقابلش جاری است و هیچکس نمی تواند از صراط عبور کند مگر آنکه با او پروانه عبور به ولایت او و ولایت اهل بیتش بوده باشد، علی بن ابیطالب بر تمام بهشت اشراف دارد، و محبان خود را به بهشت، و مبغضان خود را به جهنم می اندازد.

و چقدر خوب شاعر اهل بیت سید اسمعیل بن محمد حمیری گوید:

- |  |  |
|--|--|
| ۱- قَوْلُ عَلِيٍّ لِحَارِثِ عَجَبٌ             | كَمْ نَمَّ أَعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلًا    |
| ۲- يَا حَارِثُ هُمْدَانٌ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي   | مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا   |
| ۳- يَعْرِفُنِي ظَرْفُهُ وَ أَعْرِفُهُ          | بِعَيْنِيهِ وَ اسْمِيهِ وَ مَا فَعَلَا |
| ۴- وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي     | فَلَا تَخَفْ عَثْرَةَ وَ لَا زَلَالَ   |
| ۵- أَسْفِيكَ مِنْ بَارِدِ عَلَى ظَمَاءٍ        | تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلَا  |
| ۶- أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تَوْقَفُ لِلْعَزْرِ | ضِ عَلِيٍّ جِسْرَهَا ذَرِي الرَّجُلَا  |

۷- ذَرِيهَ فَلَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهٗ حَبَلًا بِحَبْلِ الْوَحْيِ مَتَّصِلًا

۸- هَذَا لَنَا شَيْعَةٌ وَشَيْعَتُنَا أَعْطَانِي اللَّهُ فِيهِمْ أَلْمَلَأَ

۱- گفتار علی بن ابیطالب به حارث همدانی بسیار عجیب است، چون آن

گفتار چه بسیار از عجائب و غرائب را در بر داشته است:

۲- ای حارث همدانی هر کس بمیرد، مرا خواهد دید، چه از مردمان مؤمن

باشد و چه از مردمان منافقِ دو بین و خودپسند.

۳- آن متوفی مرا با چشمان خود می شناسد، و من او را نیز به اسم و رسم، و

به شخصیت و کردارش می شناسم.

۴- و تو در هنگام عبور از صراط مرا می شناسی! پس از هیچ خطا و لغزش

مهراس.

۵- من در آن حالت آشفستگی و حرارت و تشنگی، چنان آب سرد خوشگوار

به تو خواهم داد، که از شدت شیرینی و حلاوت، آنرا به منزلهٔ غسل بپنداری!

۶- در آن وقتی که تو را بر روی جسر و پل جهنم برای عرض نگاه می دارند و

متوقف می کنند، من به آتش می گویم: این مرد را واگذار، و رها کن!

۷- او را واگذار! و به او نزدیک مشو! چون برای او ریسمانی است که به

ریسمان وخی اتصال داشته و ارتباط دارد

۸- این مرد از شیعیان ماست و خداوند در بارهٔ شیعیان ما به من وعده داده

است که آرزوهای آنان را برآورده کند:

این کلام را حضرت به حارث همدانی فرمودند.

ابن شهر آشوب از «امالی» طوسی با اسناد خود از حارث همدانی از

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت میکند، که قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ يَوْمَ

الْقِيَمَةِ أَخَذْتُ بِحُجْرَةٍ مِنْ ذِي الْعَرْشِ، وَأَخَذَتْ أُنْتِ يَا عَلِيُّ بِحُجْرَتِي وَ

أَخَذَتْ ذُرِّيَّتَكَ بِحُجْرَتِكَ وَأَخَذْتُ شَيْعَتَكُمْ بِحُجْرَتِكُمْ فَمَا يَصْنَعُ اللَّهُ بِبَيْتِهِ؟ وَ

مَا ذَا يَصْنَعُ نَبِيُّهُ بِوَصِيَّتِهِ؟ إِلَى أَنْ قَالَ: خُذْهَا إِلَيْكَ يَا حَارِثُ قَصِيرَةً مِنْ طَوْلِيلَةٍ أَنْتَ

۱- دیوان حمیری ص ۳۲۵ و اصل آنرا از اعیان الشیعه ج ۲۱: ۲۶۳ و کشف الغمۃ ۱۲۴ و مناقب ج ۳: ۲۳۷

و شرح نهج البلاغه ج ۱/ ۲۹۹ آورده است .

مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتِ وَ لَكَ مَا أُكْتَسِبْتَ<sup>۱</sup> شیخ طوسی در «امالی» خود بدنبال گفتار امیرالمؤمنین بحارث همدانی روایت کرده است که آنحضرت بحارث نیز فرموده اند: رسول خدا فرمود: چون روز قیامت بر پا شود من دست بدامان آن پروردگاری که صاحب عرش است می زنم؛ و تو ای علی، دست بدامان من می زنی؛ و اولاد و ذریه تو دست بدامان تو می زنند؛ و شیعیان شما دست بدامانهای شما میزنند؛

پس در اینحال خدا با پیغمبرش چکار خواهد کرد؟ و پیغمبرش با وصیتش چکار خواهد کرد؟ تا آنکه می فرماید:

ای حارث! آنچه برای تو گفتم بگیر، و در دل بسپار؛ اندکی بود از بسیار ای حارث! تو با محبوب خودت هر چه هست معیت داری، و از برای توست آنچه را که کسب میکنی! حارث همدانی (بسکون میم) واقوام او که همه از قبیله همدان که قبیله ایست در یمن بوده اند، در یوم صقیین بسیار مجاهده نموده، و از دین خدا و امامشان حمایت کردند، و بمشکلات سختی مواجه شدند، بطوریکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره آنها فرمود:

فَلَوْ كُنْتُ بَوَّاباً عَلَى بَابِ جَنَّةٍ	لَقُلْتُ لِهَمْدَانَ الْأَخْلَى بِسَلَامٍ <sup>۲</sup>
اگر من در بانی بر در بهشت بودم	هر آینه بتمامی قبیله همدان
میگفتم: سلامت داخل شوید	
و نیز سید حمیری گوید:	

وَلَدَى الصَّرَاطِ تَرَى عَلِيًّا وَاقِفًا	يَدْعُو إِلَيْهِ وَ لِيَهُ الْمَنْصُورَا
اللَّهُ أَعْطَى ذَا عَلِيًّا كُلَّهُ	وَ عِظَاءَ رَبِّي لَمْ يَكُنْ مَحْظُورًا <sup>۳</sup>

۱- تعلیقه دیوان حمیری ص ۳۲۶

۲- تعلیقه دیوان حمیری ص ۳۲۷

۳- دیوان سید ص ۲۱۲ واصل او را از عن عیان الشیعه و المناقب آورده است

لُزوم امام زنده برای تمسُّع دلها

## درس دهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
وَصَلِّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
الطَّاهِرِیْنَ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ  
مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ  
اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَجَعَلْنَا هُمْ اُمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَاءَ  
الزَّكٰوةَ وَكَانُوا لَنَا عٰبِدِيْنَ<sup>۱</sup>

تمام موجوداتی که در این عالم مشاهده می شود، هر یک دارای اصل و علتی است که در پیدایش خود مستند بدان است، و نیز علت و معلولیت تغییرات و تبدیلاتی که در آنها واقع می شود مستند بعلی است.

اگر سنگی را به شیشه ای زنیم می شکنند، و اگر در جوئی آب جاری کنیم، تا جائیکه امکان دارد آب جاری می شود، و نقاط متصل بخود را مرطوب و حتی در خلل و فرج کوهها هر جا که مجال برای جریان داشته باشد جاری می شود.

این یک اصل کلی در پیدایش و تغییراتی است که در موجودات عالم مشهود است.

۱ - سوره انبیاء: ۲۱ - آیه ۷۳



اخلاق و ملکات و عقائد و روحیه افراد بنی آدم نیز از این اصل کلی خارج نیست، بتجربه ثابت است که معاشرت با نیکان بر روی انسان اثر می گذارد؛ و معاشرت با بدان نیز مؤثر است؛ چه بسا شخص پاک فطرت و نیک کرداری که در اثر برخورد

با رفیق نااهل، کم کم و رفته رفته آن صفای باطن خود را از دست داده، دلش تاریک، و روحش خفه گردیده است؛ و بالعکس شخص زشت کرداری در اثر برخورد با صاحب دلی، تغییر روش داده، و کم کم نیت و بتبع آن افعالش صالح، و نیکو شده است.

لذا در تعالیم اسلام بسیار وارد است که انسان خوب است با نیکان صحبت داشته باشد، و از انس و دلبستگی با اشرار خودداری کند، حتی مجالست یک جلسه در انسان مؤثر است، خواه به سکوت بگذرد، و خواه به مذاکره، چون تأثیر ارواح در یکدیگر محتاج به مذاکره نیست، دو روحی که با یکدیگر انس و ملایمت دارند هر یک به روی دیگری اثر می گذارد.

انسان برای آنکه اخلاق و صفات او به اخلاق و صفات انسانی کامل درآید، باید دل و روحیه خود را به اصل و علت اخلاق و صفات نیک آشنا کند، تا در اثر برخورد، آن محامد در انسان اثر بگذارد؛ باید کانون دل خود را به منبع علم و معرفت و حیات متصل کند، تا از آن نیز بقدر سعه و استعداد در او علم و معرفت و حیاتی حاصل گردد.

همانطور که در لوله کشی آب شهرها یک منبع عظیم موجود و بخانه های بسیار، طبق ظروف و استعدادات، آب داده میشود، همینطور علت و منبع حیات و معرفت باید بوسیله تسلیم و پیروی و خضوع دلها بقدر سعه و ظرفیت آنها، آنها را اشباع و سیراب نماید.

و برای این موضوع دو امر ضرورت دارد، یکی وجود آن اصل و علت، یعنی مبدا افاضه علم و حیات، و دیگری تسلیم و تلقی و خضوع، تا آن علت بتواند کار خود را بنماید؛ چون تسلیم برای تلقی علم و معارف حکم شروط را داشته و از مقدمات معده محسوب می گردد.

مبدأ افاضة علم، قلب امام است، که بواسطه سیطره بر ملکوت	قلب امام
موجودات، بهر موجود بقدر استعداد افاضه می کند وَ جَعَلْنَا هُمْ	کانون افاضة
أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا <sup>۱</sup>	علوم است

هدایت به امر خدا، همان رهبری افراد بشر است، از

راه ملکوت و نفوس آنها.

فلذا همیشه باید در عالم امام زنده باشد و از آیه **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ<sup>۲</sup>** استفاده کردیم که امام در هر زمان موجود است، و بوسیله آن یک یک از افراد بشر خوانده می شوند، و این یک اصل مسلم و صحیحی است که در میان جمیع ادیان و مذاهب عالم، مذهب اسلام در روی آن اتکاء دارد، و تعیین امام بر جامعه را از طرف خدا می داند، و او را صاحب قلب و محیط بر ملکوت و معصوم از خطا و گناه معرفی می کند، و شیعه که بر اساس تعالیم اسلام از این موضوع بهر مند است، روش خود را بر واقع و حقیقت دستورات اسلام قرار داده، و اهل تستن که این موضوع را مراعات نمی کنند دستشان از منبع حیات و علم کوتاه، و همانطور که سابقاً اشاره شد از اسلام بالمعنی الحقیقی بی بهره اند.

و روی همین اصل است که بعد از رسول خدا نیاز به امام زنده است، که وجود مقدس امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** باشد؛ این برای آن است که توسط آن قلب زنده و بیدار که در عالم جمع واقعست، افراد بنی آدم به بهره حیات و علوم خود می رسند، و الا اگر مجرد عمل کافی بود با ندای **كَفَانَا كِتَابَ اللَّهِ** هر کس در زاویه نفس، و بیغوله تاریک آن می خزید، و تا آخر عمر قدمی از نفس و هوای آن فراتر نمی گذارد.

چون القا کننده معارف قرآن به قلب انسان، امام است، و بدون آن انسان نابینای مهتوس به شهوات و منغمر در لذات، آیات قرآن را وسیله ای برای رسیدن به متویات خود تفسیر و تاویل می کند، و بنابراین هر چه عمل کند از دایره امیال نفسانیّه او خارج نیست، و چنین قرآنی بدون روح زنده و دراک امام، **لَا يَزِيدُ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا.**

۱- سوره انبیاء: ۲۱- آیه ۷۳

۲- سوره اسراء: ۱۷- آیه ۷۱

شیعه می‌گوید اساس تعالیم اسلام بر اساس امامت است. در زمان رسول الله خود آن حضرت امام بوده‌اند، و توسط آن قلب بیدار که در منبع علوم **فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ**<sup>۱</sup> قرار گرفته، به دل‌های امت افاضه معارف می‌گردد، و بعد از آن

شیعه اساس تعلیم  
اسلام را بر  
امامت میدانند

حضرت توسط ائمه اطهار، یکی بعد از دیگری تا حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف، توسط آن کانونهای حیات و معرفت، هر قلبی به اندازه سعه خود اشباع می‌شود.

و اما موضوع دیگر تسلیم و خضوع و پیروی از امام است که قلب را مستعد و آماده تلقی و اخذ معارف و علوم می‌کند، و این خصوصیت در شیعه است، لذا دیده می‌شود که در شیعه صفت محبت، و وفا و صفا، و انفاق، و ایثار و قضای حوائج بشر، و رقت قلب، و عاطفه و نظایر آنها از صفات پسندیده به مقدار معتناهی از عامه بیشتر است؛ این بوسیله روح تسلیم و خضوع در مقابل معلم بشریت و مبدء تعلیم و تربیت است، خواه امام حضور داشته باشد و خواه غائب باشد، چون تأثیر و تأثر ارواح نیاز بسیاری به حضور ندارد، ماده نیست که شرط تأثیرش در ماده دیگر، قرب مکانی و مماسه خارجی باشد، تأثیر فعلیت نفس فعال، در استعدادات نفوس قابله است؛ و چون عالم ملکوت از زمان و مکان بیرون است، لذا در هر قلبی تأثیر فعلیت آثار حیاتی امام را می‌توان یافت، امام اگر در مشرق عالم باشد و پیرو امام در مغرب، باز قلب پیرو استفاده خود را می‌برد؛ همانطور که انسان در اثر محبت به فرزند همیشه بیاد اوست، چه فرزندش در نزد او باشد، یا سفر کند، صورت فرزند در دل اوست، و همیشه با اوست، همینطور اگر جلوات امام در قلب مؤمن پیدا شود، هر جا باشد در اثر انعکاس آن صورت حقه از آن معدن بیکران آب حیات برخوردار می‌شود.

لذا شیعه ولو در زمان غیبت، بعلت توجه کامل به مصدر خیرات و علوم از آن کانون علم و معرفت بهر مند می‌شود؛ گرچه بدون تردید حضور امام اثرش بیشتر و فوایدش بمقدار فراوانی زیادت‌تر است، بخلاف غیر شیعه که دل آنها باین معدن ارتباطی ندارد، نفس آنها در خود متحیر و راهی بخارج از خود باز نمی‌نماید.

۱- سوره النجم: ۵۳- آیه ۱۰

ابن ابی الحدید میگوید: وَبَقِيَ هَذَا الْخُلُقُ مُتَوَارِثًا مُتَنَاقِلًا  
 فِي مُجِيبِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ إِلَى الْآنَ كَمَا بَقِيَ الْحَسَدُ وَالْخُشُونَةُ وَ  
 الْوُعُورَةُ فِي الْجَانِبِ الْآخِرِ، وَمَنْ لَهُ أُذُنِي مَعْرِفَةٍ بِاخْتِلاقِ  
 النَّاسِ وَ عَوَائِدِهِمْ يَعْرِفُ ذَلِكَ<sup>۱</sup>

شیعه دارای  
 ملاحظت و رقت  
 و ملایمت است

پس از آنکه قدری از صفات امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را ذکر می کند  
 می گوید: و این اخلاق به نحو توارث در مجتبین و دوستان آن حضرت  
 نقل شده، و الی الآن وجود دارد، کما آنکه آن حسد و خشونت و سنگین دلی در  
 جانب دیگر که غیر شیعه است موجود است، و کسیکه کوچکترین معرفت به اخلاق  
 مردم و نتایج افعال مکتسبه آنان داشته باشد این سر و حقیقت را به خوبی ادراک  
 می کند.

در اثر اتصال قلوب پیروان امام بقلب امام معارف و علوم الهیه در قلب جاری  
 می شود، و علت آنکه مؤمنین در بهشت دارای نهرهای آب زلال هستند در اثر همان  
 اتصال قلب و بهر مند شدن از چشمه فضائل آنانست. در قرآن مجید بسیار دیده می شود  
 که برای مؤمنین در بهشت جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وعده میدهد مانند:

بِهَيْسَتِ تَجَلَّى  
 صَفَاتِ وَ  
 اَعْمَالِ اسْت

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي  
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ<sup>۲</sup>

خداوند مؤمنینی را که عمل شایسته ای انجام دهند در

بهشتهائی که درختان آن سر به هم آورده، و زمین آنرا سایه انداخته، و از تابش آفتاب  
 حفظ می کند، و در آنجا نهرهای جریان دارد وارد می کند؛ چون سابقاً گفتیم که  
 بهشت، ظهور و بروز عالم نفس مؤمن است در آخرت، و چون نفس مؤمن بعلت  
 اطمینان به خدا و سکینه و آرامش که پیدا نموده است، از حرارت و سوختگی یأس و  
 ناکامی و گرد و غبار و طوفان خاطرات شیطانی، و نوسانهای فکری، و اضطرابات  
 اخلاقی، نجات پیدا کرده و در رحمت خدا و مقام امن و امان دلخوش بوده، و با یک  
 دنیا نشاط و لذت حتی در دقیق ترین دقائق مانند سكرات مرگ دل بخدا داده، و

۱- شرح نهج البلاغه طبع بیست جلدی ج ۱ ص ۲۶

۲- سوره حج: ۲۲- آیه ۱۴ و ۲۳ و سوره محمد: ۴۷- آیه ۱۲ و سوره تحریم: ۶۶ آیه ۸

آرام و دارای مقام سکینه می‌باشد؛ لذا در آخرت که ملکوت اشیاء ظهور می‌کند، ملکوت نفس مؤمن بصورت بهشتی است که درختان آن باندازه‌ای سر بهم آورده، و شاخ و برگهای اعمال صالحه درهم فرو رفته، و زمین را سایه انداخته است، که ابداً در آنجا از تابش سوزنده خورشید گداخته، یا طوفان حوادث، و گرد و غبار خیالات، و خواطر شیطانیه، راه ندارد.

چه ما بهشت را از نقطه نظر تجسم اعمال ظهور ملکوت نفس مؤمن بدانیم، یا بعنوان جزای مترتب بر عمل بدانیم، در هر حال نتیجه یکی است؛

شاهد بر این معنی خطابی است که خدای تعالی شأنه بآدم بوالبشر قبل از ورودش در این نشأه می‌کند **فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْفَى - إِنَّ لَكَ الْآلَتَّ جُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرِى - وَ إِنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَصْحَى**<sup>۱</sup>

خداوند در خطاب بآدم فرمود: در این بهشت که خواطر نفسانیه نیست، و اضطرابات خیالات و قوای واهمه راه ندارد، هیچگاه گرسنه و عریان نخواهی شد، و هیچگاه تشنه و آفتاب زده نخواهی شد، گرسنگی و تشنگی، و عریانی و گرما، و حرارت و گذاختگی، بر اثر تسلط نفس اماره بر انسان بوده، ولی در بهشت که قلب انسان آرام و هیچ خاطره‌ای به انسان راه ندارد آنجا **فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ**<sup>۲</sup> جای استراحت است.

افرادی هم که با ایمان و عمل صالح از دنیا رجوع بخدا می‌نمایند، در آن بهشت کفصیلاً قرار گرفته، و در زیر سایه درختان سر بهم آورنده آن می‌آرمند.

و اما نهرهای جاریه در این بهشتها همانا علوم و معرفتی است، که موجب حیات قلب بوده است، چون مؤمنین با علم و معرفت در بهشت اقرار به وحدانیت خدا، و صفات و اسماء ذات مقدس او، و اقرار بحقانیت امام و پیغمبر قلب خود را از این علوم آبیاری کرده‌اند، در آنجا نیز ظهور این علوم که حیات قلب است بصورت نهرهای آب که زنده کننده زمین خشک می‌باشد بروز و ظهور خواهد نمود.

۱- سوره طه: ۲۰- آیه ۱۷- ۱۱۹

۲- سوره قمر: ۵۴- آیه ۵۵

تمام مؤمنینی که عمل صالح انجام دهند، که از جمله اقرار بامام وقت است از این نهرها برخوردار خواهند بود، بلکه می توان میزان عمل صالح را از عمل غیر صالح همان امضا و عدم امضای امام دانست، هر فعلی را که امام امر کند صالح و هر فعلی را که نهی کند غیر صالح خواهد بود، بعلمت آنکه نظر امام و دید امام، نظر واقع بین و حقیقت بین است؛ و بنابراین تجاوز از کلام امام انحراف از متن واقع و حقیقت نفس الامر است.

اما افرادی که دل به امام خود نداده اند، و از آن منبع فیض استفاده ننموده اند، دل آنها خشک و بی طراوت و بی صفا و بی محبت و بی معرفت، چون مشک پوسیده و پاره، و خشک شده، قابلیت انعطاف و ظرفیت خود را از دست داده است؛ آب آنان همان حرمان و حسرت و ندامت است که بصورت فلز گداخته در کام آنها ریخته می شود.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَفِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَانَهُمْ<sup>۱</sup>

در این آیه مبارکه چهار نهر را در بهشت ذکر می کند:

نهرهای چهارگانه	اول نهرهایی است که آب زلال که بوی آن متعفن نشده است.
در بهشت	چون آب در عالم طبیعت حیات موجودات است.
	وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّشْي حَيًّا <sup>۲</sup>

و حیات دل به علم و معرفت خداست، لذا نهرهای علم و معرفت که در قلوب جاری است، در آنجا بصورت نهرهای زلال، و غیر متغیر، ظاهر و بارز است؛ و مراد از انهار، اصناف

نهرهای  
آب

و انواع علوم و معارف حقه حقیقه است، که حیات قلب منوط به آن است، و غرائز انسان بدان سیراب و اشباع می گردد، و مراد از غیر آسن، متعفن نشدن و متغیر نشدن

۱- سوره محمد: ۴۷- آیه ۱۵

۲- سوره انبیاء: ۲۱- آیه ۳۰

آن علوم بوهمیات و تشکیکات و عادات باطله، و سُنن ضالّه، و اعتقادات فاسده خواهد بود؛

و این نهر اختصاص به افرادی دارد که در راه خدا به مقام قلب رسیده، و از علوم حقه الهیه بدون دشالت تغییر نفس بهره مند شده اند؛

دوم نهرهائیس از شیر که طعم آن تغییر نکرده است، و این نهرها ظهور و بروز علمی است که برای مبتدئین در سیر راه خدا مفید بوده است؛ چون شیر غذای کودک است، و علمی که متعلق به افعال و اخلاق باشد، مانند علوم شرایع و حکمت عملیه، چون عنوان مقدمیت برای عمل و تزکیه نفس دارند، لذا ظهور آن که این نهرهاست اختصاص بضعفائی دارد که مستعد سیر در منازل نفس را داشته، و به سبب پرهیز از معاصی و رذائل اخلاق قابلیت وصول به مقام قلب را دارند، ولی هنوز به آن مقام نرسیده اند، و بواسطه فراگرفتن مقدمات از علم شرایع و اخلاق و عمل نمودن بآن درصدد تقویت بنیه روحی برآمده اند.

و عدم تغییر طعم این نهرهای شیر، اشاره بعدم آلودگی این علوم به نیات فاسده و اهواء و بدع باطله و اعمال و تعصبات جاهلی است که آن علوم را از فضیلت و خاصیت خود ساقط و آنها را تبدیل بسم مهلک می نماید.

سوم نهرهائیس از خمر که برای خورندگان لذت فراوان دارد؛ خمر در دنیا گرچه ماده ایست خبیث، و بدبو، و بدطعم، که عقل را تخدیر نموده، و از حس و ادراک ساقط نموده، و

انسان را در ردیف بهائم سقوط می دهد؛

لکن خمر آخرت، جذبات الهیه است، که در اثر تجلیات صفات و اسماء در قلب پیدا می شود، و چنان عقل را مبهوت و حیران می سازد، که با وجود مشاهده آن اسماء کلیه و صفات الهیه غیر محدوده، عقل دوراندیش و محافظه کار و مصلحت اندیش را ساقط نموده، و بکلی مراتب هستی را فراموش می نماید، و چون در او این خاصیت موجود است، تعبیر به خمر شده است.

ولی این خمر انسان را از مرتبه عقل به بالاتر که مرتبه شهود و قلب است رهبری می کند.

بنابراین «انهار من خمر»، ظهور اصناف و انواع محبت صفات و ذات خداست که برای شاربین که کاملین و بالغین بدرجه شهود هستند، و استعداد مشاهده حسن

تجلیات صفات و شهود جمال ذات را پیدا نموده، و دیوانه و مشتاق جمال مطلق حضرت ربوبی گشته‌اند، و به مقام روح رسیده، و مستغرق در انوار الهی شده‌اند، موجب لذت و بهجت و سرور و حُبور خواهد بود.

چهارم نهرهائیست از عسل تصفیه شده که در آن از شمع و کثافات و مواد قَدْره چیزی دیده نمی‌شود، و چون عسل بسیار شیرین است، لذا آن حلاوت‌هایی که از واردات از عالم قدس، و بارقه‌های نورانی، و لذت‌هایی که در حالات مختلفه برای

متوسطین در راه خدا پیدا می‌شود؛ و آنها را در ذوق و وجد و توجه بخدا می‌آورد، و متوجه بکمال خود می‌نماید؛ در آنجا بصورت نهرهائی از عسل مصفی که خالی از شوائب کدورات و دخالتها و تسویلاتِ نفس است ظهور پیدا می‌کند البته این اختصاص به افرادی دارد که در مقام ذوقِ آن جذبات بوده، و هنوز بمرحلهٔ سُکر در اثر مشاهده تجلیات در نیامده‌اند.

بنابر آنچه گفته شد نهرهای شیر علوم است که در مبتدئین و ضعفای از راه پیمایان راه خدا است، و نهرهای عسل اختصاص به افراد متوسط دارد، که با ملاحظهٔ جذبات الهی و مشاهدهٔ صفات سرگرمند، و نهرهای خمر اختصاص به افرادی دارد که بواسطه تجلیات جمال و عشق بدان ذات لایزال، هستی خود را فراموش کرده، محو در انوار او شده‌اند،

و مراد از کریمه شریفهٔ **وَسَقِيهِمْ رِيَهُمْ شَرَابًا طَهُورًا** همان شرابی که آنها را از تمام تعلقات دنیویّه از مال و مآل و فرزند و عیال و جاه و اعتبار پاک و پاکیزه می‌کند، و نفس خورنده را از این مراحل صعود می‌دهد.

نهرهای آب زلال غیرمتغیّر و متعفن اختصاص به افرادی دارد که به مقام قلب رسیده، و همه‌گونه علوم و معارف الهیّه در قلب آنان بدون دخالت نفس و زیغ اهواء طلوع نموده است،

افرادی از متوسطین هستند، که در اثر تجلیات صفات خدا و مشاهدهٔ اسماء محو جمال او می‌گردند، برای آنکه طلب و عشق آنها همیشه زنده باشد و حرارت در آنها به اندازه کافی موجود باشد، در کاسه‌های شراب آنها قدری از نهر زنجبیل که مادهٔ گرم، و با حرارتی است مخلوط می‌کند.



وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْأَجُهَا زَنْجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا<sup>۱</sup>

زنجبیل نهری است که سلسبیل نامیده می شود، و از شدت خوشگواری و ذوق

شاربین را در حرارت طلب مآورد،

البته این افراد چون اشتیاق و عشق آنها به اعلی درجه نرسیده، از زنجبیل خالص بآنها نمی آشامانند، بلکه از نهر زنجبیل در کأس آنها ممزوج نموده، و بدانها می دهند، و چون هنوز اشتیاق سیر در صفات را دارند، بنابراین محبت آنها از لذت حرارت طلب پاک نشده است، و گاهی که از واردات و تجلیات جمال آرامش و سکونی پیدا می کنند، از چشمه کافور در کأس آنها ریخته می شود.

کافور خنک و معطر بوده، و موجب آرامش و سکون او می گردد.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِرْأَجُهَا كَأْفُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ

يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا<sup>۲</sup>

چون هنوز به مقام جمع نرسیده، و درعین جمع ذات مستغرق نگشته اند؛ لذا

آن آرامش مطلق و آن سکون من جمیع الجهات برای آنان نیست؛ آن برای کسانی است که بمرحله عبودیت مطلقه آمده و از عبادالله شده باشند؛ آنها از مقرّبین اند، و از اصل چشمه کافور می آشامند، و علاوه بقلب ودی هر که استعداد داشته باشد؛ از آن چشمه جاری می کنند، و در کأس هر کسی به اندازه استعداد او می ریزند.

باری این چشمه کافور همان چشمه تسنیم است که آن نیز اختصاص به

مقرّبین دارد، و اما در کأس ابرار مقداری از آن ریخته می شود.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأُرَائِكِ يَنْظُرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ

النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَ

مِرْأَجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ<sup>۳</sup>

ابرار از شراب مهر کرده شده می خورند، مهر آن طیب و پاکیزه، و همان

قوانین شرع مقدّس است که با آن ظرف شراب را پر کرده، و از دستبرد شیطان مصون

۱- سوره دهر: ۷۶-آیه ۱۷-۱۸

۲- سوره دهر: ۷۶-آیه ۵-۶

۳- سوره مطففین: ۸۳-آیه ۲۳-۲۹

داشته اند، قدری از نهر تسنیم داخل آن شراب صافی نموده و به ابرامی دهند؛ ولیکن مقربین از خود چشمه تسنیم که از بالاترین نقطه از نقاط بهشت جاری است، میآشامند.

و آنکه بر اعراف قرار دارد و تسنیم از زیر پای او جاری است	چشمه تسنیم
مقام ولایت کبرای حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین	از زیر پای
است، که تمام مقربین از چشمه جاری شده از زیر	امیرالمؤمنین
پای آنحضرت میآشامند.	جاری است

نهر تسنیم از قلب آنحضرت سرچشمه می گیرد، و مقربین را سیراب می کند، و سپس بحوض کوثر وارد می شود، و از آنجا بقلوب و دلهای شیعیان و موالیان هر جا و در هر مکان، هر یک از انواع این علومی که ذکر شد، چه تسنیم، و کافور، و چه زنجبیل، و چه خمر صافی، و چه نهر شیر، یا آب غیر متعفن، یا نهر غسل، همه از مقام ولایت که علم مطلق است سرچشمه گرفته، و افراد بنی آدم را هر یک بنوبه خود بحسب ظروف و استعدادات سیراب می کند.

روایاتی بسیار و مستفیض از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام روایت شده است

که ساقی حوض کوثر حضرت امیرالمؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> بوده، با	ساقی حوض
قدح ها که در اطراف آن است به هر کس از موالیان می دهند،	کوثر
و با عصائی که در دست آن حضرت است دشمنان خاندان	
عصمت را از حوض می راند، ولی ما از طریق عامه بعضی روایاتی را که در این	
باب نقل شده است ذکر می کنیم.	

محب السّیّدین احمد بن عبدالله طبری از ابی سعید الخدری روایت می کند که: قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ مَعَكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَصَاٌ مِنْ عَصَى الْجَنَّةِ تَزُوذُ بِهَا الْمُنَافِقِينَ عَنِ الْحَوْضِ اخرجه الطبرانی<sup>۱</sup>

حضرت رسول به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: یا علی با تو در روز قیامت عصائی است از عصاهای بهشتی که با آن منافقین را از بهشت می رانی.

قندوزی حنفی گوید: اخرج المؤید اخطب الخطباء موفق بن احمد الخوارزمی المکی، عن سیّد الحفظاء عن، ابی منصور شهردار ابن شیرویه الدیلمی،

بسندہ عن زید بن علی بن الحسین، عن ابیه عن جدّه امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہم؛ آنوقت روایتی مفصل را بیان می کند و از جمله فقرات آن اینست: که می فرماید: یا علی! إِنَّكَ غَدَاً عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي، وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ وَ أَنْتَ تَرُودُ الْمُنَافِقِينَ عَنِ حَوْضِي، وَ أَنْتَ أَوَّلُ دَاخِلٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي، وَ إِنْ مُجِيبَكَ وَ اتَّبَاعَكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ، رَوَاءَ مَرْوَيْنِ، مُبَيَّضَةً وَ جُوهَهُمْ حَوْلِي، أَشْفَعُ لَهُمْ فَيَكُونُونَ غَدَاً جِيرَانِي، وَ إِنْ أَعْدَاكَ غَدَاً ظَمَاءٌ مُظْمَأِينَ، مُسَوِّدَةً وَ جُوهَهُمْ، يُضْرَبُونَ بِالْمَقَامِيعِ وَ هِيَ سِيَاطٌ مِنْ نَارٍ مُقْمَحِينَ<sup>۱</sup>

ای علی! حقاً تو فردا در کنار حوض کوثر خلیفه من می باشی، و تو اولین کسی هستی که فردا کنار حوض بر من وارد می شود، و تو منافقین را از کنار حوض من میرانی،

و تو اولین کسی هستی از امت من که داخل در بهشت می شوی!

و حقاً که دوستان تو و پیروان تو بر منبرهایی از نور قرار گرفته، همگی

سیراب و سیراب شده، با چهره های درخشان و تابناک در اطراف من هستند، و من شفاعت آنها را می نمایم، و آنان فردا همسایگان من هستند.

و حقاً که دشمنان تو در فردا تشنه کام و جگر سوخته، با صورتهای سیاه و

تاریک حاضر شده، و با چماق هایی که از شلاق های آتشین می باشد بدور رانده می شوند و سرافکنده خواهند بود.

و نیز گوید: اخرج ابونعیم الحافظ، عن ابی هريرة، قال: قال رسول اله

ﷺ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ عَلَى حَوْضِي، تَرُودُ الْمُنَافِقِينَ، وَ إِنْ أَبَارِيقُهُ عَدَدُ نُجُومِ السَّمَاءِ، وَ أَنْتَ وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ، وَ حَمْرَةٌ، وَ جَعْفَرٌ فِي الْجَنَّةِ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ، وَ أَنْتَ وَ اتَّبَاعَكَ مَعِي ثُمَّ قَرَأَ (و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ)<sup>۲</sup> رسول خدا ﷺ به امیر المؤمنین فرمودند:

ای علی! تو در اطراف حوض من هستی، و منافقین را از آن دور می کنی

۱- ینابیع الموده ص ۱۳۰ ۲- ینابیع الموده ص ۱۳۲

ابریق‌های بهشتی که با آنها از کوثر آب برمی‌دارند تعدادش به اندازه ستارگان آسمان است. و تو، و حسن، و حسین، و حمزه، و جعفر، در بهشت برین، برادرانی هستی که در روی سریرها و تخت‌ها در مقابل یکدیگر به تماشای هم اشتغال دارید! و تو و پیروان تو همگی با من هستید، سپس رسول خدا این آیه را قرائت کردند: و بیرون کشیدیم، از سینه‌های آنان هر کدورت و قذارتی را، و آنان با یکدیگر، برادروار و روبروی هم بر تخت‌ها و اریکه‌ها جای دارند.

و نیز گوید: وفی جمع الفوائد: جابر و ابوهریره رفاه علی بن ابیطالب: **صَاحِبُ حَوْضِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لِلْأَوْسَطِ**<sup>۱</sup> ابوهریره و جابر مرفوعاً از رسول خدا روایت کرده‌اند که فرمود: صاحب حوض من در روز قیامت علی بن ابیطالب است.

و نیز گوید: ابوسعید رفته: **يَا عَلِيُّ! مَعَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَصَاٌ مِنْ عَصَى الْجَنَّةِ تَرُودُ بِهَا الْمُنَافِقِينَ عَنْ حَوْضِي، لِلْأَوْسَطِ**<sup>۲</sup> ابوسعید مرفوعاً روایت کرده است که رسول خدا فرمود: ای علی! با تو در روز قیامت عصائی است که با آن منافقان را از اطراف حوض من می‌رانی،

و نیز گوید: وفی جواهر العقدين، اخرج الطبرانی عن ابی کثیر قال: **كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ مَعَاوِيَةَ بْنَ خَدِيجٍ يَسُبُّ أَبَاكَ عِنْدَ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ رَأْيَتَهُ مِنْ بَعْدُ، اِرْبِيهِ! فَرَأَاهُ يَوْمًا (فَرَأَاهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ)**

**فَقَالَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِابْنِ خَدِيجٍ: أَنْتَ تَسُبُّ أَبَايَ عِنْدَ ابْنِ آكِلَةَ الْإِكْبَادِ؟ أَمَا لَنْ وَرَدَتْ عَلَيَّ الْحَوْضُ وَ مَا أَرَاكَ تَرُدُّهُ، لَتَجِدَنَّ أَبَايَ مُشْمَرًا حَاسِرًا ذِرَاعِيهِ، يَرُودُ الْمُنَافِقِينَ عَنْ حَوْضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هَذَا قَوْلُ الصَّادِقِ الْمُصَدِّقِ ﷺ**<sup>۳</sup> ابن کثیر گوید: من در خدمت حضرت امام حسن مجتبی عليه السلام بنشسته بودم که مردی آمد و به آن حضرت گفت: معاویه بن خدیج پدر شما را در نزد معاویه ابن ابی سفیان سب و شتم می‌کرد. حضرت فرمود: از این پس اگر او را دیدی به من نشان بده آن مرد روزی آن شخص را دید، به حضرت نشان

داد. حضرت امام حسن رضی الله عنه به معاویه بن خدیج فرمود: تو پدر مرا در نزد فرزند خورنده جگرها (هند جگر خوار) سب و شتم می نمودی آگاه باش! اگر در کنار حوض وارد شوی - و من هیچ نمی بینم که بتوانی در آنجا وارد شوی - پدر مرا خواهی یافت که دامن بر کمر زده و آستین هارا تا ذراع خود بالا زده و منافقان را از حوض رسول الله صلی الله علیه و آله دور می کند و می راند و این گفتار شخص صادق و مصدق - راست گو و گواهی شده بر راستی - رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

و نیز گوید ایضاً لاحمد فی المناقب ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: **أُعْطِيَتْ فِي عَلِيٍّ خَمْسٌ، هُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَافِيهَا إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَهِيَ وَاقِفٌ عَلَيَّ حَوْضِي يَسْفِي مِنْ عَرْقِهِ مِنْ أُمَّتِي**

احمد بن موقوف خوارزمی در مناقب گوید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: درباره علی بن ابیطالب، از جانب خداوند عزوجل، بمن پنج چیز داده شده است که آنها در نزد من از تمام دنیا و آنچه در دنیاست محبوبترند. و سپس یک یک را ذکر می کند تا میرسد به آنکه میگوید: و اما چیز سوم، آنستکه که علی بن ابیطالب در کنار حوض من قرار دارد و هر فرد از افراد امت من را که او را بشناسد، سیراب می کند.

و نیز گوید: و فی المناقب عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس رضی الله عنهما، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **يا عَلِيُّ، أَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي، وَ صَاحِبُ لِيَوَائِي، وَ حَبِيبُ قَلْبِي، وَ وَصِيَّتِي، وَ وَارِثُ عِلْمِي، وَ أَنْتَ مُسْتَوْدِعُ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، وَ أَنْتَ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ بِرَبِّيهِ، وَ أَنْتَ رُكْنُ الْأَيْمَانِ، وَ عَمُودُ الْإِسْلَامِ، وَ أَنْتَ مِصْبَاحُ الدُّجَى، وَ مَنَارُ الْهُدَى، وَ الْعَلَمُ الْمَرْفُوعُ لِأَهْلِ الدُّنْيَا، يَا عَلِيُّ، مَنْ اتَّبَعَكَ نَجِيَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ غَرِقَ، وَ أَنْتَ الْقَرِيقُ الْوَاضِحُ وَالصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَأَنْتَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ يَغْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْتَ مَوْلَى مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ، وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، لَا يُجِبُكَ إِلَّا طَاهِرُ الْوَلَادَةِ، وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا خَبِيبُ الْوَلَادَةِ، وَ مَا أَعْرَجَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى**

السَّمَاءِ، وَكَلَّمَنِي رَبِّي إِلَّا قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِفْرءَ عَلِيًّا مِنِّي السَّلَامَ وَعَرَّفَهُ، أَنَّهُ إِمَامٌ  
أَوْلِيَائِي وَنُورُ أَهْلِ طَاعَتِي وَهِنِيَّاكَ هَذَا الْكَرَامَةَ<sup>۱</sup>

ابن عباس میگوید که رسول خدا ﷺ فرمودند:

ای علی! تو صاحب حوض من هستی! و صاحب لواء من هستی! و حبيب  
دل من هستی! و وارث علم من هستی! و تو محل امانت موارث پیامبران قبل از من  
هستی!

و تو امین خدا در روی زمین او هستی! و حجت خدا بر تمام آدمیان و رکن  
ایمان، و ستون اسلام، و چراغ درخشنده در تاریکیها و منار هدایت و پرچمی که  
برای اهل دنیا برافراخته شده است می باشی!

ای علی! کسیکه از تو پیروی کند نجات می یابد! و کسیکه از تو تخلف  
ورزد دستخوش غرقاب هلاک میگردد!

و تو طریق روشن و راه مستقیمی! و تو پیشوای سفید چهرگان و نشانه داران  
در غرفات بهشتی! و تورئیس و سپهسالار مؤمنانی!

و تو ولی و سرپرست هر کس هستی که من ولی و سرپرست او هستم! و  
من مولی و ولی هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای هستم.  
تو را دوست ندارد مگر کسیکه تولدش پاک باشد! و تو را دشمن ندارد مگر  
کسیکه تولدش ناپاک باشد.

و خدای من عزوجل مرا با آسمان معراج نداد و با من پروردگار من تکلم نکرد  
مگر آنکه گفت: ای محمد! از جانب من سلام مرا به علی برسان و باو بفهمان که او  
امام اولیای من است، و نور اهل طاعت من است، و گوارا باد بر تو این کرامت!

و ابن شهر آشوب گوید: و فی اخبار ابی رافع من خمسه طرق، قال النبی  
ﷺ يَا عَلِيُّ تَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضِ وَشِعْتِكَ رِوَاءَ مَرُوبَيْنَ، وَبَرِدٌ عَلَيْكَ عِدْوُكَ  
ظَلْمَاءَ مُفْتَحِينَ<sup>۲</sup>

ابن شهر آشوب از خبرهای ابورافع از پنج طریق روایت کرده است که  
رسول خدا ﷺ، بعلی بن ابیطالب فرمودند:

۱- ینابیع الموده ص ۱۳۲

۲- مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۵۰

ای علی! تو و شیعیانت وارد بر حوض کوثر می شوید همگی شاداب و سیراب و دشمنانت بر تو وارد می شوند همگی تشنه کام و سرافکنده.

و جاء فی تفسیر قوله تعالی: وَ سَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا ظَهُورًا، یَعْنِي سَيِّدُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، وَالِدَلِيلُ عَلِيٌّ أَنَّ الرَّبَّ بِمَعْنَى السَّيِّدِ: قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ<sup>۱</sup>

در تفسیر گفتار خدای تعالی: و پروردگارشان آنان را از شراب ظهور سیراب میکند، آمده است که مراد از رب در این مبارکه سید است؛ و ربهم یعنی سید ایشان علی بن ابیطالب، و دلیل اینکه رب در اینجا بمعنای سید است گفتار خدایتعالی است، که یوسف برفیق زندانی خود گفت: مرا در نزد رب خود بیاد بیاور که مراد همان رئیس و حاکم بوده است.

الفايق: إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِعَلِيِّ: أَنْتَ الدَّائِدُ عَنْ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَذَوُّدُ عَنْهُ الرَّجَالُ كَمَا يَذَاؤُ الْاَصِيدُ الْبَعِيرَ الصَّادِي آيِ الدِّي بِه الصَّيْدُ وَالصَّيْدُ، دَاءٌ<sup>۲</sup> يَلْوِي عُثْقَهُ<sup>۲</sup>

در فائق زمخشری آمده است: رسول خدا بعلی بن ابیطالب گفتند: تو هستی که از حوض من در روز قیامت دور میکنی! دور میکنی و میرانی از آن مردمان منافقین را همانطور که شتر گز را ساربانان از میان شترها دور می کنند.

حمیری شاعر اهل بیت سلام اله علیهم میگوید:

أَوْمَلُ فِي حُبِّهِ شِرْبَةً	مِنَ الْحَوْضِ تَجْمَعُ أَفْنَا وَرَبَّيَاً
إِذَا مَا وَرَدْنَا غَدَاً حَوْضَهُ	فَأَذْنِي السَّعِيدِ وَذَاذَ الشَّقِيَاً
مَتَى يَدُنْ مَوْلَاهُ مِنْهُ يَقْلُ	رِدَ الْحَوْضِ وَأَشْرَبَ هَنِيئاً مَرَبَّيَاً
وَإِنْ يَسُدُّ مِنْهُ عَدُوْلَهُ	يَذُدُّهُ عَلِيٌّ مَكَاناً فَصِيَاً <sup>۳</sup>

و نیز راجع به غاصبین مقام ولایت ضمن قصیده طویلی گوید.

۲۰۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۵۰

۳- دیوان حمیری ص ۴۶۴ تخریجها المناقب ج ۲: ۱۶۲ و ۲۲۳ و اعیان الشیعة ج ۱۲: ۲۷۶

اشعار نغز و مشهور حمیری راجع به حوض کوثر

وَ أَزْمَعُوا غَدْرًا بِمَوْلَاهُمْ      تَبًّا لِّمَا كَانُوا بِهِ أَزْمَعُوا  
 لَاهُمْ عَلَيْهِ يَرِدُوا حَوْضَهُ      غَدًّا وَلَا هُوَ فِيهِمْ يَشْفَعُ  
 حَوْضٌ لَهُ مَا بَيْنَ صَنَعَا إِلَى      آيَلَةَ أَرْضِ الشَّامِ أَوْ أَوْسَعُ  
 يُنْصَبُ فِيهِ عِلْمٌ لِلْهُدَى      وَالْحَوْضُ مِنْ مَاءٍ لَهُ مُتَرَعُ  
 يَفِيضُ مِنْ رَحْمَتِهِ كَوَثْرُ      أَبْيَضُ كَالْفِضَّةِ أَوْ أَنْصَعُ  
 حَصَاهُ يَاقُوتٌ وَمَرْجَانَةٌ      يَهْتَرُّ مِنْهَا مُونِقٌ مُونَعُ  
 أَخْضَرُ مَادُونَ الْجِنِّ نَاضِرُ      وَفَاقِعٌ أَصْفَرُ مَا يَظْلَعُ  
 وَالْعِظْرُ وَالرَّيْحَانُ أَنْوَاغُهُ      تَسْطَعُ إِنْ هَبَّتْ بِهِ زَعْرُغُ  
 رِيحٌ مِنَ الْجَنَّةِ مَأْمُورَةٌ      دَائِمَةٌ لَيْسَ لَهَا مَنْزَعُ  
 إِذَا مَرَّتْهُ فَاحٌ مِنْ رِيحِهِ      أَزْكَى مِنَ الْمِسْكِ إِذَا يَسْطَعُ  
 فِيهِ أَبَارِيقٌ وَقَدْ حَانَتْهُ      يَدْبُ عَنْهَا الْأَنْزَعُ الْأَضْلَعُ  
 يَدْبُ عَنْهُ ابْنُ أَبِيطَالِبٍ      ذَبَّكَ حَرَبَى إِبِلٍ تَشْرَعُ  
 إِذَا دَنَوْا مِنْهُ لِكَيْ يَشْرَبُوا      قِيلَ لَهُمْ تَبًّا لَكُمْ فَارْجِعُوا  
 دُونَكُمْوَا فَالْتَمِسُوا مِنْهَلًا      يُرَوِّكُمْ أَوْ مَطْعَمًا يَشْبَعُ  
 هَذَا لِمَنْ وَالِي بَنِي أَحْمَدِ      وَلَمْ يَكُنْ غَيْرُهُمْ يَتَّبَعُ  
 فَالْفَوْزُ لِلشَّارِبِ مِنْ حَوْضِهِ      وَالْوَيْلُ وَالذُّلُّ لِمَنْ يَمْتَنَعُ

مفاد اشعار این است

۱- متمرّدین از بیعت با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در غدر و مکر با مولای خود

علی بن ابیطالب پافشاری کردند، نابود و هلاک باد آن منظوری که برای وصول بآن بچنین مکرری دست زدند

۲- فردای قیامت آنها نمی توانند در حوض علی داخل شوند، و نه آنحضرت

۱- دیوان حمیری ص ۲۶۱ و از بحارالانوار و مجالس المؤمنین و الغدیر و اعیان الشیعة و ضحی الاسلام و اغانی و ظرافة الاحلام اینقصیده را تخریج کرده است.



درباره آنها شفاعت خواهد نمود.

۳- برای آنحضرت حوضی است، که وسعتش ما بین صنعا تا ایله از اراضی شام است، بلکه آن حوض وسعتش بیشتر است

۴- در آنجا نشانه و علمای برای راهنمایی موالیان آنحضرت میگذارند، و آن حوض از آبی که از آنحضرت است سرشار خواهد بود.

۵- از آنحضرت کوثر جریان پیدا میکند، که آبش مانند نقره سفید بلکه درخشانتر است.

۶- ریگهای ته حوض کوثر از یاقوت و مرجان و لؤلؤئیست، که تا بحال دست کسی بآنها نرسیده است، زمین کوثر از مشک، و در اطراف آن درختهایی با میوههای زیبا و رسیده در اهتزاز است.

۷- آنقدر رنگهای سبز برگهای درختان خوش رنگ، و رنگهای زرد طلائی آن دلفریب است، که هیچ چشمی ندیده است، و چون بادونسیم بهشتی در حرکت درآید، از آن حوض بوی انواع عطر و ریاحین معطر برمیخیزد.

۸- نسیمی همیشگی و دائمی از بهشت بامر خدا میوزد، که هیچگاه از حرکت نمی ایستد.

۹- و چون بوزش درآید از عطر کوثر بهتر از بوی مشک در هنگام انتشار آن بمشام جان میرسد.

۱۰ و ۱۱- در اطراف کوثر ابریقها و قدحها موجود، برای سیراب شدن موالیان گذارده شده است، ولیکن رجل أصلع: مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب دشمنان خدا را مانند شترهای گری که در آب افتاده اند، از آن حوض دور می کند.

۱۳- چون بخواهند قدری بحوض نزدیک شوند، تا از آب آن بیاشامند، ندا میرسد دور شوید نابود شوید.

۱۴- برگردید! شما آبشخواری در نزد خود بجوئید، که شما را سیراب کند، و غذائی که شما را سیر بنماید.

۱۵- این حوض اختصاص با افرادی دارد که با ذریه رسول خدا مهربانی نموده، و ولایت آنها را در دل داشته باشند، و تبعیت از غیر آنان ننموده باشند.

۱۶- بنابراین این رستگاری و کامیابی برای کسی است که از آن حوض بیاشامد، و ذلت و تیره بختی برای کسی که از آن منع شود.

باری این حوض معدن علم امیرالمؤمنین است، که حیات بخش جانها و شفا دهنده دلهاست، هر کوری در آن برود بینا می شود و هر سیاهی سفید، و هر مریضی شفا پیدا می کند، و هر سوخته ای جان جدید پیدا میکند، و لذا این حوض از اعراف که جای آنحضرت، و از تسنیم که علم آنحضرت است جاری میشود.

و هیچ مقامی بالاتر از آن نیست، مگر عرش خدا؛ که اشاره بمقام حقیقت نبویّه دارد.

فرمود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی که متفق علیه فریقین است: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**  
 من شهر علم و دانش هستم، و علی در آنست.

معنای وحی خیرات به ائمه در تفسیر آیه مبارکه :  
وجعلنا ائمه یهدون بامرنا و احینا الیهم فعل الخیرات

## درس یازدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلّى الله على محمّد و آله  
الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين  
من الآن الى قيام يوم الدين ولا حول ولا قوة  
الا بالله العليّ العظيم.

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

وَجَعَلْنَا آتَمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَ  
إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ<sup>۱</sup>

خداوند عزوجلّ می فرماید: ما حضرت ابراهیم و اسمعیل و اسحاق را آتمه ای  
قرار دادیم که به امرمهدایت می کنند، و کارهای پسندیده را به آنها وحی کردیم، و  
اقامه نماز و ایفاء زکوة را به آنها وحی نمودیم؛ و آنها از زمان قبل، روش و مسلکشان  
این بود که ما را عبادت مینمودند.

در مباحث گذشته پیرامون کیفیت هدایت به امر خدا و شرائط تحقق آن بحث  
و از آیات قرآن استنتاجاتی نمودیم؛ اینک راجع به جمله دیگر آیه که می فرماید: وَ  
أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ بحث نموده و معنی آنرا استنتاج مینمائیم بحول الله و  
قوته:

در این جمله خدا می فرماید: نفس افعال خیری که آنها انجام  
می دادند، وحی ما بود. چون مصدر مضاف افاده تحقق فعل  
را در خارج میکند. در معنای وحی  
خیرات که بائمه  
می شود

اگر کسی بگوید: يُعْجِبُنِي إِحْسَانُكَ وَفِعْلُكَ الْخَيْرَ،

۱- سوره انبیاء: ۲۱- آیه ۷۳

از آن استفاده می شود که احسان و فعل خوبی که نموده ای مرا مسرور نمود، اما اگر بخواهند بگویند که احسان تو، و فعل نیک تو، پس از این مرا مسرور می کند، مصدر را اضافه نمی کنند، بلکه یا قطع از اضافه می نمایند، یا فعل را با «أَنْ مَصْدَرِيَه» ذکر می کنند، و می گویند: **يُعْجِبُنِي أَنْ تَحْسِنَ وَأَنْ تَفْعَلَ الْخَيْرَ يَا أَنْكَه يُعْجِبُنِي الْإِحْسَانَ لَكَ وَالْفِعْلُ لَكَ**.

مانند آیاتی که در قرآن بعنوان تشریح احکام بیان شده، و منظور بجای آوردن آن افعال است در زمان مستقبل از وقت خطاب، در آن آیات **أَنْ مَصْدَرِيَه** بکار برده شده است مانند، «**أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ**»<sup>۱</sup> و «**أَمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ**»<sup>۲</sup> و «**أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ**»<sup>۳</sup> و **أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ**<sup>۴</sup>

اما در آیه مورد بحث نمی فرماید: **وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ تَفْعَلُوا الْخَيْرَاتِ**، به آنها وحی نمودیم که خیرات را بجای آرید، بلکه می فرماید افعال خارجی که از آنها سر میزد عین وحی ما بود، ما وحی کردیم بآنها افعال خیریرا که انجام می دادند، در اینصورت نفس فعل آنها مورد وحی است.

بنابراین باید دید چگونه ممکن است فعل مورد وحی واقع شود. برای روشن شدن این مطلب از قرآن مجید شاهدی می آوریم:

**وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ. ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**<sup>۵</sup>

خدای توبه زنبور عسل وحی فرستاد، به اینکه در کوهها و درختها، و در سقف های منازل، برای خود خانه درست کن؛ سپس از تمام میوه جات بخور، و با حالت تسلیم و پذیرش راههائی که خدا بتو معرفی کرده بپیمای.

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۱۷۴

۲- سوره زمر: ۳۹- آیه ۱۱

۳- سوره هود: ۱۱- آیه ۲۶

۴- سوره انعام: ۶- آیه ۷۲

۵- سوره نحل: ۱۶- آیه ۶۹- ۷۰

آیا این وحی که به زنبور عسل کرده است، مانند وحی به قلب پیغمبران بود، که در هر لحظه بر قلب زنبور عسل وحی میرسیده، که این قسم خانه بساز، در اینجا سکنی گزین، روی این گل بنشین! سپس روی آن گل! روی گل بد بومشین؟ یا آنکه اینطور نیست، بلکه خداوند به قسمی این حیوان عجیب و لطیف را خلق فرموده است که تمام کارهای او باراده خدا انجام پذیرفته، و این حیوان معصوم بدون هیچ دخالتی از نفس اماره و آرزوهای باطله و شخصیت طلبی ها، طبق برنامه معین که خدا، در عالم تکوین برای او مقرر داشته است، در هر لحظه به امر و اذن پروردگار در راهی که خدا معین نموده سیر میکند، و طبق دعوت فطرت از روی این گل بر روی آن گل می نشیند، و شیرۀ گل خوشبورا میمکد، در سقفاها، و کوهها و درختها، خانه هندسی شکل عجیب می سازد.

این وحی را وحی تکوینی گویند، یعنی خدا در عالم تکوین و خارج، تمام افعال و سکانات او را خود تنظیم نموده، و بدون دخالت امر خارج که او را در سیر تکاملی خود از صراط مستقیم خارج کند، او را در راهها و طرق سعادت و اعمال نیک طبق برنامه آفرینش حرکت میدهد.

آیه مبارکه قرآن می فرماید: که ما فعل خیرات را بآنها وحی کردیم یعنی تمام افعال پسندیده که از آنها ظهور می کند، به اذن وحی خیرات به امامان ما، و امر ما بوده، و ملکوت آنها در دست ماست؛ و بنابراین اعمال آنها بدون دخالت هیچ فکر نفسانی و هوای خودپسندی از آنها سر می زند.

آنها اعتبار اندیش نیستند و برای محافظه کاری فعلی انجام نمی دهند و برای بجا آوردن کاری در اعتبارات واهیته نمیافتند که سپس کار خود را بر اساس مصلحت تخیلیه بجای آورند، بلکه از تمام این مراحل عبور نموده اند. اراده آنها اراده خدا، و فعل آنها از ضمیری پاک و بی آرایش، بدون شائبه منفعت طلبی و ملاحظه اجرا و پاداش، و عاقبت اندیشی، از آنها سر میزند. آنها افرادی هستند که خود فعل جزای آنهاست، و در صدد جزائی خارج از نفس و حقیقت فعل خود نیستند.

این فعل، فعل خداست که باراده و مشیت خدا از آئینه وجود و صُقع نفس آنان هویدا و از مجری و مجلای وجود آنان طلوع میکند.

بنابراین می توان گفت که نفس فعل آنان وحی خداست.

انسان تا هنگامی که چشمش بجمال پروردگار گشوده نشده، و کم کم مراتب هستی خود را فراموش ننموده، و به خدا هست نشده است، تمام افعال را از خود می بیند، و حتماً برای غایت و نتیجه ای انجام میدهد، ولی اگر در مرحله عبودیت قدم بصدق گذاشت، رفته رفته در اثر مشاهده قدرت و علم مطلق خدا و انکشاف مراحل توحید در وجود وی، دیگر از خود وجود و هستی ادراک نمی کند، تا آنکه برای بقا و حفظ آن یا برای جلب نفع و رفع ضرر کاری انجام دهد، خود را در دست قدرت پروردگار چون موم در مشت قوی پنجه ای خاضع و تسلیم ملاحظه مینماید، چون با طلوع خورشید حقیقت، و مشاهده جمال مطلق و حیات و علم مطلق، وجود خود را سراب دیده، و نمی تواند چیزی را برای خود و بمصلحت خود انجام دهد، هر کاری که از او در این صورت و اینحال سر میزند کار حق است و بس.

در حدیث قدسی که فریقین روایت کرده اند خدا می فرماید:

لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْافِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ  
الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَنْصُرُهُ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ  
بِهَا<sup>۱</sup>

پیوسته بنده مطیع من بسبب بجا آوردن کارهای مورد رضا و پسند من که او را جبراً تکلیف ننموده ام و خود بشوق و رغبت انجام میدهد، بمن تقرّب می جوید، و نزدیک می شود، تا بسر حدی میرسد که من دوستدار او خواهم شد، و چون او را محبوب خود قرار دادم، من گوش او می شوم که با او می شنود، و من چشم او می شوم که با او می بیند، و من دست او می شوم که با او اخذ می کند.

یعنی در آنحال گوش را از خود نمی بیند، بلکه گوش او مجرائی است که بوسیله آن خدا می شنود، و بوسیله چشم او خدا می بیند.

آیه مبارکه قرآن:

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ<sup>۲</sup>

دلالت بر همین مقام دارد، ای رسول ما در آن وقتی که توتیر انداختی، توتیر

۱- وسائل الشیعه ج ۳ ص ۵۳

۲- سوره انفال: ۸ آیه ۱۷

نینداختی، بلکه خدا تیر انداخت؛ آیه مبارکه

يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ<sup>۱</sup> نیز بر این معنا دلالت می کند، دست خدا بالای دست آنان است؛

بالجمله از آیه مبارکه: **وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ** استفاده

می شود که امام کسی است که حَقّاً باید از مراتب نفس و

خودی عبور نموده، و بمراحل توحید حقیقی وارد شده، و با

وجود طلوع آفتاب عالمتاب، و ظهور ذات مقدّس حقّ جلّ و علا

در مرائی کاینات و جلوه او در ماهیّات امکانیّه، از خود ظهور و

بروز ندیده، بلکه اصل هستی خود را مندگ در هستی حضرت مفیض الوجود بنماید؛

و فعل او و گفتار او و سکون و حرکت او و قیام و قعود او و جنگ و صلح او فعل خدا

گردد.

اگر کسی باین مرحله رسید قابلیت امامت را باذن خدا دارد والا فلا.

چون امام یعنی کسی که مأموم را بمقام و محلّ و مقصود خود رهبری

می کند، کسیکه از شوائب نفس اماره بیرون نیامده است، اگر امام شود تمام مأمومین را

بمحلّ و مقام خود که امیال نفسانیّه باشد دعوت میکند؛ و بدیهی است که این

دعوت، دعوت بخدا نبوده، بلکه دعوت بنفس است.

امام با این خاصه ایکه ذکر شد، چون فعلش فعل حقّ، و قولش قول حقّ

می شود، لذا حجّت است، چون فعل و قول حقّ حجّت است.

بنابراین باید از او پیروی کرد، و بر کار او خرده نگرفت، زیرا خرده گرفتن

بر او خرده گرفتن بر فعل حقّ است، و شخص خرده گیر باید بنفس خود مراجعه

نماید، و عیب را در آنجا جستجو کند، که بواسطه، جهل و فقدان معرفت و ناشناختن

امام، عیبی را بدو نسبت داده است.

ممکنست بسیاری از افراد نیک و صالح العمل باشند، ولی چون از خودی

خود برون نیامده اند، امام را نشناسند، مرتبه امامت مرتبه ایست بس رفیع.

در اصول کافی در کتاب حجّت مرحوم کلینی با اسناد خود از



آبان از اَحْوَل<sup>۱</sup> نقل می‌کند: که زید بن علی بن الحسین چون مورد طلب خلیفه قرار گرفت، و در دنبال او جاسوسان می‌گشتند در حالیکه خود را مخفی نموده بود، من بر او وارد شدم، بمن گفت:

قیام زید  
بدستور امام  
نبوده است

ای ابا جعفر! اگر فردی از ما بر علیه خلیفه خروج کند، رأی تو در این باره چیست؟ آیا تو هم برای کمک با او خروج خواهی نمود؟ من در پاسخ او گفتم: اگر آنکه بر خلیفه خروج کند مانند پدر تو (حضرت علی بن الحسین) و برادر تو (حضرت امام محمد باقر) باشد من برای حمایت او خروج می‌کنم. اَحْوَل میگوید: زید بمن گفت: من اراده خروج دارم، که با این قوم مجاهده نمایم، تو هم با من خروج کن. من گفتم: چنین کاری نمیکنم فدایت گردم. زید گفت: آیا جان خود را خیلی دوست داری، و از کمک ما دریغ میکنی؟

گفتم نه: جان من یک نفسی بیش نیست، ولی مطلب جای دیگر است و آن اینکه اگر زمین دارای امام و حجت است، چون این خروج تو بدون اذن و دستور اوست، بنابراین افرادی که با تو خروج کنند، هالک؛ و افرادی که تخلف ورزند و خروج نکنند ناجی و رستگار خواهند بود.

و اگر زمین دارای امام و حجتی نیست، بنابراین افرادی که با تو خروج کنند یا نکنند در مرتبه مساوی، و در منزلت برابرند، چون هر دو آنها کار را روی اختیار خود انجام داده، و طبق دستور حجت خدا نبوده است.

زید بمن گفت: ای ابا جعفر! من با پدرم در سفره می‌نشستم، پدرم برای من لقمه بزرگ میگرفت، و لقمه داغ را سرد مینمود تا خنک شود و بمن می‌داد، از روی شفقت و مهری که با من داشت؛ چگونه می‌شود با من شفقت نکند، و از آتش

۱- اَحْوَل اسمش محمد بن نعمان است، از اصحاب خاص حضرت صادق ع است، و چون در زیر طاقی دکان داشته است لذا او را مؤمن الطاق گویند ولیکن اهل سنت بجهت زبردستی او در فن مناظره و در عین حال عداوتی که بعضی از آنها حتی با اصحاب اهل بیت دارند، او را «شیطان الطاق» می‌گویند.

دوزخ بعثت عدم معرفی امام مرا نرھاند؟

آیا می شود تورا بدین (امام) معرفی کند، و بمن امام را معرفی ننماید؟  
من به زید عرض کردم: فدایت شوم، روی شفقتی که پدرت با تو داشته، و از  
آتش تورا میرھانیده است، امام را به تو معرفی ننموده است، چون خوف داشته است  
که اگر معرفی کند و تو نپذیری داخل در آتش خواهی شد، ولیکن بمن امام را خبر  
داده، و معرفی نموده است، اگر من اطاعت او را گردن نهم و معرفی او را بپذیرم،  
نجات پیدا میکنم؛ و اگر نپذیرم، پدرت بر من باکی نداشته است که داخل آتش  
گردم.

سپس به زید گفتم: فدایت شوم، آیا شما افضلید یا انبیاء؟  
زید گفت بلکه انبیاء افضلند.

گفتم: یعقوب بفرزندش یوسف گفت: **يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلٰى  
اِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا**، ای فرزند من، خواب خود را با برادران خود مگوزیرا  
آنها بر علیه تو مکر و حيله خواهند نمود.

چرا یعقوب برادران را از خواب یوسف خبر نکرد، و مخفی نمود، بجهت  
آنکه بر فرزندش یوسف شفقت و مهربانی داشت و میدانست که در اثر افشاء خواب،  
یوسف را هلاک می کنند؛ همینطور پدرت چون بتو شفقت و مهر داشته، معرفی امام  
را از تو مخفی داشته، چون میدانسته اگر بگویند، و قبول نکنی، داخل در آتش  
خواهی بود:

زید گفت: قسم بخدا که چون اینمطالب را گفتمی من هم بتو بگویم که  
صاحب تو (حضرت امام جعفر صادق ع) در مدینه بمن خبر داد: که تو کشته  
خواهی شد، و به دار آویخته می شوی! و در نزد آنحضرت صحیفه ای است که در آن  
قتل، و به دار کشیده شدن من نوشته شده است.

أحوّل میگوید: چون برای عزم حجّ حرکت کردم، این جریان مناظره با زید  
را خدمت حضرت صادق علیه السلام بازگو نمودم.

حضرت فرمودند: حجّت را بر او تمام کردی! و راه را از جلو و عقب و راست

و چپ و بالا و پائین بر او بستى! و در محاجّه و مناظره با او کوتاهی ننمودی.<sup>۲</sup>

۱- سوره یوسف: ۱۲-آیه ۵

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۷۴

زید بن علی بن الحسین دارای مقامی عالی بود، و در تقوی، و زهد، و غیرت، و ایثار، و انفاق، و عبادت سرآمد روزگار بود؛ و چون شهید شد حضرت صادق متأثر شدند، و بر او گریستند و طلب رحمت نمودند، ولی باتمام این کیفیات مقام امام چیز دیگری است و زید از مقامات امام ابدآخبری ندارد.

زید در مقابل انحراف و جنایات منصور دوانیقی بعلت قصور دید و عدم تشخیص مصالح غائی امت، جام صبرش لبر یز شد؛ و آنقدر سعه نفس نداشت که بتواند تحمل کند؛ لذا بر علیه او قیام کرد. ولی امام کسی است که ابداً در مقابل ظلمها خسته نگردد، و چون ضیق نفس در او نیست، مادام که به مصلحت اسلام و جامعه مسلمین نباشد، دست با اقدام خونین نزند، و به احساسات خود یا همنشینان و القاءات آنان متأثر نگردد؛ حس انتقام در او نبوده باشد، و برای ارضاء تشفی غرایز و امیال خود اقدام نمی کند؛ بلکه تمام کارهای او طبق عالیتترین برنامه انسانیت برای هدایت خلق به اعلی درجه کمال بوده باشد؛ در اینصورت جنگ و صلح او هر دو مصلحت بوده و هر یک از آنان فعل خداست؛ حرکت و سکون او فعل خداست، و باید از او پیروی نمود.

باری مقام امامت، عهده‌داری رسالت خدا و هدایت نفوس مردم بخداست؛ و شایسته اینمقام نیست مگر کسی که نفسش آنقدر سعه پیدا نموده، و از علوم خدا بهره یافته، و بحیات خدا زنده شده و از مراحل نفس و امتحانات بکلی رسته باشد. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نفس رسول الله بود، و پیغمبر اکرم در موطن بسیاری باینموضوع تصریح فرمود.

آلبته این تصریح نه از نقطه نظر ظاهر و تعارفات اعتباریه و ابلاغات عادیه بر مردم بود، بلکه بر اساس ادراک واقع، و وقوف بر مراتب، و مقامات، و استعدادات غیر متناهیة آنحضرت بود، که این تصریحات، کاشف و نماینده آن واقعیت می باشد.

و طبق تصریح آیه قرآن در قضیه مباهله، نفس رسول خدا، و بمنزله آنحضرت شمرده شد؛ چنانکه فخر رازی در ذیل تفسیر آیه مباهله باین واقعیت اعتراف میکند. قندوزی میگوید: اخرج صاحب المناقب عن جعفر الصادق، عن ابیه، عن جدّه علی بن الحسین: ان الحسن بن علی عَلَيْهِ السَّلَام قال فی خطبته: قال الله تعالی

لجدی عَلَيْهِ السَّلَامُ حین جحده کفره اهل نجران و حاجوه:

فَقُلْ: تَعَالَوَانِدُعْ اَبْنَانَا وَ اَبْنَائِكُمْ وَ نَسَانَا وَ نَسَائِكُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلٰى الْكَافِرِيْنَ<sup>۱</sup>

فَاَخْرَجَ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ مِنَ الْاَنْفُسِ اَبِي، وَ مِنَ الْبَنِيْنَ اَنَا وَ اَخِي الْحُسَيْنِ، وَ مِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ اُمِّي، فَتَخُنُ اَهْلَهُ وَ لَحْمَهُ وَ دَمَهُ وَ نَفْسَهُ، وَ نَخُنُ مِنْهُ وَ هُوَ مِمَّا ثُمَّ قَالَ:

و فی عیون الاخبار عن الریان بن الصلت قال الرضا رضى الله عنه: عَنِّي اللّٰهُ مِنْ اَنْفُسِنَا نَفْسَ عَلِيٍّ وَ مِمَّا يَدُلُّ عَلٰى ذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَتَنْتَهِيَنَّ بَنُو وَلِيْعَةِ اَوْ لَا بُعْتَنَّ اِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ فَهٰذِهِ حُصُوْصِيَّةٌ لَا يَلْحَقُهُمْ فِيْهِ بَشَرٌ وَ قَدْ تَقَدَّمَ فِي الْبَابِ الْخَامِسِ<sup>۲</sup>

صاحب مناقب از امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرش از جدش حضرت علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که: حضرت امام مجتبی حسن بن علی علیهما السلام در خطبه خود فرمودند:

خدای تعالی، در هنگامیکه کفار و منکرین از اهل نجران، دعوت جدم رسول الله را قبول نکرده و رد کردند، بجدّم چنین خطاب فرستاد:

بگو: بیائید، بخوانیم پسرانمان را، و پسرانتان را، و زنانمان را و زنانتان را، و جانهایمان را و جانهایتان را و سپس بدرگاه خدا ابتهال و تضرع نموده، و لعنت و دورباش از خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در اینحال جدّم من عَلَيْهِ السَّلَامُ از جانها که باید با خود ببرد پدرم را برداشت؛ و از پسران من و برادرم حسین را، و از زنان، مادرم فاطمه را.

پس ما اهل رسول الله هستیم، و گوشت او و خون او و جان او هستیم، و ما از او هستیم و او از ماست.

۱- سوره آل عمران: ۴ آیه ۶۱

۲- ینابیع المودة ص ۵۲ و ۵۳

و در کتاب عیون اخبار الرضا از ریّان بن صلت روایت است که حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

خداوند از لفظ انفسنا در آیه مبارکه، نفس علی را قصد کرده است و دلیل آن اینکه: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

بنو ولیعه باید دست از تمرّد خود برگردانند، و گرنه من کسی را برای جنگ با آنها میفرستم که مثل نفس من باشد؛ و مرادشان از آن کس که حکم جان رسول الله را داشت علی بن ابیطالب بودند.

پس این یک خصوصیتی است که در علی است و هیچ فردی از افراد بشر نمی تواند باین مقام دسترسی پیدا کند.

سپس میگوید: اخرج احمد بن حنبل فی المسند عن عبد الله بن حنطب قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لوفد ثقیف حین جاؤه: لَتَسْلَمَنَّ أَوْلَادُ بَعْثَنَ إِيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي لِيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ، وَ لَيَسِيَنَّ ذَرَارِيَكُمْ، وَ لَيَأْخُذَنَّ أَمْوَالَكُمْ، فَالْتَمَّتْ إِيَّيَّ عَلِيٍّ، وَ أَخَذَ بِيَدِهِ فَقَالَ: هُوَ هَذَا مَرَّتَيْنِ<sup>۱</sup>

احمد بن حنبل در مسند خود از عبد الله بن حنطب روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بجماعتی از ثقیف که بر آنحضرت وارد شده بودند فرمودند: باید تسلیم شوید! و گرنه من میفرستم بسوی شما مردی را که حکم جان مرا دارد تا گردنهای شما را بزند، و اولاد شما را اسیر کند، و اموال شما را بگیرد سپس حضرت بسوی علی بن ابیطالب توجه نموده و دست او را گرفتند و دوبار فرمودند: آن مرد اینست.

و نیز گوید: اخرج احمد بن حنبل فی المسند و فی المناقب: ان رسول الله قال: لَتَسْتَهِنَنَّ يَا بَنِي وَ لِيَعَهُ، أَوْلَادُ بَعْثَنَ إِيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي يُمَضِي فِيكُمْ أَمْرِي، يَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ، وَ يَسْبِي الدُّرَيْتَةَ، فَالْتَمَّتْ إِيَّيَّ عَلِيٍّ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَ قَالَ هُوَ هَذَا مَرَّتَيْنِ

و سپس گوید عین این حدیث را موفق بن احمد خوارزمی مکی بهمین الفاظ

تخریج نموده است<sup>۱</sup>

احمد بن حنبل در مسند خود گوید و نیز در مناقب خود آورده است که رسول الله ﷺ فرمودند:

ای بنی ولیعہ دست از تمرد و سرکشی بردارید، و گرنه من بر میانگیزم بسوی شما مردی را که حکم نفس مراد دارد، و امر مرا درباره شما اجرا میکند: با مردان جنگی شما جنگ میکند و ذریه شما را اسیر میکند.

و پس از این گفتار رسول خدا بسوی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ التفات نموده و دست او را گرفته و دو بار فرمودند: آن مرد اینست.

و نیز از کتاب مشکاة نقل میکند: از حبیب بن جناده رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: عَلِيُّ مِتِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يُؤَدَى عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ.

حضرت رسول الله فرمودند: علی از من است و من از علی هستم، و ذمه مرا هیچکس نمی تواند ادا کند مگر خود من یا علی.

و سپس گوید این حدیث را ترمذی روایت کرده است؛ و احمد بن حنبل ایضاً از حبیب بن جناده روایت کرده است؛ و ترمذی گوید: هذا حدیث حسن غریب صحیح

و همچنین این حدیث را ابن ماجه از ابن جناده روایت کرده است<sup>۲</sup> و نیز گوید که در مشکاة از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت کرده است که قال النبی (ص) قال: إِنَّ عَلِيًّا مِتِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي رواه الترمذی.<sup>۳</sup>

و نیز گوید حموی در فرائد السبطين با اسناد خود از علی کرم الله وجهه روایت کرده است که قال: أَهْدَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَتُو مَوْزَةَ يَقْشِرُ

الموزَ بِيَدِهِ، وَ جَعَلَهَا فِي فَمِي فَقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: إِنَّكَ تُحِبُّ عَلِيًّا؟

قال: أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا مِتِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ؟

«از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که فرمود برای رسول خدا شاخه موزی به دهن

۱- منابع الموده ص ۳۵

۲ و ۳ و ۴ و ۵- همان کتاب ص ۵۴

آوردند، حضرت موز را با دست خود پوست میکند و در دهان من میگذارد؛ گوینده ای گفت: ای رسول خدا تو علی را دوست میداری؟ حضرت فرمود: آیا نمیدانی که علی از من است و من از علی هستم.

و نیز گوید: احمد بن حنبل در مسند خود از حبیب بن جناده سلولی روایت کرده است که قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: عَلِيُّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ لَا يُودَى عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيًّا

و نیز گوید: در کتاب مناقب از عطیه بن سعد عوفی از مخدوج بن زبیر ذهلی روایت است که قال: تَرَكْتُ آيَةَ أَصْحَابِ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ؟

قال: مَنْ أَطَاعَنِي، وَ وَالِي عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكَفِّ عَلِيٍّ فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي، وَ أَنَا مِنْهُ، فَمَنْ حَادَهُ فَقَدْ حَادَنِي، وَ مَنْ حَادَنِي أَسَخَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ: حَرْبُكَ حَرْبِي، وَ سِلْمُكَ سِلْمِي، وَ أَنْتَ الْعَلَمُ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَقْتِي

قال عَطِيَّةُ: سَأَلْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ عَنْ حَدِيثِ مَخْدُوجٍ قَالَ: أَشْهَدُ اللَّهَ لَقَدْ حَدَّثَنَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ

مخدوج بن زبیر گوید: که چون آیه ان اصحاب الجنة هم الفائزون بر رسول خدا نازل شد، عرض کردیم: ای رسول خدا اصحاب بهشت چه کسانیند؟ فرمود: «کسی که مرا اطاعت کند و علی را بعد از من سرپرست و صاحب اختیار خود قرار دهد.

در این حال حضرت رسول الله دست علی را گرفته فرمود: حقاً علی از من است و من از علی هستم؛ پس کسی که با او ستیزگی کند، با من ستیزگی نموده، و کسیکه با من ستیزگی کند، خداوند عزوجل را بخشم در آورده است. و سپس فرمود: ای علی جنگ کردن با تو جنگ کردن با من است، و مسالمت با تو مسالمت با من، تو پرچم هدایت و نشانه رهبری هستی بین من و بین

امت من!))

عظیّه که این حدیث را از مخدوح بن زبیر شنید، می گوید؛ من از زید بن ارقم که او نیز از اصحاب رسول خدا بود، پرسش کردم: از این حدیث؛ زید گفت:

خدا را گواه می گیرم که خود این حدیث را از رسول خدا شنیدم<sup>۱</sup> و نیز قندوزی گوید: و فی المناقب عن جابر بن عبدالله رضی

خصال موجوده

در

الله عنهما، قال لقد سمعت رسول الله ﷺ يقول: ۱- اِنَّ فِي

امير المؤمنين

عَلِيِّ خِصَالًا لَوْ كَانَتْ وَاحِدَةً مِنْهَا فِي رَجُلٍ اِكْتَفَى بِهَا

فَضْلًا وَ شَرَفًا

قوله مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ

۳- وقوله: عَلِيُّ مِتِّي كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى

۴- وقوله: عَلِيُّ مِتِّي وَ اَنَا مِنْهُ

۵- وقوله: عَلِيُّ مِتِّي كَتَفْسِي، طَاعَتُهُ طَاعَتِي، وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي

۶- وقوله: حَرْبُ عَلِيٍّ حَرْبُ اللَّهِ، وَ سِلْمُ عَلِيٍّ سِلْمُ اللَّهِ

۷- وقوله: وَلِيُّ عَلِيٍّ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّ عَلِيٍّ عَدُوُّ اللَّهِ

۸- وقوله: عَلِيُّ حُجَّهٗ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ

وقوله: حُبُّ عَلِيٍّ اِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ

۱۰- وقوله: حِزْبُ عَلِيٍّ حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ اَعْدَائِهِ حِزْبُ الشَّيْطَانِ

۱۱- وقوله: عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقَانِ

۱۲- وقوله: عَلِيُّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ

۱۳- وقوله: مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي، وَ مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ

۱۴- وقوله ﷺ شِعْرَةُ عَلِيٍّ هُمْ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

جابر بن عبدالله می گوید: ۱- من از رسول خدا در باره علی بن ابیطالب مناقب و فضائلی شنیدم که هر یک از آنها اگر در کسی یافت می شد، برای فضیلت و



شرافت او کافی بود

۲- یکی آنکه فرمود: من مولای هر کس هستم علی مولای اوست

۳- و دیگر آنکه نسبت علی با من مانند نسبت هرون پیغمبر با برادرش حضرت

موسی است

۴- و دیگر آنکه: علی از منست، و من از علی هستم

۵- و دیگر آنکه مقام و منزلت علی نسبت بمن مانند جان و نفس من است نسبت

بمن، پیروی از او پیروی از من، و مخالفت با او مخالفت با منست

۶- دیگر آنکه ستیزگی با علی ستیزگی با خداست، و صلح و آشتی با او، صلح

و آشتی با خداست

۷- و دیگر آنکه دوست علی دوست خدا، و دشمن علی دشمن خداست

۸- و دیگر آنکه علی حجت خداست بر بندگانش

۹- و دیگر آنکه مودت و دوستی با علی ایمان، و بغض با او کفر است

۱۰- و دیگر آنکه جمعیت و طرفداران علی حزب خدا هستند، و جمعیت و

طرفداران دشمنان علی حزب شیطانند

۱۱- و دیگر آنکه علی با حق است و حق با علی است: هیچگاه از هم جدا

نمی‌شوند

۱۲- و دیگر آنکه علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است

۱۳- و دیگر آنکه: کسی که از علی دوری جوید، از من دوری جسته، و کسیکه

از من دوری بجوید از خدا دوری جسته است

۱۴- و دیگر آنکه پیروان و شیعیان علی، آنانند که رستگار خواهند بود.

از مجموع این روایات استفاده می‌شود که حضرت رسول الله، هم از نقطه نظر

باطن، و معارف الهی و اطلاع بر اسرار غیبیه، و نیز از نقطه نظر ظاهر، در تمام شئون

علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در بیت خود و حرم خود که حرم خداست،

جای داده و همیشه در سر و شهادت، و ظاهر و پنهان، با آن حضرت بوده؛ و نفس

بودند که از یک اصل منشعب شده‌اند بالاخص در آن فقره از روایت که فرموده

است: لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَوْ عَلِيٍّ؛

منظور آنستکه این بار رسالت و هدایت مردم را بسوی خدا از نقطه نظر ظاهر و

باطن، یعنی با سیطره بر نفوس و ملکوت آنها، کسی نمی‌تواند حمل کند، مگر خود

من یا علی.

و بنابراین آن حضرت در تمام مقامات و درجات رسول خدا شریک بوده است؛ یک درجه، مقام حمد و بدست داشتن لوای حمد است، که طبق روایات بسیاری آن لوا بدست امیرالمؤمنین است، یعنی کسی مانند آن حضرت خدا را نشناخته؛ و بنابراین نتوانسته خدا را آنطور که سزاوار مقام عالی و رفیع اوست حمد کند،

و همچنین مقام شفاعت در روز قیامت بدست آن حضرت، و ذریه و رسول خداست.

ما طیّ مباحث گذشته بعضی از مقامات امیرالمؤمنین را نقل کردیم، مانند آنکه آن حضرت قسمت کننده بهشت و دوزخ است، و پروانه عبور دهنده از صراط، و ساقی کوثر، و نیز مقام شفاعت، و میزان عمل.

باید دانست که انتساب حضرت به این صفات منافات با قدرت خدا ندارد؛ بلکه عین صفاتی است که در خداست؛ و بواسطه اعطاء بامیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از خدا منسلخ و جدا نشده، و خدا بیکاره نگشته؛ بلکه عین صفات خداست که از آن حضرت که دارای ولایت کبری است ظهور می کند؛ بلکه نفس ولایت عین تجلیات و ظهورات حضرت حق است.

پس آنچه هست راجع به خداست و بس، و در مقام ولایت صرفاً نیاز و احتیاج بذات مقدّس اوست؛ همینطوریکه در این عالم ماده که موجودات مقدر و محدودند، علم و قدرت در بین آنها قسمت شده و هر موجودی بفراخور حال و وسعت خود بهره ای گرفته است، و این تقسیم منافات با وجود منبع علم، و قدرت و حیات در خدا نیست و قسمت کننده اینها جز خدا نیست، و ظهورات تقسیم در هر مرحله عین ظهورات خداست و بس، همانطور در عالم ملکوت و عقل قسمت کننده خداست؛ و بهره و تقسیم از صفات و اسمای او خارج نیست؛ و مقام ولایت که تقسیم علوم و معارف و حیات را بر دلها می نماید همان عمل خداست و بس.

**و ما تشاؤون الا ان یشاء الله**

بنابراین در قیامت که عالم ظهور و بروز است هیچکس جز مشاهده قدرت و عظمت و حیات خدا مشاهده دیگر ندارد؛ و تمام موجودات در مقابل آن ذات مقدّس

صفر و فقیرند.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْئٌ<sup>۱</sup>

روز قیامت روزی است که همه مردم ظهور و بروز دارند و چیزی از آنها بر خدا مخفی نخواهد بود.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ<sup>۲</sup>

و بروز و ظهور پیدا کردند برای خداوند واحد قهار.

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا<sup>۳</sup>

و اگر میدیدند افرادی که ستم روا داشته اند؛ در آن وقتیکه عذاب را مشاهده می کردند، که تمام مراتب قوت و قدرت اختصاص بخدا دارد.

و بالجمله تمام صفات و اسماء خدا که در قرآن مجید حصر شده است مانند

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ<sup>۴</sup>

بدرستیکه حقاً خداوند تنها روزی دهنده است و او دارای قوت استوار است

وَلِلَّهِ الْحَمْدُ<sup>۵</sup>

تمام مراتب و درجات ستایش و تمجید (از هر موجودی بهر موجودی) اختصاص بذات خدا دارد.

وَاللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

خداست که هیچ معبودی و مقصودی جز او نیست

وَهُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ<sup>۶</sup>

اوست تنها موجود زنده و قوام همه کائنات

وَإِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ<sup>۷</sup>

بدرستیکه اوست که تنها و فقط شنوا و بیناست

۱- سوره غافر: ۴۰- آیه ۱۶

۲- سوره ابراهیم: ۱۴- آیه ۴۸

۳- سوره بقره: ۲- آیه ۱۶۵

۴- سوره ذاریات: ۵۱- آیه ۵۹

۵- سوره جاثیه: ۴۵- آیه ۳۶

۶ و ۷- سوره بقره: ۲- آیه ۲۵۵

۸- سوره اسراء: ۱۷- آیه ۱

وَأَنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ<sup>۱</sup> در آن عالم ظهور نموده و انحصار آنها بذات آنها

بذات مقدس حق مشهود است

مقام ولایت، نفس آن صفات و اسماء است نه غیر از آن، و بنابراین ظهور آن

صفات و اسماء بولایت نامیده می شود و بس و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

---

۱- سوره دخان: ۴۴- آیه ۶

درس دوازدهم

لازمه عصمت هدایت به حق است

## درس دوازدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ  
الظّٰهَرِیْنَ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ  
مِنَ الْاِنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ  
اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

اَقْمَنُ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يَتَّبِعَ اَقْمَنُ لَا يَهْدِي اِلَّا اَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ  
كَيْفَ تَحْكُمُونَ<sup>۱</sup>

در این آیه مبارکه کیفیت احتجاج با مشرکین را خداوند به پیغمبرش تعلیم می کند، که چگونه بر آنها اثبات نماید، که شرکاء خدا قابل ستایش و پیروی نیستند؛ و اساس این احتجاج مبتنی بر لزوم پیروی از صدق و اعراض از غیر حق می باشد.

این احتجاج عقلی است، چون بر یک اصل کلی مبتنی است، که آن اصل لزوم تبعیت همیشگی از حق می باشد؛ لذا برای استدلال بلزوم تبعیت و پیروی از امام معصوم بهترین دلیل خواهد بود، و برای ورود در اصل احتجاج باید آن مبنا را بعنوان مقدمه بیان کنیم:

یکی از احکام فطری و عقل انسان، لزوم متابعت از حق است، این حکم یک قانون کلی است که همیشه انسان باومتگی است، و اگر  
احیاناً در اعمال یا گفتار خود از آن منحرف شود، و بغیر حق  
مایل گردد، بعلت هوای نفس یا شبهه و غلظی که احیاناً برای  
او رخ دهد، باز بجهت گمانیست که او را حق می پندارد، و

لزوم پیروی  
از  
حق

۱- سوره یونس: ۱۰- آیه ۳۵

بجهت اشتباه و التباس امر، از غیر حق پیروی می‌کند؛ و لذا در مقام اعتذار برآمده و گمان خود را باینکه حق می‌پنداشتم، عذر خود قرار می‌دهد.

بنابراین حق بدون هیچ قید و شرطی لازم الاتباعست و بر همین اصل متفرع می‌گردد قاعده دیگری؛ و آن اینکه کسیکه هدایت بحق کند متابعت او واجب است، چون با او حق است، و دلالت بحق می‌کند و؛ بنابراین لازم، باید او را در پیروی نمودن؛ بر شخص دیگری که یا بحق دلالت نمی‌کند و یا آنکه بغیر حق دلالت می‌کند مقدم داشت؛ چون پیروی هدایت کننده بحق پیروی از حق است که با او موجود است.

و قبلاً گفتیم که پیروی از نفس حق، حکم ضروری فطری و عقلی است. بر این اساس، قرآن مجید در این آیه مبارکه استدلال خود را بر علیه مشرکین پایه‌گذاری می‌کند، بدین منوال که اولاً از آنها بعنوان استفهام سئالی می‌کند:

**قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ؟**

بگویی ای پیغمبر! آیا از شریک‌هائی که با خدا قرار داده‌اید کسی هست که هدایت بحق کند؟ معلوم است که مشرکین در این زمینه پاسخ مثبتی ندارند؛ چون شرکائی که برای خدا قرار می‌دهند یا از جمادات هستند، مثل بتها، و یا از زندگان مانند ملائکه، و ارباب انواع، و جنّ و طواغیت زمان، و فراعنه، و حکام جور که از آنها پیروی می‌کنند؛ و معلوم است که هیچ یک از آنها چون از خود، نفع و ضرر، و حیات، و موت و نشوری ندارند؛ هدایت بحق نمی‌کنند.

و چون جواب مثبتی ندارند، خدا بزبان پیغمبرش گذارده، که فوراً جواب آنها را از پیش خود ابداع نموده، و بگوید: **قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ**، خداوند است که بسوی حق هدایت می‌فرماید، و هر موجودی را در مقاصد تکوینیّه خود بدانچه محتاج است هدایت فرموده، و مایحتاج او را بدو می‌رساند،

کما فی قوله تعالی: **رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى**،

چون فرعون از هارون و موسی سؤال کرد که پروردگارتان کیست؟ گفتند پروردگار ما کسی است که بهر موجودی در عالم آفرینش، نیازمندیهای وجودی او را داده، و تاَم الخلقه آفریده، و سپس او را بسوی کمال خود

۱- سوره یونس: ۱۰- آیه ۳۵

۲- سوره طه: ۲۰- آیه ۵۰

رهبری نموده است.

و مثل قوله تعالی: **الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ**

خداوند، کسی است که خلقت فرموده، و سپس در آفرینش تعادل و تناسب را من جمیع الجهات ملحوظ داشته است؛ کسی است هر موجودی را در عالم، باندازه و حدّ معین آفریده، و سپس او را در راه کمال سیر داده است. و بنابراین خداوند است که انسان را بسعادت زندگی هدایت نموده، و او را به بهشت و سعادت مطلق با فرستادن انبیاء و کتب سماوی و احکام آسمانی دعوت فرموده است.

باری چون رسول خدا در مقام احتجاج، از آنها دو اعتراف	لزوم پیروی از
گرفت: یکی آنکه شرکاء آنها هدایت بحق نمی کنند، دیگر	امام معصوم
آنکه تنها خداوند بحق هدایت می فرماید؛ در این حال این	مبتنی بر اصل لزوم
سؤال را لازم و واجب می بیند:	متابعت از حق است

**أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ؟**

آیا آن کسی که هدایت بحق می کند، سزاوارتر به پیروی و تبعیت است، یا کسی که هدایت بحق نمی کند؟

و معلوم است که پاسخ این گفتار آن است که بگویند: خدا که هدایت بحق می کند سزاوارتر به پیروی است؛ ولی چون کفار و مشرکین عملاً به این منطق پای بند نیستند، و عبادت شرکاء که بحق هدایت نمی کنند، نموده، و از عبادت خدای لاشریک له که هدایت بحق می کند اعراض نموده اند؛ و بنابراین روی قوای فطری و احکام عقلی سرپوش گذارده، بر خلاف ناموس فطرت و عقل رفتار می نمایند؛ لذا پیغمبر از باب توبیخ و ملامت می فرماید:

**فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟**

چه در نظر دارید در این باره؟ چگونه حکم می کنید؟

در اینجا لازمست که در مقابله بین جمله **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ** و جمله **أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ** دقت نظر شود تا ببینیم چگونه این دو جمله مقابل و عدل یکدیگر قرار گرفته اند.



چون معلوم است که سؤال کننده بطریق استفهام همیشه باید یکطرف جمله را نفی قرار دهد، مثل آنکه می گوید: زید را دیدی یا ندیدی؟ حسن درس خواند یا درس نخواند؟ و اما اگر مثلاً سؤال شود حسن درس می خواند یا مغرور بخود است، حتماً برای آنکه این معادله استفهامیه صحیح باشد، باید گفت کسی که مغرور بخود باشد درس نمی خواند بنابراین در جمله «مغرور بخود است»، یک جمله منطوی و مختفی است و آن اینکه: «درس نمی خواند»،

و همچنین از این طرف «مغرور بخود است» عدلش «مغرور بخود نیست» خواهد بود و چون در جمله استفهامیه فوق بجای مغرور بخود نیست، جمله «درس می خواند» قرار گرفته است، لذا باید گفت در این جمله، «جمله مغرور بخود نیست» منطوی است، و حاصل چنین می شود حسن مغرور بخود نیست و درس می خواند یا مغرور بخود است و درس نمی خواند.

	در استفهام باید		
مغرور بخود است	طرفین جمله،	درس می خواند	حسن
درس نمی خواند	نفی و اثبات باشند	مغرور بخود نیست	یا

در آیه مبارکه نیز طرفین جمله استفهامیه نفی و اثبات نیست، تا احتیاج بجمله منطوی و مختفی دیگر نباشد (چون یهدی در اصل یهتدی بوده و قاعده در باب افتعال جواز ادغام تاء افتعال است در عین الفعل، بعد از آنکه او را قلب بعین الفعل نمایند) و حاصل معنی چنین می شود آیا کسی که هدایت بحق می کند سزاوارتر به پیروی است یا کسیکه خودش هدایت نیافته است مگر بهدایت غیر.

چون جمله «هدایت بحق می کند» عدلش «هدایت بحق نمی کند» خواهد بود، بنابراین استفاده می شود که کسیکه هدایت نیافته است مگر بهدایت غیر، هدایت بحق نمی کند.

و نیز چون جمله «کسی که خودش هدایت نیافته است مگر بهدایت غیر» عدلش جمله «هدایت ذاتی یافته است» خواهد بود لذا استفاده می شود که کسی که بحق هدایت کند کسی است که ذاتاً هدایت یافته است، نه به هدایت غیر.

کسی که بحق هدایت می کند سزاوارتر است  
 کسیکه خودش هدایت نیافته است مگر به هدایت غیر  
 به پیروی یا کسی که هدایت بحق نمی کند  
 کسیکه ذاتاً هدایت یافته است

بنابراین از این آیه خوب استفاده می شود که انسان سزاوارتر است از فردی تبعیت کند که هدایت بحق می کند، و البته او کسی است که ذاتاً هدایت یافته باشد، نه آنکه دیگری او را هدایت نموده باشد؛ و او امام معصوم است که در هیچ لحظه غیر از خدا را نپرستیده و از او معصیتی سر نزده باشد.

چنین کسی بدون دخالت واسطه ای، بدست خود خدا که حق است هدایت یافته است، و اما شخصی که مدتی غیر از خدا را پرستیده، یا معصیتی از او صادر شده، گر چه فعلاً بدست غیر متنبه شده و خداپرست و عادل گردیده است، لکن لایق برای مقام امامت و پیروی نیست.

و البته باید دانست که کلمه «احق» در آیه شریفه که افعَل التفضیل است، و دلالت بر رجحان متابعت از حق می کند نه لزوم آن، مبنی بر قواعد فق مناظره و مباحثه است، که عصبیت طرف مقابل بحرکت درآید، و الّامعْلوم است که تبعیت از غیر حق بطور کلی جایز نیست، و پیروی از حق در هر حال لازم و واجب است. بنابراین پیروی از امام معصوم واجب است و از امام غیر معصوم حرام است.

این یکی از طرق استدلالی است که بزرگان شیعه برای لزوم پیروی از امام معصوم نموده اند؛ و طبق روایات متواتری از رسول خداوند نقل کرده اند: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلِيٌّ یک آن بت نپرستید، و یک لحظه معصیتی نکرد، و هیچ جای شبهه نیست که در دامان رسول اکرم پرورش یافت، و اول کس بود که ایمان آورد، و هنوز بسن بلوغ نرسیده بود.

از امامی شیخ طوسی مسنداً نقل شده، و همچنین از مناقب ابن المغازلی

مرفوعاً از ابن مسعود عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فی آیه، لاَ تَبْتَئُوا عَهْدِي الظَّالِمِينَ، عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لاَ بُرَاهِمَ مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ دُونِي لاَ أَجْعَلُهُ إِمَاماً - قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنْتَهَبُ

الدَّعْوَةُ إِلَىٰ وَالِیِّ أَخِی عَلِیٍّ، لَمْ یَسْجُدْ أَحَدُنَا لِصَنَمٍ قَطًّا<sup>۱</sup>

حضرت رسول الله فرمودند: که خداوند بحضرت ابراهیم خطاب کرد: کسیکه به بت سجده کرده باشد، من هیچگاه او را امام قرار نمی دهم سپس حضرت رسول اکرم فرمودند: تا اینکه دعوت رسالت و امامت به من و به برادرم علی منتهی شد، هیچیک از ما دو نفر به بتی سجده نکردیم در هیچ زمان.

سیدهاشم بحرانی<sup>۲</sup> پانزده روایت از طریق عامه و یازده روایت  
 عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ      از طریق خاصه روایت می کند مبنی بر آنکه علی با حق  
 وَالْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ      است، و حق با علی است، و بر آنکه حضرت فرمودند: خدایا  
 حَقِّ رَا بَا عَلِیٍّ قَرَار دِه، هَر جَا کِه عَلِیٌّ قَرَار دَارْد؛ و بر لزوم

متابعت و پیروی از طریق آن حضرت.

ما در اینجا روایاتی که از طریق عامه نقل شده، و یکی از روایات خاصه را با حذف سند و باختصار بیان می کنیم.

۱- ابراهیم بن محمد حموینی که از علماء عامه است، و

۲- موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود روایت می کنند از شهر بن

حوشب، و

۳- زمخشری در ربیع الابرار مرسلأً روایت می کنند<sup>۳</sup>: قال شهر بن حوشب: كُنْتُ عِنْدَهُمْ—سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، إِذَا اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟

قال: أَنَا أَبُو ثَابِتٍ مَوْلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ،

فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا ثَابِتٍ أَدْخُلْ، فَدَخَلَ فَرَحَّبَتْ بِهِ

ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَبَا ثَابِتٍ أَيْنَ طَارَ قَلْبُكَ حِينَ طَارَتِ الْقُلُوبُ مَطَارُهَا؟

قال: تَبَعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَقَالَتْ: وَفَقَّتَ وَاللَّي نَفْسِي بِيَدِهِ؛ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيًّا

۱- تفسیر العیزان ج ۱ ص ۲۸۲

۲- غایة المرام ص ۵۳۹ و ص ۵۴۰

۳- زمخشری می گوید: استاذن ابوثابت مولى على الخ

## الْحَوْضُ ۲

و در روایت موفّق بن احمد خوارزمی وارد است که ابو ثابت می گوید: مولی ابی ذر، و بعد از بیان حدیث ام سلمه می گوید: وَلَقَدْ بَعَثْتُ ابْنِي عُمَرَ، وَابْنَ أَخِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ، وَآمَرْتُهُمَا أَنْ يُقَاتِلَا مَعَ عَلِيٍّ مِنْ قَاتِلِهِ، وَلَوْلَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ آمَرَنَا أَنْ نَقَرَّ فِي حِجَالِنَا وَفِي بُيُوتِنَا، لَخَرَجْتُ وَكُنْتُ حَتَّى آقِفَ فِي صَفِّ عَلِيٍّ شهر بن حوشب می گوید: من در نزد ام سلمه نشسته بودم، که مردی اجازه دخول خواست.

ام سلمه گفت: کیستی تو؟

گفت: من ابو ثابت غلام علی هستم.

ام سلمه گفت: خوش آمدی ای ابو ثابت بیا بنشین.

ابو ثابت داخل شد، و ام سلمه باو مرحبا گفت.

سپس ام سلمه گفت: ای ابو ثابت! در آن وقتی که دلها بسوی مقاصد خود پرواز درآمد، و هر دلی بمقصدی و آرزویی، و دنبال شخصی پرید، دل تو بکجا پرواز کرد؟

ابو ثابت گفت دل من پیروی از علی نمود.

ام سلمه گفت: خوب جایی بار خود را فرود آوردی! قسم به آن خدائی که جان من در دست اوست، حقاً از رسول خدا شنیدم که می فرمود: علی با حق و قرآن است، و حق و قرآن با علی است، و آن دوازدهم جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و سپس ام سلمه گفت: من فرزند خود عمر، و فرزند برادر خود عبدالله بن ابی امیه، را فرستادم، تا در رکاب علی با دشمنانش نبرد کنند، و اگر رسول خدا ما زنان را امر نمی فرمود که در خانه های خود بمانیم، و در آسایشگاههای خود بیاسائیم، هر آینه من نیز برای حمایت علی از منزل بیرون می رفتم، تا خود را به علی رسانیده، و با مردان در صف جنگجویان علی بکارزار با دشمنان او مشغول می شدم.

۱- این سه روایت را در ینابیع الموده ص ۹۰ نقل می کند

۲- ینابیع الموده ص ۹۰ از جمع ۱ فوائد معیت علی را با قرآن و عدم افتراق آنها را تا حوض روایت می کند: و می گوید للاوسط والصغیر

۴- حموینی با اسناد متصل خود از ابوحنیان تمیمی، از پدرش، از علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 ۵- در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة»، تألیف رزین امام الحرمین از صحیح بخاری از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۶- از جزء اول کتاب الفردوس از امیرالمؤمنین عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۷- وموفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از ابوالحباب تمیمی، از پدرش، از علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کنند که، قال: قال رسول الله: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ اِدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ، و خوارزمی می گوید: اخرج ابو عیسی الترمذی فی جامعه.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب فرمود که رسول خدا فرمود: خدا رحمت کند علی را، بار پروردگار حق را با علی بگردش در آر هر کجا که علی می گردد.

۸- حموینی با اسناد متصل خود از برادر دعبل خزاعی، از هارون الرشید از ازازرق بن قیس، از عبدالله بن عباس روایت می کند که قال: قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَيْثُ دَارَ. حضرت رسول الله می فرماید: حق با علی بن ابیطالب است هر کجا علی حرکت کند و در هر حالیکه بوده باشد.

۹- از کتاب فضائل الصحابة با اسناد متصل خود از اصبح نباته، از محمد بن ابی بکر از عائشه، قالت: سمعت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ علی با حق است و حق با علی است، و آندو هیچگاه از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

۱۰- موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از شریک، از سلیمان اعمش، از ابراهیم، از علقمه و اسود قالا: سمعنا ابا ایوب الانصاری. قال: سمعت النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ: تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ وَأَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ يَا عَمَّارُ، إِذَا رَأَيْتَ عَلِيًّا سَلَكَ وَادِيًّا، وَسَلَكَ النَّاسُ وَادِيًّا غَيْرَهُ، فَاسْلُكْ مَعَ عَلِيٍّ وَدَعِ النَّاسَ، إِنَّهُ لَنْ يَدُلُّكَ عَلَيَّ رِدِّي، وَلَنْ يُخْرِجَكَ عَنِ الْهُدَى يَا عَمَّارُ إِنَّهُ مَنْ تَقَلَّدَ سَيْفًا، أَعَانَ بِهِ عَلِيًّا عَلَيَّ عَدُوَّهُ؛ فَلَدَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَشَاحًا مِنْ دُرٍّ، وَمَنْ تَقَلَّدَ سَيْفًا أَعَانَ بِهِ عَدُوَّ عَلِيٍّ فَلَدَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَشَاحًا مِنْ

۱- این روایت را در منابع الموده ص ۹۱ نیز بیان می کند

## نَارِقَالَ: قَلْتُ: حَسْبُكَ

علقمه و اسود می گویند: ما از ابویوب انصاری شنیدیم که می گفت: شنیدیم که رسول الله به عمار بن یاسر می گفت: ای عمار؟ تو را جماعت ستمگر خواهند کشت، و توبا حق هستی و حق با توست، ای عمار! زمانی که دیدی علی را که از یک طریق سیر می کند! و غیر علی از وادی دیگر، توبا علی باش و در طریق او گام بردار و تمام مردم را رها کن، علی تو را بهلاکت و ضلالت نمی افکند، و از هدایت خارج نمی کند.

ای عمار! کسیکه شمشیری حمایل خود کند و بدان بخواهد علی را بر علیه دشمنانش نصرت کند خداوند آن شمشیر را در روز بازپسین به صورت گردن بندی از در به گردن او درآورد و یزد و کسی که شمشیری حمایل کند و بخواهد با آن دشمن علی را یاری کند، خداوند در روز قیامت آن شمشیر را بصورت گردن بندی از آتش بگردن او آویزان کند، عمار می گوید: بحضرت رسول اکرم عرض کردم: کافیت من مطلب را آنطور که باید دریافتم

۱۱- موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از اعمش، از ابراهیم از

علقمه و اسود روایت کند، قالوا: آتینا ابا ایوب الأنصاری، و

قلنا له یا ابا ایوب! ان الله تبارک و تعالی اکرم نبیه

ﷺ و صفاک من فضله من الله فضلك بها! أخبرنا

بمخرجک مع علی ﷺ ثقاتل أهل لا إله الا الله؟

(فقال ابویوب) افسیم لکما بالله، لقد کان

رسول الله ﷺ فی هذا البیت الّدی ائتفایه معی، و ما فی البیت غیر رسول

الله ﷺ و علی جالس عن یمینہ و آنا جالس عن یساره، و انس قائم بین

یدیه، اذ حرک الباب؛ فقال رسول الله ﷺ افتح لعمار الطیب المطیب.

ففتح الناس الباب و دخل عمار، فسلم علی رسول الله فرحب به؛

ثم قال لعمار: انه سيكون في امتي بعدى هناة، حتى يختلِف السيف

۱- ظاهراً باید «انس» باشد.

فِيمَا بَيْنَهُمْ، وَحَتَّى يَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْأَضْلَعِ عَنْ يَمِينِي يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ.

فَإِنْ سَلَكَ النَّاسُ كُلَّهُمْ وَاِدِيًّا

وَسَلَكَ عَلِيٌّ وَاِدِيًّا فَأَسْلُكَ وَاِدِيَّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَلَّ عَنِ النَّاسِ، يَا عَمَّارُ! إِنَّ عَلِيًّا لَا يَرُدُّكَ عَنْ هُدًى وَلَا يَدُلُّكَ إِلَى رِدْيٍ، يَا عَمَّارُ! طَاعَةُ عَلِيٍّ طَاعَتِي، وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

علقمه و اسود می گویند ما برابا ایوب انصاری در منزلش وارد شدیم؟ و گفتیم: ای ابا ایوب! خداوند پیغمبر خود را گرمی داشت، و تورا بواسطه صحبت با او شرافت و فضیلت داد.

برای ما بیان کن چگونه تو بمعاونت علی خارج شدی و با اهل توحید جنگ نمودی؟ (منظور جنگ او با اصحاب معاویه است که بصورت ظاهر مسلمان بودند)

ابوایوب گفت: شما را بخدا سوگند که رسول خدا در همین اطاقی که ما و شما فعلاً نشسته ایم، نشسته بود، و در اطاق هیچ کس نبود، غیر از رسول خدا، و علی بن ابیطالب که در سمت راست آن حضرت نشسته بود، و من که در سمت چپ آن حضرت نشسته بودم، و انس بن مالک خادم آن حضرت که در مقابل آن حضرت ایستاده بود، که ناگهان در زدند، حضرت فرمودند: باز کنید در را برای عمار مرد پاک و پاکیزه؛ در را باز کردند، و عمار داخل شد و سلام کرد بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حضرت به او خوشامد گفتند، سپس فرمودند: ای عمار بزودی بعد از من در امت من فتنه بر پا می شود، بطوریکه شمشیر بروی هم می کشند، و بعضی بعض دیگر را می کشند، چون چنین دیدی بر تو باد به آن مردی که در سمت راست من نشسته و اشاره بحضرت امیرالمؤمنین کردند، اگر دیدی تمام مردم جهان در یک مسیر حرکت می کنند، و علی بن ابیطالب بتنهائی در مسیر دیگر حرکت می کند، تو از مسیر علی حرکت کن، و مردم را رها کن، ای عمار علی تورا در ضلالت و پستی وارد نمی کند، و از راه هدایت تورا دور نمی نماید، ای عمار متابعت از علی متابعت از من، و متابعت از من متابعت از خداست.

۱۲- موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از ابی لیلی، قال

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : سَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَلْزَمُوا عَلِيَّ بْنَ

## اِبْطَالِیِّ، فَإِنَّهُ الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ الْفَاصِلُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ<sup>۱</sup>

حضرت رسول الله فرمودند: بزودی چون از دنیا بروم، فتنه‌ای در میان شما بر خواهد خاست، و در آن حال دست از علی بن ابیطالب ندراید، اوست جدا کننده بین حق و باطل، و فیصل دهنده بزرگ خدا.

۱۳- حمونبی با اسناد خود از اعمش، از ابی وایل، از خدیفة قال: قال رسول الله ﷺ **عَلِيٌّ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي**

حضرت رسول الله فرمودند اطاعت از علی اطاعت از من، و مخالفت با علی مخالفت با من است

۱۴- از کتاب فردوس با اسناد خود از ابوسعید خدری، قال: قال رسول الله **تَفَرَّقَ أُمَّتِي فِرْقَتَيْنِ، فَيَمُرُّقُ بَيْنَهُمَا فِرْقَةٌ مَارِقَةٌ، يَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ**

حضرت رسول الله فرمودند: امت من بدو دسته افتراق پیدا نموده و از هم جدا می‌شوند، یک دسته از دین خارج می‌شوند و آنها را آن دسته دیگر که حقتند می‌کشند.

۱۵- عامر شعبی که از نواصب، و از منحرفین از امیرالمؤمنین است، از عروة بن زبیر از ابوبکر روایت می‌کند که: سمعت رسول الله يقول: **الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ**

حضرت رسول فرمودند: حق با علی است و علی با حق است.

اینها روایاتی بود که در «غایة المرام» از طریق اهل تسنن بیان شده است و از طریق شیعه یازده روایت نقل شده است که ما بذکر یکی از آنها اکتفا می‌کنیم.

عبادت عطا از	ابن بابویه با اسناد متصل خود نقل می‌کند از عبدالحمید
عبدالله بن عباس	اعرج، از عطا که می‌گوید: عبدالله بن عباس مریض بود، و
ومذاکره دربارهٔ	ضعف او را گرفته بود، ما برای عیادت او بطائف رفتیم، و براو
خلافت علی بن	
ابطالب علیه السلام	سلام نموده، و نشستیم.

۱- در منابع المودة ص ۸۲ این روایت را با کمی تغییر از اصابة روایت می‌کند گوید: و فی کتاب الاصابة، ابولیلی الغفاری قال: سمعت رسول الله يقول: تكون من بعدی فتنه فاذا كان ذلك فالزموا علی بن ابطالب، فانه اول من آمن بی، و اول من یصافحنی یوم القیمة، و هو الصدیق الاکبر، و هو فاروق هذه الامة، و هو یعسوب المؤمنین، و المال یعسوب المنافقین



صنعت رسول خدا رسیده؛ و از آن حضرت آنچه باید بسوی شنیدی؛ برای ما بیان کن  
از سر اختلاف این امت، چرا دسته ای علی را مقدم می دارند بر غیر او، و دسته ای دگر  
او را بعد از سه خلیفه قبول دارند

قال: فتنفس ابن عباس، فقال سمعت رسول الله ﷺ يقول: عليّ مع الحقّ والحقّ مع عليّ، وهو الأمام والخليفة بعدى، فمن تمسك به فاز ونجا، ومن تخلف عنه ضلّ و غوى، يلى تكفيتى و غسلى، و يقضى دينى، و أبو سبطى الحسنى و الحسين؛ و من ضلّب الحسين يخرج الأئمة التسعة و منا مهديّ هذه الأئمة

عطا می گوید ابن عباس نفس عمیقی کشید و گفت: که از رسول خدا شنیدم که می فرمود: علی باحق است و حق با علی است، و اوست امام و جانشین بعد از من؛ کسیکه بدو تمسک جوید، نجات می یابد، و رستگار می شود، و کسیکه از او تخلف ورزد گمراه می شود، و بهلاکت می رسد.

علی است که متکفل کفن نمودن، و غسل من می شود، اوست که دین مرا ادا می کند، و پدر دو فرزند من حسن و حسین است و از ضلّب حسین خارج می شود نه امام، و از آنهاست مهدی این امت.

در این وقت عبدالله بن سلمه حضرمی گفت: ای پسر عم رسول خدا ﷺ چرا ما را بدین معارف پیش از این دلالت نمودی! ابن عباس گفت سوگند بخدا آنچه را که از رسول خدا شنیدم ابلاغ کردم، و ادا کردم حق آنرا؛ و نصحت لکم و لکن لا تحبون النصحين؛ و شما را نصیحت کردم ولیکن نصیحت کنندگان را دوست ندارید.

ثم قال: اتقوا الله عباد الله تقية من اعترت تمهيداً، و ابقى فى و جلى، و كمش فى مهلى، و رغب فى طلب، و هرب فى هرب فاعملوا لا خرتكم قبل

حُلُولِ آجَالِكُمْ، وَتَمَسَّكُوا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى مِنْ عِتْرَةِ نَبِيِّكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ تَمَسَّكَ بِعِتْرَتِي مِنْ بَعْدِي كَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ.

سپس گفت: ای بندگان خدا تقوی پیشه سازید، مانند تقوای کسی که جایگاه خود را درست می نماید، و محل آرامش و سکونت خود را آزمایش می کند، و خود را در خوف و خشیت نگاه می دارد، و با رفق و مدارا بسرعت ناقه خود را می دوشد، و بار خود را می بندد، و در طلب سعادت رغبت دارد، و از خوفگاه می گریزد، پس قبل از آنکه اجلهای شما فرارسد، برای سفر آخرت خود عمل کنید، و بدستاو نیز محکم از عترت پیغمبر خود متمسک گردید.

حقاً من از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: کسی که تمسک جوید بعترت من بعد از من از رستگاران خواهد بود؛ ثم یکی بکائنات شدیداً سپس ابن عباس گریه فراوانی نمود: جمعیتی که بودند از او سؤال کردند چگونه گریه می کنی، در حالی که منزلت و مقام تو نزد رسول خدا است؟

ابن عباس گفت: ای عطا به دو چیز می گریم: لهول المطلع و فراق الاحبة یکی برای خوف و خشیت از طلوع مقام جلال و عظمت خدا، و دیگری از مفارقت احبه و دوستان.

سپس آن جماعت از نزد او برخاستند و متفرق شدند. در این حال گفت: ای عطا دست مرا بگیر، و مرا در صحن خانه ببر! من و سعید او را بلند کردیم، و بسوی حیاط منزل حرکت دادیم چون در صحن آمد دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُؤَالَاةِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ، فَمَا زَالَ يَكْرُرُهَا حَتَّى وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، فَصَبَرْنَا عَلَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ أَقْمَنَاهُ فَإِذَا هُوَ مَيِّتٌ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ.

گفت بار پروردگارا! من بسوی تو بمحمد و آل محمد تقرب می جویم، بار پروردگارا! من بسوی تو بشیخ علی بن ابیطالب تقرب می جویم! و دائماً این جملات را تکرار می کرد، تا بروی زمین افتاد؛ ما ساعتی درنگ نموده و او را بحال خود گذاشتیم، و سپس او را از زمین بلند نمودیم دیدیم که رحلت نموده و برحمت خدا

پیوسته است<sup>۱</sup>

باری اگر کسی بگوید: چطور با وجود این نصوصی که از حضرت رسول الله رسیده، و بسیاری از آنرا خود خلفای ثلاثه، و عائشه روایت کرده‌اند، و مقامات و درجات مولای متقیان را اعتراف نموده‌اند، آنها خلافت را از آن حضرت گردانیدند، و

علت مخالفت  
معاندین با خلافت  
امیرالمؤمنین

خود بمقام خلافت در جای امیرالمؤمنین نشستند، و بر منبر پیغمبر بالا رفتند؟ جواب همانست که خود رسول الله فرموده است، و سنی‌ها نیز روایت

کرده‌اند: **حُبُّكَ الشَّيْئُ يُغْمِي وَيُصِمُّ<sup>۲</sup>**

کسی که بچیزی محبت داشته باشد، و این محبت از روی احساسات باشد، و هوای نفس و قوای دنیّه در پیدایش او مؤثر باشد، آنکس رانسبت بغیرآن منظور و محبوبی که دارد، کور و کرمی کند؛ یعنی غیر از آن هدف، چیزی نمی‌بیند، و سخنی غیر از آن نمی‌شنود.

بر ارباب ملل و نحل پوشیده نیست، و بر مقلعین بر سیر و تاریخ مکشوف است، که غضب مقام خلافت از خاندان رسول هیچ داعی، جز محبت حکومت و سروری بر مسلمین، و طلوع حس شخصیت طلبی نداشته است؛ و لذا تمام این احادیث و نصوص، با وجود آن غریزه مهلکه، کاری نمی‌کند؛ و در وقت اراده رسیدن بمنظور و هدف، تمام آنها را چون خس و خاشاک بطوفان بلا می‌دهد، و با مواجه شدن با مقصود از ستیزه نمودن با خاندان رسول خدا، و آتش زدن در خانه بضعه رسول خدا، و بیرون کشیدن مقام ولایت را بمسجد، در یغ نکرده، و با شمشیر برهنه ادعای تسلیم شدن، و بیعت نمودن، و گردن نهادن در برابر این تعدّیات را تحمیل می‌کند.

و این یک مسئله‌ایست که باید روی او دقت نمود؛ مقام علم و ادراک به حقایق جداست، و مرحله خضوع نفس و انقیاد او نسبت بحق جداست.

بسیاری از کسانی که در چاه طبیعت وهوی گرفتارند، نه بعلمت جهل آنان

۱- غایة المرام ص ۵۴۱

در کتاب علی و الوصیة از ص ۶۱ الی ص ۶۵ احادیثی را با اسناد مختلفه راجع بمعیت امیرالمؤمنین با حق و با قرآن آورده است

۲- این حدیث را مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۲ روایت کرده است

بطریق صلاح می باشد، بلکه چه بسا دارای علم کافی هستند، و بسیار خوب زشت را از زیبا تشخیص می دهند، ولی در مقام عمل روی سیطره قوای نفسیه، و عدم انقیاد آنها نسبت بملکة عقل، و روی غلبه غرائز شهویّه، خود را در کام آن کردار زشت و ناپسند در می آوردند.

لذا انبیاء و ائمة اطهار دعوتشان مبنی بر اصلاح نفس است، و خضوع و انقیاد در مقابل حق، خدای علیّی فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا<sup>۱</sup>

هیچ نفرمود فلاح مختص کسی است که روایت از پیغمبر بشنود، و بدبختی و خسران برای کسیکه نشنود؛ بلکه فرمود رستگاری برای کسی است که نفس خود را اصلاح کند، و زیان و خسران برای کسی که نفس خود را به تباهی آورد، و در طی طرق هلاک آزاد گذارد.

عمر بخوبی از مقام و منزلت و شخصیت مولا امیرالمؤمنین خبر داشت؛ روایاتی که از طریق سنت در این موضوع وارد شده، بسیار است که خود او اعتراف می نموده، و احادیثی را از رسول خدا نقل کرده است، ولی همانطور که ذکر شد تبعیت از حق، طهارت نفس، و صفای باطن، و انقیاد لازم دارد و آئین هذا؟

علامه امینی گوید که حافظ دارقطنی و ابن عساکر تخریج این حدیث نموده اند که دو نفر نزد عمر بن خطاب آمدند، و از طلاق کنیز سؤال کردند که چند مرتبه می توان او را طلاق داد، تا حرام نشود، و دیگر نتوان او را بعقد جدیدی نیز در حباله نکاح درآورد.

عمر با آنها برخاست تا آنکه بمسجد آمده و در میان حلقه ای از جمعیت مرد اصلعی<sup>۲</sup> نشسته بود

عمر گفت ای اصلع در طلاق امة (یعنی کنیز) چه می گوئی؟  
آن مرد سر خود را بسوی او بلند کرد و با دو انگشت سبابه و وسطی اشاره کرد.

عمر دانست که طلاق امة دو طلاق است و فوراً به آن دو مرد گفت تطلیقتان یعنی دو بار طلاق.

۱- سوره شمش: ۹۱- آیه ۱۰

۲- اصلع کسی است که جلوی سر او مو ندارد

یکی از آن دو گفت: سبحان الله ما نزد تو آمدیم، و تو امیرالمؤمنین و بزرگ آنها هستی! چگونه با ما آمدی تا در مقابل این مرد ایستادی! و از او سؤال کردی! و به اشاره او با دو انگشت خود اکتفا نمودی؟

عمر به آندو گفت: آیا می دانید این مرد کیست؟

گفتند: نه گفت: این علی بن ابیطالب است أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ لَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ، وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ، لَوْ وُضِعَا فِي كَفَّةٍ، ثُمَّ وُضِعَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ فِي كَفَّةٍ لَرُجِحَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ بِنِ ابِيطَالِبِ ۱

عمر به آندو گفت: شهادت می دهم بر رسول خدا که از او شنیدم که در باره علی می فرمود: اگر آسمان های هفتگانه و زمین های هفت طبقه را در کفه ترازویی بگذارند، و سپس ایمان علی را در کفه دیگر بگذارند، هر آینه ایمان علی بن ابیطالب سنگین تر خواهد بود.

سپس علامه امینی گوید در حدیثی که زمخشری روایت کرده می گوید: آندو نفر بعمر گفتند: تو خلیفه مسلمین هستی و آمده ایم از تو سؤال کنیم! تو ما را پیش مرد دگری بردی، و از او سؤال نمودی، یکی از آندو گفت: سوگند بخدا که ای عمر من دیگر با تو سخن نخواهم گفت:

عمر گفت: وای بر تو! می دانی این مرد که بود؟ او علی بن ابیطالب است

الخ.

و این روایت را دارقطنی و ابن عساکر از حافظین نقل نموده اند؛ و نیز گنجی در کفایه ص ۱۲۹ روایت نموده و گفته است که هذا حَسَنٌ ثابت، این روایت، روایت خوب و قبول آن نزد علماء ثابت شده است.

و نیز از طریق رواة زمخشری، خوارزمی امام الحرمین در مناقب ص ۷۸ و سید علی همدانی شافعی در مودة القربی روایت کرده اند؛ و حدیث<sup>۲</sup> میزان و ترازورا از عمر، محب الدین طبری در کتاب ریاض النضرة ج ۱ ص ۲۴۴ و صفوری در نزهة المجالس ج ۲ ص ۲۴۰ آورده اند.

۱- الغدير ج ۲ ص ۲۹۹

۲- یعنی فقط ذیل حدیث فوق را که جمله: لوان السوات السبع الخ بوده باشد

معنای هدایت ائمه و شرایطی که هدایت کننده بسوی حق باید دارا باشد

## درس سیزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلّى الله على محمّد و آله  
الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين  
من ألى الآن الى قيام يوم الدّين و لاجول و  
لاقوة الأ بالله العلىّ العظيم  
قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

أَقْمَنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ<sup>۱</sup>

در فصل قبل پیرامون این آیه مبارکه مفصلاً بحث شد، و نتیجه آن شد که هدایت کننده بسوی حقّ حتماً باید هدایتش بنفسه باشد نه بغیر، و کسی که اهل شرک، یا گناه بوده و بالغیر هدایت یافته است، او امام نبوده، و نمی تواند مردم را بحق هدایت کند. چند نکته در اینجا ذکرش لازم است:

اول آنکه مراد از حقّ در این آیه شریفه همان معنی حقیقی است، نه معنی حقّی که به نحوی از انحاء، مبنی بر تساهلات عرفیه در السنّه مردم رایج است، کما آنکه دیده می شود هدایت به حقّ را بهر کس که تکلم به حق کند نسبت می دهند، گرچه معتقد نباشد، یا معتقد باشد، و عمل نکند، یا عمل کند و لیکن نفسش به آن متحقق نشده باشد، و چه اینکه ذاتاً اهتداء نیافته باشد، و هدایت او بغیر باشد.

اینها هیچکدام هدایت به حقّ نیست و از باب مسامحات عرفیه بر او هدایت به حقّ گفته می شود، بلکه هدایت به متن حقّ، همان ایصال به متن واقع است و فقط برای خدا و راه یافتگان به خدا، بدون واسطه و تخلّل غیر می باشد.

۱-سوره بونس ۱۰-آیه ۳۵

دوم آنکه مراد از هدایت به حق در این آیه ایصال به مطلوب است؛ نه به معنی ارائه طریق بسوی خدا؛ چون بدیهی است که ارائه طریق از دست هر کس ساخته است، چه اینکه امام باشد یا نه، و چه اینکه ذاتاً خود راه یافته باشد، یا هدایت به غیر پیدا کرده باشد، یا آنکه اصلاً هدایت نیافته باشد، و خود گمراه باشد؛ در هر حال هدایت به معنای ارائه طریق از آنها ممکن است، ولی ایصال به متن واقع و حق و کمال هر موجود، اختصاص به هدایت شدگان بنفسه و هادیان الی الحق دارد.

سوم مراد از جمله «لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» آنست که هدایت به خود نیافته باشد، و این اعم است از آنکه اصلاً هدایت نیافته باشد و یا هدایت بالغیر یافته باشد؛ و دلیل بر عمومیت آنست که جمله «إِلَّا أَنْ يُهْدَى» که استثناء از جمله «لَا يَهْدِي» است با «أَنْ مَصْدَرِيَّة» آمده، و این جمله دلالت بر تحقق وقوع ندارد، به خلاف مصدر مضاف.

فرق است بین آنکه بگوئیم: اعجبی ضربک یا آنکه بگوئیم: اعجبی ان تضرب، در صورت اول اعجاب از نفس ضرب متحقق در خارج است، و در صورت دوم اعجاب از امکان تحقق ضرب است؛ و بر این مطلب شیخ عبدالقاهر در دلائل الاعجاز تنصیص نموده است.

و بنابراین چون جمله «إِلَّا أَنْ يُهْدَى» نمی فهماند اینرا که فعلاً هدایت بغیر شده است، بلکه می فهماند که گرچه بعداً ممکن باشد هدایت از ناحیه غیر به او برسد؛ و معلوم است که هدایت از ناحیه غیر در صورت قبول هدایت خواهد بود؛ و اما اگر طبعاً قابل هدایت نباشد هدایت از غیر به او نخواهد رسید؛

بنابراین جمله «لَا يَهْدِي» به عموم خود باقی بوده و معنایش چنین می شود: که هدایت بنفسه نشده باشد، چه آنکه اصلاً هدایت نیافته باشد یا قابل هدایت بوده و هدایت بالغیر یافته باشد.

و بالجمله امام کسی است که ذاتاً هدایت بحق یافته باشد، نه هیچیک از دو دسته دیگر، و بنابراین امام کسی است که از ضلالت و معصیت مصون باشد، یعنی اولاً در تلقی معارف الهیه و الهامات رحمانیه اشتباه نکند و متن واقع در قلب او منعکس گردد، بدون نوسان و اضطراب، و دخالت نفس که آنرا به صورت دیگری جلوه داده، و تفسیر بنماید؛ و ثانیاً در ابلاغ احکام و هدایت

امام باید هدایت  
بحق یافته باشد  
و در آن سه شرط  
است



مردم از نقطه نظر ظاهر و باطن در راه مستقیم آنها را حرکت دهد، سوم آنکه خود گرفتار ظلم به نفس و معصیت نباشد و این معانی را از دو جمله وَ جَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ<sup>۱</sup> استفاده کردیم و نیز از ذیل آیه شریفه راجع به حضرت ابراهیم که تقاضای آنرا برای ذریه می کند، استفاده می شود که امامت به ستمگر و ظالم نمی رسد؛ چون ظالم در آیه، مطلق آمده است:

### وَلَا تِنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ<sup>۲</sup>

یعنی عهد من به کسانی که ظلم کرده باشند گرچه آن ظلم مختصر باشد نمی رسد؛ و برعکس به کسانی که به نحو مطلق ظالم نباشند خواهد رسید و این عین عصمت است.

امام کسی است که در تمام طول عمر خود گناه نکرده باشد، و کسی که گناه کوچکی گرچه در بعض احیان از او سرزده باشد، یا ظلم و شرکی از او بروز کرده باشد، گرچه بعداً توبه نموده باشد، و اثر گناه از بین رفته باشد امام نخواهد بود. حضرت علامه طباطبائی مُدَّ ظِلُّهُ الْعَالِي در تفسیر این آیه شریفه فرماید: از بعضی از استادان ما راجع به دلالت این آیه شریفه بر عصمت امام چون سؤال شد، در جواب چنین فرمود: که مردم به حسب تقسیم عقلی از چهار دسته خارج نیستند، اول کسانی که در جمیع طول عمر ظالم باشند.

دوم کسانی که در تمام طول عمر خود پاک و منزّه از گناه بوده، و لحظه ای ظلم نکرده باشند.

سوم کسانی که در اول عمر خود ظالم بوده، و در آخر عمر خود توبه نموده، و هدایت خدا به او رسیده باشد.

چهارم بعکس، کسانی که در اول عمر پاک و بی گناه بوده، ولی در آخر عمر خود مبتلای به معصیت و گناه شده اند.

حضرت ابراهیم شأنش أَجَلَ از آنستکه از خداوند سؤال کند که امامت را در قسم اول و چهارم قرار دهد، و هیچگاه چنین پیشنهادی از آن حضرت دیده نمی شود که برای کسی که در تمام مدت عمر یا در آخر آن دچار معصیت است

۱- سوره انعام ۲۱- آیه ۷۳

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۴

منصب امامت تقاضا نماید؛ می‌ماند دو صنف دیگر که مورد سؤال آن حضرت واقع شده‌اند، یکی آنکه در تمام عمر پاک و معصوم از گناه بوده، و دیگر آنکه در آخر عمر خود پاک و منزّه از گناه شده است.

از این دو صنف خدا می‌فرماید من عهد خود را به ظالمین از آنها نمی‌دهم، معلوم می‌شود که دسته‌ای که در اول عمر خود گناه کرده‌اند، گرچه در آخر عمر خود توبه نموده و هدایت الهی از آنها دستگیری نموده است، باز هم عنوان ظلم به نحو موجبه جزئیّه بر آنها منطبق است، و چون امامت به آنها داده نشود فقط می‌ماند یکدسته، و آن آنهایی هستند که در تمام مدت عمر، منزّه از گناه بوده‌اند و این همان معنی عصمت است<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>

بطور کلی از آنچه در این مباحث از آیات قرآن استدلال کردیم هفت مسئله از امّهات مسائل امامت که شیعه به آن قائل است و در آن اصرار دارد و حدّ مایز است بین آنها و بین سنی‌ها (که هیچ یک از آنها را در امام شرط نمی‌دانند) استنتاج گردیده است.

مسئله اول: امامت قابل انتخاب نیست بلکه مجعول است به جعل الهی که توسط پیغمبر، یا امام قبلی، یا خود آن امام به نصوص و معجزات بر مردم معلوم می‌شود، زیرا اولاً چنانکه گفتیم این منصب را خداوند در قرآن مجید به عنوان جعل و	مسئله ۱ امامت قابل انتخاب نیست
---	--------------------------------------

انتصاب الهی معرفی می‌کند چنانکه گوید:

قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا<sup>۳</sup> و گوید

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اُمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا<sup>۴</sup> و گوید

وَجَعَلْنَا هُمْ اُمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ<sup>۵</sup> در تمام این

آیاتی که منصب امامت را ذکر کرده است عنوان جعل الهی را آورده است.

۱- المیزان ج ۱ ص ۲۷۷

۲- نظیر این استدلال را قاضی نورالله در احقاق الحق ج ۲ ص ۳۹۶ با تقریب دیگری می‌نماید.

۳- سوره بقره: ۲ آیه ۱۲۴

۴- سوره السجده: ۳۲ آیه ۲۴

۵- سوره انبیاء: ۲۱ آیه ۷۳

ثانیاً امامت قوه الهیه ای است در نفس امام که با آن بر ملکوت و نفوس اشیاء اطلاع حاصل نموده، و بر آنها سیطره پیدا می نماید، چنانکه از جمله «یهدون بامرنا» استفاده شد؛ و این قوه در هر که باشد امام است و در هر که نباشد امام نیست. دست انتخاب را در آن بهره ای نیست، نه از جهت آنکه بگوئیم: چون مردم از ملکوت و مقام عصمت خبر ندارند، امام رانمی توانند بشناسند، و بنابراین انتخاب آنان صحیح نیست، بلکه اگر فرض کنیم تمام مردم بر ملکوت و روح اشیاء نیز اطلاع حاصل کنند و خدا به آنها نوری دهد که بتوانند با آن مقام عصمت را تشخیص دهند در عین حال نیز امامت قابل انتخاب نیست، چون همانطوریکه گفتیم امامت یک ملکه الهیه و یک قوه قدسیه است که در نفس امام در خارج موجود است، و معنی ندارد که بگوئیم انسان موجود خارجی را انتخاب کند؛ موجود خارجی هست، و با انتخاب انسان، هست نمی شود.

آیا صحیح است عالمی که دارای ملکه استنباط احکام گردیده است بگوئیم ما اجتهاد او را انتخاب می کنیم؟ یا به پهلوانی که گوی مسابقه را ر بوده و قدرت در بدن او فعلیت یافته بگوئیم ما زور و قوت او را انتخاب می کنیم؟ یا به کسی که قرآن مجید را حفظ نموده است بگوئیم، ما حفظ او را انتخاب می کنیم؟ ابدأ چنین سخنی درست نیست.

انتخاب در امور اعتباریه ای است که دورانش بدست اعتبار و انتخاب است، با انتخاب هست می شود و با عدم انتخاب نابود می گردد، و اما در امور تکوینی و واقعیه ای که قبل از مرحله انتخاب بود و هستی دارد، ابدأ انتخاب را در آن مجال نیست

مسئله دوم: امام حتماً باید معصوم باشد به عصمت حضرت باری جلّ و عزّ: در این باب از آیات «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» و جمله «یهدون بامرنا» و جمله «و اوحینا الیهم فعل الخیرات» استنتاجاتی نمودیم، و معلوم شد که امام چون

مسئله ۲  
امام حتماً  
باید معصوم باشد

از جمیع مراحل نفس عبور نموده است، و به هستی حضرت حق متحقق شده، و در وجود او اراده و مشیت حق بدون دخالت نفس اماره حکم فرماست، و فعل او نفس وحی خدا قرار گرفته است، لذا آن امام معصوم و منزه از هر گونه آلیشهای نفس است و این معنی عصمت است، و نیز از آیه:

فَاتَهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا<sup>۱</sup>

استفاده مصونیت و عصمت نمودیم، بطوریکه بسیار روشن و واضح، آیات قرآن این حقیقت را رسانیده است.

**مسئله سوم:** امام حتماً باید مؤید من عندالله باشد، یعنی علوم و

مسئله ۳

ادراکات او بوسیله یقین و الهامات غیبیه در نفس او صورت گیرد، و خداوند متکفل امور او گردد، و این نیز از جمله و اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ<sup>۲</sup> و از جمله لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا

امام باید از طرف خدا تأیید شده باشد

بِآيَاتِنَا يُوَفُّونَ، و از جمله يَهْدُونَ بِأَفْرِنَا<sup>۳</sup> استفاده شد؛ چون لازمه امامت دارا بودن مقام یقین است و مقام یقین همانطور که ذکر شد بدون انکشاف ملکوت و حقیقت اشیاء میسر نیست، بنابراین با انکشاف ملکوت و هدایت بامرالله خداوند هر لحظه او را تأیید می کند

**مسئله چهارم:** زمین و تمام افرادی که در او هستند، در هر

مسئله ۴

زمان دارای امام است، و هیچگاه زمین از حجت خدا خالی نیست، این موضوع نیز از آیه:

هیچوقت زمین از حجت خالی نیست

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ<sup>۴</sup> استفاده شد؛ چون

خداوند تمام افراد بنی آدم را بوسیله امامشان در روز باز پسین به حشر می خواند، بنابراین هیچ فردی از افراد بشر نیست مگر آنکه امام دارد، و هیچگاه فردی در روی زمین بدون امام یافت نمی شود، کما آنکه در روایات بسیار وارد است که چنانچه در روی زمین هیچگاه نباشد مگر دو نفر، حتماً یکی از آنها امام دیگری خواهد بود و اگر یافت نشود مگر یکنفر همان کس امام خواهد بود.

**مسئله پنجم:** امام به تمام اعمال، و گفتار، و رویه و ملکات

مسئله ۵

بندگان خدا علم دارد و هیچ علمی از نظر امام مخفی نیست. در این موضوع نیز بحثهای گذشته از آیات قرآن این

علم احاطی امام بر اعمال ائمت

۱- سوره جن: ۷۲- آیه ۲۷

۲- سوره انبیاء: ۲۱- آیه ۷۳

۳- سوره سجده: ۳۲- آیه ۲۴

۴- سوره اسراء: ۱۷- آیه ۷۱

معنی را رسانید، چون امام سیطره بر نفوس و ملکوت موجودات دارد، و با وجود این ملکه، تمام ارواح و نفوس و جان اعمال در مشهد امام و حضور ولایت است، همچنانکه موجودات عالم طبیعت در نزد شخص بینا مشهود، و در نزد شخص نابینا غائب است.

در نزد افرادی که به مرحله امامت هنوز نرسیده اند گرچه ملکوت بسیاری از اعمال و اقوال و نفوس منکشف گردد، و در اثر تقوی و عبادت و مخالفت و مجاهده با نفس اماره تا اندازه‌ای این معنی روشن شود؛ ولی سیطره کلی به تمام ارواح و نفوس و هدایت آنان هر یک را به نوبه و به قدر ظرفیت خود به کمال خود نخواهد بود؛ ولی همین درجه از روشنائی همان روشنائی چشم قلب است، که در سایر افراد نیست، لیکن در امام این چشم به اندازه‌ای قوی و تیزبین شده است که چیزی از ملکوت در هر آن و هر مکان از او مخفی نیست.

**مسئله ششم:** امام به جمیع امور یکه بندگان در امر معاش یا در امر معاد بدو محتاجند عالم است، چون بنا بر فرض، امام نفوس را از ملکوت آنان هدایت بحق می‌کند؛ و آنانرا به کمال خود می‌رساند؛ بنابراین چگونه ممکن است که خود او نسبت به

مسئله ۶

علم امام به  
نیازهای بندگان

مایحتاج عباد در امور تکاملی آنها جاهل باشد، و این خاصه نیز از آیات قرآن که **يَهْدُونَ بِالْقُرْآنِ**، و افضلیت مقام امامت از نبوت طبق مفاد خطاب حضرت حق به ابراهیم خلیل روشن شد.

و علاوه چون فعل و قول امام منطبق بر حق به تمام معنی الکلمه است، و در مقام عبودیت و تقرب، امام پا به مرحله‌ای گذارده، که خود خدا در وجود او آمر و ناهی خواهد بود، و فعل امام عین وحی خداست، بنابراین همانطور که بر خدا مایحتاج عباد پوشیده نیست، بر امام که مجلای اتم و مجرای کامله افاضات حضرت احدیت به موجودات است، این امر مخفی نیست؛ بلکه علم امام عین علم خدا بوده و تفاوتی در اصل معنی وجود ندارد.

**مسئله هفتم:** امام از تمام افراد بشر در فضائل نفسیه، و ملکات الهیه بالاتر بوده؛ و محالست که شخصی از امام در محاسن اخلاق و ملکات انسانی بهتر باشد؛ چون بنا بر فرض، راه خدا از راه ملکات و صفات نفس است، و چون امام در این مرحله از

مسئله ۷

افضلیت امام از  
افراد بشر در  
کمالات نفسانیه

سایر افراد بالاتر است؛ لذا آنها را از راه ملکوت بحق هدایت می کند؛ در این صورت اگر دو نفر پیدا شوند که در این معنی یکی از دیگری بالاتر باشد، حتماً شخص برتر امام دیگری خواهد بود، چون آنکه افق ملکوت و نفسش روشنتر است، طبعاً می تواند شخص دیگری را که در آن افق نیست به منزل و محل خود دعوت کند، و در این صورت امام اوست؛

به خلاف عکس که شخص ضعیف نمی تواند قوی را حرکت دهد، و بار او را متحمل گردد. این هفت مسئله از اصول مسائل امامت است و سایر مسائل متفرع بر این مسائل است.

افضلیت  
امیرالمومنین در  
جمع فضائل نفسیه

راجع به فضیلت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، از جمع افراد بشر، غیر از حضرت ختمی مرتبت، جای شبهه و تردید نیست؛ دوست و دشمن به این حقیقت معترفند، گذشته از ظهوراتی که از آن حضرت در مدت بیست و

سه سال حیات رسول خدا، و مدت سی سال بعد از رحلت آن حضرت سرزده است در فنون مختلف علوم، و حل مسائل غامضه ریاضی، و قضاء بحق، و علو نفس، و ایثار، و اتصال به حرم خدا، و منجذب شدن به جذبات الهیه، و ادراک حقائق و معارف کلیه معنویه الهیه، و عبور از تمام مراحل نفس و آثار او، و سبقت در اسلام، و هجرت، و جهاد؛

و گذشته از احادیثی که از رسول خدا روایت شده، و افضلیت آن حضرت را به معنای تضمینی یا التزامی می رساند، مثل حدیث *أَنْتَ مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى* و مثل *إِنَّ عَلِيًّا وَزِيرِي، وَوَصِيِّي، وَوَارِثِي، وَآخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، وَوَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي، وَإِنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَسَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ وَيَعْسُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَائِدَ الْغُرَّةِ الْمُحَجَّلِينَ، وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ، وَالْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ، وَعَالِمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَدُوقَرْنَهَا*

و گذشته از حدیث *أَنَا قَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا* احادیث دیگری در علم آن حضرت،

و گذشته از احادیثی که مستفیضاً وارد شده، و دلالت دارد بر آنکه آن حضرت حکم نفس رسول خدا را داشته اند،

و گذشته از احادیثی که می‌رساند آن حضرت دارای فضائل اختصاصی بوده‌اند؛ با آنکه هر یک از اینها به تنهایی دلالت بر افضلیت آن حضرت بر سایر ائمه دارد از همه اینها گذشته روایاتی بسیار از طریق شیعه و اهل بیت، و نیز از طریق عامه راجع به افضلیت آن حضرت از امت بلکه از جمیع افراد بشر، بلکه از انبیاء و مرسلین، از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است که به معنای مطابقی دلالت بر افضلیت آن امام معصوم دارد.

شیخ حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی از کتاب «مودة القربی» تألیف سید علی شافعی روایت کند از عطاء قال: سئلت عائشة عن علی

قال: ذلک خیر البشر لا یشک فیہ الا کافر عطاء  
علی  
بهترین افراد  
بشر است و منکر  
آن کافر است

می‌گوید: از عائشه سؤال کردم از علی گفت: که او بهترین افراد بشر است و در این موضوع کسی شک نمی‌کند مگر آنکه کافر شده باشد.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند؛ که حضرت رسول الله فرمودند: یا علی، أنت خیر البشر، ما شک فیہ الا کافر؛ ای علی تو بهترین افراد بشر هستی، در این مطلب شک نمی‌کند مگر کافر، و از حدیثی روایت کند که انه قال: علی خیر البشر و من ابی فقد کفر<sup>۳</sup> حدیثی گفت علی بهترین بشر است، و کسیکه در این موضوع ابا کند و نخواهد قبول نماید به تحقیق که کافر است.

و از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که رسول خدا فرمود: علی خیر البشر، من شک فیہ فقد کفر؛ علی بهترین فرد از افراد بشر است، کسیکه شک کند حقیقاً روی حق را پوشانیده و کفر ورزیده است.

و نیز از ام‌هانی دختر حضرت ابوطالب که خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام است روایت کند: که رسول خدا فرمود: أفضل البریه عند الله من نام فی قبره، و لم یشک فی علی و ذریته أنهم خیر البریه. بهترین افراد مردم در نزد خدا کسی است که در قبرش بخوابد و هیچ شکی در دلش نباشد که بهترین افراد بشر علی و ذریه اوست.

۱ و ۲ و ۳ — ینابیع المودة ص ۲۴۶

۴ و ۵ — ینابیع المودة ص ۲۴۷

و از امام باقر محمد بن علی از پدرانش عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است: که  
سئل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ خَيْرِ النَّاسِ؛ فَقَالَ: خَيْرُهَا، وَاتَّقَاهَا، وَافْضَلُهَا، وَ  
أَقْرَبُهَا إِلَيَّ الْجَنَّةِ أَقْرَبُهَا مِنِّي وَلَا أَتَقَى وَلَا أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ<sup>۱</sup>  
از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند: بهترین افراد بشر کیست؟ حضرت  
فرمودند: بهترین آنها، و پرهیزگارترین آنها، و با فضیلت ترین آنها، و نزدیکترین  
آنها به بهشت کسی است که به من نزدیکتر بوده باشد، و پرهیزگارتر و نزدیکتر به من  
نیست مگر علی بن ابیطالب.

روایات	و نیز از امیرالمؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> روایت کند که قال قال رسول
معراجیه داله	الله <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> إِنِّي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُونًا بِاسْمِي فِي أَرْبَعَةٍ
بر ولایت	مَوَاطِنَ،
امیرالمؤمنین	

فَلَمَّا بَلَغْتُ الْبَيْتَ الْمُقَدَّسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى

السَّمَاءِ، وَجَدْتُ عَلِيَّ صَخْرَةً بِهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيِّ  
وَزِيرِهِ، وَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى وَجَدْتُ عَلَيْهَا: إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا  
أَنَا وَخُدَى، مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيِّ وَزِيرِهِ، وَنَصَرْتُهُ بِهِ،

وَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَوَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى قَوَائِمِهِ: إِنِّي

أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، مُحَمَّدٌ حَبِيبِي مِنْ خَلْقِي، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيِّ وَزِيرِهِ، وَنَصَرْتُهُ بِهِ  
فَلَمَّا وَصَلْتُ الْجَنَّةَ وَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، وَ  
مُحَمَّدٌ حَبِيبِي مِنْ خَلْقِي، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيِّ وَزِيرِهِ، وَنَصَرْتُهُ بِهِ<sup>۲</sup>

حضرت رسول اکرم به امیرالمؤمنین فرمودند: ای علی من در چهارمقام اسم تو  
را مقرون به اسم خود دیدم،

چون مرا به سوی آسمان به معراج می بردند، همینکه به بیت المقدس رسیدم  
در روی صخره آن این جملات بود: نیست معبودی مگر خدا، محمد است رسول  
خدا، او را تأیید کردم به علی که وزیر اوست.

۱- ینابیع المودة ص ۲۴۷

۲- ینابیع المودة ص ۲۵۶ و الغدير نقلًا از کتاب مودة القربى ج ۲ ص ۵۱



و چون به سدرۃ المنتهی رسیدم، بر آن دیدم این کلمات را: نیست معبودی مگر من، به تنهایی، محمد است برگزیده از میان آفریده های من، من او را تأیید کردم به علیّ و زیر او، او را به علیّ یاری نمودم.

و چون به عرش خداوند رب العالمین رسیدم دیدم: بر پایه های آن نوشته بود، من خدای هستم، هیچ معبودی نیست جز من، محمد است حبیب من، از میان بندگان من او را تأیید کردم به علیّ و زیر او، و او را به علیّ یاری نمودم،

و چون به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت نوشته بود: نیست معبودی مگر من، محمد است حبیب من، از میان مخلوقات من، او را تأیید کردم به علیّ و زیر او، و او را به علی نصرت دادم.

و خوارزمی ابوالموید<sup>۱</sup> موفق بن احمد با اسناد متصل خود از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند: که رسول خدا در خانه خود بودند، صبح زود قبل از آنکه کسی خدمت آن حضرت برسد، علی بن ابیطالب به خانه حضرت رفت، و

بیانات جبرئیل  
بصورت دحیه  
راجع به ولایت

داخل خانه شد، و دید که حضرت رسول الله در صحن خانه خوابیده و سر خود را در دامان دحیه بن خلیفه کلبی گذارده است (دحیه کلبی مردی بود در مدینه بسیار زیبا و خوش منظر، غالباً که جبرائیل امین بر حضرت به صورت ظاهر می شد به صورت دحیه کلبی بر اصحاب آن حضرت نمودار می شد) امیرالمؤمنین گفت: سلام بر تو ای دحیه! حال رسول خدا چگونه است؟ دحیه گفت: ای برادر رسول خدا به خیر است.

حضرت امیر المؤمنین او را دعا نموده و گفتند:

جَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا خَيْرًا أَهْلَ الْبَيْتِ اِي دَحِيه به پاس این خدمتی که می کنی خداوند تو را از ما اهل البیت جزای خیری بدهد.

دحیه عرض کرد: من خیلی تو را دوست دارم و برای تو در نزد من مدح و تمجیدی است که می خواهم به حضورت تقدیم دارم:

أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَائِدُ الْفُرَّالْمَحْجَلِينَ، وَ أَنْتَ سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، مَا خَلَا النَّبِيِّنَ وَ الْمُرْسَلِينَ، لِيُؤَاةَ الْحَمْدَ بِيَدِكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، تَرَفُّ أَنْتَ وَ

شِعْتِكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَى الْجَنَّةِ مَعَ مُحَمَّدٍ وَحِزْبِهِ إِلَى الْجَنَانِ زَقَاً زَقَاً، وَقَدْ أفلَحَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَخَسِرَ مَنْ تَخَلَّاكَ فَبِحُبِّ مُحَمَّدٍ حُبُّوكَ، وَبُبْغُضِوْكَ لَنْ تَنَالَهُمْ شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ.

تو امیر مؤمنان هستی! و پیشوای فروزنده چهرگان در غرفه های بهشت، و تو آقا و بزرگ فرزندان آدمی در روز قیامت، حتی پیغمبران و مرسلین؛ پرچم حمد در روز باز پسین به دست توست، تو و شیعیان تو را در روز قیامت مانند عروسی را که به حجله برند، بسوی بهشت با محمد و حزبش بسوی جنت دسته دسته می برند، فلاح و استگاری مختص کسی است که تولای تو را داشته باشد و دست از تو بردارد و بال و خسران مختص کسی است که تو را تنها بگذارد و دست از تو بردارد. پس به محبت محمد تو را دوست دارند، و شفاعت محمد شامل حال افرادی که بغض تو را در دل می پرورند نخواهد شد. سپس دحیه گفت ای علی به من نزدیک شو! ای برگزیده خدا! امیرالمؤمنین نزدیک او شد، و دحیه سر حضرت رسول الله را از دامان خود برداشت، و در دامان امیرالمؤمنین گذارد.

در این حال حضرت رسول الله گفتند ای علی این همه چه بود! امیرالمؤمنین عرض کرد یا رسول الله داستان از این قرار بود، و تمام خصوصیات ورود و گفتگوی با دحیه را عرض کرد. حضرت فرمودند: ای علی آن دحیه نبود، جبرئیل بود، تو را به همان اسمی که خدا برای تو گذارده نام برد؛ اوست که محبت تو را در دل های مؤمنین، و خوف از تو را در دل های کافرین قرار می دهد.<sup>۱</sup>

احادیثی که دلالت دارد بر افضلیت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان خیرالوصیین، و سید ولد آدم، و امثال ذلک از رسول خدا بسیار است. ما برای نمونه از طریق عامه به این چند روایت اکتفا نمودیم. بنابراین طبق مسائل هفتگانه سابق، مقام امامت مختص به آن حضرت است که با قاطعیتی هر چه بیشتر، مردم را به راه خدا دعوت می کرد، و در فعل و گفتار از او پشیمانی و

مسائل هفتگانه

امامت در

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

متحقق بود

شگ و حیرت و جهل و ندامت دیده نشد.

امام چون بر ملکوت احاطه دارد هیچوقت اشتباه نمی کند، و چون فعل او فعل حق است دچار تردید و تحیر نمی شود، و در کرده خود پشیمان و نادم نمی گردد؛ چون خدا در کار خود تحیر و ندامت ندارد.

افرادی که ندامت و پشیمانی پیدا می کنند، راجع به جهل آنها هنگام عمل است که جهتی از جهات در نزد آنها پسندیده بنظر می رسد، و بلادرنگ مبادرت به آن عمل می کنند، و سپس که نقاط ضعف و تاریکی برای آنها روشن شد، که در حین عمل مخفی بوده است، نادم و پشیمان می گردند.

مرد حق پشیمان نمی شود، هیچگاه دیده نشده است که امام از فعل خود اظهار پشیمانی کند، و این علامت صحت عمل و اتقان آنست، و علاوه امام در هر موضوعی با قاطعیت، و وظیفه مردم را تعیین می کند، نه آنکه از امروز به فردا محول کند، یا با مشورت و مطالعه و تأتی و تروی حقیقت بر او مکشوف گردد، بلکه چون آئینه، حقائق در مقابل او نمودار است، و بلادرنگ پاسخ می گوید.

عمر در بسیاری از موضوعات در جواب مسائل احکام بسیار عادی درمی ماند؛ از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از بعضی مسائل سؤال می نمودند که ریاضی دانان باید برای بدست آوردن جواب آن اعمال قواعد ریاضی بنمایند، آن حضرت بلادرنگ پاسخ می داد، آیا دارای مغز الکترونی بود؟ ماشینهای الکترونی نیز نمی توانند از حل مسائل بسطیه تجاوز کنند، ولی آن حضرت بدو پاسخ می داد، گویا جواب مسئله مانند آفتاب در نزد او هویدا و روشن بوده است.

در بسیاری از مسائل قضاء که احتیاج به حل مسئله ریاضی  
ندامت ابوبکر است آن حضرت فوراً پاسخ داده است.

ابوبکر چند بار از خلافت خود اظهار پشیمانی نمود.  
از خلافت

کراراً گفت: **أَقِيلُونِي، أَقِيلُونِي، وَأَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ!**

بار خلافت را از گردن من بردارید من بهترین افراد شما نیستم!

باید به او گفت: اگر خلافت را که ربودی به امر خدا بود، چگونه

می خواهی رها کنی؟ و اگر به امر خدا نبود چگونه ربودی؟

۱- در جلد دوم همین کتاب از این حدیث سخن می رود، و نیز در الغديرج ۵ ص ۳۶۸ عین عبارت فوق را از الصواعق المحرقة ص ۳۰ نقل می کند

اینجاست که مانند کلاف سردرگم متحیر و سرگردان می شود، چون قدرت تحمل این بار را ندارد از طرفی، و از طرف دیگر هم دلش نمی آید که بگذارد تا صاحبش بردارد **كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ، يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ، مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ، ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْدِرْ يَرِيهَا، وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ**

ابوبکر پس از بیعت در سقیفه، روز دیگر بر منبر رسول خدا در مسجد پیغمبر بالا رفت، و ضمن خطبه گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنِّي قَدُؤَلِّتُ عَلَيْكُمْ، وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، فَإِن أَحْسَنْتُ فَأَعِينُونِي، وَإِن أَسَأْتُ فَفَقِّمُونِي...۲. أَطِيعُونِي مَا أَعْطَتُ اللَّهُ، وَإِذَا عَصَيْتُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَلِطَاعَةِ لِي عَلَيْكُمْ** ۳.

ای مردم من سرپرستی و صاحب اختیاری شما را بدست گرفته‌ام، و بهترین شما نیستم؛ اگر در این تولیت کار خوب کردم مرا کمک کنید، و اگر بدی کردم شما مرا راست کنید.

تا آنکه گوید: مرا اطاعت کنید تا هنگامیکه من خدا را اطاعت کردم، و زمانیکه مخالفت خدا و رسول خدا را نمودم مرا بر شما طاعتی نیست.

و طبری گوید: چون ابوبکر در میان مردم شروع به خطبه کرد گفت:

**أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا مِثْلُكُمْ، وَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلَّكُمْ سَتَكَلِّفُونَنِي مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُطَبِّقُ، إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ، وَعَصَمَهُ مِنَ الْآفَاتِ، وَإِنَّمَا أَنَا مُتَّبِعٌ، وَلَسْتُ بِمُبْتَدِعٍ، فَإِنِ اسْتَقَمْتُ فَتَابِعُونِي وَإِن زُغْتُ فَفَقِّمُونِي،** تا آنکه گوید: **وَإِنِّي لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِبُنِي فَإِذَا أَنَانِي فَاجْتَنِبُونِي** ۴

گفت: ای مردم من مثل شما هستم، و من نمی دانم شاید شما تکالیف مهمتی را از من بخواهید، آن چیزهایی که فقط رسول خدا طاقت آنرا داشت، خداوند

۱- سوره نور ۲۴- آیه ۴۰

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۷ و شرح النهج ج ۲ ص ۸ و زاد ایضاً: ان لی شیطاناً یغتربونی فایاکم و ایای اذا غضبت لا أوثر فی اشعارکم و ابشارکم، و دائرة المعارف فرید وجدی ج ۲ ص ۳۰۰

۳- سیره ابن هشام ج ۴ ص ۱۰۷۵

۴- تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۶۰

محمد را بر جهانیان برگزید، و او را از آفات مصون داشت و لکن من تابع شریعت هستم، نه آنکه از پیش از خود چیزی آورده باشم، اگر در این وظیفه ریاست و خلافت مسلمین درست رفتار کردم، از من پیروی کنید! و اگر منحرف شدم مرا راست کنید!

تا آنکه گوید: و به تحقیق که برای من شیطانی است که مرا فرومی گیرد،

هر وقت که آن شیطان به سراغ من آمد شما از من اجتناب کنید.<sup>۱</sup>

پنج ایراد

درست در این فقرات ملاحظه شود که چقدر با ترس و جبن

بر

سخن می گوید:

خطبه ابوبکر

اولاً می گوید: من بهترین شما نیستم، باید به او

ایراد اول:

گفت بنابراین چرا خلافت را متصدی گشتی، و این امر را به بهترین مردم، وجود مقدس مولی الموالی با آنهمه نصوص صریحه از صاحب شریعت بر افضلیت او نسپردی؟ و چرا خواستی امام افضل و اعلم از خود گردی؟ چگونه راضی شدی که امیرالمؤمنین ناموس اکبر الهی و گنجینه آسرار و معارف حق، و نفس رسول خدا را به پیروی از خود بخوانی؟ چگونه خواستی از او بیعت بگیری و او را در مقابل امر و نهی خودت تسلیم بلاقید و شرط بنمائی؟ و با چه معارف و فضائل اخلاقی خواستی مؤمنین را ایصال به مطلوب کنی؟ بر کدام ملکوت سیطره داشتی؟

ثانیاً می گوئی اگر از من نیکی سرزد از من پیروی کنید! و

ایراد

اگر بدی سرزد مرا راست کنید! بنابراین تو که میزان صحت و

دوم

بطلان عمل خود را به دست ما سپردی! و ما را در جرح و تعدیل

آن مخیر ساختی! ما امام تو هستیم، نه تو امام ما!

از این گذشته ما خوبی و بدی را از کجا تشخیص دهیم؟ اگر از پیش خود

تمیز دهیم دیگر محتاج به خلیفه نیستیم، و اگر امام به حق باید به ما بفهماند، در

اینصورت ما همه تابع آن امام باید باشیم، و خود تو نیز باید تسلیم او امر او گردی

ثالثاً می گوئی: ممکن است تکالیفی بر من کنی که من طاقت

ایراد

آنها نداشته باشم، و پیغمبر طاقت آنها داشته است.

سوم

درست است، حتماً نظیر این تکالیف پیش خواهد

۱- و نیز از الامامة و السياسة نظیر این خطبه را قدری مشروحتر بیان کرده و ما در جلد دوم از همین کتاب

آورده ایم

آمد، ولیکن که تو را به جای رسول خدا نشانید، تا از عهده کار رسول خدا فرومانی؟ مگر در مدت مدید از رسول خدا نشنیدی، نه یک بار و نه دو بار **عَلِيٌّ**، **يَقْضِي دِينِي**، علی است که دین مرا ادا می کند و از عهده بار رسالت و ابلاغ آن برمی آید؟ مگر خودت از رسول خدا روایت نمی کنی **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ**؟ مگر در روز غدیر خم به امیرالمؤمنین تحیت بر ولایت نگفتی؟

تو که نمی توانی بار رسول خدا را بردوش گیری، به کدام مجوز بر سر جای آن حضرت نشستی؟ و حق مسلم مقام خلافت و وصایت را ربودی؟

رابعاً می گوئی اطاعت مرا کنید تا وقتی که من اطاعت خدا و رسول خدا را می کنم، و اگر دیدید مخالفت خدا و رسول خدا کردم مرا اطاعت نکنید.

ایراد  
چهارم

بنابراین اولاً تو هم در ردیف ما قرار گرفتی، نه رئیس بر ما، و بنابراین چرا ما از تو اطاعت کنیم، بیا تو از ما اطاعت کن، و به کدام قاعده و سنت الهی و جوب اطاعت تو بر ماست؟

علاوه، ما در معالم دین احتیاج به معلم و مرتبی داریم، طاعت خدا و رسول خدا، و مخالفت خدا و رسول خدا را از تعالیم او باید یاد بگیریم، از کجا بدانیم این عمل تو طاعت است و آن دگر معصیت؟ جز آنکه معلم قرآن، و عارف نسبت به رسول خدا، و محیط بر نوامیس احکام و شرایع، باید برای ما طاعت و معصیت را جدا کند، و انگهی فرضاً ما بخواهیم در صورت مخالفت تو را راست کنیم، مگر تو راست می شوی؟ تو که راضی نیستی دست از خلافت برداری، در صورت مخالفت امر خدا و رسول خدا، نیز ایستادگی خواهی نمود، و هر چه امت بخواهند تو را راست کنند، بیشتر مقاومت می کنی! همین تصدی مقام خلافت، زیغ و انحراف توست.

مگر برای راست نمودن تو امیرالمؤمنین از تو مؤاخذه نکردند و تو را بر این فعل پنهانی و فوری، در وقتیکه هنوز جنازه رسول خدا دفن نشده بود توبیخ نکردند؟ مگر در مسجد از فضائل و مقامات خود بازگو نمودند؟ مگر حضرت صدیقه با آن خطبه روشن موارد انحراف شما را بیان نکرد؟ مگر فرمود: **يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا آغْرَثْتُمْ عَلِيَّ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ؟** مگر اصحاب بزرگوار، و بنی هاشم که از بیعت تخلف کردند، مواضع خطای شما را نشان ندادند؟ چرا مرتدع نشدید، و راست نشدید؟

اگر زیاده از این نیز می خواستند پافشاری کند، خونها ریخته می شد، مالها

تباه و نوامیس و أعراض بهدر می رفت، مگر عثمان علناً مخالفت امر رسول خدا نکرد؟ چرا مسلمین که او را تنبیه کردند، گوش نکرد؟ و چرا بر افعال خود مقاومت می نمود؟

مسلمین گفتند: یا از خلافت دست بردار، یا بر سنت رسول خدا رفتار کن! حاضر به هیچ یک از آندو نشد، و مقاومت نمود، و معاویه و لشگر شام را بر علیه مسلمین به کمک خود خواست.

مگر مسلمین توانستند خلفای جوریکه روی کار آمدند آنها را راست کنند؟ آنکه زمام قدرت را در دست گرفته، و حاضر نیست از مقام و شخصیت خود تنازل کند، کجا راست می شود؟ مگر معاویه راست شد.

مگر خلفای بنی امیه و بنی عباس راست شدند؟ هر کس خواست آنها را آگاه کند، و حتی نصیحتی بنماید خونس را ریختند، فرزند رسول خدا را روز روشن با اهل بیتش همین مخالفت کنندگان سنت پیغمبر در میان دو نهر آب با لب تشنه کشتند.

ای ابوبکر متوجه باش! در این خطبه هائی که می خوانی چه می گوئی؟ با این کلمات، راه تمام این تعدیات را بر خلفای جور باز نمودی! ایراد  
و خامساً می گوئی: من شیطانی دارم که سراغ من می آید، و بنجم  
اگر آمد از من دوری کنید.

ای کاش این کلام را نمی گفتی! آن امامی که خود معترف باشد که شیطان در وجود او حکم فرماست، آن امام شیاطین است نه امام مؤمنین!  
امام مؤمنین شیطان را هلاک کرده اعزبی عتبی یاد نیا، قَدْ ظَلَمْتُكَ نَلْنًا فرموده، با یک قاطعیت مانند کوه خود را معرفی می کند،

و می گوید: ای افراد بشر بسراغ من آئید، که من ولی خدا هستم، من از بندگان مخلص خدا هستم، آیه طهارت درباره ما نازل شده، من دارای مقام عصمتم، من دارای مقام «سلونی قبل ان تفقدونی» هستم، من باب علم برای مدینه علم هستم، من متحمل بار رسالت و ادا کننده دیون رسول الله هستم، من دارای سیطره بر ملکوت و حقائق اشیاء هستم، و هزاران نمونه روشن و بارز نیز به دست می دهد.

من نفس رسول خدا هستم، من ولی هر مؤمن و مؤمنه هستم، من وصی و

وزیر و وارث آسرار نبوت هستم.

اینست مقام امام، نه آنکه در موقع مرگ حسرت بخورد و بگوید: ای وای، کاش سه کار را که کردم نمی کردم

مسعودی گوید: وَلَمَّا اخْتَضَرَ ابُو بَكْرٍ قَالَ: مَا آسَى عَلَيَّ

شَيْئِي إِلَّا عَلَيَّ ثَلَاثٍ فَعَلْتُهَا، وَوَدَدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهَا، وَثَلَاثٌ

تَرَكْتُهَا وَوَدَدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهَا، وَثَلَاثٌ وَوَدَدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْهَا، فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي فَعَلْتُهَا وَوَدَدْتُ

أَنِّي تَرَكْتُهَا، فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَتَشْتُ بَيْنَ فَاطِمَةَ، وَذَكَرْتُ فِي ذَلِكَ كَلَاماً

كثيراً<sup>۱۰</sup>

چون زمان وفات ابوبکر رسید و به حال احتضار درآمد، گفت: من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر سه چیز که به جای آوردم، و دوست داشتم که آنها را به جای نمی آوردم، و بر سه چیز که به جای نیاوردم، و دوست داشتم که آنها را به جای می آوردم. و از سه چیز که دوست داشتم از رسول خدا ﷺ سؤال کنم و سؤال نکردم. اما آن سه چیز یکی به جای آوردم، و دوست داشتم که آنها را به جای نمی آوردم، یکی آن بود که دوست داشتم که از خانه فاطمه تفتیش و تفحص به عمل نمی آوردم، و در این باره سخنان بسیاری گفت.

این روایت را علاوه بر مسعودی، طبری در تاریخ خود، و ابن قتیبه در «الامامة والسياسة» و ابن عبد ربه در «عقد الفريد» آورده است<sup>۲</sup>

و علامه امینی در الغدير علاوه بر این مصادر از ابوعبید در کتاب الاموال ص ۱۳۱ نیز آورده است و فرموده است: سندهای این حدیث صحیح و راویان آن همه از موثقین هستند و چهار نفر از آنها از راویان صحاح ششگانه معروف عامه می باشند<sup>۳</sup>.

بعضی از معاصرین از عامه مانند فرید وجدی در دائرة المعارف و احمد

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۸ و تاریخ طبری ج ۲ ص ۶۱۹ به این لفظ آورده است: فوددت انی لم اکشف بیت فاطمه عن شیئی وان كانوا قد غلقوه علی الحرب الخ

۲- الامامة والسياسة ج ۱ ص ۱۸ و عقد الفريد ج ۲ ص ۲۵۴

۳- الغدير ج ۷ ص ۱۷۰ و ۱۷۱



امین مصری در کتب خود، این خطبه ابوبکر را سند برای حرّیت و آزادی او قرار داده و می‌خواهند وانمود کنند که طرز تشکّل حکومت او یک حکومت عادلّه دموکراسی با موج آزادی خواهی بوده است.

ما در طیّ بحث‌های گذشته و بحث‌های مفصل آینده که انشاءاله تعالی در پیش خواهیم داشت اثبات نموده و خواهیم نمود که طرز حکومت اسلام بر اساس حقّ است نه بر رأی آحاد و اجتماعات مردم؛ نه بر اساس اکثریت و اقلیت. نصوص صریحه قرآن کریم و سنت صحیحّه رسول خدا و سیره متبعه ائمه طاهرین علیهم‌السلام و روش صحابه ذی بصیرت و تابعین ذی درایت جدّاً مناط تبعیت و پیروی را، از واقعیت و حق می‌داند، خواه طبق آراء اکثرین باشد یا نباشد. و از پیروی رأی خلاف واقع و حقیقت تجنّب می‌ورزد خواه پشتیبان او آراء همه عالم باشد یا نباشد.

و این بزرگترین محلّ اختلاف بین شیعه و سنی است، و تمام مسائل اختلاف بر این محور دور می‌زند و بر این اساس رجوع می‌نماید.

شیعه از صدر اسلام تا به حال فریاد می‌زند، دلیل می‌آورد احتجاج می‌کند که باید از حقّ تبعیت نمود، نه از آراء مردم؛ امامت انتصابی است، نه انتخابی، مردم باید از حقّ پیروی کنند؛ و امام به حقّ باید از جانب خدا معین گردد، بعین آنکه رسول خدا باید از جانب خدا بیاید، و مردم حق انتخاب پیامبر را ندارند.

شیعه اثبات می‌کند که رسالت و امامت، از نظر حکومت بر مردم و ولایت، هیچ تفاوتی ندارند، مانند دو نهالی که از یک اصل روئیده باشد یا دو طفلی که از یک پستان شیر می‌خورند.

عاقه می‌گویند: امامت یک حکومت ظاهری است، و پیروی از شخص جاهل و یا خطاکار اشکال ندارد.

البته بنابراین منطق باید ابوبکر را سمبل آزادی خواهی دانست همچنانکه متجدد مآبان از سنی مذهبیان باین طرز عمل گرایش دارند.

البته یک مفهوم وسیعی از آزادی که امروز رواج دارد، و با پرو پاکان‌های شبانه، و خبر نکردن بنی‌هاشم و بسیاری از مهاجرین و انصار را برای بیعت، و با شکستن پهلوی زهرا و دختر رسول الله و صرف نظر کردن از اجرای حدّ شرعی به خالد بن ولید که مؤمن متعهّدی چون مالک بن نویره را به جهت عشق به جمال

زوجه اش کشت و همانشب با زوجه اش همبستر شد، و دیگر بسیاری از خلفای روشن که طرفداران مکتب مغرب زمین آنها را مخالف آزادی نمی دانند و هدف را محلّ و توجیه گر مقدمه می شمارند، هیچگونه منافاتی ندارد.

ولی شیعه بُن و ریشه این منطق را می زند، و این بنیان را منهدم می کند، و با براهین فلسفیّه و عقلیّه - گذشته از ادلّه نقلیّه و هن و سستی این طرز تفکر را به ثبوت می رساند، و همانطور که اخیراً در روایت ابویوب انصاری دیدیم که رسول خدا ﷺ به عمّار فرمود: اگر تمام مردم عالم در راهی گام نهند و علیّ در راهی دیگر به راه بیفتد تواز راهی که علی می رود حرکت کن، و تمام مردم را رها کن، و چه عالی این جملات را رسول خدا مبرهن می سازد به این جمله که: علیّ تو را از هدایت بر نمی گرداند، و بر راه ضلالت دلالت نمی کند، یعنی چون علیّ متحقّق بحقّ است باید از او تبعیت نمود گرچه تمام عالم مخالف او باشند.<sup>۱</sup>

اینست منطق شیعه که منطق اسلام است.

---

۱- این روایت از غایة المرام از موفق بن احمد خوارزمی در همین کتاب در مجلس دوازدهم ضمن روایات دالّ بر افضلیت امیر المؤمنین نقل گردید.

دس چاردم

لُزوم تبعیت از اعلم



## درس چهاردهم بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةَ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ  
من الان الى قيام يوم الدين ولا حول ولا قوة  
الا بالله العلي العظيم  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الِدِّيَ فَطَرَنِي فَآئِنُهُ  
سَيِّهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يُرْجَعُونَ<sup>١</sup>

بقاء منصب امامت      یاد بیاور آن زمانی را که حضرت ابراهیم به پدرش و  
در ذریه حضرت      خویشاوندانش گفت: به درستی که حقاً من از آنچه که شما  
ابراهیم      جز خدائی که مرا آفریده است می پرستید، بیزاری می جویم، و  
تا روز قیامت      برائت خود را اعلام می دارم،

آن خدائی که مرا آفریده است، مرا به سوی حق و کمال خود راهنمائی  
خواهد نمود؛ و ما این را یک اصل ثابت و کلمه باقیه در اعقاب و ذریه ابراهیم قرار  
دادیم، به امید آنکه به مقام توحید و یکتاپرستی رجوع کنند.

از این آیه مبارکه استفاده منصب امامت، و پیشوائی و رهبری مردم در ذریه و  
نسل حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ نسلاً بعد نسل تا روز قیامت می توان نمود.

توضیح آنکه لفظ بَرَاءٌ مصدر است از فعل بَرَأَ بَرَأً، که صفتش بَرِيٌّ آید. و  
«انْتِي بَرَاءَةٌ» یا بر تقدیر محذوفست: إِنَّنِي ذُو بَرَاءَةٍ یا برسبیل تأکید و مبالغه است مثل  
زَيْدٌ عَدْلٌ، و ضمیر فاعل در «جعلها» به سوی الله است سبحانه و تعالی، و ضمیر مفعول

۱. سوره زخرف: ۴۳-۴۸

یا راجع به سوی برائت است، که حضرت ابراهیم تکلم بدان نمود، و یا راجع به سوی هدایت است، که از کلمه «سپه‌دین» اتخاذ و استنتاج می‌گردد؛

اما در صورتی که بگوئیم مرجعش لفظ برائت است، مفادش همان کلمه توحید است یعنی کلمه: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**؛

چون «إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي»، همان مفاد کلمه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است و کلمه توحید معنای واحدی است که مرجع ضمیر مفعول در **وَجَعَلَهَا** می‌باشد،

چون بنابر قواعد عربیت، اعراب مستثنی در کلام منفی در

معنای کلمه استثناء متصل، اعراب مستثنی منه و بدل از او خواهد بود؛ و در

کلمه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** لفظ جلاله مرفوع است به عنوان بدل از **إِلَه**

که محلاً مرفوع است و با ملاحظه بدلیت فقط یک جمله بیشتر

نخواهد بود،

و معنی چنین می‌شود: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** موجودی یعنی خدائی غیر از خدا نیست؛

و اگر این جمله بخواهد متضمن دو کلمه نفی و اثبات باشد باید لفظ جلاله

منصوب باشد، و در این صورت دو جمله و هر کدام حاوی یک معنای مستقلی است

اول جمله منفیه **لَا إِلَهَ مَوْجُودٌ**؛ و دوم جمله اثباتیه **أَسْتَشْنِي اللَّهَ يَا اللَّهُ مَوْجُودَ الْبَتَّةِ**

چنین نیست؛ و بنابراین آنچه در لسان اهل دعوت و آوراد وارد است که کلمه **لَا إِلَهَ**

**إِلَّا اللَّهُ** ورد نفی و اثبات مرکب است خالی از تحقیق است، و فقط ذکر نفی است و

بس.

و اما در صورتی که مرجعش لفظ هدایت باشد، معلوم است که هدایت الهیه

اولاً و بالذات اختصاص به ذات مقدس پروردگار دارد، و از آن ذات مقدس به

غیر او سرایت می‌کند، پس هدایت تامه الهیه، مختص به خدا؛ و مادون آن برای

موجودات و مخلوقات است؛ و چون حضرت ابراهیم با کلمه «سپه‌دین»، هدایت مطلقه

را اشاره می‌کند، قابل انطباق بر اتم مراتب هدایت است، که همان حظ هدایت امام

و لازمه ولایت کلیه باشد.

چون در تفسیر قول خدای تعالی: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**، که خطاب به

حضرت ابراهیم است ذکر شد: که وظیفهٔ امام، هدایت افراد بشر است از باطن و ملکوت اعمالشان به سوی خداوند عزوجل، که آنان را ارشاد فرموده، و در درجات قرب، و در درکات بُعد، هر کدام به حسب منزلهٔ خود قرار داده و در آنجا مقیم خواهد ساخت و هر کدام را در آنچه عملش و کردارش اقتضا کند سکنی خواهد داد، و به سوی آن منزل جذب خواهد نمود.

پس هدایت حضرت باری تعالی شانهٔ ذاتیه، و هدایت امام بالتبع و بالعرض خواهد بود.

و اگر مرجع ضمیر «برائت» باشد معنایش این می شود که این حقیقت توحید را که همان ولایت است، در ذریهٔ ابراهیم قرار دادیم به امید آنکه به حق و توحید رجوع کنند، پس اولاً استفاده می شود که این حقیقتِ اِلَیَّ الْاَبْدُ در ذریهٔ ابراهیم ثابت و باقی خواهد بود، و بطور اجمال ذریه او دارای چنین منصب و مقامی هستند؛ و هیچگاه و در هیچ زمان امامت از ذریه او فی الجمله رخت بر نخواهد بست.

و ثانیاً این کلمهٔ توحید و ولایت در خصوص ذریه ای است که دعوت به حق می کنند، و بقیه از ذریه دعوت به حق می شوند؛ پس ضمیر «فِی عَقِبِهِ» راجع به ذریه است به اعتبار رهبری و پیشوائی، و ضمیر «رَبُّ جَعُونَ» راجع به ذریه است به اعتبار رهنمون شدن و راه یافتن؛ و بنابراین هر دسته از ذریه، دارای سیری خاص و حرکتی مخصوص به خود هستند: یک دسته امامت و دسته دیگر ایتام و مأمومیت.

در این بیان اولاً استجابت دعای ابراهیم که عرض می کند رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمَنْ ذُرِّيَّتَنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ<sup>۱</sup> ظاهر می گردد، و ثانیاً سِرِّ قول خدای عزوجل. که: لَا يَنْبَأُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ<sup>۲</sup> بعد از سؤال ابراهیم وَمَنْ ذُرِّيَّتِي، که آن دسته ای به امامت می رسند که هیچگاه ظالم به نفس، یا ظالم به غیر نبوده اند، روشن می شود.

و ثالثاً معنای یک سلسله، از روایات را که در تفسیر این آیه مبارکه وارد شده است، و آنها کلمهٔ باقیه را به امامت تفسیر کرده اند و در بعضی از باب انطباق، بالاخص در ذریه حضرت حسین بن علی سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ تصریحاتی دارند، و در مجمع البیان از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که: مقصود از کلمهٔ باقیه امامت است تا روز رستاخیز و قیامت؛ مبرهن می نماید.

۱. سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۷

۲. سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۴

و اگر مرجع ضمیر «هدایت» باشد، معلوم است که هدایت الهیه، همان مقام ولایت و امامت است، که بوسیله آن مردم از شرک به توحید، و از غیر خدا به خدا، رجوع می‌کنند، و بالجمله در هر صورت چه ضمیر راجع به کلمه برائت و توحید باشد، و یا راجع به امامت و هدایت باشد، آیه مبارکه دلالت بر بقاء منصب امامت در ذریه ابراهیم خواهد داشت.

و البته این مقام، معلول مقام توحید و ولایت است، و مقام توحید و ولایت لازمه اش اندکاک صفات بشری در صفات خداست، و از جمله صفت قدرت و علم است.

بنابراین باید امام دارای مقام علم جامع و گسترده‌ای باشد که اامت و پیروان او بدان مرحله از علم راه پیدا نکرده باشند، و آن درجه از علم پاک و بی‌شائبه کدورت، و آن مرتبه از دانش وسیع و مطلق، به دنبال خود لزوم تبعیت و پیروی دگران را

امام باید  
از تمام اامت  
عالم تر باشد

می‌کشد

و بر همین اساس است که حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به سرپرست خود آذر خطاب فرموده و می‌گوید:

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَأْنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكْ فَأَتْبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا<sup>۱</sup>

ای پدر به درستی که از جانب خدا دانشی به من رسیده است، که آن دانش به تو نرسیده است؛ بنابراین لازم و واجب است از من پیروی بنمائی! تا تو را در راه راست و صراط مستوی و هموار هدایت بنمایم.

در این آیه چنانکه ملاحظه می‌شود وجوب تبعیت آذر را از آراء و افکار خود فقط و فقط منوط و مربوط به علم خود و فقدان آن علم در آذر شمرده است؛ بنابراین لزوم تبعیت جاهل از عالم از قضایایست که احتیاج به برهان ندارد، و بلکه از قضایایست که قیاسات‌ها معها.

و براساس این اصل مسلم و این قاعده کلیه، بدون ذکر این قاعده حضرت ابراهیم حکم خود را انفاذ نموده، و مقام ابلاغ را به آذر رسانیده است، و لذا در علم اصول فقه علمای اعلام اثبات فرموده‌اند که لزوم تبعیت جاهل از عالم،

لزوم پیروی جاهل  
از عالم در سه مرحله  
فطری و عقلی و شرعی

۱. سوره مریم: ۱۹ - آیه ۴۳



قبل از حکم شرعی يك حکم عقلی و قبل از حکم عقلی يك حکم فطری و وجدانی است، و این حکم در سه مرحله وجدان و عقل و شرع تجلی می کند و ظهور می نماید؛ و بر همین قاعده کلیه، استفاده لزوم پیروی از آراء اعلم را نموده اند، و سعادت جامعه را منوط به حکومت آراء اعلم آن جامعه در آن مجتمع دانسته اند.

چون علم به منزله نور و حیات است، و به مثابه روح و جان است، و هر چه در جامعه نور و حیات بیشتر باشد، و روح و جان قوت گیرد، آن جامعه زنده تر و اثر بخشتر و راقی تر خواهد بود، همچنانکه در بدن آدمی هر چه حیات قوی تر باشد، و جان و روح قویتر باشد، آن آدمی به عافیت و طول عمر و کامیابی از مواهب الهیه نزدیکتر و هر چه حیات ضعیف تر و روح افسرده تر باشد؛ آن آدمی به کسالت و مرض و هلاکت و به فقدان مواهب الهیه نزدیکتر بوده، و از تمتعات انسانی بهره کمتری خواهد داشت.

از این آیه مبارکه می توان در باب اجتهاد و تقلید استفاده نموده و لزوم پیروی افراد امت را از عالم بشریت الهیه استنتاج و بلکه لزوم پیروی افراد امت را از اعلم وقت استفاده نمود، گرچه این حقیر به کسی از علمای اعلام و کتب مدونه آنها تا به حال برخورد نکرده ام که به این آیه کریمه تمسک نموده باشد.

در کتاب «غایة المرام» از شیخ طوسی در «امالی» با سلسله سند متصل خود روایت کرده است، از حضرت امام جعفر صادق ع، از پدرش، از جدش حضرت علی بن الحسین علیهما السلام، که فرمودند: در وقتی که حضرت امام حسن مجتبی ع بنا بر صلح با معاویه گذاردند، برای برخورد و ملاقات خارج شدند و ملاقات نمودند، و همین که هر دو نفر در مجلس اجتماع کردند، معاویه برای ایراد خطبه برخاست، و خطبه ای ایراد کرد...

تا آنکه گوید: «سپس حضرت امام حسن ع خطبه ای انشاء کردند و فرمودند: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُسْتَحْمِدِ بِالْآلَاءِ وَتَنَائِعِ النِّعَمَاءِ** تا آخر خطبه طویله و جامع خود، که حاوی بسیاری از مطالب دقیق و عمیق و بیان شرافت اهل بیت رسول خدا ص، و از جمله استشهاد به آیه تطهیر، و آیات دیگر، و مطالب تاریخی دیگر است.

و از جمله در ضمن خطبه فرمودند: قال رسول الله ﷺ :  
 مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا فَقَطَّ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ  
 يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا تَرَكَوا<sup>۱</sup>

عاقبت امر هرامتی  
 که حکومت خود  
 را بدست کسی  
 غیر از اعلم ترین  
 افراد خود بسپارد  
 تباهی است

رسول خدا ﷺ فرموده اند: هیچگاه طایفه و امتی،  
 امور خود را بدست مردی نسپرده است که در آن طایفه و گروه  
 داناتر و اعلم از او بوده اند، مگر آنکه پیوسته امور آن امت رو  
 بخرابی و تباهی می گذارد، تا زمانی که از این کردار برگردند، و زمام امور خود  
 را بدست اعلم امت دهند.

و نیز در «غایة المرام» مختصر این خطبه را با سند دیگری، از شیخ در «امالی» ذکر  
 کرده است، و عین این جمله را درباره لزوم رهبری اعلم امت از رسول خدا ﷺ  
 روایت کرده است<sup>۲</sup>

و نیز مرحوم ابن ادریس در باب «مستطرفات سرائر» از روایت ابی القاسم بن  
 قولوبه از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ مرفوعاً از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که،  
 قال رسول الله ﷺ : مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ،  
 لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سَفَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَمَنْ دَعَى إِلَى إِضْلَالٍ لَمْ يَزَلْ فِي  
 سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْهُ، وَمَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً<sup>۳</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود؛ کسیکه زمام امور مردم را بدست گیرد و بر آنها  
 پیشوائی کند، در حالیکه در بین آن مردم فردی اعلم از او یا افقه از او باشد، پیوسته  
 امر آن دسته و گروه از مردم، رو به تباهی و خرابی خواهد رفت، تا روز قیامت، و  
 کسیکه مردم را به گمراهی بخواند پیوسته در غضب خدا قرار خواهد گرفت، تا  
 زمانیکه از کردار خود بایستند، و کسیکه بدون امام بمیرد، مانند مردن مردم زمان  
 جاهلیت مرده است.

باری علماء در باره لزوم امامت اعلم از امت استدلالاتی دارند، زیرا

۱. غایة المرام، چاپ سنگی ص ۲۹۸ در تحت عنوان حدیث ۲۶

۲. غایة المرام ص ۲۹۹ در تحت عنوان حدیث ۲۷

۳- مستطرفات سرائر ص ۲۱

همانطور که اشاره شد، مسئله رهبری مسئله‌ای حیاتی است. رهبر روح جامعه و اراده جامعه می باشد، و بهر مقدار که اراده رهبر پاک تر، و صحیح تر، و برای رشد و رقاء جامعه مفیدتر باشد، به همان مقدار آن جامعه پاکتر، و راستین تر، و راقی تر خواهند بود.

تمام افراد جامعه به منزله اعضا پیکر است، همانطور که نفس واحد پیکر واحدی را اداره می کند، و آن را در جهت صلاح یا فساد به حرکت در می آورد، رهبر، افراد جامعه را اداره می نماید، و آنان را در مسیر کمال و سعادت و یا در مسیر منقصت و شقاوت سوق می دهد.

روایاتی که درباره علم و اعلمیت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا و از آن حضرت وارد شده است از حدّ شمارش بیرون است، علمای خاصه و عامه در این موضوع کتابهایی نوشته و مسفورات خود را از اعلمیت و افقهیت و اقضا بودن آن حضرت پر کرده اند، بطوریکه می توان این مسئله را از مسلمیات اسلام دانست.

این روایات با مضامین مختلفی این موضوع را بیان می کند، و ما در اینجا به جهت حفظ اختصار از هر سلسله و دسته از آنها فقط یک، یا دو روایت به عنوان نمونه ذکر می کنیم.

اما از روایاتی که اجمالاً غزرت، و وسعت علم آن حضرت را می رساند؛ ابن بابویه با سند متصل خود روایت می کند از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرش از جدش عَلَيْهِ السَّلَامُ که چون آیه «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» وارد شد، ابوبکر و عمر از محل خود برخاستند، و گفتند: ای رسول خدا آیا مراد از امام مبین، تورات است؟

رسول خدا فرمود: نه.

گفتند: آیا مراد انجیل است؟

فرمود نه

گفتند: آیا مراد قرآن است؟

فرمودند: نه

پس از این امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شد، حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

هُوَ هَذَا، إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ<sup>۱</sup>  
اینست آن امام مبین، اینست آن امامیکه خداوند تبارک و تعالی در او علم  
هر چیز را قرار داده است.

و اما از روایاتی که دلالت دارد بر آنکه رسول خدا هزار دراز علم را بر روی  
علی گشودند، که از هر دری هزار در دیگر بازمی شد:

سید هاشم بحرانی گوید: ابو حامد غزالی که از اعیان علماء عامه است در  
کتاب بیان العِلْمِ اللَّدُنِيِّ فِي وَصْفِ مَوْلَانَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَارَتِي دَارِدُ كِهْ عَيْنِ  
آن اینست: قَالَ اميرالمؤمنين عليّ عليه السلام إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَدْخَلَ لِسَانَهُ  
فِي فَمِي، فَأَنْفَتَحَ فِي قَلْبِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ مَعَ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ، وَقَالَ  
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ نُثِّبْتُ لِي وَسَادَةَ وَجَلَسْتُ عَلَيْهَا، لَحَكَمْتُ لِأَهْلِ  
التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ، وَ لِأَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَ لِأَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ، وَ هَذِهِ الْمَرْتَبَةُ  
لَا تُنَالُ بِمُجَرَّدِ التَّعَلُّمِ، بَلْ يُتِمَّكُنُ فِيهِهِ الْمَرْتَبَةُ بِالْعِلْمِ اللَّدُنِيِّ<sup>۲</sup>

امیرالمؤمنین می گوید: رسول خدا صلى الله عليه وآله زبان خود را داخل دهان من  
کرد، پس در دل من هزار دراز علم باز شد، که با هر دری هزار در دیگر باز شد.  
و علی بن ابیطالب عليه السلام گفته است: اگر بالش حکومت را برای من خم  
کنند، و مرا متمکن از حکم کردن نمایند، هر آینه در بین اهل تورات با تورات آنها، و  
در بین پیروان انجیل با انجیل آنها، و در بین اهل قرآن با قرآن، آنها حکم خواهم  
نمود.

و سپس غزالی گوید: و این مرتبه ایست از علم که با درس خواندن، و معلم  
دیدن دسترسی به آن پیدا نخواهد شد، بلکه به این مرتبه علم باید با علم لدنی  
رسید.

و اما از روایاتی که دلالت دارد بر آنکه رسول خدا فرمود: من شهر علم و حکمت  
هستم و علی در آن شهر است، در غایة المرام از کتاب مناقب ابن المغازلی با سند خود  
از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که او گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله

۲. غایة المرام ص ۵۱۶ حدیث ۱۸

۳. غایة المرام ص ۶۱۷ و ص ۵۱۸ حدیث ۳

بازوی علی عَلِيٍّ را گرفت، و گفت: هَذَا أَمِيرُ الْبَرَّةِ، وَقَاتِلُ الْكُفْرَةِ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَنْ خَدَلَهُ، ثُمَّ مَدَّ بِهَا صَوْتَهُ، فَقَالَ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ<sup>۱</sup>

رسول خدا که بازوی علی را گرفته بود فرمود: این است امیر نیکوکاران، و کشنده کافران، یاری شده است کسیکه او را یاری کند، ذلیل و پست است کسیکه او را ذلیل کند، و پس از آن رسول خدا صدای خود را به این کلمات بلند فرمود، و سپس گفت: من شهر علمم و علی در آنست، بنابراین هر کس که طالب علم باشد باید به نزد در بیاید.

و اما از روایاتی که دلالت دارد بر گفتار سلونی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است، که تمام طبقات و اصناف مردم اجماع نموده اند بر آنکه اجدی از صحابه رسول خدا، و احدی از علماء نگفته است: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي غیر از علی بن ابیطالب عَلِيٍّ<sup>۲</sup>

و اما از روایاتی که دلالت دارد بر آنکه امیرالمؤمنین عَلِيٍّ از تمام افراد امت حکمش بهتر و صحیحتر بود.

در «غایة المرام» از موفق بن احمد که اعیان علماء عامه است روایت کرده است، از ابو سعید خدری که قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَقْضَى أُمَّتِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، رسول خدا فرمود، بهترین حکم کنندگان در امت من علی بن ابیطالب است<sup>۳</sup>

و اما از روایاتی که دلالت دارد بر آنکه ابوبکر و عمر و عثمان در حکم و علم به امیرالمؤمنین عَلِيٍّ رجوع می کردند، در «غایة المرام» از مُسْنَدِ أَحْمَدِ حَنْبَلٍ با سلسله اسناد خود روایت کند، از یحیی بن سعید بن مسیب قال: كَانَ عُمَرُ يُتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مُغْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ<sup>۴</sup>

عمر در هر مشکله ای پیش می آمد، و امیرالمؤمنین عَلِيٍّ برای حل آن حاضر نبودند به خدا پناه می برد؛

۱. غایة المرام ص ۱۲۰ حدیث ۱

۲. غایة المرام ص ۵۲۴ حدیث ۷

۳. غایة المرام ص ۵۲۸ حدیث اول از باب ۳۹

۴. غایة المرام ص ۵۳۰ حدیث اول از باب ۴۱

و نیز از موقّق بن احمد، با سلسله سند متصل خود روایت کرده است، از زید بن علی از پدرش، از جدّش، از علی بن ابیطالب رضی الله عنه که فرمود: در زمان حکومت عمر، زن آبستنی را به نزد او آوردند که اعتراف بر زناى خود نماید زن اعتراف بفسحور نمود، و عمر امر کرد تا او را ببرند و رجم کنند، زن در راه با علی بن ابیطالب برخورد کرد.

حضرت فرمود: این زن چه کرده است که او را برای حدّ می برند؟ گفتند: زنا کرده است، و عمر امر کرده است که باید او را سنگسار کرد امیرالمؤمنین زن را نزد عمر برگردانده و فرمودند: آیا تو امر کردی که او را سنگسار کنند؟

عمر گفت: آری چون خود زن اعتراف به گناه خود نموده است فقال علی  
هَذَا سُلْطَانُكَ عَلَيْهَا فَمَا سُلْطَانُكَ عَلَى الدِّي فِي بَطْنِهَا؛ وَ لَعَلَّكَ  
انْتَهَرْتَهَا وَ أَحَقَّهَا.

فقال عُمرُ: قد كانِ ذاكِ.

قال: أَوْ مَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يقول: لا حدَّ على مُعْتَرِفٍ بَعْدَ بَلَاءِ  
إِنَّهُ مَنْ قَيْدَتْ أَوْ حَبِسَتْ أَوْ نُهِدَّتْ فَلَا إِفْرَارَ لَهُ، فَخَلَا سَبِيلَهَا.

ثم قال عمر: عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدَ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
لَوْلَا عَلِيُّ لَهَلَكَ عُمرُ!

امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمودند: ای عمر! اعتراف او بر گناه موجب شد که تو  
بتوانی بر خود او حدّ جاری کنی، پس چه چیز موجب شده است که بر طفلیکه در

۱. «غایة المرام» ص ۵۳۱ حدیث ۷ از باب ۴۱ و در ص ۲۷ کتاب «مقام الامام امیرالمؤمنین عند الخلفاء» مرحوم شریف عسگری گوید: بنا به نقل تذکره «خواص الائمة» ص ۸۷ طبع ایران، عُمر در قضیه زنی که ششماهه زائیده بود و حکم برجم او نموده بود و امیرالمؤمنین مانع شدند و سببش را بیان کردند گفت، اللهم لا تقنی لمعضلة ليس لها ابن ابیطالب، ودر «کنز العمال» ج ۳ ص ۵۳ مولى علی متقی نظیر آن را در مفاد روایت کرده است که: اللهم لا تنزل بی شدة الا و ابوالحسن الی جنبی، ودر «ذخائر العقبی» ص ۸۲ گوید: اللهم لا تنزلن بی شديدة الا و ابوالحسن الی جنبی و نیز از یحیی بن عقیل روایت کرده است، که عمر در قضایای مشکلی که به علی بن ابیطالب مراجعه می نموده و آن حضرت حل می کرد می گفت: لا باقانی الله بعدک یا علی، و از ابوسعید خدری روایت است که گفت: شنیدم عمر به علی پس از سؤالی که کرده بود و جواب شنیده بود می گفت: اعوذ بالله ان اعیش فی یوم لست فیہ یا ابا الحسن.

رَجِم خود دارد مسلط گردی، و آن بیگناه را بواسطه حدّ زدن بر مادرش بکشی؟ و شاید تو با شدت او را دور رانده‌ای و او را ترسانیده‌ای که حقیقت را در واقع پنهان داشته، و از اعتراف به زنا خودداری ننموده است.

عمر گفت آری چنین بوده است.

حضرت فرمود: آیا نشنیده‌ای که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کسیکه اقرار و اعترافش بگناه از روی شکنجه و ترس باشد بر او حدّ جاری نمی‌شود؟ هر کس را که برای اقرار و اعتراف بگناه در زنجیر و غلّ بکشند، یا او را زندان کنند یا او را تهدید نمایند، اقرار او نافذ نیست.

علی چون این کلمات را فرمود، آن زن را رها کرد، و عمر چون این کلمات را شنید گفت: زنان عاجزند از آنکه بتوانند مانند علی بن ابیطالب فرزندی بزنند؛ اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک می‌شد.

و نیز از طریق خاصه از محمد بن یعقوب با سند متصل خود از حضرت صادق روایت نموده است، که در زمان خلافت ابوبکر مردی شراب نوشیده بود، او را به نزد ابوبکر آوردند.

ابوبکر پرسید آیا تو خمر نوشیده‌ای؟  
گفت آری.

ابوبکر گفت: خمر نوشیدن حرام است.

مرد گفت: من اسلام اختیار کرده‌ام و اسلام من قوی است لکن منزلگاه من در جائیست که همه مردم خمر می‌نوشند، و آن را حلال می‌شمرند؛ من اگر می‌دانستم که نوشیدن خمر حرام است، البته اجتناب می‌نمودم.

ابوبکر روی به عمر نمود و گفت: رأی تو در باره این مرد چیست؟

عمر گفت: مشکله ایست که راه حلّ آن جز در نزد ابوالحسن پیدا نشود؛ علی را بخوانید و سپس عمر گفت: حکم و قضاء واقع در خانه علی قرار دارد.

حضرت صادق ع فرمودند: ابوبکر و عمر برخاستند، و آن مرد را با خود آوردند، و جماعتی که در محضر بودند همگی به نزد امیرالمؤمنین ع آمدند، ابوبکر داستان را معروض داشت، و آن مرد نیز قصه خود را بازگو کرد.

حضرت فرمودند، بفرستید با او کسی را در مجالس مهاجرین و انصار تا تفحص کند که آیا تا به حال از آنان کسی آیه حرمت خمر را بر آن مرد خوانده

است؟ و اگر خوانده است برخواندش شهادت دهد.

همین دستور را اجرا کردند، و هیچکس از مهاجرین و انصار گواهی بر قرائت و تلاوت آیه تحریم خمر در باره وی نداد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را آزاد نموده و فرمودند: از این پس اگر خمر بنوشی ما بر تو حد جاری خواهیم ساخت<sup>۱</sup>.

و نیز روایاتی که دلالت دارد بر آنکه حق پیوسته با علی است و با آنحضرت است هر جا که دور بزند و بگرددش درآید.

در کتاب «جمع بین صحاح سه» که تألیف رزین امام الحرمین است در جز سوم آن در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام از صحیح بخاری روایت کرده است که قال امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام : قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ<sup>۲</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خدای رحمت خود را بر علی بفرستد، بار پروردگارا هر جا که علی حرکت کند، و بگردد، حق را با او بگرددش و حرکت درآور.

و عجیب آنستکه بسیاری از این روایات را خود ابوبکر و عمرو عثمان و عائشه و عمرو عاص و غیر هم از صحابه از رسول خدا روایت کرده اند.

در کتاب مقام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عند الخلفاء و اولادهم و الصحابة<sup>۳</sup> پنجاه حدیث در فضائل امیرالمؤمنین از رسول الله بر روایت خلفاء و اولادشان و صحابه، از علمای اهل سنت و محدثین آنها روایت کرده، و شواهدی در ذیل هر حدیث بیان نموده است.

از جمله روایتی است که عمر باعربی می گوید: وَيَحْكُ مَا تَدْرِي مَنْ

۱- غایة المرام ص ۵۳۵ حدیث پنجم از باب ۴۲

۲- غایة المرام ص ۵۳۹ حدیث چهارم از باب ۴۵

۳- مؤلف آن میرزا نجم الدین شریف عسکری از علماء برجسته سامراء و دائی زاده پدر حقیر مؤلف این کتاب است پدرش مرحوم آیه الله میرزا محمد طهرانی صاحب کتاب «مستدرک البحار» دائی پدر حقیر از علمای اعلام سامراء و از برجستگان از شاگردان آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی و رییب ایشان و نمونه بارز از سلف صالحین بوده اند.



هَذَا؟ هَذَا مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَوْلَاهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ<sup>۱</sup> وای بر تو ای مرد عرب! آیا میدانی این مرد کیست؟ اینمرد علی بن ابیطالب مولای من و مولای هر مومنی است و هر کسیکه علی مولای او نباشد آنکس مومن نیست.

باری بر همین اساس بود که رسول الله ﷺ در معرفی و نصب علی بن ابیطالب اهتمام بسیار داشت، حتی در مرض موت توصیه و سفارش می فرمود و مردم را به پیروی از آنحضرت دعوت می فرمود، تا سرحدیکه در همان ساعات آخر حیات کاغذ و قلمی خواستند تا بنویسند درباره امامت آنحضرت آنچه باید بنویسند.

تأسف ابن عباس  
از اینکه از آوردن  
صحیفه برای  
رسول الله  
مانع شدند

ولی افسوس، و هزار افسوس، که عُمر مانع شد و نگذاشت مقصود رسول خدا تحقق یابد، و گفت: مرض بر او غلبه کرده، هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است؛ رسول خدا با یکدنیا اندوه و غم چشم از جهان بستند؛

ابن سعد در طبقات با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند قال: اشتكى النبي ﷺ يوم الخميس، فجعل، یعنی ابن عباس، يتكى ويقول: يوم الخميس وما يوم الخميس!

اِسْتَدَّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَجَعَهُ فَقَالَ: اِثْنُونِي بِدَوَاةٍ وَصَحِيفَةٍ اَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ اَبَدًا،

قال: فقال بعض من كان عنده: ان نبي الله ليهجر!

قال: فقيل له: الالاتيك بما ظلمت؟

قال: او بعد ماذا؟ قال: فلم يدغ به<sup>۲</sup>

ابن عباس می گوید: در روز پنجشنبه رسول خدا ﷺ از مرض متألم و ناراحت بودند، ابن عباس گریه می کرد و می گفت: روز پنجشنبه و نمی دانید در روز پنجشنبه چه خبر بود، درد و مرض پیغمبر شدت کرد و فرمود: یک دوات و صفحه ای بیاورید، تا برای شما مطلبی را بنویسم که پس از آن هیچگاه گمراه

۱- مقام الامام امير المؤمنين عند الخلفاء ص ۲۹

۲- طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۲۴۲ چاپ بيروت ۱۳۷۶ هـ. ق

نشوید،

ابن عباس گوید: بعض افراد مجلس گفت: پیغمبر خدا هذیان می گوید: ابن عباس گوید: و پس از آن برسول خدا گفته شد: آیا بیاوریم آنچه را می خواستی؟ فرمود: آیا بعد از این حادثه واقع شده؟ و رسول خدا دیگر طلب ننمود. و با سند دیگر از سعید بن جعفر روایت می کند که ابن عباس گفت: یوم

الخمیس وما یوم الخمیس!

قال: اِسْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعَهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَقَالَ: اِنْتُونِي بِدَوَاةٍ وَصَحِيفَةٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ اَبَدًا، فَتَنَازَعُوا وَلَا تَبْغِي عِنْدَ النَّبِيِّ التَّنَازُعُ.

فقالوا: ماشائهُ، اَهَجَرَ؟ اِسْتَفْهَمُوهُ! فَذَهَبُوا يُعِيدُوْنَ عَلَيْهِ فَقَالَ: دَعُونِي فَالَّذِي اَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي اِلَيْهِ الْحَدِيثُ ۱

ابن عباس می گوید: روز پنجشنبه ونمی دانید روز پنجشنبه چه روزی بود. کسالت رسول خدا ﷺ شدت کرد و فرمود: ودوات و صفحه ای بیاورید تا برای شما مکتوبی را بنویسم که پس از آن هیچگاه گمراه نشوید، و در حالیکه در نزد پیغمبر خدا دعوی و تنازع جایز نیست نزاع کردند و گفتند: حالش چگونه

مانع شدن عمر  
از آوردن کاغذ  
ودوات برای  
رسول الله

است؟ آیا هذیان می گوید؟ از او سؤال کنید!

رفتند بار دیگر از رسول خدا بپرسند که چه می خواهد، فرمود: واگذارید مرا، آنچه من الآن در آن هستم بهتر است از آنچه شما مرا به آن می خوانید.

و با سند دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که: لَمَّا كَانَ فِي مَرَضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اَلَّذِي تَوَفَّى فِيهِ، دَعَا بِصَحِيفَةٍ لِيَكْتُبَ فِيهَا لِأُمَّتِهِ كِتَابًا لَا يُضِلُّوْنَ وَلَا يُضَلُّوْنَ،

قال: فَكَانَ فِي النَّبِيِّ لَفْظٌ وَكَلَامٌ وَتَكَلَّمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ:

فَرَقَضَهُ النَّبِيُّ

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: رسول خدا ﷺ در مرض موت خود صفحه‌ای خواستند، تا در آن نامه‌ای برای امت خود بنویسند، که بر اثر آن امت گمراه نکنند، و گمراه نشوند.

جابر گوید: در اطاق رسول خدا در اثر این درخواست پیغمبر سخنانی رفت، و صدا بلند شد، و عمر بن خطاب تکلم نمود، و پیغمبر او را طرد فرمود.

و با سند دیگر از عمر بن خطاب روایت می کند: قال: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ وَبَيْنَنَا وَبَيْنَ النِّسَاءِ حِجَابٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اِغْسِلُونِي بِسُحُبٍ قَرِيبٍ، وَأُتُونِي بِصَحِيفَةٍ وَدَوَاةٍ، أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَصَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا! فَقَالَ النِّسَاءُ: إِنَّا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِحَاجَتِهِ.

قال عمر: قُلْتُ: أَسْكُنَنَّ فَإِن كُنَّ صَوَاحِبَهُ، إِذَا مَرِضَ عَصْرُنَّ أَعْيُنُكُنَّ وَ إِذَا صَحَّ اخَذَتْنَّ بِعُنُقِهِ!

فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ. ۱

عمر بن خطاب گوید: ما در محضر پیغمبر خدا بودیم و بین ما و جماعت زنان پرده و حجابی بود، رسول خدا ﷺ فرمود: مرا با هفت مشک آب غسل دهید؛ و یک صفحه و دوات بیاورید تا برای شما مکتوبی بنویسم که بعد از آن هیچگاه گمراه نشوید!

زنان گفتند: آنچه را که رسول خدا طلب کرده است برایش بیاورید. عمر می گوید: من گفتم: ای زنان ساکت باشید! چون شما همبستران او هستید، چون مریض گردد چشمان خود را به اشک میفشید و چون صحت یابد بگردن او دست می‌آویزید!

رسول خدا ﷺ فرمود: این زنان بهتر از شما هستند.

و با سند دیگر از عباس روایت می کند، قال: لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

أَلْفَاةً، وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَلُمُّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَصَلُّوا بَعْدَهُ!

فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ فَأَخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَأَخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا قَالَ عُمَرُ؛ فَلَمَّا كَثُرَ اللَّغْظُ وَالْإِخْتِلَافُ وَغَمَّوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: قُومُوا عَنِّي!

فَقَالَ عُيَيْنَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ يَقُولُ: أَلَزَّيْتُهُ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ إِخْتِلَافِهِمْ وَلَغْظِهِمْ<sup>۱</sup>

ابن عباس گوید: چون وفات رسول خدا ﷺ نزدیک شد، و در اطاق آنحضرت جماعتی از جمله عمر بن خطاب حاضر بودند، رسول خدا فرمود: بیاورید (یا نزدیک من بیایید) تا من برای شما چیزی بنویسم که پس از آن ابداً گمراه نگردید،

عمر گفت: درد بیماری بر رسول خدا غلبه کرده و او را بیخویشتن نموده (و بدون تأمل و تفکر و اختیار سخن میگوید) کتاب خدا برای ما بس است؛ در بین اهل خانه اختلاف افتاد، و نزاع و مخاصمه در گرفت، بعضی از اهل خانه گفتند: برای رسول خدا حاضر سازید آنچه را که می خواهد، تا برای شما بنویسد، و بعضی دیگر طرفداری از عمر کرده، و همان سخن او را گفتند؛ چون اختلاف شدید شد و صداها بلند شد و رسول الله را به غم و اندوه فرو بردند فرمود: از نزد من برخیزید، و بروید!

عبیدالله بن عبدالله بن عباس گوید: پدرم عبدالله بن عباس پیوسته می گفت: مصیبت، مصیبت، مصیبت بزرگ همان بود که میان رسول خدا و نوشته اش فاصله انداختند، و نگذاردند که آن مکتوبی را که در نظر داشت بنویسد، و بعثت اختلاف و بلند کردن صدا در مجلس آنحضرت مانع از این مهم شدند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پس از تألیف کتاب ، مؤلف محترم قدس سرّه الشریف مطالبی  
بر آن افزوده‌اند که در این طبع بصورت ملحقات آورده می‌شود :

ص ۵۴ ، س ۱۵ ؛ محمّد را (تعلیقہ) :

مستشار عبدالحلیم جندی که از ارکان مجلس اعلای شئون اسلامیّه مصر است ،  
در کتاب ارزشمند خود «الإمام جعفر الصّادق» ص ۳۱ گوید : و علیّ در بسیاری از امور تنها و  
یگانه است ؛ پیامبر مستکفل تربیت او بود ، و وی را برادر خود کرد ، و برای  
عظائم و مهمّات او را مجهّز نمود و علیّ انجام داد ، و در تبلیغ و رساندن آیات قرآن او را  
مأمور و متعهّد نمود . و تمام این مسائل خصوصیات است که احدی را توان ارتقاء بدان  
ذروه نیست .

اما آنچه را که احدی از افراد بشر در آن شرکت ندارد ، آن چیزی است که تمامی کتب  
شیعه در آن إجماع کرده‌اند ، و بسیاری از علماء اهل سنّت از قرون اولی مانند مسعودی و  
حاکم و گنجی تا این قرون جدیده مانند آلوسی در آن موافقت و مشارکت دارند ؛ وَ هُوَ : أَنْ  
عَلِيًّا وُلِدَ بِالْكُفَّةِ .

ص ۵۴ ، س ۱۶ ؛ عبد الباقي عمر (تعلیقہ) :

آیه الله حاج سیّد محمّد علی قاضی در تعلیقہ ص ۱۲۲ از کتاب «جَنَّة المأوی» گوید :  
عبد الباقي بن سلیمان بن أحمد العُمريّ الفاروقیّ ، شاعر و مورّخی بزرگ است که در موصل  
در بیت علم و ادب ، سنه ۱۲۰۴ هجری متولّد شد ، و به بغداد منتقل شد و در آنجا درنگ  
نمود تا در سنه ۱۲۷۸ هجری قمری رحلت نمود . وی أشعار و قصائدی در مدح أهل البيت و  
بیت الوحی علیهم السّلام مخصوصاً أميرالمؤمنین علیه السّلام دارد .

و در بعضی از نسخه‌ها مصرع اخیر اینطور است: «بِبَطْنِ مَكَّةَ عِنْدَ الْبَيْتِ إِذْ وُضِعَا». شهاب الدین آلوسی صاحب تفسیر کبیر در «سرح الخریذة الغیبیة فی شرح القصیة العینیة» چون به شرح بیت مزبور می‌رسد می‌گوید: تولد امیر کرم الله وجهه در بیت الله امری است که در جهان مشهور است و در کتب فریقین: سنت و شیعه وارد است - تا آنکه می‌گوید: اشتهازی که در ولادت علی کرم الله وجهه می‌باشد برای احدی غیر او نیست؛ بلکه اصلاً راجع به ولادت غیر علی در کعبه گفتاری هم نیامده است.

چقدر شایسته و سزاوار است که امام الأئمه، ولادت و موضع بر زمین نهاده شدنش در جایی باشد که قبله مؤمنین است. شُبْحَانَ مَنْ وَضَعَ الْأَشْيَاءَ مَوْضِعَهَا وَ هُوَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ. به صفحه ۱۵ از آن؛ و به «أعلام زركلی» ج ۳، ص ۴۷۴؛ و «ریحانة الأدب» ج ۳، ص ۷۶ رجوع شود.

.....  
ص ۵۵، س ۱۶ نگذاشت (تعلیقه):

آیه الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (ره) در کتاب «جنة المأوی» ص ۱۲۱ تا ص ۱۲۴ در ضمن خطبه‌ای که در شب میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام در حسینیه محله باب السیف بغداد ایراد کرده است، گوید:

«ما قدرت نداریم در این مقام مقدار مختصری از فضائل این امام عظیم را بیاوریم تا چه رسد به بسیاری از آن. کیست که توان آنرا داشته باشد تا ستارگان آسمان مناقبش را بشمارد؛ از شجاعتش، از بلاغتش، از زهدش، از سابقه‌اش در اسلام، که همه آنها کلمات الله می‌باشند.

و لَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ. (۱) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي. (۲)

و علیهذا مناسب با مقام اینستکه تعرض به ولادت او در این لیلۀ مبارکه گردد. و ما فقط متعرض یک شأن از شؤون ولادت امام سلام الله علیه می‌شویم، و آن ولادتش در کعبه بنا بر اشهر روایات است. (۳) و شاید غیر این روایات، از دس و تزویر نواصب باشد؛ آنانکه می‌خواهند نور خورشید را با دستهایشان پوشانند.

ولادت او در کعبه داستانی است که کتابها از آن سرشار است ، و شعراء از قدیم الأیام تا زمان اخیر راجع به آن شعر سروده اند . و آخرین آنها عبدالباقی عمری شاعر شهیر است که در ابتدای قصیده اش گوید :

أنتَ العَلِيُّ الَّذِي فَوْقَ العُلَى رُزِعَا      بِبَطْنِ مَكَّةَ وَنَسَطَ البَيْتِ قَدِ وُضِعَا

و این منقبتی است که کسی در تمام جهان اسلام با وی شرکت ندارد .

چنین ذکر نموده اند که : چون درد مخاض و زایمان بر مریم احاطه کرد ، در هنگامیکه میخواست عیسی علیه السّلام را بزاید ، به بیت المقدس پناه آورد تا آنجا را محلّ و مأوای ولادت او قرار دهد ؛ ندا رسید : ای مریم ، خارج شو ! فَهَذَا بَيْتُ العِبَادَةِ لَا بَيْتُ الوِلَادَةِ . اَمَّا فَاطِمَةُ بنتِ أَسَدٍ چون در خود احساس درد زایمان نمود و در کعبه بود ، درها بسته شد و قدرت بر خروج نداشت تا علیّ سلام الله علیه را زائید .

و شاید در این حادثه غریبه اَسْرار و رموزی باشد که أَجَلّ و أَجَلای آن این باشد که خداوند سبحانه میگوید : ای کعبه ، من به زودی تو را به وسیله این متولّد شده در درون تو ، از رجس و پلیدی اوثان و بتها و از اَنصَاب و اَزْلام طاهر و پاک میگردانم . و همینطور هم واقع شد ، زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله در سال فتح مکّه (عام الفتح) داخل کعبه شد در حالیکه بتها بر دیوارهای آن آویزان بودند ، و هر قبیله ای از قبائل عرب بت مخصوصی داشت . پس علیّ علیه السّلام را بر شانۀ اش بالا برد ، و علی بر زوی دوش رسول الله همه را خرد نموده و می شکست و به روی زمین پرتاب می کرد ؛ و پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله این جمله را می گفت : جَاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ البَطْلُ إِنَّ البَطْلَ كَانَ زَهُوقًا . (۴)

و شافعی این فضیلت را در ابیاتی که منسوب به اوست درباره علیّ به نظم در آورده ، و در آخرش میگوید :

و علیّ و اَضَعُ اَقْدَامَهُ      فِی محلِّ وَضَعَ اللهُ يَدَهُ . (۵)

چرا که پیامبر صلّی الله علیه و آله ، از معراج که سخن می گفت می فرمود : إِنَّ اللهَ عَزَّ شَأْنَهُ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ كَيْفِي حَتَّى أَحْسَنْتُ بِزَدِّهَا عَلَيَّ كِبْدِي .

و در ولادت علیّ علیه السّلام در کعبه ، رمزی دیگر است که شاید دقیقتر و عمیقتر باشد ، و آن اینستکه : حقیقت توجه به سوی کعبه توجه به این نوری است که در آن متولّد

شده است. زیرا اگر فرض کنیم مقصود از توجه به کعبه صرف توجه به این ساختمان و این سنگها باشد، این نیز نوعی از پرستش اصنام و عبادت بتها است - معاذ الله - ولیکن تناسب حکم میکند که بدن انسان که خاک است متوجه کعبه خاکی شود، و روح انسان که جوهری است مجرد متوجه به سوی آن نور مجرد گردد؛ و هر جنسی به جنس خود ملحق می شود: نور برای نور، و خاک برای خاک.»

آیه الله قاضی در تعلیقه آورده است:

(۱) سورة ۳۱ (لقمان)، آیه ۲۷

(۲) سورة ۱۸ (الکهف)، آیه ۱۰۹

(۳) حاکم در «مستدرک» ج ۳، ص ۴۸۳ گوید: روایات متواتر وارد است که: فاطمه

بنت أسد، أمير المؤمنين علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را در جوف کعبه زائید.

أحمد بن عبدالرحیم دهلوی مشهور به شاه ولی الله، پدر عبدالعزیز دهلوی مصنف «التحفة الاثنا عشریة فی الرد علی الشیعة»، در کتاب خود «إزالة الخفاء» گوید: روایات و اخبار متواتر است بر اینکه فاطمه بنت أسد، أمير المؤمنين علی را در جوف کعبه زائید. علی در روز جمعه سیزدهم از ماه رجب، پس از عام الفیل به سی سال، در کعبه متولد شد؛ و هیچکس غیر از علی، نه قبل از او و نه پس از او، در کعبه به دنیا نیامد.

(۴) سورة ۱۷ (الإسراء)، آیه ۸۱

(۵) در «إرشاد دیلمی» ج ۲، ص ۲۵ (طبع نجف) این بیت را به بعضی از شعراء

نسبت داده است و نامش را نبرده است. و در أشعارش قبل از این بیت آنچه را که شیخنا الإمام (ره) در گفتارش: «پیامبر صلی الله علیه وآله از معراج که سخن می گفت - إلخ.» به آن اشاره نمود ذکر کرده است.

.....

ص ۶۴، تتمه تعلیقه (۱):

این سه بیت را با هشت بیت دیگر که مجموعاً یازده بیت می شود در «ریحانة الأدب»

ج ۷، ص ۲۸۰ از أبو المؤید محمد بن محمد عنتری صاحب «قربادین» که از فلاسفه و حکماء و مشاهیر اطبّاء و ادبای اوائل قرن ششم بوده است، آورده است:



أَحْفَظْ بُنَى وَصَيْتِي وَاعْمَلْ بِهَا  
 قَدِّمُ عَلَى طِبِّ الْمَرِيضِ عِنَايَةً  
 بِالشَّبِيهِ يُحْفَظُ صِحَّةَ مَوْجُودَةٍ  
 قَلَّلْ نِكَاحَكَ مَا اسْتَطَعْتَ فَإِنَّهُ  
 وَاجِعَلْ طَعَامَكَ كَمَلِّ يَوْمِ مَرْوَةٍ  
 لِأَتَّخِذَ الْمَرَضَ الْيَسِيرَ فَإِنَّهُ  
 لَا تَهْجُرُنَّ الْقَيْءَ شَهْرَكَ إِنَّمَا  
 إِنَّ الْجَمَى عَوْنُ الطَّبِيعَةِ مُسْعِدًا  
 لِاتَّشَرِّ بْنِ بِعْقَيْبٍ أَكَلِ عَاجِلًا  
 وَخُذِ الدَّوَاءَ إِذَا الطَّبِيعَةُ كُدِّرَتْ  
 وَالطَّبُّ جُمْلَتُهُ إِذَا حَقَّقْتَهُ  
 فَالطَّبُّ مَجْمُوعٌ بِنَصِّ كَلَامِي  
 فَيُحْفَظُ قُوَّتُهُ مَعَ الْأَيَّامِ  
 وَالضُّدُّ فِيهِ شِفَاءٌ كَمَلِّ سِقَامِ  
 مَاءِ الْحَيَوَةِ تُرَاقُ فِي الْأَرْحَامِ  
 وَاحْذَرْ طَعَامَكَ قَبْلَ هَضْمِ طَعَامِ  
 كَالنَّارِ تُضْبِحُ وَهِيَ ذَاتُ ضَرَامِ  
 كَنِيمُوسُهُ سَبَبٌ إِلَى الْأَسْقَامِ  
 شَافِئٌ مِنَ الْأَسْقَامِ وَالْأَلَامِ  
 لَا تَأْكُلَنَّ بِعَقَيْبٍ شَرِبَ مُدَامِ  
 بِالِاخْتِلَامِ وَكَثْرَةِ الْأَحْلَامِ  
 حَلٌّ وَعَقْدٌ طَبِيعَةَ الْأَجْسَامِ  
 و سپس گفته است :

بعضی از ارباب تراجم ، همین قصیده هفده بینی را به «ابن بطلان» نسبت داده‌اند ؛  
 ولیکن در «نامه دانشوران» از مورخ خزرچی نقل کرده که : این قصیده از همین أبوالمؤید  
 است ، و در کتاب «نور المجتبی» آورده است .

ص ۸۷ ؛ تعلیقہ (۲) :

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ، ج ۳ ، ص ۲۶۳ [ ۲۶۷ ] و از طبع ۲۰ جلدی :

جلد ۱۳ ، ص ۲۱۹ .

علامه آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «المراجعات» طبع اول ، ص ۱۱۱ ،  
 پس از نقل این مطلب از «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ، در تعلیقہ گوید : کتاب «نقض  
 العثمانیة» از کتب بی نظیر است ، و واجب است بر هر شخص بخاتِ از حقائق که به آن  
 مراجعه کند . و آن ، در ص ۲۵۷ و ما بعد آن تا ص ۲۸۱ [ ۲۸۶ ] از مجلد ۳ از «شرح  
 نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ، در شرح آخر خطبہ قاصعه موجود است .

ص ۹۴، س ۱۴؛ شده است (تعلیقه):

شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشیعة و التشیع» (طبع مکتبه المدرسه و دار الكتاب اللبنانی - بیروت) ص ۱۴ گوید: شیخ محمد حسن مظفر در کتاب «دلائل الصّدق» ج ۲، ص ۲۳۳ از کتاب «کنز العمال» ج ۶، ص ۳۹۷ نقل کرده است که: إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِعَشِيرَتِهِ: قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ قَدْ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ؛ فَأَيُّكُمْ يُوَاظِرُنِي عَلَى أَمْرِي هَذَا؟ قَالَ عَلِيُّ: أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونُ وَ زِيْرَكَ عَلَيْهِ فَأَخَذَ النَّبِيُّ بِرَقَبَتِهِ وَ قَالَ: إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّ وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؛ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا! فَاقَامَ الْقَوْمُ يَضْحَكُونَ وَ يَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ: قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ وَ تُطِيعَ لِرَوْلِكَ عَلِيٍّ! - آنگاه در تعلیقه گوید:

این حدیث را محمد حسین هیکل در کتاب «حیوة محمد» طبع اول آورده است، و در طبع دوم در مقابل ۵۰۰ جنیه که گرفته است، حذف کرده است؛ و دلیل ما تقابل میان دو طبع است. نظر کن به تعلیقه ص ۱۱۴ از «أعیان الشیعة» ج ۱، قسمت ۱، طبع ۱۹۶۰ - انتهی. (جنیه پولی است که در مصر مصرف می شود.)

ص ۹۵، س ۱۸؛ نموده (تعلیقه):

جالب اینجاست که در این روایت، نه تنها امیرالمؤمنین علیه السلام را پس از رحلت خود، بلکه در زمان حیات خویشان نیز ولی و امام و واجب الطاعة معین فرموده است؛ زیرا که میفرماید: فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا. این عبارات، و جوب سمع و طاعت را برای آن حضرت در زمان خود رسول الله اثبات میکند، و دلالت بر عصمت آن حضرت از همان روز دارد؛ زیرا بین عصمت و واجب الاتباع بودن ملازمه است. همچنانکه از همان روز کان من رسول الله بمنزلة هرون من موسى إلا أنه ليس بنبي.

و بر این گفتار، کلام علامه آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «النص و الاجتهاد» (طبع دوم، مطبعة دار النهج - بیروت) ص ۳۷۶ در تعلیقه اول دلالت دارد.

ص ۱۱۵، س ۹؛ خداست و بس (تعلیقه):

شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشیعة و التشیع» ص ۳۷ و ۳۸ گوید: عصمت،

قوه‌ای است که صاحبش را از وقوع در معصیت و خطا باز میدارد، به حیثی که واجبی را ترک نمی‌کند و حرامی را بجا نمی‌آورد، با اینکه قدرت بر ترک و فعل دارد؛ و الاً مستحقّ مدح و ثواب نمی‌شد. یا اینکه بگو: معصوم، در اثر تقوی به مرتبه‌ای رسیده که شهوات و هوای نفس بر او غلبه پیدا نمی‌کند، و در علم به شریعت و احکام آن به درجه‌ای رسیده که با آن درجه ابداً خطا نمی‌نماید.

و در تعلیقه گوید: امام خودش را توصیف میکند که: مَا وَجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، لِي كَذْبَةٌ فِي قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةٌ فِي فِعْلٍ؛ وَكُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَامَهُ، يَرْفَعُ لِي كُلَّ يَوْمٍ نَمِيرًا مِنْ أَخْلَاقِهِ، وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ. و اینست معنی عصمت نزد شیعه؛ نه دروغی در گفتار، و نه لغزشی در کردار.

ص ۱۷۴، س ۱۹؛ یا حار (تعلیقه):

«یا حار - یا حار»؛ در منادای مرتّم، لغت اصحّ و أشهر آنستکه حرکت حرف آخری را که باقی مانده است به همان حال اصل باقی می‌گذارند، و البته بسیاری نیز آن حرکت حرف محذوف را به ماقبل منتقل می‌نمایند.

ص ۱۷۴، س ۱۹؛ قبل (تعلیقه):

در ضبط کلمه «قبل» احتمالاتی داده شده که معنای هیچیک از آنها مناسب مقام نیست؛ و آنچه بنظر حقیر می‌رسد اینست که به فتح «قاف» و فتح یا کسر «باء» و فعل ماضی بوده باشد. چون یکی از معانی قَبَل و قَبِل اینست که در چشمان «قَبِل» بوده باشد، و قَبِل در چشمان عبارتست از: إِقْبَالَ نَظَرٍ كُلِّ مِنَ الْعَيْنَيْنِ إِلَى الْأُخْرَى. یعنی هر یک از دو چشم به سمت دیگری متوجه شده، و در نظر کردن به یکدیگر روی آورده باشند. و این همان معنای لوجی است که در زبان عامّه می‌گویند: چشمش چپ است. و اثرش دویینی است، و لازمه دویینی، خودبینی و خودپسندی است، که چشمها پیوسته می‌خواهند خود را ببینند؛ و این معنی از آثار نفاق است که مولی امیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا آنرا از صفات منافق شمرده است.

و نیز در لغت وارد شده است که: رَأَيْتُهُ قُبْلًا يَعْنِي عِيَانًا وَمُقَابَلَةً. بنابراین ممکنست این کلمه در اینجا بضم «قاف» و «باء» بوده باشد. یعنی: مَنْ يَمُتُ يَرِنِي قُبْلًا؛ هر کس بمیرد مرا عیاناً خواهد دید. و این احتمال نیز پسندیده است؛ و شاید از احتمال اول أقرب باشد. در «لسان العرب» گفته است: رَأَيْتُهُ قُبْلًا وَقُبْلًا وَقُبْلًا وَقُبْلًا وَقُبْلًا وَقُبْلًا وَقُبْلًا: أَي مُقَابَلَةً عِيَانًا.

و بنابراین شعر حمیری را میتوان پنج قسم قرائت کرد.

.....

ص ۱۷۴، س ۲۰؛ بِعَيْنِهِ (تعلیقه):

در «مناقب ابن شهر آشوب» بِنَعْتِهِ آمده است.

.....

ص ۲۴۹؛ تَتَمُّهُ تَعْلِيْقُهُ (۱):

و نیز قاضی عبدالجبار در «مغنی» و ابن تیمیّه در «منهاج السنّة» و محبّ الدّین طبری در «الریاض النّضرة» و سیوطی در «تاریخ الخلفاء» و ابن حجر در «الصّواعق المحرقة» و ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغة» آورده اند.

.....

ص ۲۵۲، س ۲۲؛ می باشند:

و یکی از چیزهایی که ابوبکر بر آن تأسّف می خورد، کشتن فجأة سلمی است بوسیله آتش زدن او. و توضیح آن، همانطور که در «الکامل فی التّاریخ» ابن اثیر جَزْرَى آمده است آنکه: آیاس بن عبد یالیل سلمی به نزد ابوبکر آمد و گفت: به من أسلحة جنگ بده تا من با مرتدّین از دین جنگ کنم! ابوبکر به او اسلحه داد و مأموریتی برای او مقرر کرد. او مخالفت امر ابوبکر را نمود و با مسلمانان جنگ کرد. ابوبکر طریقه بن حاجز را فرستاد تا او را دستگیر کرده و اسیر نموده و به نزد ابوبکر فرستاد. ابوبکر دستور داد دست و پای او را همچون طفل در فنداق بهم بستند و در مصلاّی مدینه آتشی برافروختند و او را زنده و دست و پا بسته در آتش افکندند. ابوبکر در وقت مرگ خود می گفت: ای کاش در وقتی که او را نزد من آوردند، من او را آتش نمی زدم؛ بلکه یا با آهن او را می کشتم و یا او را آزاد می کردم.

# فہرست تالیفات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مؤسسه ترجمه و نشر (دوره علوم و معارف اسلام)

ازتانیات

علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طبرانی

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظم له از اینقرار است:

دوره معارف:

(۱) - الله شناسی «سه جلد»

اصل این مباحث یکدوره تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» است که تا «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» در ضمن ابحاثی مذاکره و تحریر شده است. و در آن از مسائلی همچون: توحید ذاتی و اسمائی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم آفرینش، ربط حادث به قدیم، نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی بحث می‌گردد.

بعضی از عناوین این مجموعه عبارت است از: خدا را میتوان دید؛ خداوند عاشق ما سوی و ما سوی عاشق اوست؛ امکان دیدار و لقاء خداوند برای مؤمنین خوش کردار؛ خداوند همه جا هست چشم بگشا و ببین؛ منکرین لقاء خدا زیان بارتترین مردمند؛ طرق مختلفه «الله شناسی» غیر از طریق لقاء الله همگی کج و معوج و تاریک است؛ منطق قرآن هرگونه وجود و آثار وجود را در خدا حصر میکند؛ معنی تشخص وجود: لَا هُوَ إِلَّا هُوَ؛ غیر از عارفان جمیع مردمان خدا را با دیده دو بین می‌نگرند؛ آنانکه غیر از خدا اثری قائلند مبتلا

به شرک خفی هستند؛ حشویّه و شیخیّه و قشریّه از خداوند نصیبی ندارند؛ و انحرافات شیخ احمد آحسائی و پیروان مکتب او در توحید.

(۲) - امام شناسی «هجده جلد»

مجموعه‌ای است از بحثهای تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی، و درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص، که بصورت درسهای استدلالی علمی متّخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصّه و عامّه و أبحاث حلّی و نقدی پیرامون ولایت می‌باشد. در این مجموعه که شامل ۲۷۰ درس است مطالبی همچون: عصمت، ولایت تکوینی، لزوم متابعت از أعلم، ضرورت وجود امام معصوم و زنده برای جامعه، معنای ولایت، شرح حجّة الوداع و واقعه غدیر خمّ و احادیث ولایت، منزلت و ثقلین، شرائط رهبری، علم غیب و علوم متنوّع و قضاوتهای امیرالمؤمنین علیه السّلام، معیت امام با قرآن در همه عوالم، حقیقت تشیّع و صفات شیعه، تقدّم شیعه در جمیع علوم، کتب مؤلّفه شیعه، مباحثی پیرامون «صحیفه سجّادیه»، سیر علوم و تاریخ شیعه از صدر اسلام، عظمت و ابدیت مکتب و مقام علمی مدرسه امام صادق علیه السّلام، ردّ نظریات و عقائد مذاهب مختلفه اهل تسنّن در اصول و فروع، علوم جهانی و علوم اسلامی امام صادق علیه السّلام، قیام معاویه برای اضمحلال آثار نبوت و تبدیل آن به سلطنت و ... مورد بحث قرار گرفته است.

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

این مجموعه شامل ۷۵ مجلس در کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و واقعیات و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات بوده و در آن مباحثی همچون: عالم صورت و بربخ و نحوه ارتباط ارواح در آنجا با این عالم، کیفیت خلقت فرشتگان و وظائف آنها، نفع صور و مردن و سپس زنده شدن تمام موجودات و قیام انسان در پیشگاه حضرت احدیت، عالم حشر و نشر و حساب و کتاب و جزاء و عرض و سؤال و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ، با استفاده از آیات قرآن و أخبار معصومین و ادله عقلیه و فلسفیه و مطالب ذوقیه و عرفانیّه بنحو اوفی و اوفر مطرح گشته است.

دوره علوم:

(۴) اخلاق و حکمت و عرفان

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سره در شرح حال علامه بحرالعلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان .

۲ - رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس اخلاقی و عرفانی حضرت علامه طباطبائی قدس سره است ، پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طرق و کیفیت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سره .

۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید احمد کربلائی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) در باره یک بیت از عطار نیشابوری است که هر یک از آن دو بزرگوار آن بیت را بر مذاق خودشان که مذاق عرفان و مذاق حکمت است تفسیر فرموده اند .

و بجهت شمول این مکاتیب بر مباحث دقیق توحیدی عرفانی و فلسفی برهانی ، حضرت علامه طباطبائی در ضمن درسهایی در حوزه علمیة قم تزییلات و محاکمات شش‌گانه‌ای بر سه مکتوب اول مرحوم شیخ و سید نگاشته ، و حضرت علامه آیه الله هشت تزییل بر چهار مکتوب دیگر آن دو مرحوم در تنمّه تزییلات علامه طباطبائی تحریر و مقدمه‌ای نیز درباره هویت اصل مکاتیب و عرفای عالیقدری که در آن ، از ایشان سخن بمیان آمده ، آورده اند .

۴ - مهر تابان

این کتاب ، یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه : آیه الله سید محمد حسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربته و شامل دو بخش است . حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس سره در



بخش نخست کتاب به بیان زندگی‌نامه علامه طباطبائی رضوان الله علیه و روش علمی، فلسفی، عرفانی و تفسیری ایشان و احوال جمعی از بزرگان پرداخته، و در بخش دوم، برخی از مصاحبات خود با علامه را که شامل أبحاث قرآنی، فلسفی، عرفانی، اخلاقی، علمی و تاریخی می‌باشد، آورده‌اند.

### ۵- روح مجرّد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حدّاد أفاض الله عَلَيْنَا من بَرَکات تُربته، از أقدم و أفضل تلامذة اخلاقی کبیر عارف بالله و بأمرالله: آية الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی تبریزی نَفَعَنَا الله و المسلمین من بَرَکات عُلُومِهِ، میباشد. در این کتاب، نحوه تشرّف حضرت علامه آية الله قدّس سرّه به محضر حضرت حدّاد و کیفیت زندگانی و سیره عملیه و حالات و مقامات توحیدیه و احوال شاگردان ایشان ذکر، و در ضمن بیان سفرهای معظم له، مباحث دقیق توحیدیه و سلوک إلى الله و لزوم تبعیت از استاد و دفاع از عرفان و عرفاء بالله و ردّ تهمت‌های ناروا بر محیی الدّین و معنای وحدت وجود و ... مطرح شده است.

### (۵) أبحاث تفسیری

#### ۱- رسالةً بديعةً في تفسير آية «الزَّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى الْيَسَاءِ...»

مجموعه‌ای است تفسیری، روایی، فقهی، علمی و اجتماعی که در آن، به صورت استدلالی و حلّی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن بحث، و فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان، و حدود شرکت زنان در جهاد، و مناصب اجتماعی بیان شده و بالمناسبة بحثی نیز دربارهٔ ولایت فقیه مطرح گردیده است.

أصل این رساله به زبان عربی تألیف و طبع شده، لیکن نظر به اهمیت مباحث آن که مزئف برخی إشکالات و توهمات در باب حقوق زنان میباشد برای استفادهٔ عموم به فارسی نیز ترجمه و مستقلاً طبع شده است.

#### ۲- رسالة نوین

بحثی است تفسیری، روایی، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری که در آن، تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» و خطبهٔ رسول خدا در مبنی و

تفسیر آیه «نسیء» مورد بحث قرار گرفته است .

از دیگر مباحث این کتاب ، عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی ، دخالت مستقیم اجانب در تغییر تاریخ مسلمین توسط مجلس شورای ملی استعماری در سه مرحله تدریجی ، انقراض خاندان پهلوی در اثر اعلان نسخ تاریخ محمدی ، و فوائد سال قمری و مضار سال شمسی میباشد .

## (۶) ابحاث علمی و فقهی

### ۱- رساله حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَلَالِ

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیه‌ای است درباره لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

### ۲- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سره است در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیه مقدمات آن ، در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب .

### ۲- ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس درباره حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود و تغور آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوه حکومت در اسلام و وظیفه مردم در قبال آن است که با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث فقهی و علمی و شواهد تاریخی و اجتماعی و به روشی بدیع و ابتکاری بیان شده است .

### ۴- نور ملکوت قرآن «چهار جلد»

در این مجموعه که قسمت اول از دوره انوار الملکوت (شامل نور ملکوت قرآن ، مسجد ، نماز ، روزه ، دعا) میباشد ، پیرامون هدایت قرآن به بهترین آئین ها و سبل سلام ، جاودانگی و عدم نسخ قرآن ، عملی بودن یکایک از احکام قرآن در هر عصر ، رد نظریه تحدید نسل ، نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید ، اشکالات وارده بر مقاله «بسط و قبض تئوریک شریعت» و کتاب «دانش و ارزش» و نیز کتاب «خلقت انسان» و

«تکامل در قرآن» و «راه طیّ شده» بحث گردیده است .

از عناوین دیگر این مجموعه : توحیدی بودن منطبق قرآن ، بیان قرآن در خطاهای تورات و انجیل ، احکام قرآن در مورد جهاد ، قتل ، بردگی و فدیه ، سیر قرآن در آیات آنفسی و آفاقی ، محکّمات و متشابهاات قرآن ، کیفیت قرائت قرآن در نماز و غیر آن ، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل ، عظمت اخلاق قرآن ، بیان کیفیت خلقت انسان و سیّارات در قرآن ، دعوت آیات آفاقیّه به توحید و مکارم اخلاق ، عربیت و إعجاز قرآن ، لزوم تکلم به زبان عربی برای جمیع مسلمانان و ردّ زنده کردن لغات فارسی باستانی ، عظمت و أصالت قرآن کریم ، تأثیر قرآن در تمدّن عظیم اسلامی ، تفوّق علوم اسلام بر یونان ، کیفیت کتابت و طبع قرآن ، سرگذشت تورات و انجیل فعلی ، فاطعیّت و واسعیت قرآن ، غیر قابل تغییر بودن و عمومیت قرآن مجید ، و کیفیت جمع آوری و تدوین قرآن میباشد .

#### ۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش

حضرت آیه الله علامه قدّس سرّه در این کتاب ، ضمن بیان ده إشکال مهمّ از اشکالات وارده بر مقاله مزبور ، از ایراداتی که به حجّیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدّسات و حقائق عالم وارد شده است به متقن ترین وجه جواب داده اند .

این کتاب که در اصل قسمت معظم جلد دوم «نور ملکوت قرآن» میباشد ، به جهت اهمّیت موضوع و بنا به پیشنهاد بعضی از علماء و برای سهولت دسترسی استادان و دانشجویان و دانش پژوهان ، بطور جداگانه طبع و به جویندگان راه حقیقت و سبل سلام اهداء گردیده است .

بعضی از عناوین این کتاب بدینگونه است : اصالت و ابدیت دین الهی و محدودیت فهم بشری . عظمت و تقدّم علوم اسلامی بر علوم امروزی ، اساس حوزه های علمیه بر قرآن و عرفان است . عرض روشنفکران از مبانی اسلامی در اثر فرهنگ خارجی ، برهان علامه طباطبائی در استناد علل طبیعی به علل مجرّده ، منطبق قرآن حجّیت عقل و یقین است نه فرضیه های وهمی .

#### ۶- رساله نکاحیه : کاهش جمعیت ، ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین

اصل این رساله قسمتی از جلد اوّل «نور ملکوت قرآن» در باره ازدواج و نکاح در اسلام و اهمّیت تکثیر اولاد و ارزش یک فرد مسلمان می باشد ، که به تفسیر آیه : وَلَا یَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ

پرداخته و به جهت اهمیّت مطالب، از آن کتاب استخراج و بطور مستقل منتشر گردید. و چون در حین طبع این رساله که از ارتحال فقید معظم، رهبر کبیر انقلاب اسلامی پنج سال می‌گذشت و در این مدّت با عنوان تنظیم خانواده و کنترل جمعیت فعالیتهای چشمگیری دربارهٔ تحدید نسل ملت ایران و کشور شیعه به وقوع پیوست، حضرت آیه الله علامه با نوشتن تذیلات سیزده گانه‌ای بر این رساله، مسأله کنترل جمعیت را از دیدگاه قرآن و اسلام مورد تحلیل قرار داده و با روشن بینی و حدّت نظر از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوّت مسلمین پرده برداشتند.

بعضی از عناوین تشکیل دهندهٔ تذیلات عبارتند از: یورش سهمگین استکبار جهانی بعد از ارتحال رهبر کبیر فقید انقلاب، عدم رجوع به رأی فقهاء و مراجع حتّی به فتوای آیه الله خمینی (ره)، نظر حضرت آیه الله خامنه‌ای در امر کاهش جمعیت، آمار تلفات زنان و مردان در خصوص بستن لوله، حرمت بستن لوله‌ها و تعلق یک دیه کامل به آن، ضدّیت فلسفه اسلام و روح ایمان با کاهش جمعیت.

#### ۷- نامه نقد و اصلاح پیش‌نویس قانون اساسی

نامه‌ای است به محضر رهبر فقید انقلاب (ره) حاوی نقد و اصلاح اصول پیش‌نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه.

### (۷) ابحاث تاریخی

#### ۱- لَمَعَاتُ الْحُسَيْنِ

جزوه‌ای است حاوی برخی از کلمات و مواعظ و حُطَب حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام، با ترجمه و ذکر مدارک از کتب معتبره.

#### ۲- هَدِيَّةٌ غَدِيرِيَّةٌ: دو نامه سیاه و سپید

این جزوه شامل نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولّاء خراسان دربارهٔ ولایت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السّلام است که در دو قرن پیش ردّ و بدل شده و با مقدّمه و تحقیقی از طرف حضرت علامه قدّس سرّه به حلیه طبع آراسته شده است.

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام